جلد ۳





نظم قرآن

عبدالعلی بازرگان


منتدى إقراء الثقافي

جلد ۳

(سورهٔ محمد تا سوره مرسلات)

نظم قرآن

عبـــدالعلی بازرگان

بازرگان، عبدالعلی، ۱۳۱۷ -
نظم قرآن / عبدالعلی بازرگان، - تهران : قلم،
۱۳۷۵ -
۴ ج. مصور، جدول، نمودار.
(ج. ۱)؛ بهای هر جلد متفاوت ISBN: 964-316-016-5
(ج. ۱) ISBN: 964-316-014-9
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه.
مندرجات: ج. ۱. سوره حمد تا سوره حج. -- ج.
۲. -- ج. ۳. سوره محمد تا سوره مرسلات. --
ج. ۱ (چاپ دوم).
ج. ۳ (چاپ دوم: ۱۳۷۸) ISBN: 964-316-059-9
۱. تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴. الف. عنوان.
۶ن ۱۶ب / BP ۹۸ ۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران ۷۵/۲۵۷۲م*

انتشارات قلم

● عنوان : **نظم قرآن** (جلد سوم)
● مؤلف : عبدالعلی بازرگان
● ناشر : شرکت انتشارات قلم - تهران تقاطع بهار و سمیه ساختمان ایرج طبقه همکف شماره ۶ تلفن و دورنگار : ۸۸۲۹۳۶۴
● چاپ اول : ۱۳۷۲
● تاریخ انتشار : ۱۳۷۸ چاپ دوم
● چاپ و صحافی : پژمان
● تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه، ۳۸۴ صفحه
● بها : با جلد شمیز 4000

شابک: ۹-۰۵۹-۳۱۶-۹۶۴ ISBN: 964-316-059-9

شابک ۵-۰۱۶-۳۱۶-۹۶۴(دوره۴جلدی) ISBN 964-316-016-5(4VOL.SET)

فهرست مطالب

مجموعه «عملکرد مردم» دربرابر رسول‌الله

(سوره‌های ۴۷ـ۴۸ـ۴۹)

مابین دو مجموعه از سوره‌هائی که ارتباط آنها آشکار است، یکی سوره‌های دارای حروف مقطعه حم (سوره‌های ۴۰ تا ۴۶) و دیگری سوره‌های بلند اولین سالهای بعثت درباره قیامت و بهشت و جهنم (سوره‌های ۵۰ تا ۵۶)، که تحت عنوان مجموعه «جهان ابدی» مورد بررسی قرار گرفت، سه‌سوره: محمد، فتح و حجرات قرار گرفته‌اند که اتفاقاً از نظر ظاهر و باطن و مضمون و محتوی بسیار همآهنگ بوده سیاق واحدی را نشان می‌دهند.

از آنجائی که مخاطب اصلی هر سه‌سوره شخص رسول اکرم بوده[1] و مطالب آن درباره ارزیابی عملکرد مردم، اعم از مؤمن و کافر و منافق، دربرابر آن‌حضرت می‌باشد، ما نام این مجموعه سه سوره‌ای را «عملکرد مردم در برابر رسول‌الله» گذاشتیم. چرا که اولاً کلمه «اعمالهم»، که در کل قرآن ۹ بار تکرار شده[2]، ۵ موردش در این مجموعه زیر ذره‌بین ارزشیابی و قضاوت قرار گرفته، ثانیاً کلمه «رسوله» در هر سه سوره به‌وفور تکرار گشته است که موقعیت فرستاده خدا را در جامعه مطرح می‌سازد. ثالثاً مسئله «اطاعت» از رسول (یا عصیان در برابر او) از کلمات کلیدی هر سه‌سوره بوده بقیه مطالب در حاشیه آن قرار گرفته است.

---

۱. ۲ مورد از ۴ موردی که نام «محمد» در قرآن به‌کار رفته در این مجموعه است.

۲. بقره ۱۳۹ قصص ۵۵ ـ احزاب ۷۱ ـ شوری ۱۵ ـ محمد ۳۰ ـ ۳۳ ـ ۳۵ ـ حجرات ۲ ـ ۱۴

در هر سه سوره مسئله جنگ و صلح بستر و زمینه اصلی مباحث مطرح شده می باشد، در سوره محمد شدیدترین آماده باش جنگی برای مقابله دفاعی خونین با کافران داده می شود و از سست شدن و پیشنهاد صلح دادن به دشمن نهی می گردد، در همین سوره علیرغم قلت عدّه و عُده‌ای که مؤمنین در اولین سال هجرت داشتند، به دلیل حقانیت راهشان و بطلان راه دشمن وعده قطعی پیروزی و نصرت الهی و بهشت جاوید داده میشود (ان تنصروالله ینصرکم و یثبت اقدامکم). همچنین به مسلمانان سست عنصر و بیماردلی که از ترس مرگ ارتباط خائنانه با بیگانگان برقرار نموده و وعده همکاری به آنها می دهند، شدیداً انتقاد کرده مؤمنین را به اطاعت جدی از رسول‌الله و انفاق در راه خدا (تدارک جهاد) فرا می خواند.

در سوره فتح که نازل شده در حوالی سال هفتم پس از صلح حدیبیه با قریش است چنین پیمانی را، که موجب برسمیت شناخته شدن مسلمانان در شبه جزیره و مقدمه فتوحات بزرگ نظامی بعدی، همچنین فتح بدون خونریزی مکه (در سه سال بعد) گردید، فتح المبین نام نهاده و تحقق وعده الهی برای پیروزی حق بر باطل را، که در سوره محمد داده بود، نشان می دهد، در این سوره که مقارن با رشد جمعیت مسلمانان و اقبال اعراب بادیه نشین به اسلام می باشد، انتقاداتی به برخی از این تازه مسلمانان بدوی که از مشارکت در جنگ به دلائل واهی استنکاف می نمایند وارد نموده بهانه گیریهای آنان را برملا می سازد.

در سوره حجرات که یک سال بعد از سوره فتح نازل شده، اختلاف و جنگ داخلی میان مسلمانان را مطرح و پیش بینی نموده و تکلیف مؤمنین را در برقراری صلح و آشتی و عدالت میان آنان تعیین کرده است.

در این سوره ها، از یک طرف مؤمنین صالح را به دلیل اطاعت از خدا و رسول و جهاد با مال و جان در راه خدا و انفاق در راه او می ستاید و از طرف دیگر منافقین ریاکار و مسلمانان فراری از جنگ را به شدت مورد انتقاد قرار دهد.

از موضوعات مهمی که در این رابطه مطرح است، مسئله حبط اعمال یا بطلان و اضلال آن است که بخصوص در سوره محمد زیاد به کار رفته است، منظور از حبط اعمال، تباه شدن و منظور از اضلال، به هدف نرسیدن کارها (ناکام شدن و بی نتیجه ماندن) است.

ذیلاً آیاتی را که در ارتباط با اعمال (کافران، مؤمنین و منافقین) آمده است بررسی می نمائیم.

سوره محمد

کافران

(۱) الذین کفروا و صدّوا عن سبیل الله اضلّ اعمالهم

(۸) والذین کفروا فتعساً لهم و اضل اعمالهم

(۹) ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم

(۱۰) افمن کان علی بینه من ربه کمن زین له سوء عمله و اتبعوااهوائهم

(۲۸) ذلک بانهم اتبعوا ما اسخط الله و کرهوا رضوانه فاحبط اعمالهم

(۳۰) و لو نشاء لاریناکهم فلعرفتهم بسیماهم و لتعرفنهم فی لحن القول
والله یعلم اعمالکم

(۳۲) ان الذین کفروا و صدوا ... و شاقوا الرسول ... و سیحبط اعمالهم

(۳۷) ان یسئلکموها فیحفکم تبخلوا و یخرج اضغانکم

مؤمنین

(۲) والذین آمنوا و عملوا الصالحات و آمنوا بما نزّل علی محمد و هوالحق.
من ربهم کفر عنهم سیئاتهم و اصلح بالهم

(۴) والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم

(۵) سیهدیهم و یصلح بالهم - و یدخلهم الجنة عرفهالهم

(۱۷) والذین اهتدوا زادهم هدی و اتیهم تقویهم

(۳۱) و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابرین و نبلوا اخبارکم

(۳۳) یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول ولا تبطلوا اعمالکم

(۳۵) فلا تهنوا و تدعوا الی السلم و انتم الاعلون والله معکم و لن یترکم اعمالکم

منافقین

(۶) ... الظانین بالله ظن السوء علیهم دائره السوء و غضب علیهم و لعنهم

(۱۱) ... یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم ... کان الله بما تعملون خبیراً

(۲۶) اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیه حمیه الجاهلیة

سوره فتح

مؤمنین

۵ ... و یکفر عنهم سیئاتهم و کان ذلک عندالله فوزاً عظیماً

(۱۰) ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم...

(۲۶) ... الزمهم کلمه التقوی و کانوااحق بها و اهلها...

حجرات

منافقین

(۲) ... ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم بعضاً ان تحبط اعمالکم و

(۱۴) ... و ان تطیعواالله و رسوله لایلتکم من اعمالکم شیئاً

مؤمنین

(۱۳) ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله
قلوبهم للتقوی ...

(۱۵) انما المومنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا
باموالهم و انفسهم ...

سوره «محمد» (۴۷)

موقعیت زمانی و مکانی

سوره «محمد» در اولین سال هجرت، یعنی در آغاز تشکیل جامعه نمونه ایمانی در شهر پیامبر (مدینة النّبی)[1] نازل شده‌است بنابر این مضامین آن درارتباط با مبرم‌ترین وظائف انقلابیون مهاجر و حساس‌ترین نیازهای جامعه نوین توحیدی قرار دارد.

جمع قلیلی که بدلیل شکنجه و آزارِ قریش ناچارِ از مهاجرت مخفیانه به‌این شهر شده‌اند، به‌اتفاق برادرانِ «انصارِ» خود اکنون وظیفه دارند بطور جدی و مصمم از موجودیت خویش به‌عنوان اولین هسته و کانون توحیدی درمیان انبوه مشرکینی که قصد نابودی آنها را کرده‌اند با تمام وجود دفاع نمایند. موقعیت جغرافیائی عربستان و نظام قبیلگی آن که براساس قتل و غارت طوائف و تنازع بقاء در سرزمین خشک و فقیر شبه‌جزیره بنا شده‌بود، حسّاسیت مسئله «دفاع ازخود» را بیشتر نشان می‌دهد، بخصوص برای اقلیتی که ازدین آباء و اجدادی مردم خارج شده و داعیه استقلال فکری و شرک‌زدائی پیدا کرده‌اند، مسئله ابعاد به‌مراتب خطرناکتری پیدا می‌کند. درست است که اکنون مسلمانان از مکه خارج شده و با قریش قطع رابطه کرده‌اند، ولی دشمنان کافر پیامبر (ص) به‌مصداق: «سرچشمه شاید گرفتن به بیل، چــوپرشد نشاید گذشتن به‌پیل»، بخوبی می‌دانند که اگر به‌این جمع مصمم، با ظرفیت بالقوه‌ای که درایمان و توکلشان وجود دارد مهلت بدهند بقیه جوانان آنها را جذب آئین جدیدشان خواهند کرد. دراینصورت سروری و آقائی کفار برمکه که قلب عربستان و زیارتگاه و مرکز تجارت اعراب است بتدریج ازدست خواهد رفت و به‌همین دلیل است که می‌بینیم علیرغم دورشدن مسلمانان از مکه مرتباً دستجات یا گروههای مجهز و مسلحی از

---

۱ نام «مدینه‌النبی» که بتدریج به «مدینه» تبدیل شد قبل از هجرت مسلمانان «یثرب» بود.

قریش برای قتل و غارت مسلمانان به‌اطراف مدینه گسیل می‌شوند و عملیات تحریک آمیز ایذائی انجام می‌دهند. علاوه بر قریش، طوائف بدویِ اطراف مدینه نیز با ربودن رمه‌های مسلمین و برخی غارتها و دزدیهای مسلحانه بکلی سلب امنیت کرده‌بودند. یهودیان اطراف مدینه هم که به‌مسلمانان به‌چشم رقیب دینی می‌نگریستند دشمنان خطرناکی بشمار می‌رفتند.

به‌این ترتیب آشکار می‌گردد که چرا مضمون ومحتوای این سوره حالت تهاجمی و جنگی دارد. بدون درنظرگرفتن شرایط اجتماعی و موقعیت زمانی و مکانی که دفاع از جان و مال و ناموس را بطور جدی و قاطع درصدر برنامه‌ها قرار می‌داد، قضاوت درمورد سیاق این سوره که درنظر سطحی و ابتدائی دور از سلم و صلح و مدارا و مماشات جلوه می‌کند مشکل می‌شود. چنین می‌نماید که در این سوره برخلاف سوره‌های دیگر خشونت و تجاوز و جنگ تعرضی و ابتدائی به‌قصد نابودی کافران تجویز شده‌است، درحالیکه اگر توجه داشته‌باشیم در اولین آیه سوره (و آیات ۳۲ و ۳۴) از کافرانی یاد می‌کند که مانع حرکت مردم درراه خدا و ایمان آنها شده‌اند (الذین کفروا وصدوا عن سبیل‌الله)[۱] معلوم می‌شود درگیری با کافران نه به‌قصد مبارزه اعتقادی و مسلمان‌کردن آنها، بلکه دقیقاً به‌قصد برداشتن مانع و عامل بازدارنده ازراه خدا و دفاع از آزادی و استقلال مردم درانتخاب عقیده و ایمان بوده است.

بازهم اگر درنظر داشته‌باشیم مسلمانان آواره و اخراج‌شده از سرزمین خود بودند (...قریتک التی اخرجتک) ازشدت عملی که درآیات این سوره برای دفاع از موجودیت خود توصیه‌شده تعجب نخواهیم کرد، بخصوص اینکه فرمان گردن‌زدن دشمنان و قلع‌وقمع و به‌اسارت گرفتنشان همه برای همین است که ازجنگ دست بردارند و اسلحه‌های خود را به‌زمین گذارند (حتی تضع الحرب اوزارها) و از تعرض بمسلمین کناره‌گیری نمایند.

این سوره و دوسوره «انفال» و «صف» بترتیب از اواسط سال اول هجرت تا اوائل سال دوّم بصورت یکپارچه نازل شده‌اند[۲] و هر سه سوره دقیقاً درارتباطه با مسائلی که ذکر گردید قرار گرفته‌اند.[۳] . سیاق کلی این سوره‌ها آماده‌سازی مسلمانان برای قتال دفاعی و جانبازی

---

۱. معنای کلمه «صد» درجمله «صدواعن سبیل‌الله» مانع‌شدن و برگرداندن می‌باشد

۲. مطابق محاسبات کتاب «سیر تحول قرآن» جدول شماره ۱۵

۳. البته قبل از سوره‌های فوق‌الذکر که بطور کامل و یکپارچه نازل شده‌اند، در اولین سال هجرت (قبل از سوره محمد) آیاتی از سوره بقره و فاطر و زمر نازل شده‌اند که آیات سوره بقره مربوط به‌جریان آفرینش اولیه انسان (۲۸ تا ۳۷) و قتال برای رفع فتنه (۱۸۶ تا ۱۹۱)، سوره فاطر (۴ تا ۵۴) و زمر (۱ تا ۲۹ و ۳۹ تا ۵۲) عمدتاً توحیدی می‌باشد

درراه تحقق آرمانهای والای اسلامی می باشد و مطالب هر سه سوره در موضوعات: قتال، اطاعت از خدا و رسول، نصرت الهی، انفاق فی سبیل الله (تدارک اقتصادی نیازهای جنگی)، دورونی و نفاق برای شرکت در جنگ، موضع کفار و منافقین اشتراک دارند.

بخصوص درمقایسه با سوره «انفال» (که مفصلتر است) این سوره در مسائل دیگری نیز همچون: خروج و هجرت از مکه، قتال برای رفع فتنه، برخورد جنگی (تلاقی دو لشکر)، تزئینات شیطانی، زدن فرشتگان به پشت ورو، صلح، کشتار (اثخان)، گرفتن اسیر، اولوالارحام، استنصار و... مشترکات فراوانی دارد که مقایسه و مطالعه هر دو سوره مسائل مهمی را بخصوص در مسئله جنگ و صلح و کشتن و اسیر گرفتن روشن می سازد [۱]

نام سوره

درحالیکه نام حضرت موسی (ع) ۱۳۶ بار و نام حضرت ابراهیم (ع) ۶۹ بار در قرآن تکرار شده، نام حضرت محمد (ص) تنها ۴ بار در این کتاب آمده است. یکی از این موارد آیه ۲ این سوره می باشد که مبنای نام سوره نیز قرار گرفته است[۲] جالب اینکه در سوره‌های آل عمران و محمد و فتح، نام «محمد» (ص) در متن آیات جهادی مطرح شده و در سوره احزاب نیز درارابطه با نترسیدن در تبلیغ رسالت های الهی.

در این سوره نام «محمد» (ص) بدلیل نقش رهبری کننده و ولایتی که آنحضرت ازجانب خدا و نیز ازجانب مردم (بدلیل بیعت) داشت، موردتأکید قرارگرفته است. و چون مسئله قتال و صلح و اسارت و تلاقی سپاهیان مطرح است بُعد فرماندهی و سرداری سپاه و

---

(۱) ـ جدول ذیل برخی از مهمترین وجوه اشتراک را نشان می دهد.

موضوعات	اطاعت از خدا و رسول	انفاق جنگی	اخراج از مکه	ترس منافقین از مرگ	تلاقی دو نیرو	کشتار	صلح	اسیر جنگی	زینت شیطان	نیات عمل جنگی	تبیین حق	تثبیت اقدام	شقاق با رسول	اولوالارحام	زدن بر وجوه و ادبار	منافقین	زدن گردن	نصرت و استنصار	طبع قلوب و صم و بکم
انفال	۱ ۲۰ ۴۶	۶۰	۵	۶	۱۵ ۴۱	۶۷	۶۲	۶۷ ۷۰	۴۸	۵۷ ۶۵ ۱۵	۶	۱۲	۱۳	۷۵	۵۰	۴۹ ۵۱ ۶	۱۲	۷۲ ۷۴	۲۲
محمد	۲۱	۳۸	۱۳	۲۰	۴	۴	۳۵	۴	۱۴ ۲۵	۴	۳۲	۷	۳۲	۲۲	۲۷	۱۶ تا ۳۸	۴	۴و۷	۱۶ ۲۳

۲. سه مورد دیگر آیه ۱۴۴ آل عمران، ۴۰ احزاب و ۲۹ فتح می باشد. نام احمد نیز در آیه ۶ سوره صف آمده است.

سیاست و تدبیر رهبری جامعه بیش از ابعاد نبوت یا رسالت که دررابطه با احکام الهی می باشد مطرح گشته‌است و نام «محمد» بعنوان شخصیت ممتازی که ایفا کننده چنین نقشی می باشد برجسته شده‌است.

مردم‌شناسی

از محورهای اصلی این سوره تفکیک مردم به‌سه‌دسته مؤمن، منافق و کافر می باشد که ویژگیهای هر سه‌دسته را دررابطه با مسئله «قتال» یعنی فریضه جهاد و دفاع از موجودیت و منافع مجتمع نوپای اسلامی نشان می دهد. دررابطه با دودسته مؤمن و کافر به‌اجمال برگذار می کند ولی درمورد منافقین بدلیل پیچیدگی قضیه و گسترش ابعاد این پدیده نوظهور شرح و بسط بیشتری می دهد. ذیلاً به‌معرفی مختصر این سه گروه می پردازیم:

الف ـ کافران ـ در این سوره ۷ بار جملهٔ «الذین کفروا»[۱]، ۲ بار کلمه «کافرین» و ۱ بار «کفّار» تکرار شده‌است که در هرکدام صفت و حالتی از آنان را شرح می دهد. بیش از همه (۳ بار) به ممانعت و بازداری از راه‌خدا (صدعن سبیل‌الله) که حربه آنها برای دورکردن مردم ازدین الهی است اشاره می کند.سپس از: تبعیت از باطل (آیه ۳)، کراهت ازآنچه خدا نازل کرده (آیه ۹)، بهره‌مندی از دنیا و خوردن همانند چارپایان (آیه ۱۲)، دشمنی و مخالفت با رسول پس از آشکارشدن هدایت (۳۲)، ازخود راضی بودن و پیروی از هوای نفس (آیه ۱۴)، سخن می گوید. درمورد حاصل و نتیجه عملکرد کافران دردنیا تصریح می کند که بجائی نمی رسند و اعمالشان تباه می گردد (اضل اعمالهم ـ فاحبط اعمالهم). و باوجود همه مکرو کیدشان علیه رسول خدا کوچکترین ضرری به‌خدا و خللی درمشیت حکیمانه او نمی توانند بوجود بیاورند (لن یضرّواالله شیئاً) و جز واژگونی (دمّرالله علیهم) و نفرین نابودی (فتعساًلهم) نصیبی نخواهند داشت. کافران از آنجائیکه با اتخاذ الههِ خیالی و سلاطین و حکام به‌عنوان «اولیاء» از ولایت الهی خارج شده‌اند، درحقیقت «ولی» و سرپرستی در دنیا و آخرت نخواهند داشت (ان الکافرین لامولی لهم) و خداوند هرگز آنان را نخواهد بخشید (فلن یغفرالله لهم).

ب ـ مؤمنین ـ درست به‌تعداد ۱۰ موردی که کلمه «کفر» در سوره «محمد» آمده، کلمه «ایمان» نیز تکرار شده‌است (۸ بار «آمنوا» دربرابر «کفروا» و ۲ بار مؤمنین و مؤمنات دربرابر

---

۱ . این رقم درمقام مقایسه، بعد از سوره‌های بلند: آل عمران (۱۶ بار)، نساء و انفال (۱۲) بار و بقره و توبه (۱۱ بار) قرار دارد و البته بطور نسبی باتوجه به‌حجم سوره اهمیت بیشتری را دارا می باشد.

۲ بار کافرین)[1] که این تقابل و تساوی آماری نکات ظریفی را درصف‌بندی این دوجبهه مقابل هم نشان می دهد. علاوه بر تعداد آیات، مقایسه‌ای هم که در این سوره بین این دو گروه شده بیانگر نکات جالبی می باشد. ازجمله:

(۱) الذین کفروا و صدّوا عن سبیل الله اضل اعمالهم (۲) والذین آمنوا وعملوا الصالحات و... کفّر عنهم سیئاتهم و اصلح بالهم

(۳) ذلک بان الذین کفروا اتبعوا الباطل ←——— و ان الذین امنوا اتبعوا الحق

(۱۱) ذلک بان الله مولی الذین امنوا ←——— و ان الکافرین لامولی لهم

(۱۲) ان الله یدخل الذین امنوا و عملوا الصالحات جنات... والذین کفروا... والنار مثوی لهم

(۱۴) افمن کان علی بینة من ربی ←——— کمن زیّن له سوء عمله.

(۱۵) مثل الجنة التی وعدالمتقون... ←——— کمن هو خالد فی النار و سقواماء

(۳۲) ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله و شاقوا الرسول... (۳۳) اطیعواالله و اطیعوالرسول

عمل کافران را در قسمت قبل بازداری و مانع شدن از راه خدا (صدعن سبیل الله) معرفی کرده بود و در اینجا عمل مومنان را کار صالح و شایسته معرفی می نماید.

نتیجه کار آنها را تباهی و بی‌نتیجه گی (اضل اعمالهم، فاحبط اعمالهم) و نتیجه کار اینها را به‌نتیجه‌رسیدن و شایسته‌شدن (سیهدیهم و یصلح بالهم) می شمارد و پیروی آنها را از باطل و هوای نفس (الذین کفروا اتبعوا الباطل ـ اتبعوا اهواءهم) و پیروی اینها را از حق ناشی از پروردگار (والذین امنوا اتبعوا الحق من ربهم) می‌داند. مؤمنین را متکی بر بینّه ربوبی (کان علی بینه من ربی) و کافران را فریفته کردار خود که ازجانب شیطان زیبا جلوه داده شده معرفی می نماید (زین له سو عمله). مؤمنین را تحت ولایت الهی و کافران را بدون ولی می شناسد (آیه ۱۱) و بالاخره سرنوشت نهائی کافران را درجهنم (آیات ۱۲ و ۱۵) و سرنوشت مؤمنین را دربهشت رقم می‌زند (آیات ۲ و ۴ و ۱۲)

و اما مهمترین صفتی که از مؤمنین سراغ داده می‌شود، مقدم بر همه «تقوی» می‌باشد که خداوند به‌دلیل هدایت‌پذیری نصیبشان ساخته (آتیهم تقویهم) و موجب نیل آنها به بهشت (مثل الجنة التی وعد المتقون...) و اجر کامل (و ان تومنوا و تتقوایؤتکم اجورکم) گردیده. و علاوه برآن از صبر و جهاد (آیه ۳۱) و اطاعت از خدا و رسول (آیه ۳۲) نیز نشانه آورده است.

---

۱. بجای ۸ بار آمنوا، ۷ بار کفروا آمده‌است. این اختلاف بخاطر یکبار کلمه «کفار» (مبالغه کفر) است که معادل آن در مورد ایمان وجود ندارد لذا همان کلمه آمنوا بکار رفته‌است

ج ـ منافقین ـ بیش از نیمی از سوره محمد درباره این گروه است که بدلیل اختلاطشان با مؤمنین خطر مهم‌تری تلقی می‌شوند.

البته منافقین گروه ساده و یکسانی نبوده طیف وسیعی را از کافران به‌لباس اسلام درآمده تا مؤمنین عافیت طلب و اهل حرف و شعار تشکیل می‌دادند. در این سوره ویژگیهای آنان را از سه بُعد: ۱ـ ذهنی و اعتقادی، ۲ـ آمادگی برای جهاد و قتال، ۳ـ کمک مالی به‌جبهه جنگ تشریح می‌نماید که ذیلاً به‌آن اشاره می‌شود:

۱ـ بعد ذهنی و اعتقادی. قسمت مربوط به‌منافقین در این سوره با این بیان آغاز می‌شود که آنها به‌سخن رسول گوش می‌دهند. امّا از آنجائی که آمادگی روحی برای هدایت پذیری و عشق و علاقه‌ای به‌این حرفها ندارند نمی‌توانند سخن او را درک و فهم و جذب نمایند و به‌همین دلیل از کسانیکه مطلب را فهمیده‌اند می‌پرسند: «لحظه‌ای قبل چه گفت؟» (ماذا قال انفاً). اینها کسانی هستند که قلبشان به‌دلیل رسوبات دنیا پرستی و خودبینی در پرده‌های ظلمات قرارگرفته و احساس و ادراک خود را ازدست داده‌است و جز برای هوای نفس طپشی نمی‌کند (اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم و اتبعوا اهوائهم). درحالیکه مؤمنین بدلیل حالت هدایت پذیری (اهتداء) و آمادگی و عشقی که برای فراگرفتن سخن رسول دارند، مرتباً با گفتار او بر هدایتشان افزوده می‌شود و موازین تقوی را بدست می‌آورند (والذین اهتدوا زادهم هدی و آتیهم تقویهم) آیه ۱۷

خصوصیت منافقین از علامت‌های رفتاری آنان و نحوه تکلم و سخن گفتنشان که بازی با کلمات و برگرداندن مفهوم و معنای آن می‌باشند[1] آشکار می‌باشد (ولو نشاء لاریناکهم فلعرفتهم بسیمیهم و لتعرفنهم فی لحن القول...) بنابراین گرچه ادعای ایمان می‌کنند ولی رنگ رخساره نشان می‌دهد از راز درون.

۲ـ بُعد جهادی (آمادگی برای قتال) ـ منافقین معمولاً اهل لاف و گزاف و ادعا و باصطلاح شعاردادن هستند، حرف خوب می‌زنند ولی پای عمل خود را کنار می‌کشند، یعنی صداقتی ندارند.

در آیات ۲۰ تا ۳۰ نشان داده‌می‌شود که منافقین همانند مؤمنین خود را آماده جنگ و

---

۱. معنای کلمه «لحن» که فقط یک‌بار در قرآن‌آمده، به‌قول نویسنده «قاموس قرآن» دوجور است؛ «یکی آنکه ظاهر کلام رااز قاعده آن برگردانیم و غلط ادا کنیم که مذموم است و اغلب همین معنا را می‌دهد، دیگری آنکه به‌کنایه و تعریض و فحوی بگوئیم و این در نزد ادباء ممدوح است و مراد از لحن‌القول در آیه وجه دوم است یعنی... آنها را در آهنگ و طرز قولشان خواهی شناخت». ولی بنظر این حقیر وجه اوّل تناسب بیشتری با سیاق سوره دارد. بخصوص اینکه در نهج‌البلاغه (عهدنامه مالک اشتر) نیز لحن‌القول به‌همین معنا آمده‌است (ولا تعولن علی لحن قول بعد التأکید و التوثقه).

منتظر «حکم جهاد» نشان می دهند و از موضع شجاعانه و انقلابی گوئی برای جهاد بیتابی می کنند اظهار می دارند چرا سوره‌ای درمورد جهاد نازل نمی‌شود [۱] (و یقول الذین آمنوا [۲] لولا نزّلت سوره) اما وقتی حکم صریح و روشن جهاد در سوره‌ای محکمه (نه متشابه و قابل توجیه و تفسیر و تأویل) نازل می‌شود کسانیکه در دلشان مرض است مانند کسی که از ترس مرگ به حالت بیهوشی درآمده باشد، به پیامبر (چهارچشمی و زل‌زل) نگاه می کنند که براستی سزاوار این حالت هم هستند (آیه ۲۰)! درحالیکه وقتی قضیه جدی می‌شود و تصمیم به جهاد گرفته می‌شود اگر صداقت عملی داشته واز رسول خدا اطاعت نمایند و حرفی شایسته بزنند به‌نفع خودشان خواهد بود (آیه ۲۱). امّا اینها همّت و غیرت دفاع از قوم و خویش (ارحام) ندارند و با پشت کردن به‌این فریضه و قطع رحم (ترک حمایت از آنها) موجب فساد در زمین می شوند آیه (۲۲). به‌این ترتیب و با چنین عملکردی مشمول لعنت خدا شده و در شناخت مسائل کر و کور می‌شوند (آیه ۲۳). اما اگر بر دلشان قفلهای دنیاپرستی و جان دوستی زده نشده‌بود و تدبر در قرآن می کردند بینش لازم را برای جهاد پیدا می کردند (آیه ۲۴).

منافقین بدلیل تسویل شیطان (خودفریبی و رضایت از کار خویش) و مدّت و میدان دادن او (به‌تأخیر انداختن وظیفه و امروز و فرداکردن) از جبهه حق برمی گردند (ارتداد عملی) [۳] و حاضر نمی‌شوند دفاع کنند (آیه ۲۵)، ارتداد آنها این‌چنین است که با حالت سازشکارانه و تسلیم، سرو سرّی با کافران یعنی همانهائی که از آنچه خدا نازل کرده (قرآن) کراهت دارند، برقرار کرده پنهانی وعده اطاعت و وابستگی در اموری را به‌آنها می دهند (آیه ۲۶) تا مصون از تعرضشان درصورت شکست مسلمین بشوند. به‌این ترتیب فرشتگان بر پشت و روی آنها می‌زنند (پشت کردنشان بر مؤمنین و روآوردنشان بر کافرین) (آیه ۲۷) و بدلیل آنکه از چیزی پیروی کرده‌اند (سازشکاری با بیگانگان) که موجب سخط(خشم) الهی شده و رضایت او را ناخوش داشته‌اند اعمالشان تباه می گردد (آیه ۲۸). اینها گرچه فکر می کنند در پشت ماسکی که به‌چهره زده‌اند هرگز افشا و رسوا نشده و خداوند حقه و

---

۱ . باید توجه‌داشت که‌این سوره در اولین سال هجرت نازل شده‌است و تا آن موقع سوره‌ای درباره جهاد و قتال نازل نگشته بود.

۲ . درست است که‌این قول از مؤمنین نقل شده، ولی مؤمنین طیف وسیعی داشته از مؤمن صادق تا منافق را دربر می گرفته است.

۳ . موضوع «ارتداد» در قرآن برخلاف معمول که بازگشت اعتقادی از دین شناخته شده و جنبه نظری و فکری پیدا کرده، تماماً جنبه عملی داشته و از آثار نفاق در جبهه جنگ و ترک ولایت خدا و رسول معرفی شده‌است (برای توضیحات بیشتر می توانید به کتاب «آزادی در قرآن» از همین قلم مراجعه نمائید.)

کینه‌شان را برملا نخواهد ساخت (آیه ۲۹) ولی اگر خدا می‌خواست (ولو نشاء) قطعاً آنها را از علامت‌هایشان ولحن گفتارشان به پیامبر می‌شناساند (آیه ۳۰) تا ماسک فریبشان را دریده چهره منافقانه‌شان را به‌مردم بشناساند و از جامعه طردشان نماید. امّا مشیت خداوند بر ابتلای انسان‌ها و امهال (مهلت‌دادن) و املاء (میدان عمل‌دادن) به‌آنها درمدت حیات دنیا تعلق گرفته است و در این جهان مانع نفاق و کفر بندگان نمی‌شود.

۳- بُعد مالی (کمک به‌جبهه جنگ)- برخلاف مؤمنین که با جان و مال در راه خدا جهاد می‌کنند، منافقین نه‌تنها جان خود را به‌خطر نمی‌اندازند، بلکه از مال خود نیز مایه نمی‌گذارند. معمولاً درکنار آیات جهادی قرآن اشاره‌ای هم به «انفاق فی سبیل‌الله» شده‌است تا مخارج جبهه و پشت جبهه برای تدارک اسلحه و آذوقه تأمین گردد. اصولاً هرجا در قرآن کلمه انفاق با سبیل‌الله جمع‌شده به‌همین معنا و دررابطه با بُعد اقتصادی جنگ می‌باشد.

در انتهای این سوره که پایان بخش آیات مربوط به‌منافقین می‌باشد، نقطه ضعف مال‌دوستی و بخل را که مانع از انفاق در راه تدارک نیازهای جنگ می‌باشد دربرخی از مسلمانان که درطیف نفاق قرارگرفته‌اند سراغ می‌دهد. اینها وقتی به‌انفاق در راه خدا دعوت می‌شوند بخل می‌ورزند درحالیکه بخلشان بخل به‌خویشتن است و نمی‌دانند خداوند غنی و بی‌نیاز و بندگان نیازمند درگاه او هستند

انما الحیوه الدنیا لعب و لهو و ان تؤمنوا و تتقوا یؤتکم اجورکم و لا یسئلکم اموالکم
ان یسئلکموها فیحفکم تبخلوا و یخرج اضغانکم
ها انتم هؤلاء تدعون لتنفقوا فی سبیل‌الله فمنکم من یبخل و من یبخل فانّما یبخل عن نفسه والله الغنی و انتم الفقراء... (آیات ۳۶ تا ۳۸)

نقش اعمال

پس از مردم‌شناسی، مهمترین مسئله‌ای که دررابطه با گروههای سه‌گانه مؤمن، کافر و منافق مطرح می‌باشد «عملکرد» آنها و میزان توفیق یا شکست هریک در تلاشهای دنیائی می‌باشد. در این سوره بطور چشمگیری روی کلمه «عمل» تکیه‌شده‌است بطوریکه کلمات «اعمالکم» و «اعمالهم» در این سوره، علیرغم کوتاهی آن، به‌مراتب بیش از سوره‌های دیگر تکرار شده و درمجموع ۱۲ باز بکار رفته‌است. ابتدا آیات مربوطه را موردنظر قرار می‌دهیم آنگاه توضیحی مختصر اضافه می‌نمائیم:

آیه (۱) الذین کفروا و صدّوا عن سبیل الله اضلّ اعمالهم
« (۲) والذین آمنوا و عملواالصحات... کفّر عنهم سیئاتهم و اصلح بالهم
« (۴)... والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم
« (۸) والذین کفروا فتعساً لهم و اضلّ اعمالهم
« (۹) ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم
« (۱۲) ان الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات...
« (۱۴) افمن کان علی بینة من ربه کمن زیّن له سوء عمله و اتبعوا اهوائهم
« (۲۸) ذلک بانهم اتبعوا ما اسخط الله و کرهوا رضوانه فاحبط اعمالهم
« (۳۰) ... والله یعلم اعمالکم
« (۳۲) ان الذین کفروا و... سیحبط اعمالهم
« (۳۳) یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالکم
« (۳۵) ولا تهنوا و تدعوا الی السلم و انتم الاعلون والله معکم و لن یترکم اعمالکم

در آیات فوق سه بار از «اضلال اعمال» و سه بار از «حبط اعمال[1]» سخن رفته است. ضلالت مفهومی مخالف هدایت دارد. همانطور که هدایت به مقصدرسیدن است، ضلالت به بیراهه رفتن و سرگردان ماندن می باشد، یعنی کافران علیرغم تلاشهائیکه برای جلوگیری از ایمان مردم (صدعن سبیل الله) می کنند، به نتیجه خود نمی رسند و سرگردان خواهند ماند. اما معنای «حبط» در جمله «فاحبط اعمالهم» بطلان و بی اثرشدن می باشد. یعنی از آنجائیکه اعمال کافران و منافقان ریشه و اساس و پیوندی با نظام هستی ندارد همانند خاکستر دربرابر باد حوادث بی اثر و باطل خواهد شد. دو اصطلاح فوق درباره اعمال کافران و منافقان بکار رفته است. درمورد مؤمنین نیز تأکید شده که خداوند به کارهایتان آگاهی دارد (والله یعلم اعمالکم) و هرگز به آن بی اعتنائی نکرده بی اثر رهایش نخواهد کرد (و لن یترکم اعمالکم)[2]. پس مبادا با نافرمانی از خدا و رسول اعمالتان را «باطل» نمائید (ولا تبطلوا اعمالکم). در این سوره ۲ بار مؤمنین را با «عمل صالح» ستوده و از کافران بعنوان کسانیکه اعمالشان (توسط شیطان) آراسته نشان داده شده یاد کرده است.

---

۱. کلمه حبط در این سوره سه بار تکرار شده که از بقیه سوره های قرآن بیشتر است.
۲. کلمه «تره» درجمله «یترکم اعمالکم» که هم خانواده «وتر» می باشد معنائی مخالف شفع دارد (والشفع والوتر) یعنی غیرقابل پیوند و تنها مانده.

ابتلای الهی

۲ بار در این سوره پای «مشیت الهی» پیش کشیده شده و به دنبال آن «ابتلای» انسان مطرح گشته است. یکبار دررابطه با کافران و یکبار در رابطه با منافقان. بار اوّل وقتی فرمان قتال به مؤمنین می دهد تا از موجودیت خود و آرمانیکه به آن ایمان آورده اند دربرابر کافران دفاع کنند، تأکید می نماید که اگر مشیت خدا ایجاب می کرد خودش بر آنان پیروز می شد ولی خواسته است تا شما را (در برخورد با یکدیگر) آزمایش نماید:

آیه (۴)..ولو یشاء الله لانتصر منهم و لکن لیبلوا بعضکم ببعض...

و بار دیگر در رابطه با منافقین تأکید می کند با علمی که خداوند به اعمال بندگان دارد اگر می خواستیم آنها را با علامت ها و لحن گفتارشان به تو (رسول اکرم) می شناساندیم ولی مؤکداً می خواهیم مجاهدان و صابران را بشناسیم و ظرفیت و شایستگی هرکس را به بوته آزمایش بگذاریم.

آیه (۳۰) و لو نشاء لاریناکهم فلعرفتهم بسیمیهم و لتعرفنّهم فی لحن القول والله یعلم اعمالکم

آیه (۳۱) و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین و نبلوا اخبارکم.

این همان مشیت حکیمانه الهی است که با مهلتی که به بندگان در حیات دنیائی داده و امانتی که به اختیار آنها سپرده، هرکس را آزاد گذاشته تا خود سرنوشت خویش رقم زند. بنابر این دخالت در این حکمت و سلب آزادی بندگان در ارتکاب کفر و نفاق مغایر مشیت الهی می باشد[1].

نصرت

از آنجائیکه موضوع قتال زمینه سوره را تشکیل می دهد مسئله نصرت و انتصار موقعیت خاصی در این سوره پیدا می کند که در سه آیه موردتوجه قرار گرفته است:

آیه (۴) و لو یشاء الله لانتصر منهم

آیه (۷) ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم

آیه (۱۳) فلا ناصر لهم

نصرت الهی آنچنان که در بسیاری از سوره ها توضیح داده شده، ازطریق فرشتگان با القای روحیه شجاعت و ثبات قدم و زدودن ترس و حزن از قلوب مؤمنین می باشد.

---

۱ . برای توضیحات بیشتر می توانید به کتاب «آزادی در قرآن» از همین قلم مراجعه نمائید.

تمثیل

نشان دادن تمایز و تفاوت انسانهای مؤمن با کافران و منافقان ازآنجائیکه به جنبه های غیرملموس معنوی ارتباط پیدامی کند برای بسیاری از مردمِ سطحی نگر و ظاهربین دشوار است به این دلیل برای تبیین تمایز اعمال لازم است از تشبیه و تمثیل مدد گرفته شود و در این سوره ۴ بار این کار عملی شده است:

آیه (۳) ذلک بان الذین کفروا اتبعوا الباطل و ان الذین آمنوا اتبعوا الحق من ربهم کذلک یضرب الله للناس امثالهم

« (۱۰) افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم دمّر الله علیهم وللکافرین امثالها

« (۱۵) مثل الجنة التی وعد المتقون...

« (۳۸)... و ان تتولوا یستبدل قوماً غیرکم ثم لایکونوا امثالکم

اطاعت و شقاق

ازدیگر موضوعات محوری سوره مسئله «اطاعت از خدا و رسول» می باشد که بخصوص در مسئله جنگ و درارابطه با نقشی که رسول اکرم به عنوان رهبر جامعه و فرمانده قوا دارد اهمیت ویژه ای پیدا می کند. از ایرادهای مهمی که به منافقین گرفته می شود این است که علیرغم حرف و ادعایشان وقتی قضیه جنگ جدی می شود شانه خالی می کنند و ترس سراسر وجودشان را فرامی گیرد. به آنها گفته می شود اطاعت از فرمان رسول و سخن شایسته گفتن در هنگامیکه تصمیم به نبرد گرفته می شود صداقتی است درارابطه با خدا که به نفع خودشان می باشد (طاعة و قول معروف فاذا عزم الامر فلوصدقوا الله لکان خیرا لهم) ولی منافقین با ارتباطی که با کافران برقرار کرده اند در اموری به آنها قول اطاعت می دهند (سنطیعکم فی بعض الامر) و برای پیشگیری از همین انحرافات خداوند به مؤمنین دستور می دهد از خداوند (در احکام) و رسول او (در امر حکومت) اطاعت نمایند و اعمالشان را با نافرمانی باطل نسازند:

آیه (۳۳) یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالکم

نام های الهی

در این سوره ۲۷ بار نام جلاله «الله» (و یکبار «اله») و ۴ بار نام «رب» (بصورت مضاف) تکرار شده است. علاوه بر آن نامهای مولی (آیه ۱۱) و غنی (آیه ۳۸) هم بکار رفته است که

می‌تواند برای درک مفاهیم سوره موردنظر قرار گیرد.

آهنگ انتهائی آیات

ـ تمامی ۳۸ آیه این سوره به‌استثنای آیه ۱۰ (وللکافرین امثالها) و آیه ۲۴ (ام علی قلوب اقفالها) که با حرف «الف» ختم شده‌اند، بقیه آیات با حرف «م» ختم می‌شوند. دو استثنای نامبرده که تمثیل کفر و قفل خوردن بردلها را (درمورد منافقین) مشخص ساخته گویا دو شاخص عمده سوره را در تبیین موضعگیریهای کافران و منافقان نصب العین و ممتاز نموده است.

برخی ملاحظات

۱ـ پیشنهاد یا پذیرش صلح

آیه ۳۵ این سوره (فلا تهنوا و تدعوا الی السلم و انتم الاعلون والله معکم و لن یترکم اعمالکم) که به‌مسلمین توصیه‌می‌نماید احساس سستی نکرده و کفّار را به آشتی و صلح نخوانند و بدانند برتر هستند و خدا تلاشهایشان را بی‌نتیجه نمی‌گذارد، با آیه ۶۱ سوره انفال (ان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی‌الله...) که توصیه به‌صلح و آشتی دربرابر پیشنهاد کفار می‌نماید، ظاهراً مغایرت پیدامی کند. امّا درحقیقت تضاد و تناقضی میان این دوآیه نیست. به‌همان دلیل که هیچ صاحبخانه‌ای معقول نیست به‌دزد خانه‌اش پیشنهاد مسالمت و توافق بدهد، از آنجائیکه جهاد و قتال اسلامی به‌انگیزه دفع متجاوز و برداشتن موانع راه خدا می‌باشد، معقول نیست دست از دفاع کشیده با متجاوز و ظالم توافق و سازش نمایند. امّا همانطور که با تسلیم دزد و پیشنهاد صلح و آشتی ازجانب او قضیه تجاوز و دزدی منتفی می‌گردد، مسلمانان درصورت پیشنهاد صلح و دوستی ازجانب دشمنان وظیفه دارند اظهار تمایل و آمادگی نمایند. آیه مربوطه در سوره «محمد» ناظر به‌حالت اول و آیه سوره انفال مربوط به‌حالت دوم است.

اتفاقاً مشابه مضمون آیه ۳۵ سوره محمد (فلا تهنوا و تدعوا الی السلم و انتم الاعلون...) در آیات ۱۳۹ سوره آل عمران و ۱۰۴ سوره نساء نیز آمده‌است که با بررسی و مقایسه این سه‌آیه، به‌شیوه تفسیر آیه با آیه، می‌توانیم به‌قصد و منظور اصلی آیه واقف گردیم. ابتدا دو آیه موردنظر را ملاحظه می‌کنیم سپس نتیجه گیری می‌نمائیم.

آل عمران (۱۳۹) و لا تهنوا ولا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین. ان یمسسکم قرح فقد مسّ القوم قرح مثله...

نساء (۱۰۴) ولا تهنوا فی ابتغاءالقوم ان تکونوا تألمون فانهم یألمون کما تألمون و

ترجون من الله مالا یرجون و کان الله علیماً حکیما

آیه مربوط به‌سوره محمد مربوط به‌سال اوّل هجرت و دو آیه بعد (در سوره‌های آل عمران و نساء) مربوط به‌سال دوم می‌باشد. بنابراین هر سه‌آیه در نخستین مراحل پایه گذاری امت اسلامی در مدینه نازل شده‌است که مسلمانان در شرایط ضعف بسر می‌بردند. در هر سه‌آیه از «وهن» (سستی) نهی می‌کند (ولا تهنوا) و تأکید می‌نماید شما به‌دلیل ایمان برتر هستید و نباید خود را ببازید (و انتم الاعلون)، اگر جراحت و سختی به‌شما رسیده نباید دچار ترس و حزن شوید چرا که دشمنتان نیز جراحات مشابهی برداشته‌است (ان یمسسکم قرح... ان تکونوا تألمون)...

به‌این ترتیب روشن می‌گردد که منظور از آیه ۳۵ سوره محمد درسست نشدن و دعوت به «سلم» (صلح) نکردن در شرایطی است که مسلمانان در حالت ضعف بسر می‌برند و بدلیل ضربات وارده درمعرض شکست روحی و تسلیم قرار گرفته بودند. این مطلب را نمی‌توان تعمیم کلی داده در هرحالت و شرایطی حاکم دانست و قبول سلم و صلح را بطور مطلق مردود شناخت.

۲- کشتن و اسیر گرفتن

آیه چهارم سوره محمد (فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فامّا منا بعد و امّا فداء حتی تضع الحرب اوزارها...) همانطور که گفته شد در ظاهر امر، روح خشونت و کشتار را تداعی می‌کند، امّا اولاً منظور از ملاقات کفار (فاذا لقیتم الذین کفروا...) ملاقات عادی به‌مفهومی که ما در زبان فارسی می‌فهمیم نیست، بلکه ملاقات در صحنه جنگ و برخورد نظامی را همانطور که در سوره انفال نیز تصریح کرده (اذا لقیتم الذین کفروا زحفاً... یوم التقی الجمعان... اذا لقیتم فئة فاثبتوا)[1] موردنظر دارد، ثانیاً هدف از «اثخان»[2] (حتی اذا اثخنتموهم)، ارضای خوی سبعیت و آدم‌کشی نیست، بلکه باصطلاح ضربه شست نشان‌دادن به‌دشمن برای منصرف کردن او از حمله و تجاوز و کشتن مسلمانان می‌باشد (حتی تضع الحرب اوزارها).

اتفاقاً تنها مورد دیگری که کلمه «ثخن» در قرآن بکاررفته در همان سوره انفال می‌باشد که اسیر گرفتن را برای هیچ پیامبری مگر پس از شدت عمل با کافران درجنگ مجاز ندانسته

---

۱. آیات ۱۵-۴۱ و ۴۵ سوره انفال

۲. معنای «ثخن» در رابطه با دشمن، شدت عمل به‌خرج‌دادن در نبرد به‌قصد کشتن می‌باشد. المنجد: اثخن فی العدو = بالغ و غلظ فی قتلهم

است: (ماکان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی‌الارض تریدون عرض الدنیا والله یرید الاخرة والله عزیز حکیم)

در هر دو آیه فوق‌الذکر (۴ محمد و ۶۷ انفال) موضوع «اثخان» قبل از اسیر گرفتن آمده‌است. یعنی مسلمانان حق ندارند بخاطر فدیه و پولی که درازای اسیر از اقوام او می‌توانند دریافت کنند، دنیاطلبی کرده به‌این کار مبادرت نمایند. بلکه اسیرگرفتن فقط در نبرد دفاعی و بقصد تحلیل نیروی انسانی دشمن و ناچارساختن او به تسلیم می‌باشد. به‌این ترتیب منظور از آیه چهارم سوره محمد در زدن گردن کافران، بکاربردن شدت‌عمل و ایجاد محیط سختی است که منجر به‌اسیرگرفتن از دشمن بشود تا ناچار اسلحه‌ها را به‌زمین بگذارند.

ارتباط سوره‌های محمد و فتح (۴۷ و ۴۸)

سوره محمد در اولین سال هجرت قبل از آغاز درگیری‌های نظامی با قریش و قبائل بدوی و یهودیان نازل شده و سوره فتح حوالی سال هفتم هجرت پس از صلح حدیبیه که خداوند فتح‌المبین‌اش نامیده نازل شده‌است. گرچه ۷ سال میان نزول این دو سوره فاصله است امّا امروز وقتی آنها را می‌خوانیم به‌دلیل ارتباطات فراوانی که بینشان برقرار است گوئی با یکدیگر نازل شده‌اند و باید در کنار هم قرار گرفته‌باشند. هر دو سوره ناظر به‌کافران مکه (قبیله قریش) است که دشمن درجه یک پیامبر و اصلی‌ترین مانع پیشرفت دعوت بودند. سوره محمد قبل از جنگ بدر و شروع مقابله جدی است و آینده برای جمع قلیل مسلمانان به‌کلی مبهم و مضطرب‌کننده است و سوره دوم پس از پیروزی سیاسی بر قریش و رسمیت یافتن حضور مسلمانان در صحنه است که کلید پیروزی‌های بعدی به‌شمار آمده سوره محمد از وعده‌های امیدبخش الهی در ضعیف‌ترین حالت مسلمانان در سال اول هجرت نام می‌برد و در سوره فتح تحقق باورنکردنی این وعده‌ها را بیان می‌نماید. ازجمله در سوره محمد می‌فرماید اگر خدا را یاری کنید خدا هم شما را یاری می‌کند و گامهایتان را استوار می‌دارد (یاایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم) و کافران تلاشهایشان به‌نتیجه نخواهد رسید و به‌دلیل کرامت از آنچه خدا نازل کرده عملشان تباه خواهد گردید (والذین کفروا فتحاً لهم و اضل اعمالهم ـ ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم) و در سوره فتح دقیقاً تحقق این وعده‌ها را با آیات: «و ینصرک الله نصراً عزیزاً» و «... و اثابهم فتحاً قریباً» و جملات دیگر نشان می‌دهد.

در سوره محمد مسلمانان را در برابر دو جبهه نشان می‌دهد: یکی کافرانی که از راه

خدا مسلمانان را باز داشتند (الذین کفروا و صدّوا عن سبیل‌الله) اینها جبهه خارجی را تشکیل می‌دهند. یکی هم مسلمانان مصلحتی که در اولین سال تشکیل جامعه اسلامی هنوز عنوانی به‌خود نگرفته‌اند. اینها را که جبهه مخالف داخلی را تشکیل می‌دهند، کسانی که در دلشان مرض است (الذین فی قلوبهم مرض) نامیده است اینها عمدتاً همان مالداران مدینه هستند که با گرویدن مردم شهر به‌پیامبر مصلحت و منافع خود را در همرنگ شدن با جماعت دیده و مسلمان شناسنامه‌ای شده‌اند. ویژگیهای آنها را در سوره محمد اینچنین بیان می‌کند:

ظاهراً به‌سخنان پیامبر گوش می‌دهند ولی باطناً اعتقادی ندارند، دلشان آمادگی ایمان ندارد و پیرو هوای نفس‌اند؛ ادعای پهلوانی و جنگ‌آوری می‌کنند ولی اگر جنگ شود وحشت وجودشان را فرا می‌گیرد، صداقت ندارند، در قرآن تدبر نمی‌کنند، بادشمن روابط خائنانه‌تری دارند و ...

در سوره فتح نیز دقیقاً همین دو جبهه هستند همان کافران (الذین کفروا و صدو عن سبیل‌الله) و همان بیماردلان، بااین تفاوت که در سال هفتم رسماً عنوان «منافق» روی آنها گذاشته شده‌است. اگر در سال اوّل خداوند آنها را به‌دلیل ستارالعیوب بودنش مستور نموده بود (آیه ۳۰ سوره محمد تصریح می‌کند اگر می‌خواستیم آنها را با چهره و لحن گفتار به‌تو می‌شناساندیم) اینک بعد از گذشت ۷ سال خودشان را با موضعگیری‌های متعدد منافقانه به‌همه شناسانده‌اند. یک تفاوت دیگر هم جبهه مخالف داخلی پیدا کرده که در این مدت جمع کثیری از «اعراب بادیه‌نشین» به‌مسلمانان پیوسته و جذب جامعه اسلامی شده‌اند ولی هنوز هم فرهنگ و آداب بدوی را دارند و نتوانسته‌اند به‌خصلت ایمان آراسته گردند. بسیاری از اینها هم خصلت نفاق دارند و هم دنیاطلبی و غنیمت‌جوئی در جنگ و شانه خالی کردن از جهاد و عذر و بهانه تراشیدن (به‌علت گرفتاری خانه زندگی و زن و بچه!) برای معاف‌شدن از جنگ.

موضوع «اطاعت» از خدا و رسول و پیروی صادقانه و جدی از فرامین پیامبر به‌عنوان رسول خدا و ولی امر مسلمین از ارکان اصلی هر دو سوره به‌شمار می‌رود که در اینمورد از مؤمنین بخاطر اطاعت و بیعت تجلیل می‌کند و از منافقان به‌دلیل نافرمانی‌ها و دوروئی‌ها و عذر و بهانه تراشی‌ها انتقاد می‌نماید.

در برابر دو جبهه دشمن خارجی و داخلی، در هر دو سوره از مؤمنین شایسته کاری که صادقانه به‌پیامبر وفادار بوده و گوش به‌فرامین او هستند تجلیل فراوان می‌کند و وعده‌های نصرت و پیروزی به‌آنها می‌دهد. جالب اینکه سوره محمد با معرفی این گروه آغازمی‌شود و

سوره «فتح» (۴۸)

صلحی بمثابه فتحی آشکار

نام این سوره بمناسبت فتحی آشکار (فتح المبین) که درسال هفتم هجری با عهدنامه صلح «حدیبیه» خداوند نصیب پیامبر کرد، از اولین آیه سوره اخذ شده‌است: «انّا فتحنا لک فتحاً مبیناً.»

معمولاً فتح و پیروزی به‌حرکتی اطلاق می گردد که با تهاجم نظامی و قلع و قمع و کشتار دشمن توأم بوده منجر به تسلط بر سپاه و سرزمین دشمن گردد، امّا دراینجا نه حمله‌ای صورت گرفته و نه خونی ریخته‌شده و نه سرزمینی فتح گشته‌است. تنها صلحنامه‌ای امضاء شده‌است که آنهم بنظر بسیاری از مسلمانان تند و تیز و پرخشم و خروش[1] موجب ننگ و خفت و سرافکندگی مؤمنین گشته‌است[2] تا جائی که اصحاب ناخشنودی و اعتراض خود را ظاهر کرده احساس شکست و «صلح تحمیلی» می نمایند! امّا شگفت اینکه سروش الهی این صلح بظاهر ننگین را «فتح المبین» می خواند و سپاه مسلمانان را که خسته و دلمرده و دست‌خالی و سرافکنده از عدم توفیق در زیارت کعبه عازم دیار خود بودند، گرم و امیدوار می نماید که نه‌شکست، بلکه بزرگترین پیروزی را بدست آورده‌اند!

برای یک مسلمان که جنگ و صلح نه‌هدف بلکه وسیله‌ای برای وصول به‌اهداف و

---

۱ . به‌اصطلاح امروزی انقلابیون دارای خشم و کینه انقلابی.

۲ . همچون عمر که از این صلحنامه بظاهر تحمیلی و خفت‌بار سخت برآشفت و با پریشانی و خشم ابتدا به‌حالت اعتراض بر اباکر خروشید و چون آرام نگرفت نزد رسول خدا آمده پرسید مگر تو رسول خدا نیستی؟ چرا! مگر ما مسلمان نیستیم؟ چرا! مگر آنها مشرک نیستند؟ چرا! پس چرا در دینانتمان به‌چنین دنائتی تن دهیم؟... «من بنده خدا و رسول اویم؛ من فرمان او را خلاف نکرده‌ام و او مرا ضایع نخواهد کرد» (دکتر شریعتی، اسلام‌شناسی، صفحه ۲۴۳)

آرمانهای مکتبی است این تجربه و عبرت بزرگی است که بدانیم موقعیت‌های زمانی و مکانی میزان توفیق هریک از این دو شیوه را تعیین می‌نماید. بطوریکه گاهی جنگ باعث دوری از هدف و صلح وسیله نزدیکی به‌آن می گردد. بخصوص اگر توجه داشته باشیم که هر پیروزی و موفقیتی تابع نیروها و عوامل متعددی است که نیروی نظامی تنها یکی از آنها، (و چه بسا مهمترین آنها) محسوب می شود، به‌نقش بقیه عوامل و نیروها ازجمله نیروی اخلاقی و معنوی، تبلیغات و تأثیرات روانی، علم و آگاهی از وضعیت جغرافیائی صحنه نبرد، جامعه شناسی دشمن و بالاخره نیروی افکار عمومی مردم جهان و قضاوتی که جوامع بی طرف می کنند بهتر پی می بریم. و درجریانی که منجر به‌صلح «حدیبیه» گردید پیامبر اسلام با تدبیر و سیاستی هوشمندانه علیرغم اصراری که اغلب اصحاب در بکاربردن نیروی نظامی برای فتح و پیروزی داشتند، به‌سایر نیروها تکیه کرد و بزرگترین پیروزی را به‌توفیق الهی بدست آورد

اینک خلاصه ماجری آنچنان که درتاریخ ضبط و ثبت شده‌است:

پیامبر (ص) در ذیقعده سال هفتم هجری با دعوت مسلمانان و سایر قبائل مشرک برای زیارت خانه‌خدا در ماه بعد (ذیحجه) دست به‌یک ابتکار سیاسی حیرت‌آور زد که موجب شگفتی همگان گردید، رفتن به‌مکه یعنی گام گذاردن بر قلب قریش، یعنی تحریک دشمن کینه‌توزی که جریان بدر و احد و خندق را پیش‌رو دارد و آرزوئی جز ریختن خون پیامبر و مسلمین دردل نمی پروراند[۱]. پیامبر برای آگاهی افکار عمومی مردم شبه‌جزیره عربستان و استفاده روانی از آن علیه قریش، قصد خود را برای زیارت خانه‌خدا، نه‌جنگ، به‌تمامی طوائف و قبائل اطراف اعلام می‌نماید و از مشرکین نیز دعوت بعمل می‌آورد که همراه مسلمانان این مراسم سنتی را برپا دارند. به‌این ترتیب کفار قریش را در دوراهی عجیبی قرار می دهد که هردوسویش به‌ضرر آنها خواهد بود. اگر مسلمانان را به‌مکه راه دهد، به‌اعتبارش نزد قبائل لطمهٔ خواهدخورد و همه خواهند گفت اقلیتی که شش‌سال قبل ازمکه اخراج شدند، اینک آنچنان جرأت و جمعیت پیدا کرده‌اند که علناً و رسماً درحالیکه دشمنِ بت های قریش هستند وارد مکه می‌شوند و مراسم خود را برگزار می کنند. و اگر آنها را به‌مکه راه‌ندهد، سایر اعراب که قریش را جز متولی و پرده‌دار کعبه‌نمی‌شناسند و زیارت کعبه را حق همه اعراب می‌دانند، خواهند گفت قریش ظلم بزرگی مرتکب شده و خلاف

---

۱. به‌تصریح قرآن بسیاری از مسلمانان که ترس و نفاقی در وجودشان رسوخ کرده‌بود اعتقاد داشتند از این جنگ خطرناک هیچکس سالم به‌خانواده برنمی گردد (بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول والمومنون الی اهلیهم ابداً...) آیه ۱۲

اخلاق و سنت آباء واجدادی عمل کرده‌است، بخصوص اگر خواسته باشد برای ممانعت از ورود مسلمانان در ماه حرام ذیقعده متوسل به‌شمشیر گردد، بیشتر آبرو و اعتبار خود را از دست داده ضربه بزرگی به‌حرمت و حیثیتی که بدلیل ولایت کعبه بشدت به‌آن نیازمند بود می‌خورد.

به‌این ترتیب پیامبر (ص) کاری‌ترین ضربه روانی را بردشمن وارد ساخته و با هزار و چهارصد نفر مسلمان و مشرک عازم مکه می‌شود، به‌همراه‌آوردن مشرکین در دوره‌ای که از مطبوعات و رسانه‌های گروهی خبری نبود شاهد تبلیغاتی مؤثری بشمار می‌رفت که می‌توانست مظالم قریش و حقانیت مسلمانان را به‌همه قبائل برساند. پیامبر در این سفر نهایت دقت و مراقبت را بعمل آورد تا بهانه‌ای برای درگیری بدست قریش ندهد و علیرغم برخی تحریکات آنها مسلمانان را به‌حلم و بردباری و صبر و تحمل توصیه می‌کرد[۱]. تا اینکه سرانجام با پیک و پیغامهای دوطرفه، درحالیکه قریش از مکه بیرون آمده و دسته‌جمعی پیمان بسته بودند باتمام وجود مانع ورود مسلمانان به‌مکه شوند، درحالیکه حمیت و عصبیت جاهلی آنها تحریک‌شده قصد جان مسلمین کرده‌بودند[۲]، و مسلمانان نیز با جمعیت کثیر خود با رسول خدا زیر درختی در صحرا بیعتِ پایداری و عدم فرار بسته بودند (ان الذین یبایعونک تحت الشجره...) و درانتظار لحظه برخورد برای پیروزی یا شهادت بی‌تابی می‌کردند، پیامبر اکرم با دوراندیشی عمیقی «صلحنامه‌ای» را با سهیل بن عمر نماینده قریش امضاء کرد که علیرغم سخت‌گیری و تنگ‌نظری سهیل[۳] که موجب خشم و خروش برخی اصحاب و احساس تحمیل و تحقیر آنها گردید[۴] برکات فراوانی بوجود آورده موجب گردید در کوتاه‌زمانی پس از این عهدنامه (سه‌سال بعد) شهر مکه با زمینه‌ای که فراهم شده‌بود بدون خونریزی فتح گردد و کفار قریش عموماً باسلام روی آورده

---

۱. آیات ۴ و ۲۶ سوره‌فتح این حالت را به‌روشنی نشان می‌دهد. آیه (۴) هوالذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین... آیه (۲۶)... فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المومنین و الزمهم کلمة التقوی و کانوا احق بها و اهلها.

۲. آیه (۲۶) اذجعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیه حمیة الجاهلیة...

۳. ازجمله حذف جمله «بسم‌الله الرحمن الرحیم» و «محمداً رسول‌الله» به‌درخواست سهیل که باعث تحریک احساسات دینی مسلمانان گردید.

٤. پیداست که چنین قراردادی تاچه‌حد بر مسلمانان که غرق پیروزیهای نظامی‌اند و چند بار ضرب شست خود را به‌قریش نشان داده‌اند گران می‌آید. و اگر شخصیت محمد (ص) نبود آنرا در دروازه مکه پیش چشمان قریش که قدرت و اعتبارشان را ازدست داده‌بودند پاره‌پاره می‌کردند. امّا درعین حال علناً نارضائی و خشم خود را برابر پیامبر ابراز می‌داشتند، پیامبر آنانرا به‌صبر می‌خواند و می‌خواست این شرایط خفت‌آور را بخاطر مصلحتی که برآنان پوشیده‌بود تحمل نمایند. (دکتر شریعتی، اسلام‌شناسی ص ۲۴۴)

به صفا و برادری بازگشت نمایند.

موادی که در این «صلحنامه» قید شده بود هرکدام منافعی در بلندمدت برای مسلمانان داشت که ازدید کوتاه‌بین و حال‌نگر و انتظار «زود و زور» که معمول انسانهای عجول است پنهان بود. مهمترین نتیجه این پیمان برسمیت شناختن مسلمانان بود که موجب گردید از آن به بعد قبائل عرب بدون ترس از انتقامِ قریش رسماً و علناً با مسلمانان روابط برقرار نمایند و پیوند مسالمت ببندند، کماآنکه قبیله «بنی‌خزاعه» که از ترس مشرکین جرأت نزدیکی با مسلمانان نداشتند بی‌درنگ اعلام موضع پیوند با محمد (ص) کردند، اهمیت این مطلب را ما امروز با پافشاری و اصراری که ابرقدرتهای حامی اسرائیل در عدم برسمیت شناختن سازمان آزادی‌بخش فلسطین (الفتح) به‌خرج می‌دهند بهتر درک می‌کنیم.

اعلام ده‌سال آتش‌بس و برقراری صلح این امکان را به پیامبر می‌داد که با ایمنی از شرّ بزرگترین دشمن و همدستانش، دشمنان کوچکتر و موانع ساده‌تر را ازمقابل بردارد و به‌توسعه فرهنگی اسلام و ابلاغ پیامی که مأمور آن بود با فرصت بیشتری بپردازد. کما آنکه در بازگشت به‌مدینه نامه به‌سران کشورهای قدرتمند جهان نوشت و جهانیان را به‌اسلام دعوت کرد، گرچه منافقینی بمصداق ضرب‌المثل قدیمی «کسی که به‌ده راهش نمی‌دادند سراغ خانه کدخدا را می‌گرفت» با ریشخند و تمسخر می‌گفتند او را از دروازه مکه رانده‌اند و اینک مدعی ابرقدرتهای زمانه است!!...

با رفع مانعِ تهدید و برسمیت شناختن اسلام از آن به‌بعد هرکس در مکه مسلمان می‌شد آزادانه دینش را اظهار می‌کرد و بدون واهمه از تعقیب و تعزیر راه مدینه را درپیش می‌گرفت و به‌این ترتیب روزبروز بر تعداد مسلمانان بدلیل نقض عهد قریش و تجاوز او به‌هم پیمانشان ناگزیر از مقابله بادشمن شدند وبجای ۱۴۰۰ نفر، با ده هزارنفر بسوی مکه حرکت نمودند!

و امّا آن بند از قرارداد که بطور یکطرفه مسلمانان را ناچار می‌کرد هرکس از قریش را که بدون اجازهِ ولیّ خویش به مسلمانان پناهنده می‌شود به‌قریش بازگردانند، گرچه در ظاهر خلاف غیرت و مردانگی و موجب سرشکستگی و خفّت مسلمانان بشمار می‌آمد[۱]، ولی در بلند مدت بدلیل عدم امکان پیوستن تازه مسلمانان مکه به‌مسلمانان مهاجر مدینه، کانون

---

۱. آنچنانکه پس از پناهنده‌شدن پسر سهیل (عاقد قرار داد) و بعداً ابابصیر رخ داد و پیامبر مجبور به استرداد آنها شد.

انقلابی نزدیک به انفجاری درمکه و یاغیان فراری نیرومندی[1] در راههای تجارتی قریش گردآورد که هم مکه و هم اطراف شهر و راه ساحلی را آنچنان ناامن نمودند که قریش را ناچار به توسل به پیامبر برای نقض بند مربوط به استرداد پناهندگان و آوردن مسلمانان یاغی به مدینه نمود. به این ترتیب این بند تحمیلی از صلحی که برخی آنرا ننگ می پنداشتند خود از پیروزیهای چشمگیر محسوب گردید و «فتح المبین» را تحقق بخشید. پیامبر(ص) با ایمان به این حقیقت که باطل زوال پذیر و درحال مرگ، و حق رشد یابنده و درحال حرکت می باشد (و قل جاءالحق و زهق الباطل، ان الباطل کان زهوقاً) زمان را به نفع مسلمانان خرید و با فرصتی که ازصلح نامه حدیبیه بدست آورد درمدت کوتاهی بر تمامی اهدافِ برحق خویش بدون آنکه خونی ریخته باشد نائل شد.

غفران ذنوب پیامبر (ص)!

در دومین آیه سوره فتح پس از تأکید بر آشکار بودن این پیروزی الهی (انا فتحنالک فتحا مبینا)، هدف و غایت آنرا ازجمله آمرزش ذنوب پیامبر معرفی می نماید: **لیغفرلک الله ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر و...**

در اینجا با فرضیهِ «عصمت انبیاء»، اغلب مفسرین دچار مشکلِ توجیه و تفسیر گشته نظریات متفاوتی بیان داشته اند. علامه طباطبائی (رضوان‌الله علیه) در تفسیر المیزان[2] هشت نظریه مختلف مفسرین را نقل کرده و همه آنها را رد می نماید و خود اظهار می دارد که «مراد به کلمه ذنب در آیه شریفه گناه به معنای معروف کلمه یعنی مخالفت تکلیف مولوی الهی نیست و نیز مراد بمغفرت هم معنای معروفش که عبارتست ازترک عذاب درمقابل مخالفت نامبرده نیست...» آنگاه با تعریفی که ازمعنای لغوی ذنب و غفران ارائه می دهد مراد از «ذنب» را «تبعات بد و آثار خطرناکی که دعوت آنجناب ازناحیه کفار و مشرکین ببار می‌آورد» و مراد از غفران را «پوشاندن آنها و ابطال عقوبت هائی که (ازطرف قریش) بدنبال دارد» می نامد و به این ترتیب این دوکلمه را در غیرمعنای متعارف دینی که در قرآن بطور غالب استعمال شده بکار می برد که خودنوعی توجیه و گریز از بیان معنای صریح و ساده آیه مربوطه می باشد. و همه این توجیه و تلاشها برای دفاع از فرضیه بشر ساخته‌ای می باشد که درکلام الهی چنین عنوانی وجود ندارد. البته انبیاء (علی نبیّنا و علیهم السلام) از هوی و هوس و گناهانیکه انسانهای عادی مرتکب می شوند بدلیل تقوی و تسلط بر نفس (عصمت

---

۱ . جلد ۳۶ تفسیر المیزان صفحات ۹۱ تا ۹۴.

۲ . جلد ۳۶ صفحات ۹۱ تا ۹۴

اکتسابی) مصون و محفوظ بودند، و در این مقیاس‌ها معصوم شمرده می‌شدند، کماآنکه بسیاری از مؤمنین گناهان فاحشی را که گمراهان انجام می‌دهند هرگز مرتکب نمی‌شوند و بطور نسبی دربرابر این قبیل گناهان عصمت اکتسابی پیداکرده‌اند. امّا دربرابر خدا که «صمد» و بی‌نهایت در تمامی ابعاداست، هیچ انسانی را معصوم مطلق نمی‌توان شمرد، انبیاء نیز که بشری عادی همانند بقیه مردم بودند، گرچه در ابلاغ پیام الهی نهایت صداقت و امانت را بخرج داده‌رسالت او را به‌نحو احسن باتمام رساندند، امّا خودرا مصون از ترک اولی یا خطای غیرعمد در امور عادی زندگی نمی‌دانستند و دائماً استغفار و انابه می‌کردند. کم نیست آیاتی که به‌صراحت، اگر نخواسته باشیم آنها را توجیه کنیم، از این خصلتِ ممتاز پیامبران نام می‌برد. کتاب خدا نه‌تنها از استغفار پیامبر آخرالزمان، بلکه از استغفار انبیاء عظیم‌الشأنی همچون: ابراهیم، موسی، داود، سلیمان و نوح یاد می‌کند و آنرا می‌ستاید:

حضرت نوح (ع): (۷۱/۲۸) رب اغفرلی و لوالـدیّ و لمن دخل بیتی مؤمناً و للمومنین و المومنات...

حضرت ابراهیم (ع): (۱۴/۴۱) ربّنا اغفرلی ولوالدیّ وللمؤمنین یوم یقوم‌الحساب

حضرت موسی (ع):
(۷/۱۵۱) قـال رب اغفرلی ولاخی و ادخلنا فی رحمتک و انت ارحم الراحمین.
(۷/۱۵۳) انت و لینا فاغفرلنا و ارحمنا و انت خیرالراحمین.
(۲۸/۱۶) قال رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی فغفرله...

حضرت داود (ع): (۳۸/۲۴) و ظّن داود انّما فتناه فاستغفر ربه راکعاً و اناب

حضرت سلیمان (ع): (۳۸/۳۵) و لقد فتناسلیمن و القینا علی کرسیه جسداً ثم اناب. قال رب اغفرلی و...

حضرت محمد (ص): (۲۳/۱۱۸) وقل‌رب‌اغفر وارحم وانت خیرالراحمین (آخرین آیه و پیام سوره مؤمنون)

آیات فوق مواردی است که کلمه استغفار درآن بکار رفته‌است. اگر خواسته باشیم از توبه و انابه انبیاء (علیهم جمیعاً سلام‌الله) نام ببریم و آیاتی را که ناظر به‌آزمایش و ابتلاء انبیائی همچون: داود (ع) و سلیمان (ع) و یونس (ع) و... است مطرح نمائیم، کلام به‌درازا خواهد کشید. اگر آن بزرگواران معصوم مطلق دربرابر خدا بودند و ساختمان وجودیشان به‌گونه‌ای بود که امکان خطا نداشتند، آیا استغفار آنها عملی لغو و تشریفاتی محسوب نمی‌گشت؟ و آیا فرمان الهی به‌رسول خاتم که بگو: «پروردگارا ببخش ورحم کن» (و قل رب اغفروارحم) بی‌مورد جلوه نمی‌کرد؟

مسئله استغفار نه تنها در دنیا بلکه در آخرت نیز کلام مستمر رسول و مؤمنینِ همراه او که نور ایمانشان روشنگر راهشان می باشد خواهد بود:

تحریم آیه (۸)... یوم لایخزی الله النّبی و الذین امنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربّنا اتمم لنا نورنا و اغفرلناانک علی کل شیء قدیر

رابطه استغفار رسول‌اکرم با فتح و نصر الهی

اگر مسئله استغفار رسول اکرم منحصر به‌همین آیه دوم سوره فتح می‌شد، توجیه و تعبیر آن ساده می گشت، امّا می‌دانیم این مطلب در سایر سوره‌های قرآن نیز تکرار شده‌است که باید جوابی منطبق بر قرآن برای آن پیدا کرد. ابتدا آیات موردنظر را نقل می‌نمائیم پس از آن مقایسه و مقابله‌ای برای شناخت مسئله بعمل می‌آوریم. نکته مهم اینکه همواره استغفار رسول همراه با «نصرت» الهی آمده‌است:

۱ـ سوره غافر (مؤمن) آیات ۵۰ تا ۵۵ (سال نزول ۸ بعثت)

انّا لننصر رسلنا والذین امنوا فی الحیوه الدنیا و یوم یقوم الاشهاد... فاصبران وعدالله حق و استغفر لذنبک و سبّح بحمد ربک بالعشی والابکار

این سوره بیاد مؤمن آل فرعون نام «مؤمن» گرفته‌است تا یادآور ایمان او به پیروزی حق، علیرغم تسلط و جباریت فرعون، باشد و نصرت الهی را تداعی نماید.

۲ـ سوره محمد آیه (۱۹) نازل شده در سال اول هجرت

از آیه (۷) یا ایها الذین آمنوا ان تنصروالله ینصرکم ویثبت اقدامکم... آیه (۱۹) فاعلم انه لااله الا الله و استغفر لذنبک و للمومنین و المومنات والله یعلم متقلبکم و مثویکم.

سیاق عمومی سوره محمد که دراولین سال هجرت یعنی در آغاز بنیانگذاری جامعه نوین اسلامی در مدینه نازل شده، وضعیت مسلمانان را به گونه‌ای در محاصره دشمنان متعدد تصویر می‌نماید که برای حفظ این هسته و کانون توحیدی و موجودیت خود و آئینشان چاره‌ای جز نبرد دفاعی باتمام وجود نداشتند. پیام اصلی به‌رسول اکرم و مؤمنین این‌است که با صبر و پایداری و به‌امید «نصرت» الهی باید رسالت خود را انجام دهند.

۳ـ سوره نصر (سال نهم هجرت)

اذا جاء نصرالله والفتح، و رأیت الناس یدخلون فی دین‌الله افواجا فسبّح بحمد ربک واستغفره انه کان توابا

در این سوره که در آستانه فتح نهائی مکه نازل شده است به‌وضوح فرمان تسبیح و استغفار را دررابطه با «نصرالله والفتح» قرار می‌دهد و با فاء تفریع (فسبّح) شکر نصرت الهی

را در تسبیح و استغفار توصیه می‌نماید.

۴ـ سوره بقره (آیه ۲۱۴) (در رابطه با آیات ۲۸۶ـ۲۵۰ـ۱۲۳ـ۱۲۰ـ۱۰۷ـ۸۶ـ۴۸)

ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لمایأتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مسّتهم البأساء و الضّراء و زلزلوا حتی یقول الرسول والذین امنوا معه متی نصرالله الا ان نصرالله قریب

در آیه فوق گرچه اشاره‌ای باستغفار رسول (ص) نشده‌است، ولی از احساسی حکایت می‌کند که گویا لحظه‌ای بر قلب پیامبر خطور کرده و او را دربرابر وخیم‌بودن اوضاع و تهدید و تزلزلی که بخاطر حمله دشمن بر مؤمنین مستولی شده، بطور ناگهانی باظهار این مطلب (که بوئی از تردید بجای آرامش و اطمینان صددرصدی که از رسولان انتظار می‌رود در آن استشمام می‌شود) وادار کرده‌است. چنین احساسی را بر انسانهای عادی نمی‌توان خرده گرفت. امّادرمورد کسی که خداوند داستان صبر و استقامت انبیاء گذشته را بر او یادآوری کرده، انتظار خداوند به گونه‌ای دیگر است. بنابر این رسول اکرم بخاطر امری که برای سایر مؤمنین طبیعی و موجه جلوه می‌کند استغفار می‌نماید و رحمت خدا را طلب می‌کند.

اینک باتوجه به‌آیات فوق، که مضمون و محتوای آن (بدون ذکر کلمات نصر و استغفار) در سوره‌های دیگری نیز تکرارشده‌است. می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم که ایمان به‌نصرت قطعی الهی (و کان حقاً علینا نصرالمومنین ۳۰/۴۷ ـ انّا لننصر رسلنا والذین آمنوا ۴۰/۵۱ انتظاری است که خداوند از رسولان خود دارد. آنها وظیفه دارند با تمام کید و مکر دشمنان و در سخت‌ترین شرایط و مراحلی که مشرکین بر جان و مال مؤمنین تسلط یافته‌اند، اطمینان مطلق خود را به پیروزی نهائی مؤمنین ازدست ندهند، کوچکترین تردید و تزلزل و لحظه‌ای نسیان نسبت به‌این وعده قطعی، حتی اگر به‌درجه و درصدی هم قابل اندازه گیری نباشد، نزد خداوند «ذنبی» محسوب می‌شود که «استغفار» نیاز دارد. درهرحال انبیاء هم همانند سایر انسانها دارای عواطف واحساسات بوده از عوامل خارجی تأثیر می‌پذیرفتند. پس اکنون که علیرغم تمامی مشکلات، خداوند با «صلح حدیبیه» موجبات آشکارترین فتح و پیروزی را برای رسول اکرم فراهم می‌سازد هنگام استغفار است:

انا فتحنا لک فتحاً مبینا، لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر...

نام‌های نیکو

در این سوره علاوه بر نام جلاله «الله» که به تعداد چشمگیری (۳۹ بار) بکار رفته[1] و تأکیدسوره را برالوهیت نشان می دهد، ۹ نام نیکوی دیگر نیز در آیات آن به‌چشم می خورد که نشانگر تأکید سوره بر اسماء و صفات الهی دررابطه با سیاق آن می باشد. این اسماء که با موارد تکراری ۱۳ بار بکار رفته‌اند عبارتند از:

حکیم (۳ بار)، عزیز و علیم (هرکدام ۲ بار)، خبیر، غفور، رحیم، قدیر، بصیر و شهید (هرکدام یکبار).

نکته قابل توجه این‌است که در این سوره مانند بسیاری از سوره‌های ناظر به‌مسائل داخلی مسلمین، تأکید روی «الله» نسبت زیاد پیداکرده و نام «رب» که معمولاً در رابطه با اعتقادات مشرکین و برای اثبات توحید بکار می‌رود اصلاً بکار نرفته است.

آهنگ انتهائی آیات

کلیه آیات این سوره بدون استثناء با حرف «الف» ختم می‌شوند که عبارتند از: مبیناً، مستقیماً، عزیزاً، حکیماً، عظیماً، مصیراً، نذیراً، اصیلاً، خبیراً، بوراً، سعیراً، رحیماً، قلیلاً، الیماً، قدیراً، تبدیلاً، بصیراً، علیماً، قریباً، شهیداً. (مستقیماً، حکیماً، عظیماً، و الیماً ۲ بار تکرار شده‌اند).

فرهنگ کلمات

۱ـ مؤمنین و مؤمنات ـ در این سوره کلمه «مؤمنین» و بطور کلی واژه «ایمان» ۱۵ بار تکرار شده‌است که باتوجه به تعداد مختصر آیات سوره (۲۹ آیه) نسبت آن بسیار زیاد است. ازآنجائی که سیاق کلی سوره مسئله‌ای باصطلاح درون گروهی است، توجه به‌مؤمنین و هدایت آنها ازطریق رهنمودهای ارشادی موردتأکید قرار گرفته‌است. جالب اینکه کلمه مؤمنین و مؤمنات در دومورد کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند که عمومیت و شمول رهنمودها را با اینکه دررابطه با جهاد و فتح و نصرت صادر شده‌است بطور یکسان درمورد زن و مرد نشان دهد و نقش زنان را در مسئله‌ای که معمولاً بی‌ارتباط با آنها قلمداد می‌شود اثبات نماید (آیات ۵ و ۲۵).

---

۱. بطور متوسط درازای هر ۱۴ کلمه این سوره (حدوداً) یکبار نام «الله» تکرار شده‌است ۵۶۰ کلمه/۳۹آیه= ۱۴/۳۵ که بطور نسبی در ردیف یازدهم پس از سوره‌های: اخلاص، نصر، طلاق، مجادله، تغابن، منافقون، صف، حجرات، انفال و احزاب قرار دارد

۲ـ مردم‌شناسی ـ علاوه بر «مؤمنین و مؤمنات»، گروههای دیگری مثل: «منافقین و منافقات»، «مشرکین و مشرکات»، مخلّفین و کافرین در سوره فتح معرفی شده‌اند که بنظر می‌رسد بجز «کافرین» بقیه عناوین به‌طیفی از گروندگان اطلاق شده‌است که درجاتی از ناخالصی و انحراف در ایمانشان وجود دارد. گویا همه اینها ادعای ایمان و اسلام کرده‌اند ولی منافقین بدلیل دورویی و نفاق، مشرکین [۱] بدلیل انگیزه‌های غیرتوحیدی و ترس و نگرانی از گردش بد روزگار (درصورت اطاعت از خدا و رسول در جهاد)، و مخلفین بدلیل تخلف از رسول خدا و بازماندن از جهاد مورد مذمت قرار گرفته‌اند. جالب اینکه علاوه بر گروه مؤمن که به‌زن و مرد اطلاق شده (المومنون والمومنات) گروه منافقین و مشرکین نیز چنین تعمیمی پیداکرده‌اند (آیه ۷). یعنی همانطور که زن و مرد مؤمن در تحقق فتح و پیروزی سهیم و مؤثراند، زن و مرد منافق و مشرک (مسلمانان آلوده به‌نفاق و شرک) نیز در این جریان مسئول و مقصراند.

نکته دیگر اینکه درست به‌همان تعدادی که کلمه مؤمنین و ایمان در سوره فتح بکار رفته (۱۴ بار) مجموع مشتقات کلمات نفاق و شرک و کفر و خلاف (مخلفین) بکار رفته‌اند [۲] یعنی در یک جبهه مؤمنین قرار گرفته‌اند و در جبهه دیگر مجموعه نیروهای غیرتوحیدی.

۳ـ رسول ـ در این سوره نیز همانند سوره قبل نقش رسول‌الله و شخصیت ممتاز این برگزیده خدا به‌عنوان رهبر و پیشوای مسلمین بشدت مورد عنایت قرار گرفته‌است. اولاً نام «محمد» (ص)، که بندرت در قرآن بکار رفته [۳] در این سوره آمده‌است [٤] که نشان می‌دهد شخص آن‌حضرت مستقل از بُعد رسالت و نبوت موردتوجه بوده‌است [۵] ثانیاً مسئله رسول بودن او مورد تأکید قرار گرفته‌است که مأموریت او را به‌عنوان شاهد و مبشر و منذر (انا

---

۱. ظاهراً به‌نظر می‌رسد منظور از «مشرکین و مشرکات» در آیه ۶ گروهی از غیر مسلمین باشند، ولی دنباله آیه (الظالمین بالله ظنّ السوء) که تصور نادرست آنها را درباره خدا و پیش‌آمدهای بد، درصورت شرکت در جهاد، توضیح می‌دهد، آشکار می‌سازد که عده‌ای از مسلمانان به‌دلیل نفاق و عده‌ای به‌دلیل شرک (انگیزه غیرتوحیدی) بانحراف کشیده شده‌اند.

۲. آیات مربوط به ایمان عبارتند از آیات ۴ـ۵ـ۱۲ـ۱۳ـ۱۸ـ۲۰ـ۲۵ـ۲۶ـ۲۹ (در برخی آیات ۲ یا ۳ بار کلمه ایمان بکار رفته‌است) آیات مربوط به شرک: آیه ۶ ـ کفر آیات: ۱۳ـ۲۲ـ۲۴ـ۲۵ـ۲۶ـ۲۹ـ آیات خلاف: ۱۱ـ۱۵ـ۱۶ـ نفاق: آیه ۶

۳. ۴ بار در سوره‌های محمد و فتح

٤. آخرین آیه سوره (محمد رسول‌الله والذین معه اشدّاء علی الکفار رحماء بینهم...)

۵. نام آنحضرت در این سوره همانند سوره قبل دررابطه بانقش ولایت و سیاست و مدیریت اجتماعی و موضوع برخورد با کافرین درجنگ می‌باشد

ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً) نشان می دهد. علاوه برنقش فوق، مأموریت چیره گشتن بر تمامی کیش های غیرتوحیدی ازطریق هدایت (قرآن) و دین حق برعهده رسول خدا گذارده شده‌است[۱].

در این سوره با حجم مختصری که دارد جمعاً ۱۰ بار مشتقات کلمه «رَسَلَ» بکار رفته‌است که ۶ مورد آن «رسوله» می باشد[۲]، تأکید روی کلمه رسوله (رسول او) این مسئله را روشن می سازد که عنایت خاصی در این سوره به‌ارتباط خدا و رسول و مأموریت ویژه آن حضرت ازجانب پروردگار شده‌است[۳]. از آنجائیکه سیاق سوره دررابطه با آثار و نتایج و بازتابهای صلح حدیبیه (فتح المبین) می باشد، این تأکید نشان‌دهنده درستی و صحت چنین اقدامی ازناحیه محمد (ص) که «رسول او» معرفی شده بشمار می‌آید. به‌این ترتیب خداوند بر موضعی که رسول‌الله در چنین واقعه‌ای اتخاذ کرده مهر تأیید زده‌است. سخت گیری او و مؤمنین درمقابله با کفار[۴] و دوستی میان خودشان خصلتی است که خداوند آنرا تمجید و توصیه کرده و نقش مؤمنین را در دفاع از موجودیت مجتمع اسلامی و مکتبی که به‌آن ایمان آورده‌اند نشان می دهد[۵].

۴ـ سوء ظن به‌خدا: در آیه ۶ و ۱۲ از نوعی «سوء ظن» که مسلمانان آلوده به‌نفاق و شرک، نسبت به‌خدا دارند سخن می گوید:

دارند سخن می گوید:

آیه (۶)... الظانین بالله ظنّ السوء علیهم دائرة السوء...

آیه (۱۲) بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول و المؤمنون الی اهلیهم ابداً و زین ذلک فی قلوبکم و ظننتم ظنّ السوء و کنتم قوماً بوراً

منظور از سوء ظنی که منافقین به‌خدا داشتند، درک ناقص و بینش غیرتوحیدی است

---

۱. آیه ۲۸ (هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیداً).

۲. آیات ۹-۱۳-۱۷-۲۶-۲۷-۲۸ موارد دیگر: ارسلناک، ارسل، رسول‌الله، رسول.
درضمن توجه به‌این نکته هم مفید است که ۶ بار ترکیب «رسوله» در این سوره ازنظر آماری پس از سوره توبه (۲۶ بار) و احزاب (۱۰ بار) بالاتر از سایر سوره‌ها می باشد.

۳. علاوه بر ۶ مورد «رسوله» یکبار هم «رسول‌الله» بکار رفته که اسم ظاهر جای ضمیر را گرفته است. به‌این ترتیب در مجموع ۷ بار تأکید بر رسول بودن محمد (ص) شده‌است.

٤. کفار مبالغه کافر است نه جمع آن که کافرین می باشد. این کلمه که در آیه ۲۹ دوبار تکرار شده شدت و نهایت خصلت کفر را درجبهه مقابل رسول خدا نشان می دهد.

۵. آخرین آیه این سوره به‌زیباترین وجه حالت رسول‌الله و مؤمنین را در این رابطه با تشبیه و تمثیلی لطیف نشان می دهد.

که درباره سرنوشت آینده خود پیداکرده بودند. آنها اطمینانی به‌وعده‌های الهی و نصرت او نداشتند و عزت و ولایت او را درک نمی‌کردند. می‌ترسیدند اگر کفار پیروز شوند روزگار علیه آنها گردش نماید (دائرة‌السوء) درحالیکه مؤمن واقعی با اطمینان به‌وعده‌های الهی به‌خدا توکل می‌کند و دل به‌دریا می‌سپارد. همینکه انسان به‌خدا ایمان داشته باشد ولی بترسد از اینکه درراه خدا جهاد کند، سوءظن به‌خدا، یعنی باورنکردن وعده‌های او محسوب می‌گردد.

ارتباط سوره‌های فتح و حجرات (۴۸ و ۴۹)

سوره فتح در سال هفتم و سوره حجرات در سال هشتم هجرت نازل شده‌اند. بنابر این ازنظر مسائلی که جامعه اسلامی با آن مواجه بوده و این دو سوره بر آن اشراف داشته، تفاوت چندانی درکار نبوده‌است. شاید مهمترین وجه مشترک هر دو سوره انتقاداتی باشد که به‌اعراب بادیه‌نشین تازه مسلمان که جذب جامعه اسلامی شده بودند متوجه است، بسیاری از آنها هنوز رسوبات دوران جاهلیت و زندگی خشن در صحرا همراه با غارتگری و فردگرائی دنیاطلبانه را از خود دور نکرده و تحول نفسانی و انقلاب روحی لازم را در خود به‌وجود نیآورده‌بودند.

در سوره فتح آیات ۱۱ تا ۱۶ (٪۲۰ سوره) متوجه گروهی از آنها است که از شرکت در جنگ به‌بهانه گرفتاری‌های خانه و زندگی امتناع می‌کردند. این گروه را سه‌بار در این آیات عنوان «مخلفین من الاعراب» (بازنشستگان از بادیه‌نشینان) داده‌است و از اینکه با زبان بازی و به‌دروغ خود را نزد رسول الله سرزنش می‌کنند که گرفتاری خانه و زندگی آنها را مشغول کرده و از او میخواهند برایشان آمرزش بطلبد ولی قلباً اعتقادی به‌این سخن نداشته ترسشان از مرگ و تصورشان به‌عدم بازگشت به‌زندگی مانع شرکتشان در جهاد شده، ملامتشان می‌کند، همچنین از روحیه‌ای که برای غنیمت‌طلبی (بنا به‌خصلت جاهلیت و زندگی در صحرا) دارند و اگر خطری نباشد و مطمئن به‌پیروزی و کسب غنیمت باشند شرکت می‌نمایند، مورد مذمتشان قرار می‌دهد.

در سوره حجرات پس از آنکه ۵ بار با عبارت «یا ایها الذین آمنوا» مؤمنین را مخاطب قرار داده ۱۰ دستور مهم اخلاقی در چگونگی رفتار با رهبری (رسول)، رفتار با دشمن بیگانه و دوست، رفتار و اخلاقیات در روابط اجتماعی را به‌آنها آموزش می‌دهد، آنگاه اضافه می‌کند: «اعراب» گفتند ایمان آوردیم! ای پیامبر بگو ایمان نیاورده‌اید. بلکه بگوئید اسلام آورده‌ایم (تسلیم به‌مکتب شده‌ایم) و هنوز ایمان در دلهای شما داخل نشده‌است. اگر از خدا

و رسولش اطاعت کنید چیزی ازدست نمی‌دهید که خداوند غفور و رحیم است»

سخن فوق نشان می‌دهد این جمع هنوز رشد و تربیت کافی اسلامی پیدا نکرده و به‌آداب اجتماعی (که در قسمتهای فوق به‌آن اشاره شد از قبیل سوءظن، غیبت، تجسس و غیره) مؤدب نشده‌اند و هنوز آماده اطاعت از خدا و رسول نیستند و نمی‌خواهند از خود مایه بگذارند. در آیه بعد (۱۵) تصریح می‌نماید «مؤمن واقعی منحصراً کسی است که به‌خدا و رسولش ایمان آورده شک نداشته باشد و عملاً با مال و جان در راه خدا جهاد کند و فقط اینها راست می گویند». سپس به‌روحیه تظاهر به‌ایمان و به‌رخ کشیدن دینداری که در این جمع دیده می‌شود و به منت گذاری سر خدا از اینکه به‌او ایمان آورده‌اند اشاره می کند و نشان می‌دهد چه راه طولانی و زمان زیادی هنوز برای تربیت عمیق این گروه از اعراب بدوی باقی است.

به این ترتیب می‌توان وجه مشترک و محور مورد قبول هر دو سوره را «انتقادات درون گروهی» (به‌اصطلاح امروزی) نام برد که عمدتاً به‌جناح خاصی از مسلمانان متوجه است.

ذیلاً آیات مربوط به‌چنین تلقی را از هر دو سوره یادآوری می‌نمائیم:

الف ـ ایمان یا عدم ایمان به‌رسول‌الله

سوره فتح (آیه ۹) لتؤمنوا بالله و رسوله و تعزروه و توقروه ...
« « (« ۱۳) و من لم یؤمن بالله و رسوله انا اعتدنا للکافرین سعیراً
حجرات (۱۵) ... و ان تطیعواالله و رسوله لایلتکم من اعمالکم شیئاً
« « (۱۵) انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله

ب ـ اطاعت از رسول

فتح (۱۶) ... فان تطیعوا یوتکم الله اجراً حسناً ....
« (۱۷) ... و من یطع الله و رسوله یدخله جنات....
« (« ۱۸) لقد رضی‌الله عن‌المؤمنین اذیبایعونک...
حجرات (۷) و اعلموا ان فیکم رسول الله لویطیعکم ....
« (۱۴) ... و ان تطیعوا الله و رسوله لایلتکم من اعمالکم شیء...

نام‌های نیکوی الهی ـ ازجمله وجوه مشترک دیگری که مابین این دو سوره می توان یافت، تشابه نام‌های مورد استناد آیات است که در دو موضوع بطور آشکار هماهنگی وجود دارد؛ یکی در غفور و رحیم بودن خدا (نسبت به‌خطاء و اشتباهات مسلمانان) و یکی هم در خبیر و علیم و حکیم بودن او نسبت به‌جزئیات اعمال و رفتار مسلمانان تا با آگاهی به‌چنین اطلاعی مرتکب گناه نشوند.

نام‌های الهی در سوره فتح:	کان الله غفورا رحیماً، کان الله علیماً حکیماً، کان الله عزیزاً حکیما، کان الله علی کل شی قدیراً، کان الله بماتعملون بصیراً، کفی بالله شهیداً.
« « « « حجرات:	ان الله سمیع علیم، والله غفور رحیم، والله علیم حکیم - کان الله بما تعملون خبیراً

سوره «حجرات» (۴۹)

سوره حجرات مشتمل بر یک سلسله اوامر و نواهی ایمانی است که عمدتاً باخطاب «یاایها الذین آمنوا» بعنوان مقررات درون گروهی و آموزش‌های داخلی در هفتمین سال هجرت (بیستمین سال بعثت) در مدینه نازل شده‌است. این فرامین که آداب فردی و اجتماعی را دربر می گیرد رابطه مؤمنین را با خدا و رسول و مؤمنین دیگر روشن می سازد.

رهنمودهای اخلاقی و ایمانی این سوره به‌دو صورت سلبی (نفی و نهی) و ایجابی (توصیه آمرانه) بکاررفته‌است که اتفاقاً هردو صورت آن مشتمل بر ده‌بند می باشد. حالت سلبی (نفی و نهی) تماماً با حرف «لا» بکار رفته و حالت ایجابی متنوع می باشد.

فرامین سلبی (نفی و نهی)

در رابطه با رسول	۱	آیه	لا تقدموا بین یدی الله و رسوله
	۲	« ۲	لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النّبی
	۳	« ۲	لا تجهرواله بالقول
آداب اجتماعی	۴	« ۱۱	لا یسخر قوم من قومٍ
	۵	« «	ولا نساءٌ من نساء
	۶	« «	لا تلمزوا انفسکم
	۷	« «	لا تنابزوا بالالقاب
	۸	« «	لا تجسّسوا
	۹	« «	لا یغتب بعضکم بعضاً
	۱۰	« ۱۷	لا تمنّوا علی اسلامکم

فرامین ایجابی (امر مثبت)

(۱) آیه ۱ ... و اتقوا الله ان الله سمیع علیم
(۲) « ۶ ... ان جائکم فاسق بنباء فتبینّوا...
(۳) « ۹ ... و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما...
(۴) « « ... فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی...
(۵) « « ... حتی تفی الی امرالله فان فاءت فاصلحوا بینهما بالعدل
(۶) « « ... واقسطوا ان الله یحب المقسطین.
(۷) « ۱۰ ..انما المومنون اخوةٌ فاصلحوا بین اخویکم
(۸) « « ... واتقوا الله لعلکم ترحمون.
(۹) « ۱۲ واتقوا الله ان الله تواب رحیم.
(۱۰) « ۱۴ و لکن قولوا اسلمنا

فرامین سلبی همانطور که گفته شد تماماً با حرف «لا» آمده‌است، امّا فرامین ایجابی ۳ بار «واتقوا الله»، ۳ بار «واصلحوا» و ۴ بار دیگر بصورت: فتبیّنوا، فقاتلوا، واقسطوا، قولوا اسلمنا آمده‌است. علاوه بر موارد مشخص فوق که در ده بند خلاصه شده، توصیه‌های مثبت یا منفی دیگری در سوره تکرار شده‌است که باید آنها را نیز در مجموعه توصیه‌های اخلاقی و ایمانی سوره بحساب آورد. ازجمله:

جنبه منفی	آیه (۱۲) یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن	(دوری از سوءظن)
	« (۱۴) قالت الاعراب آمنّا قل لم تؤمنوا...	
	« (۱۶) قل اتعلمون الله بدینکم...	(ادعای ایمان و منت گذاری بر آن)
	« (۴) ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون	
	« (۵) ولو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیراً لهم	(بی‌صبری و بی‌ادبی در سخن گفتن با رسول)
	« (۷) واعلموا ان فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر...	(نافرمانی نسبت به رسول)
جنبه مثبت	« (۳) ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله	(رعایت ادب در سخن گفتن با رسول)
	« (۱۳) ...ان اکرمکم عندالله اتقیکم	(تقوی)
	« (۱۵) انما المؤمنون الذین امنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله...	(ایمان یقینی و جهاد)

محورهای سوره

همانطور که ذکر گردید سیاق اصلی سوره مسائل ایمانی و اخلاقی است که شاید درهیچ سوره‌ای چنین تمرکز و توجهی به‌این نسبت نشده‌باشد. در این چارچوب واژه‌های چندی به‌دلیل تکرار و تأکید فراوان چشمگیر شده‌است که بطور طبیعی محورهای سوره را آشکار می‌سازد. مهمترین این کلمه‌ها که ذیلاً بررسی مختصری می‌گردد عبارتند از: ایمان، تقوی، رحمت، علم

الف ـ ایمان

در این سوره ۱۸ آیه‌ای ۱۵ بار مشتقات ایمان بکار رفته‌است، یعنی تقریباً در هر آیه یکبار این موضوع مطرح شده‌است. شاخص‌تر از همه مصدر این کلمه یعنی خود کلمه «ایمان» است که ۴ بار تکرار شده[1] (رقمی بالاتر از سایر سوره‌های قرآن). پس از آن کلمات: آمنوا (۶ بار)، مؤمنون (۲ بار) و امنّا، مؤمنین، تومنوا (هرکدام یکبار) می‌باشد.

کلمه آمنوا ۵ بار در جمله خطابیه «یا ایها الذین آمنوا» بکار رفته که بطور نسبی رقم بسیار زیادی می‌باشد[2]

ازجمله نکات آموزنده و قابل‌توجه در این رابطه مقایسه بین ایمان و اسلام (تسلیم ظاهری) می‌باشد که آیات ۱۴ تا ۱۷ به‌روشن‌ترین وجه آنرا متمایز ساخته‌است. اسلام ادای زبانی شهادتین و تسلیم جسمی به‌دین خدا می‌باشد[3] درحالیکه ایمان ادای قلبی و تسلیم روحی به‌آن است و نشانه‌اش پایبندی و التزام به‌همان دستورات اخلاقی توصیه شده در سوره می‌باشد. ادعای اعراب بر مسلمانی و منتی که بخاطر اسلامشان بر پیامبر می‌گذاشتند و درست از همینجا ناشی می‌شد که ظواهر و تشریفات را بجای باطن و حقیت دین و حرف و ادعا را بجای عمل قرار داده‌بودند. درحالیکه صدق ادعای ایمان ازطریق باور یقینی به‌خدا

---

۱ . آیه ۷ (ولکن الله حبّب الیکم الایمان و زینّه فی قلوبکم...) ـ آیه ۱۱ (بئس الاسم الفسوق بعد الایمان) ـ آیه ۱۴ (و لما یدخل الایمان فی قلوبکم) ـ آیه ۱۷ (بل الله یمن علیکم ان هدیکم للایمان).

۲ . گرچه در سوره‌های دیگری که ذیلاً مشخص می‌گردد تعداد بیشتری خطاب «یا ایها الذین آمنوا» بکار رفته ولی حجم سوره‌های موردنظر هریک چند برابر سوره حجرات می‌باشد:
مائده (۱۶ بار) ـ بقره (۱۱ بار) ـ نساء (۹ بار) ـ آل‌عمران و احزاب (هرکدام ۷ بار) ـ انفال و توبه (هرکدام ۶ بار).

۳ . البته اسلام اگر از تسلیم زبانی و ظاهری فراتر رفته، قلب انسان را ابراهیم‌وار تسلیم خداکند، اوج ایمان را به‌نمایش می‌گذارد و در این حالت اسلام کمال ایمان می‌گردد.

و رسول و جهاد با جان و مال ثابت می گردد و به مصداق قرآن: «اولئک هم الصادقون» (آیه ۱۵)
در این سوره نقطه مقابل ایمان و عوامل متضاد آنرا در سه واژه: «کفر و فسوق وعصیان» معرفی کرده‌است که هریک از جهتی نشانگر فقدان ایمان می باشند:
(... لکن الله حبّب الیکم الایمان و کره الیکم الکفر والفسوق و العصیان اولئک هم الراشدون).

کفر ناسپاسی نسبت به نعمت های خدا و ندیده گرفتن رحمانیت و ربوبیت الهی است. فسق خارج شدن از دائره حلال و حرام و حدود الهی (بجای وارد شدن در امنیت آن) و عصیان مقابل اطاعت و فرمانبرداری می باشد. به‌این ترتیب اگر خواسته باشیم برای ایمان که خداوند آنرا محبوب دلهای مؤمنین و زینت آن قرارداده تعریفی بکنیم بهترین راه استفاده از معانی مخالف کفر و فسوق و عصیان می باشد.

ایمان یعنی شکر نعمات الهی (بجای کفر)، پایبندی به حدود و مقررات الهی (بجای فسق) و اطاعت از خدا و رسول (بجای عصیان). کسانیکه به چنین خصلت هائی آراسته باشند به تعبیر قرآن همآنها رشدیافتگان هستند (اولئک هم الراشدون)

اگر افراد جامعه به‌چنین مرحله‌ای از رشد و آگاهی برسند بزرگترین فضل و نعمت خدا را نائل گشته‌اند (فضلاً من الله و نعمةً) که جز برادری و برابری رابطه‌ای میان خویش و برادرانشان نمی شناسند (انما المؤمنون اخوة). آنها مجتمع اسلامی را به‌منزله واحدی تلقی می کنند که نکوهش یک تن نکوهش تمامی آن بشمار می رود (ولا تلمزوا انفسکم). این همان جامعه ایمانی است که در آن تقوی معیار فضیلت ها می باشد.

ب ـ تقوی

ایمان بیش از هرچیز به‌نیروی «تقوی» نیازمند است. تنها با تقوی است که می توان از لغزشگاههای ایمان یعنی کفر و فسوق و عصیان مصون ماند. اگر ایمان را گذشتن از مرحله اسلام زبانی و ظاهری و رسیدن به‌اسلام قلبی و روحی بدانیم، یعنی التزام و پایبندی به‌اخلاق و انسانیت و محبت، که شمه‌ای از موارد و مصادیق آنرا مثل: اجتناب از تمسخر، نکوهش یکدیگر، لقب بد دادن، تجسس، سوءظن، غیبت و... در سوره حجرات نشان داده‌است، آیا اجتناب از خلقیات نکوهیده فوق جز به نیروی تقوی ممکن می باشد؟... و به همین دلیل است که در این سوره مرتباً بدنبال نهی از ناشایستگی ها مسئله تقوی را مطرح می سازد

(دررابطه با پیش‌نیفتادن از خدا و رسول)

آیه (۱) یا ایها الذین آمنوا لاتقدموابین یدی الله و رسوله واتقوالله ان الله سمیع علیم

(دررابطه با اصلاح درگیری و اختلاف میان مؤمنین)

آیه (۱۰) انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم و اتقوالله لعلکم تُرحمون

(در اجتناب از سوءظن و تجسّس و غیبت)

آیه (۱۲) یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن..و اتقوالله ان الله تواب رحیم

درجهت مثبت نیز وقتی می خواهد مؤمنی راستایش نماید انگشت روی تقوا می گذارد:

آیه (۳) ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة و اجرٌ عظیم.

شاید معروفترین آیه‌ای که دررابطه با تقوی در قرآن آمده، و به گوش هر مسلمانی خورده‌است، آیه ۱۳ این سوره باشد که فضیلت و کرامت انسانها را، علیرغم اختلاف در زر و زور و زیبائی و علم و هنر و... منحصراً در میزان تقوای آنها شمرده‌است (آیه ۱۳):

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا انّ اکرمکم عندالله اتقیکم ان الله علیم خبیر

ج ـ علم خدا

همانطور که ایمان وابسته به تقوی است، تقوی نیز با علم و آگاهی ارتباط دارد، علم و آگاهی به اینکه خداوند از جزئیات اعمال و نیّات انسان مطلع است و بنده یکسر در محضر علم و شهود پروردگار خویش قرار دارد. اگر چنین یقینی حاصل گردید، خشیت و خشوع قلبی انسان را به‌نیروی تقوی و اراده ایمانی از ارتکاب معاصی بازمی‌دارد وگرنه غفلت نسبت به‌حضور و شهود الهی آنچنان ایمنی و غروری بوجود می‌آورد که انگیزه‌ای برای تقوی باقی نمی‌ماند. به همین دلیل در این سوره که مبانی ایمانی و اخلاقی در آن مورد تبیین قرار گرفته، بخاطر برانگیختن احساس خوف و خشیت نسبت به‌پروردگاری که بر جزئیات اعمال انسان وقوف کامل دارد مرتباً بر «علیم» بودن خداوند و سمیع و بصیر و خبیر بودن او تأکید می‌نماید:

آیه (۱) ـ یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و اتقوالله ان الله سمیع علیمٌ

« (۸) ـ فضلاً من الله و نعمة والله علیم حکیم (در رابطه با اطاعت از رسول)

« (۱۳)... ان اکرمکم عندالله اتقیکم انّ الله علیم خبیر

« (۱۶) قل اتعلمون الله بدینکم والله یعلم ما فی السموات والارض والله بکل شیء علیم.

« (۱۸) ان الله یعلم غیب السموات والارض والله بصیر بما تعملون

جالب اینکه در اولین و آخرین آیه این سوره که مقدمه و جمع بندی سوره محسوب می شود، اشاره و تأکیدی بر علم خداوند شده‌است.

رویهمرفته ۴ بار نام علیم و ۲ بار جمله: «الله یعلم» در این سوره بکاررفته که اهمیت کلیدی این موضوع را نشان می دهد.

د ـ رحمت

انسان موقعی می تواند از سوءظن، غیبت، بدگوئی، تجسس، لقب زشت‌دادن و... نسبت به‌دیگران اجتناب نماید که قلب خود را از عداوت و کینه و حقد و حسد شسته و آماده عشق ومحبت کرده باشد. تا دوستی و مودّت جایگزین دشمنی و عداوت نگردد، انجام دستورات اخلاقی توصیه‌شده در این سوره ممکن نمی گردد. به‌همین دلیل در موارد متعددی «رحیم» بودن خدا را متذکر گردیده تا احساس و عاطفه انسان را برای عفو و گذشت و محبت به‌دیگران تحریک نماید. آدمی اگر مغفرت و مرحمت الهی را نسبت به گناهانی که کرده آرزومند باشد، خود نیز راحت‌تر از گناه دیگران درمی گذرد و بر آنان دل می سوزاند.

آیه (۱۰) انما المؤمنون اخوةٌ فاصلحوا بین اخویکم و اتقواالله لعلکم ترحمون

« (۱۲) یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسّسوا و لایغتب بعضکم بعض... ان الله تواب رحیم

« (۱۴)... و ان تطیعواالله و رسوله لایلتکم من اعمالکم شیئاً ان الله غفور رحیم.

این نکته نیز بسیار آموزنده است که انسان فطرةً دوستدار و عاشق ایمان و بیزار از کفر و فسوق و عصیان می باشد و اگر بتواند زنگار خودبینی‌ها و جهل ونادانی را ازخود بزداید جلوه و جلای زیبائیهای ایمانی قلب خویش را آشکار خواهد کرد. چرا که خداوند ایمان را محبوب دلها و زینت آن قرارداده‌است.

... و لکن الله حبب الیکم الایمان و زیّنهُ فی قلوبکم و کرّه الیکم الکفر والفسوق والعصیان اولئک هم الراشدون

* * *

نام‌های الهی

در این سوره نسبتاً کوچک، آنچه بوضوح مشاهده می‌شود، وفور اسماء الهی می‌باشد که بطور متوسط در هر آیه بیش از ۲ بار بکاررفته است. ۲۷ بار تکرار نام «الله» و ۱۴ نام نیکوی دیگر برای سوره‌ای فقط با ۱۸ آیه اهمیت فوق‌العاده این مسئله را نشان می‌دهد. گویا دلیل این امر، در رابطه با مبانی اخلاقی و ایمانی مورد تأکید سوره، متمرکز ساختن اذهان مؤمنین بر حضور و شهود و علم خدا بر عملکردشان باشد.

بغیر از نام «الله» نامهای دیگری که بکار رفته و هریک از جهاتی بیانگر مقصود سوره می‌باشد عبارتند از:

آیه(۱)ـ ان الله سمیع علیم.	آیه(۱۲)ـ ان الله توّاب رحیم.	آیه(۱۶) والله بکلشیء علیم.
آیه(۵) والله غفور رحیم	« (۱۳) ان الله علیم خبیر	« (۱۸) والله بصیرٌ بما تعملون
« (۸) والله علیم حکیم	« (۱۴) ان الله غفور رحیم	

اسماء فوق که مشتمل بر ۸ نام می‌باشند، ۱۴ بار تکرار شده و در ۶ ترکیب مزدوج و ۲ حالت فرد بکاررفته‌اند. ۵ مورد از ترکیبات مذکور با تأکید «ان الله» بیان گشته و ۵ مورد دیگر با جمله «والله».

نام «علیم» ۴ بار، رحیم ۳ بار، غفور ۲ بار و سمیع و حکیم و تواب و خبیر و بصیر هرکدام یکبار بکار رفته‌اند که با احتساب نام «الله» رویهمرفته ۹ نام ۴۱ بار تکرار شده‌اند.

آهنگ انتهائی آیات

آیات این سوره با سه‌حرف: «ن»، «م»، «ر» ختم می‌شوند. بیش از همه با حرف «ن» (۱۰ بار). پس از آن «م» (۷ بار) و «ر» (یکبار). حرف «ن» مثل: تشعرون، یعقلون، نادمین، راشدون، مقسطین، ترحمون، ظالمون، صادقون، صادقین، تعلمون. حرف «م» مثل: علیم (۲ بار)، عظیم، رحیم (۳ بار) حکیم. حرف «ر» (خبیر)

ارتباط سوره‌های «حجرات» و «ق» (۴۹ و ۵۰)

این دو سوره حدفاصل و برزخ میان دو مجموعه هستند؛ حجرات آخرین سوره از مجموعه «عملکرد مردم دربرابر رهبری رسول‌الله»[1] است و سوره «ق» اولین قسمت از مجموعه «جهان ابدی»[2]. از آنجائی که محتوی و مقصود دو مجموعه متفاوت است، میان این

---

۱. سوره‌های ۴۷ـ۴۸ـ۴۹

۲. سوره‌های ۵۰ تا ۵۶

دو سوره نباید دنبال هماهنگی و ارتباط اجزاء داخلی گشت، چرا که در مجموعه نخست، موضوع «عملکرد» مردم (اعم از کافر و منافق و مؤمن) دربرابر رسول خدا محور مطالب است و در مجموعه دوّم موضوع آخرت و بهشت و جهنم و رسیدگی به «اعمال». ولی به‌هر حال بریده و منقطع هم نمی‌تواند باشد، همانطور که میان دو فصل مختلف و مجاور یک کتاب باید یک خط ارتباطی وجود داشته باشد، در اینجا نیز باید دنبال آن خط گشت.

چنین به‌نظر می‌رسد که آخرین آیه سوره حجرات (انّ الله یعلم غیب السموات و الارض والله بصیر بما تعملون) این اتصال را به‌خوبی برقرار کرده‌باشد، چرا که اولاً موضوع «غیب آسمانها و زمین» مطرح است و این مطلب تناسب‌اش با مجموعه بعدی که سراسر امور غیبی مربوط به‌جهان آینده است (مثل بهشت و جهنم و تحولات زمین و آسمان)، به‌مراتب بیشتر است تا عملکرد مردم در زمان حال دربرابر رسول‌الله! ثانیاً تأکید روی علم خدا و بصیربودن او به‌اعمال بندگان، مقدمه و زمینه‌ای است برای رسیدگی به‌آن و حساب و کتاب و جزای نیک و بد (که محور مجموعه بعدی است) و گرنه مطلع بودن خداوند بدون اینکه نتیجه‌ای بر آن مترتب باشد، بندگان را تشویق به اصلاح خود نمی‌کند. علاوه بر آن، از آنجائیکه وجه مشترک سوره‌های مجموعه اول «عملکرد» مردم است، پاسخ به‌نتیجه و عاقبت و جزای این عملکرد مجموعه دوم را که ناظر به‌مرحله رسیدگی به‌اعمال و بهشت و جهنم است، طلب می‌کرده‌است. بنابر این دو مجموعه لازم و ملزوم یکدیگر و تکمیل کننده هم هستند و آخرین آیه سوره حجرات این اتصال را به‌خوبی برقرار کرده‌است. نکته ظریفی که در این آیه وجود دارد (همانطور که گفته‌شد) کلمه «غیب» است که در آخرین آیه مجموعه اوّل قرار دارد و اتفاقاً در سوره بعدی (که متعلق به‌مجموعه دوم است) همین کلمه را درمورد متقینی که نائل به بهشت شده‌اند به‌کار برده نشان می‌دهد «اعمال» کسانی که نسبت به‌غیب (ورای زندگی دنیا و مادیات) و خدا و وعده‌هایش خشیت داشتند، پذیرفته می‌شود:

سوره ق (۳۰ تا ۳۵) و ازلفت الجنة للمتقین غیربعید ـ هذا ما توعدون لکل اواب حفیظ ـ من خشی الرحمن بالغیب و جاء بقلب سلیم ـ ادخلوها بسلام ذلک یوم الخلود ـ لهم ما یشاؤن فیها و لدینا مزید

درضمن آیات ۶ و ۱۲ و ۱۵ و ۱۸ سوره محمد و آیات ۵ و ۶ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۷ سوره فتح و آیه (۳) سوره حجرات اشاراتی به‌بهشت و جهنم و زندگی جاوید آینده دارد که می‌تواند ارتباط دو مجموعه را برساند.

(مجموعه جهان ابدی)

(سوره‌های ۵۰ تا ۵۶)

هفت سوره: ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، که به‌شماره‌های ۵۰ تا ۵۶ در قرآن پشت سرهم قرار گرفته‌اند، مجموعه هماهنگ و هم جهتی را در موضوع «جهان ابدی» تشکیل می دهند. با اینحال هرکدام درعین پیروی از محور کلی، روی جهتی خاص از آن تأکید و استقلال خود را حفظ کرده‌اند. ذیلاً به‌ویژگیهای اختصاصی هرکدام اشاره‌ای کوتاه می کنیم. درضمن ارتباط و اتصال آنها را با یکدیگر به‌جای خود توضیح داده‌ایم:

۱ـ سوره «ق» (۵۰) ـ این سوره که اولین حلقه از حلقات هفتگانه به‌شمار می رود، با مسئله انکارِ «احیای مجدد مردگان در روز بعث» افتتاح می گردد و عجیب بودن تجدید حیات انسان پوسیده و خاک‌شده را از دیدگاه بشر نشان می‌دهد. ابناء آدم در طول تاریخ این حقیقت را که از کلام منذرین طنین‌افکن می‌شده، تکذیب کرده‌اند و گرفتار آثار و عواقب این انکار شده‌اند.

بنابر این این سوره رنگ تهدید و هشدار دارد و کلمه «وعید» که ۴ بار در آن تکرار شده کلید گنجینه مطالب آن بشمار می‌رود (فذکر بالقرآن من یخاف وعید ـ یوم الوعید ـ فحق وعید)

در این سوره علاوه بر تاریخ گذشتگان، اشاراتی به‌طبیعت مشهود می کند، تا نشان دهد احیای مجدد آدمی به‌سادگی احیای زمین در فصل بهار است که با تغییر شرایط و

مساعد گشتن مجدد اوضاع، استعداد حیاتی شکوفان می گردد. در این سوره علم خدا را به جزئیات اعمال انسانها مورد تأکید قرار می دهد تا شکی برای رسیدگی به مکتسبات بندگان برای کسی باقی نماند. آنگاه اشاراتی به جهنم طغیانگران و بهشت متقین می نماید و سرنوشت نهائی دو دسته را رقم می‌زند و در انتها، تکلیف سنگین پیامبر را برای ابلاغ و فهماندن این مطلب، که قبولش برای منکرین بسیار سخت است، مشخص می نماید.

۲ـ سوره ذاریات ـ به همان نسبتی که باورکردن احیای مجدد استخوان‌های پوسیده و سلول‌های پراکنده پس از هزاران سال، قبولش برای بشر مشکل بوده‌است، به‌حساب آوردن جزئیات اعمال انسان و جزادادن به‌نیک و بد آن قابل درک و فهم برای اغلب مردم نبوده‌است. بنابر این تفهیم و توجیه این مطلب به‌همان اندازه احیای مجدد مردگان اهمیت داشته است. معنای «دین» در قرآن جزائی است که مطابق قانون و مقررات خاص تعلق می گیرد. چنین مفهومی را اقوام گذشته قبول نداشتند و به‌همین دلیل هم مشمول عذاب گردیدند. اینک برای آنکه آخرین امت و پیروان آخرین پیامبر راه ضلالت نپویند، در دومین سوره از این مجموعه، به‌صادق بودن وعده خداوند و واقع گشتن قطعی «دین» (جزای اعمال مطابق قانون الهی) می پردازد و این پیام را به‌دنبال سوگندهای ابتدای سوره به‌جریانات جوّی قاره پیما که میلونها تن ذرات آب را از اقیانوسها به‌راحتی بر پشت باد حمل کرده و امر الهی را برای احیای زمین های مرده تقسیم می نمایند مطرح می کند. همچنانکه این حرکت در مسیر بسیار طولانی و در مدت زیاد انجام می‌شود و بالاخره محصول عمل خود را ازطریق نزول باران در موقعیت زمانی و مکانی خاص به‌نتیجه می رساند، عمل انسان نیز سرانجام به‌جزای خودش که انتهای مسیر است خواهد رسید.

(والذاریات ذرواً، فالحاملات وقراً، فالجاریات یسراً، فالمقسمات امراً، انما توعدون لصادق و ان الدین لواقع)

۳ـ سوره طور ـ در دو سوره قبل مسئله احیای مجدد و جزای اعمال توضیح داده می‌شود و ابهامات مرتفع می گردد. ولی معاصرین پیامبر (ص) باز هم بر انکار و اختلاف خود پافشاری می کنند و با بی‌اعتنائی و لاابالی گری دربرابر مسئله عظیمی که به‌سرنوشت ابدی آنها ارتباط دارد، کفر و عناد نشان می دهند. محور این سوره مسئله «تکذیب» است و «عذاب» ناشی از آن به‌عنوان «جزا و پاداش» عمل. اگر در سوره قبل پس از سوگندهای اولیه، نتیجه «ان الدین مواقع» گرفته می شد، در اینجا پس از سوگندها، نتیجه «ان عذاب ربک لواقع» گرفته می شود. بنابر این موضوع «عذاب مکذبینِ» معاصر پیامبر (همچنین آیندگان) مهمترین رکن این سوره و پیام اصلی آنرا تشکیل می دهد. این وجه تمایز و تمرکزی که روی

این بُعد از مسئله شده‌است، به‌جای خود در مقایسه میان این سوره و سوره نجم توضیح داده شده است.

۴ـ سوره نجم ـ این سئوال مقدر ممکن است برای هرکسی که سوره قبل را می‌خواند پیش بیاید که چرا علیرغم خطیر بودن مسئله زندگی ابدی و عظمت و اهمیت آن و اولویتی که باید برای انسان نسبت به‌هرچیز دیگر داشته‌باشد، اینچنین مورد ساده‌انگاری و سهل گیری قرار گرفته است؟ درحالیکه احتمال وقوع چنین امری به‌تنهائی باید برای تکان دادن و هشیار و بیدارکردن بشر کافی باشد. پاسخ این سئوال را سوره نجم با مطرح کردن تقابل «دنیا و آخرت» می‌دهد و دنیاپرستی و جهل و نادانی نسبت به‌حقایق را مانع اصلی ایمان به‌آخرت می‌شمارد. در این سوره علیرغم تکذیب و ناباوری کافران، که در سوره قبل بیان گردید، نزول وحی بر پیامبر را توسط جبرئیل امین شرح می‌دهد و افکار و اندیشه‌های شرک‌آلود کافران را که براساس «ظن» و گمان می‌باشد، تخطئه می‌نماید. بطور خلاصه می‌توانیم محور این سوره را تبیین «دنیا و آخرت» و تفاوت دو مسیر مختلف به‌حساب آوریم.

۵ـ سوره قمر ـ در سوره قبل جریان مستمر تکذیب وحی و نبوت را، که از دنیاپرستی و غفلت از توحید و آخرت ناشی می‌شود، شرح داد، چنین انکار و الحادی نمی‌تواند در جهانی که بر سراسر آن نظمی حکیمانه برقرار است تحمل شود. بنابر این دفع و طرد چنین خلاف قانونی، امری طبیعی و قابل انتظار است. به‌همین دلیل در سوره قمر خداوند را با صفت عزیز مقتدر و ملیک مقتدر معرفی می‌نماید و عزت و اقتدار (قدرت اندازه‌گذاری و نظم دهندگی) او را در تنبیه و طرد عناصر عصیانگر حق ناشناس نشان می‌دهد بطوریکه فضای تهدیدآمیز و هولناک این سوره که با شرح عذاب اقوام گذشته پر شده‌است، متناسب است با فضای تکذیب و ناباوری و طغیان و ظلم منکرین آخرت که در سوره قبل بیان گردید

۶ـ سوره رحمن ـ خداوند تنها «عزیز مقتدر» یا «ملیک مقتدر» نیست که با عزت و اقتدار، ملک وجود خود را اداره کرده و اشرار را تنبیه و عذاب نماید، اگر هم چنین می‌کند حکمتش اقتضا می‌نماید تا مانع ظلم و تجاوز به‌بندگان بی‌گناه گردد. او رحمن و رحیم و پادشاهی است که رحمتش همه رعیت را فراگرفته، او اهل تقوی و مغفرت است و تنبیه و عذابش موقت و مقطعی است، آنچه همیشگی و لایزال است مغفرت و رحمت است. به‌همین دلیل برای آنکه تهدیدهای سخت سوره قمر نومیدی و یأس ایجاد نکرده‌باشد، سوره الرحمن خداوند را از بُعد رحمانیت جهان شمولش معرفی می‌نماید و دو بار او را به‌صفت «ذوالجلال و الاکرام» می‌ستاید. نیمی از آیات این سوره بهشت وعده داده شده را برای بندگانی که از مقام پروردگار خوف دارند توصیف می‌نماید و فضائی سرشار از امید و آرزو

و عشق به لقاءالله ایجاد می‌نماید. به‌این ترتیب دو سوره قمر و رحمن تکمیل کننده یکدیگر بوده مجاورتشان با هم کاملاً حساب‌شده و حکیمانه است.

۷ـ **سوره واقعه** ـ این سوره که آخرین حلقه از این مجموعه است، پس از مقدماتی که در ۶ سوره قبل گفته شد، مطلب را به‌انتها می‌رساند و از «وقوع» واقعه موردبحث پرده برداشته تحولاتی را که در زمین و آسمان موجب خواهد گشت بیان می‌کند، آنگاه همچون سوره قبل، آدمیان را در سه دسته: مقربان، اصحاب المیمنه و اصحاب المشئمه روانه بهشت و جهنمشان می‌نماید و پرونده این ابتلاء و امتحان عظیم را می‌بندد. سپس انسان را، همچون کسی که صحنه هولناکی درخواب دیده و با وحشت از بستر پریده باشد، در فضای آیاتی که از این به‌بعد در چهار زمینه مختلف، از نقش ربوبیت خداوند، بوجود می‌آورد قرار می‌دهد تا هشیار گردد و بطور مصمم و جدی در فرصت کمی که باقی است، تدارک سفر ببیند.

بالاخره این مجموعه را با تأکید مؤکد بر یقینی و قطعی بودن حیات جاوید آینده و تقسیم انسانها بر حسب نتیجه اعمال خاتمه می‌دهد و رسول اکرم یا هر مسلمان و هر انسان مخاطبی را به‌تسبیح نام پروردگار عظیم که چنین تحولاتی به‌ید قدرت او است فرا می‌خواند.

ان هذا لهو حق الیقین فسبح باسم ربک العظیم.

مشترکات میان مجموعه

درمیان سوره‌های هفتگانه این مجموعه، برخی مفاهیم و موضوعات در همه یا اغلب آنها به‌چشم می‌خورد که بررسی مستقل و موضوعی آن‌ها می‌تواند کمک مؤثری به‌فهم بهتر مقاصد مجموعه بنماید. ذیلاً این موضوعات را به‌ترتیب مورد مطالعه قرار داده توضیح مختصری برای هرکدام می‌دهیم. باتوجه به‌اینکه آنچه ذکر می‌شود تمام وجوه مشترک نبوده، بخش محدودی است که مورد توجه قرار گرفته‌است:

۱ـ قرآن ـ اصلی‌ترین وجه مشترک میان سوره‌های این مجموعه حیات جاوید پس از مرگ و بهشت و جهنم وعده داده شده‌است، این خبر را جز ازطریق وحی و آیات کتاب الهی که توسط پیامبر ابلاغ شده (یا کتب انبیاء سلف)، بشر از جای دیگری نشنیده است. اگر خداوند چنین هدایتی نفرموده بود و منزلگاه اصلی آینده را به‌انسان نشان نمی‌داد، محال بود بتواند با علم و دانش خود آنرا کشف نماید. چرا که علم ناظر به‌عالم مشهودات است و بر مشاهده و تجربه استوار می‌باشد، چیزی که هنوز تحقق نیافته، اصلاً در قلمرو علم نیست که درباره آن نظری بدهد. بنابر این ارزش و عظمت قرآن را به‌عنوان تنها کتابی که جهان آینده را با ابعاد مختلف و جزئیات آن به‌تفصیل تبیین نموده، بهتر باید شناخت و قدر و قیمت آنرا بهتر باید دانست.

شگفت اینکه نخستین آیه این مجموعه، در اولین سوره آن، با نام پرمجد این کتاب آغاز می‌شود (ق والقرآن المجید) و خواننده را اجمالاً با مجد و جلال این گوهر بی‌همتا آشنا می‌کند، و آخرین سوره آن با سوگند عظیم به «مواقع النجوم» (که علمی بر آن نداریم)، بر عظمت و کرامت قرآنی که در کتاب پوشیده از فهم ناپاکان قرار داشته و تنها پاک‌شدگان را دسترسی به‌آن ممکن است، تأکید می‌نماید و با پرسشی توبیخی منکرین را مخاطب قرار داده سئوال می‌کند: آیا به‌چنین سخن تازه و بدیعی (نه کهنه و اساطیر الاولین) بی‌اعتنائی و سهل‌انگاری می‌کنید و از این رزق (غذای روحی زنده‌کننده) که برای شما نازل شده، بهره خود را تکذیب آن قرار می‌دهید؟!

فسبح باسم ربک العظیم ـ فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لوتعلمون عظیم ـ انه لقرآن کریم ـ فی کتاب مکنون ـ لایمسه الا المطهرون ـ تنزیل من رب‌العالمین افبهذا الحدیث انتم مدهنون و تجعلون رزقکم انکم تکذبون (آیات ۷۴ تا ۸۲ سوره واقعه).

در سوره طور (آیات ۳۱ تا ۳۴) اظهارنظر ناسپاسان را نسبت به‌چنین کتاب مجید و

کریمی که تنزیل یافته از سوی رب‌العالمین است، نقل می‌کند: پیامبر را شاعر و کاهن و مجنون می‌نامند و چون با نفس ناپاک خود دسترسی به کتاب و ایمان به‌آن ندارند، آنرا ساخته پرداخته پیامبر می‌شمرند. امّا خداوند میفرماید: اگر چنین باشد همانند آن بیاورید!

فذکر فما انت بنعمة ربک بکاهن و لامجنون ـ ام یقولون شاعر نتربص به ریب المنون ـ ... ام یقولون تقوله بل لایومنون ـ فلیأتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین (آیات ۲۹ تا ۳۴).

در جواب کسانی که قرآن را بافته شده و ساخته پرداخته پیامبر می‌نامند، بلافاصله در سوره بعدی (نجم) جریان القاء آنرا بر قلب پیامبر توسط جبرئیل امین وحی به‌طرز شگفت‌آوری شرح می‌دهد و چگونگی دیدن چنان حقایقی را، توسط بصیرترین بندگان، که با چشم دلش نادیدنی‌ترین آیات بزرگ پروردگارش را رؤیت کرد، بیان می‌کند و اضافه می‌نماید این دوست شما (کسی که او را انکار می‌کنید درحالیکه گذشته و سوابق او را می‌دانید و مصاحب و همنشین شما بوده) نه گمراه شده و نه به‌بیراهه رفته و نه از روی هوای نفس سخن می‌گوید، آنچه می‌گوید جز وحی الهی نیست ...

والنجم اذا هوی ـ ما ضل صاحبکم و ما غوی ـ و ما ینطق عن الهوی ـ ان هو الا وحی یوحی ـ عمله شدید القوی ـ ذومرة فاستوی ـ و هو بالافق الاعلی ـ ثم دنا فتدلی ـ فکان قاب قوسین او ادنی ـ فاوحی الی عبده ما اوحی ـ ما کذب الفواد ما رای ـ افتمارونه علی مایری ـ و لقد راه نزلة اخری ـ عند سورة المنتهی ـ عندها جنة الماوی ـ اذ یغشی السدره ما یغشی ـ ما زاغ البصر و ما طغی ـ لقد رای من آیات ربه الکبری.

دربرابر چنین حقایق نورانی، مشرکین معاصر پیامبر با اندیشه‌های بسته و تاریکی که در مکتب شرک برای خود بافته بودند، به‌بت‌های سه گانه که آنها را سمبل فرشتگان (دختران خدا!؟) می‌دانستند پناهنده شده و شفاعت آنان را طلب می‌کردند. به‌این ترتیب ایمان به‌آخرت و مسئولیت دربرابر اعمال را عبث و غیرضروری می‌شمردند (به‌آیات ۱۹ تا ۳۱ همین سوره مراجعه شود).

آنها علیرغم هدایتی که از جانب پروردگار برای آنها آمده‌بود، پیروی از گمان و هوای نفس می‌کردند (... ان یتبعون الاالظن و ما تهوی الانفس و لقد جاءهم من ربهم الهدی) و با تعجب و شگفتی از هشدار قرآن در نزدیک‌بودن حادثه قیامت آنرا با شوخی و خنده تلقی می‌کردند (افمن هذا الحدیث تعجبون و تضحکون و لا تبکون و انتم سامدون) ۵۹ تا ۶۲.

در سوره بعدی (قمر) که به‌دنبال چنین انکار و استنکافی آمده‌است، چهار بار عبارت «و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر» تکرار شده‌است تا هیچ مسلمانی

گمان نکنند راهی به قلمرو چنان عظمت‌هائی با اندیشه قاصر خود ندارد. تأکید می‌نماید ما قرآن را برای یادآوری آسان کردیم آیا هیچ یادآوری کننده‌ای نیست؟!

و بالاخره در سوره الرحمن تعلیم قرآن را اولین نشانه رحمانیت پروردگار (قبل از خلقت انسان) به‌حساب می‌آورد

الرحمن ـ علم القرآن ـ خلق الانسان ـ علمه البیان

۲ـ انذار ـ منظور از «انذار»، اعلام خبر از خطر قریب الوقوع و هشدار به‌مصیبتی است که هنوز فرصت برای نجات از آن موجود است، مجموعه موردنظر از آنجائی که ناظر به‌عظیم‌ترین خطر، یعنی جهنم ابدی و عذاب آتش جهنم است، و باقیمانده عمر برای دورشدن از این خطر و بازگشت به‌سوی خدا بسیار اندک است، «انذار» عظیمی بشمار می‌رود. در برخی از این سوره‌ها، انذار دهنده خداوند است و در برخی شخص رسول اکرم. ذیلاً به‌موارد آن اشاره می‌کنیم:

رسول به‌عنوان هشداردهنده:

سوره ق (۲) بل عجبوا ان جاءهم منذر منهم

نجم (۵۳) هذا نذیر من النذر الاولی

هشدار مستقیم الهی یا توسط رسولان:

ذاریات (۵۱ و ۵۲) ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین ـ ولا تجعلوا مع الله الها اخر انی‌لکم منه نذیر مبین

قمر (۱۶ـ۲۱ـ۳۰ـ۳۳ـ۳۷) فکیف کان عذابی و نذر

پیامبران هشدار دهنده با معجزات بیدارکننده:

قمر (۴۱) و لقد جاءآل فرعون النذر

اخبار حکمت‌آمیز رسای هشداردهنده:

قمر (۴ و ۵) و لقد جاءهم من الانباء .... حکمة بالغة فما تغن النذر

۳ـ ذکر ـ از آنجائی که آدمی فراموشکار و اهل نسیان است، «هشدارها» را به‌زودی از خاطر می‌برد. بنابر این یادآوری دائمی و هشیار و بیداربودن نسبت به‌هشدار، شرط لازم برای دورماندن از خطرات انذار است. منظور از «ذکر» و «تذکر»، همین بخاطر آوردن و یادآوری دائمی است در برابر تحریکات شیطان و وسوسه‌های نفس به‌سوی زینت‌ها و زیبائی‌های دنیا که بس فریبنده و فتنه‌انگیز است. منظور از ذکر تنها کلام و لفظ هدایت کننده نیست، گرچه نام قرآن ذکر است، بلکه هرچیزی که آدمی را متوجه هدف و مقصود الهی کند ذکر محسوب می‌شود. در این صورت طبیعت اطراف ذکر است، تاریخ گذشتگان

ذکر است، آفرینش موجودات به صورت ازواج ذکر است، قرآن ذکر است و ...

الف ـ شگفتیهای آسمان و زمین «ذکر» است:

سوره ق (۶ تا ۸) افلم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها و زیّناها و ما لها من فروج ـ والارض مددناها و القینا فیها رواسی و انبتنا فیها من کل زوج بهیج ـ تبصرة و ذکری لکل عبد منیب.

همین آسمانی که بالای سر ما قرار دارد و به‌آن توجه نداریم، مشحون از آیات ذکرآور است، چگونگی برافراشته‌شدن آن، زیبائی تلألو ستاره‌ها و رنگ آبی روز و سرخی شفق، یکپارچگی و سپر محافظتی بدون رخنه آن در برابر اجرام سماوی و عناصر مرگبار کیهانی. زمینی که روی آن گام می گذاریم ولی به‌مراحلی که بر آن گذشته تا آماده زیست شده نمی‌اندیشیم، کوه‌هائی که زمین را از لرزش و اضطراب دائمی آرامش بخشیده، گیاهان و گلهای معطر و زیبائی که سطح زمین را فراگرفته و عطر و طراوتش جان آدمیان را مست کرده و به‌هیجان درآورده ... همه و همه بصیرت‌آور و یادآوری کننده است. امّا نه برای همه، برای هر بنده بازگشت کننده، کسی که از بندگی نفس و بندگی شیطان خود را رهائی بخشیده و با هر دورشدن و خطائی در شبانه‌روز مسیر خود را اصلاح کرده و توبه نموده است.

ب ـ تاریخ گذشتگان ذکر است:

سوره ق آیه (۳۷) و کم اهلکنا قبلهم من قرن هم اشد منهم بطشا فنقبوا فی البلاد هل من محیص ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب اوالقی السمع وهوشهید.

همچنانکه طبیعت سراسر ذکر، فقط برای بندگان منیب ذکر است، تاریخ گذشتگان نیز تنها برای کسانی که دل عبرت بین و گوش حق‌شنوا داشته‌خود گواه (نه فقط مورخ و فیلسوف تاریخ) باشند، ذکر است.

ج ـ زوج بودن مخلوقات ذکر است

(ذاریات ۴۷ تا ۵۱) والسماء بنیناها باید و انا لموسعون ـ والارض فرشناها فنعم الماهدون ـ و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون ـ ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین ـ ولا تجعلوا مع الله الها آخر انی لکم منه نذیر مبین.

د ـ قرآن ذکر است

قمر (۲۲ـ۱۷ـ۳۲ـ۴۰) لقد یسّرنا القرآن للذکر فهل من مدکر

کتابی که برای بیداری عمومی مردم و یادآوری دائمی آنها از توحید و نبوت و قیامت است تنها برای اموات خوانده می‌شود و برای تشریفات و احترامات و حفظ و حراست به‌کار

می‌رود.

هلاکت گناهکاران ذکر است

قمر (۱۳ تا ۱۵) وحملناه علی ذات الواح و دسر ـ تجری باعیننا جزاء لمن کان کفر ـ و لقد ترکناها آیه فهل من مدکر

(۵۱) و لقداهلکنا اشیاعکم فهل من مدکر

ز ـ پیامبر ذاکراست.

ذاریات (۵۵) فذکر فان الذکری تنفع المومنین.

طور (۲۹) فذکر فما انت بنعمة ربک بکاهن ولا مجنون

و بالاخره بالاترین ذکر که به‌بلوغ ایمانی کاملتری نیاز دارد، همان ذکر خدا است که اگر آدمی از وابستگی دنیائی خود را آزاد کند، به‌آن نائل می‌گردد:

نجم (۲۹ و ۳۰) فاعرض عن من تولی عن ذکرنا و لم یرد الحیوة الدنیا ـ ذلک مبلغهم من العلم ...

۴ـ تکذیب ـ محور دیگری که در کلیه سوره‌های این مجموعه بچشم میخورد، مسئله «تکذیب» است. از آنجائی که هریک از سوره‌های موردنظر یکی از ابعاد مسئله جهان آینده را مطرح نموده، معلوم می‌شود کلیه ابعاد این قضیه مورد انکار و تکذیب قرار گرفته‌است. شاید به‌همین دلیل است که در سوره الرحمن ۳۱ بار ترجیع بند «فبای آلاء ربکما تکذبان» را تکرار کرده‌است.

ذیلاً به‌موارد ذکر شده در این مجموعه می‌پردازیم:

سوره «ق» آیه (۵) بل کذبوا بالحق لما جاءهم فهم فی امر مریج.

« « « (۱۲) کذبت قبلهم قوم نوح و اصحاب الرس و ثمود ـ و عاد و فرعون و اخوان لوط ـ و اصحاب الیکه و قوم تبع کل کذب الرسل فحق وعید.

ذاریات (۸ تا ۱۴) انکم لفی قول مختلف ـ یؤفک عن من افک ـ قتل الخراصون ـ الذین هم فی غمرة ساهون ـ یسئلون ایان یوم الدین ـ یوم هم علی النار یفتنون ـ ذوقوا فتنتکم هذاالذی کنتم به تستعجلون

طور (۱۱ تا ۱۴) فویل یومئذللمکذبین ـ الذین هم فی خوض یلعبون ـ یوم یدعون الی نار جهنم ـ هذا الذی کنتم به تکذبون

نجم (۳۳) افرایت الذی تولی... (۵۹) افمن هذا الحدیث تعجبون

قمر (۲ و ۳) و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر ـ و کذبوا و اتبعوا اهواءهم و کل امر مستقر.

(۴۲) کذبوا بایاتنا کلهافاخذناهم اخذ عزیز مقتدر.
(۲۳) کذبت ثمود بالنذر (۳۳) کذبت قوم لوط بالنذر. (۹) کذبت قبلهم قوم نوح و کذبوا عبدنا و قالوا مجنون و ازدجر (۱۸) کذبت عاد فکیف کان عذابی و نذر
سوره واقعه (۱ و ۲) اذا وقعت الواقعه لیس لوقعتها کاذبه
(۸۱ و ۸۲) افبهذا الحدیث انتم مدهنون ـ وتجعلون رزقکم انکم تکذبون
(۹۱) و امّا ان کان من المکذبین الضالین فنزل من حمیم

۵ـ عکس‌العمل پیامبر در برابر منکرین

می‌دانیم اولین سوره‌هائی که بر پیامبر اسلام (ص) نازل شده، سوره‌های کوبنده مربوط به قیامت و زندگی پس از دنیا است که همچون شیپور خطری اعراب خفته و غافل را از بستر راحت و رخوت دنیا بیدار و به‌مسئولیت خویش آشنا نمود. سوره‌های این مجموعه که تماماً درباره موضوع فوق است، حوالی سالهای اوّل تا پنجم بعثت،یعنی ابتدای کار و آغاز نهضت نازل شده‌اند[1]. ابتدای علنی شدن دعوت است و پیامبر مأموریت یافته خویشان نزدیک را انذار داده (و انذر عشیرتک الاقربین)، پس از آن مردم مکه و پیرامون آنرا آگاه نماید. و می‌دانیم که سخت‌ترین مخالفت‌ها و انکارها از ناحیه خویشان آن‌حضرت امثال ابوجهل‌ها ابراز گردید. چگونگی مقابله با موج سهمگین معاندین، که اعتقادات آباء و اجدادی و منافع طبقاتی خود را در خطر می‌دید،موضوعی است که باید در این مجموعه بررسی نموده ببینیم خداوند حکیم چه توصیه‌ای به‌رسولش برای خنثی کردن آن نموده‌است.

در همه سوره‌های این مجموعه (باستثنای سوره رحمن) سفارشی در این‌مورد به پیامبر شده‌است که برحسب موضوع آنرا طبقه‌بندی و بررسی می‌نمائیم:

۱ـ۵ـ صبر و ستایش پروردگار (صبر و صلوة)ـ توصیه قرآن همواره به کسانی که دربرابر سختی و مصیبتی قرار می گیرند، استعانت از دو عامل صبر و صلوة است (استعینوا بالصبر و الصلوة)، که اولی برانگیختن نیروها و استعدادهای درونی نفس است و دومی استعانت از خارج نفس. یعنی امدادهای الهی. در این مورد نیز همین توصیه به پیامبر شده‌است ولی به‌جای کلمه صلوة، تسبیح به‌حمد پروردگار را به‌کار برده‌است. در معنای صلوة، ارتباط و اقبال فرد به‌خدای خویش مطرح است. ولی در تسبیح نوعی حرکت برای اصلاح و پاکسازی

---

۱. سوره‌های ذاریات و طور بخشی در سال اول و بخشی در سال چهارم بعثت، سوره‌های نجم و رحمن و واقعه در سال سوم بعثت، سوره قمر در سال چهارم بعثت و سوره ق در سال پنجم بعثت نازل شده‌اند (مطابق جدول

محیط که وظیفه‌ای اجتماعی است، اقبالی به‌سوی خدا برای کاری غیرفردی.

در سه مورد از سوره‌های این مجموعه چنین توصیه‌ای شده‌است، ابتدا صبر و پایداری (در روز)، همراه آن نماز صبح و عصر و نماز شب تا نزدیک صبح و پنهان‌شدن ستارگان:

سوره ق (آیات ۳۹ تا ۴۵) فاصبر علی ما یقولون و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل الغروب ـ و من اللیل فسبحه و ادبار السجود

سوره طور (« ۴۸ و ۴۹) فاصبر لحکم ربک فانک باعیننا و سبح بحمد ربک حین تقوم ـ و من اللیل فسبحه و ادبار النجوم

سوره واقعه (« ۷۴ و ۹۶) فسبح باسم ربک العظیم.

تسبیح قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن، شاهد بودن در تحولات دائمی طبیعت است و عبرت گرفتن از آن در تحولات اجتماعی و جریان حق و باطل در جوامع انسانی. در سایه چنین نگرشی که عالم انسانی را هماهنگ با طبیعت و سایر مخلوقات خداوند رب‌العالمین می‌شناسد، نومیدی و یأس و حرمان راه نمی‌یابد و انسان همچون قطره‌ای در جویبار، خود را به‌دل اقیانوس می‌سپارد و دریادل می‌شود.

تسبیح هنگام پشت کردن ستارگان، ایمان به‌تغییر و تحول و دگرگونی و حرکت را در انسان تقویت می‌کند و تسبیح پس از سجود پیوستن به‌این جریان جهان شمول و تسلیم مطلق رب‌العالمین شدن را.

۲ـ۵ـ انتظار ـ دربرخی سوره‌ها دربرابر تکذیب وتهدید مخالفین، حالت چشم انتظار و گوش به‌زنگ را توصیه کرده‌است که مفهوم آن به‌صبر بسیار نزدیک است. کسی که چنین انتظاری دارد، نگران و مأیوس نمی‌شود، هر چند مشکلاتی را تحمل می‌کند ولی امیدوار است سرانجام موفق شود. سرآمد چنین انتظاری همان قیامت است. هرچند برای مردم دور است ولی برای کسی که یقین دارد بسیار نزدیک است:

سوره ق (۴۱ تا ۴۳) و استمع یوم ینادالمناد من مکان قریب ـ یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج ـ انّا نحن نحیی و نمیت و الینا المصیر

« طور (۳۰ و ۳۱) ام یقولون شاعر نتربص به ریب المنون ـ قل تربصوا فانی معکم من المتربصین

« قمر (۶ تا ۸) و تول عنهم یوم یدع الداع الی شی نکر ـ خشعاً ابصارهم یخرجون من الاجداث کانهم جراد منتشر.

۳ـ۵ـ به‌حال خود واگذاشتن و درگیر نشدن و فقط تذکردادن بدون جباریت.

در این مورد تعابیر و واژه‌های مختلفی در این مجموعه به‌کار رفته‌است که لازم است تک‌تک بررسی شوند. قبلاً باید به‌این نکته توجه داشته باشیم در مکتبی که اصل را بر آزادی و اختیار انسان گذاشته و اجبار در دین را مردود می‌شمارد (لااکراه فی‌الدین)، پیامبرش چاره‌ای جز ابلاغ پیام و آزاد گذاردن اختیار برای انتخاب ندارد. چرا که اگر قرار بود با توسل به‌زور عقیده‌ها تغییر کند، خداوند خود اینکار را می‌کرد.

اولین واژه در این مجموعه، کلمه «ذر» (آزاد به‌حال خود رها کردن) است که در سوره طور آیه ۴۵ آمده (فذرهم حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون). شبیه این مفهوم را در کلمات اعراض و تولی می‌یابیم که وقتی با حرف اضافه «عن» می‌آید، معنای جبهه گیری نکردن و درگیر و روبرو نشدن پیدا می‌کند، یعنی کاری به کارشان نداشته باش، راه خودت را ادامه بده و مزاحمشان نشو:

نجم (۲۹ و ۳۰) فاعرض عن من تولی عن ذکرنا و لم یردالاالحیوةالدنیا.

ذلک مبلغهم من العلم ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمتهدین.

قسمت انتهائی این آیه می‌فهماند که نباید به‌اصطلاح عامیه کاسه داغتر از آش شد. چرا که پروردگار عالم بهتر از هرکس می‌داند چه کسی گمراه شده و چه کسی پذیرای هدایت است. و اگر مصلحت می‌دید خودش با اکراه و اجبار آنها را وادار به‌ایمان می‌کرد. کار پیامبر تذکردادن است و بس:

ذاریات ۵۲ تا ۵۵ فتول عنهم فما انت بملوم ـ و ذکّر فان الذکری تنفع المومنین [1]

همچنین قمر (۶) و تول عنهم یوم یدع الداع الی شیء نکر

و بالاخره از همه واضح‌تر، آخرین آیه سوره ق است که جمع‌بندی و خلاصه این توصیه‌ها است. می‌فرماید: بیخودی ناراحت و محزون نباش و عجله نکن، ما خودمان بهتر می‌دانیم آنها چه می‌گویند (تکذیب آنها را می‌دانیم) تو هم جبار علیه آنها نیستی (وظیفه جبر و تحمیل برای ایمان نداری) پس (تنها کاری که باید بکنی) به‌وسیله قرآن کسی را که از بیم‌دادن‌های من هراس دارد (نه همه را باجبار) تذکر بده:

نحن اعلم بما یقولون و ما انت علیهم بجبار فذکر بالقرآن من یخاف وعید

---

۱ . اشتباه نشود منظور از پشت کردن، قهر کردن نیست. چرا که در این حالت، تذکر بعد از پشت کردن معنی ندارد ـ منظور مقابل او قرار نگرفتن است. یعنی سد راه او نشو و مانع کارش نباش.

سوره «ق» (۵۰)

حرف مقطعه «ق»

حرف «ق» تنها در افتتاح دو سوره بکار رفته‌است؛ سوره شوری که با حروف مقطعه «حم عسق» آغاز می‌شود، و سوره «ق». با این تفاوت که در سوره شوری حرف «ق» یکی از حروف مقطعه پنجگانه آن می‌باشد (ح ـ م ـ ع ـ س ـ ق)، و در اینجا منحصراً حرف «ق» بکار رفته‌است. اگر حروف مقطعه آغاز هر سوره را عصاره و چکیده و علامت انحصاری مطالب و موضوعات آن بشماریم، در سوره شوری ۵ موضوع اساسی موردنظر است و در سوره «ق» فقط یک موضوع. اکنون باید دید کدام مسئله در سوره «ق» سیاق اصلی آنرا تشکیل می دهد که درضمن با سوره شوری نیز هماهنگی دارد؟... بنظر می‌رسد موضوع «قرآن» و نقش انذاردهنده‌ای که درمورد «قیامت» دارد مسئله اصلی باشد. جالب اینکه هردو کلمه مذکور با حرف «ق» نوشته می‌شوند.

اولین آیه سوره «ق» که عنوان مقدمه و فهرست دارد و آخرین آیه آن که جنبه جمع بندی و نتیجه گیری پیدا می کند، نقش «قرآن» را در انذار مردم از «قیامت» (حیات مجدد، وعید، حشر، خروج و...) نشان می دهد:

آیه (۱) ق والقرآن المجید. بل عجبوا ان جائهم منذر منهم فقال الکافرون هذا شیء عجیب ءاذا متنا و کنا تراباً ذلک رجع بعید.

آیه آخر (۴۵)... فذکر بالقرآن من یخاف وعید

سوره شوری نیز در اولین و آخرین آیه خود از «وحی» که محصول آن قرآن است نام می برد:

آیه (۱) ـ کذلک یوحی الیک و الی الذین من قبلک...

آیه ماقبل آخر (۵۱)ـ و کذلک اوحینا الیک روحاً من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان

در سوره شوری آنچه به پیامبر (ص) وحی شده، علاوه بر «قرآن» بنام‌های دیگری نیز مثل: میزان، کتاب و نور، توصیف شده که نقش و هدف موضوع وحی را تشکیل می‌دهد. به‌این ترتیب کلمه «قرآن» (که با حرف «ق» نوشته می‌شود) مهمترین محور این دو سوره می‌باشد[1]. با این اختلاف که در سوره شوری نقش قرآن را از بُعد تشریعی آن یعنی کتاب و میزان و نوربودن تبیین می‌نماید، و در سوره «ق» نقش آنرا از بُعد تبیین مسئله قیامت. این اختلاف از اینجا ناشی می‌شود که دو سوره فوق در دو زمان مختلف نازل شده‌اند و هر زمان برای خود نیازهای خاصی را طلب می‌کرده‌است. سوره «ق» در سال پنجم بعثت یعنی در آغاز علنی شدن دعوت و گسترش و توسعه تبلیغ اسلام نازل شده‌است[2] و از آنجائیکه شگفت‌آورترین و عجیب‌ترین مطالب قرآن از دید کافران قیامت بشمار می‌رفته، و آنرا نامأنوس‌ترین و ناباورانه‌ترین مباحث این کتاب می‌شمردند، سیاق سوره «ق» تبیین مسئله «قیامت» گشته، مسئله‌ای که بجز «قرآن» کتاب دیگری درباره آن سخنی نگفته[3] است. امّا سوره شوری ۹ سال بعد یعنی اولین سال هجرت در مدینه نازل گشته، اکنون مؤمنین مجاهد با هجرت از مکه درصدد ساختن جامعه‌ای نمونه در مدینه هستند و برای این کار بیش از هرچیز به‌قانون و مقررات و تشریع ضوابط زندگی اجتماعی نیازمند هستند و به‌همین دلیل «قرآن» از بُعد تشریعی مطرح می‌شود. قرآنی که معنای آن «خواندنی» است، از یک‌طرف به‌عنوان «کتاب» یعنی مجموعه اصول و معیارها و تکالیف و وظائفی که خداوند بر انسان نوشته معرفی می‌شود، ازطرف دیگر به‌عنوان «نور» تا در پرتو آن هدایت شوند و شیوه زندگی اجتماعی را فراگیرند و ازجهت سوم به‌عنوان «میزان» تا در اختلافات بر ترازوی قضاوت عادلانه آن گردن نهند.

قیامت

گفتیم نقش قرآن در این سوره تبیین مسئله قیامت است که برای مردم عصر پیامبر

---

۱. جالب اینکه حرف «ق» در سوره «شوری» ۵۷ بار و در سوره «ق» ۵۷ بار تکرار شده‌است که مجموع این دورقم مساوی سوره‌های قرآن می‌باشد ۱۱۴ = ۵۷+۵۷

۲. قبلاً پیامبر برحسب فرمان: «انذر عشیرتک الا قربین» مأمور بیم‌دادن و آگاهی بخشیدن به‌حلقه نزدیک عشیره خود بود و بتدریج دعوت را علنی کرد.

۳. گرچه در تورات و انجیل اولیه به‌تناسب درک و فهم انسانهای آن عصر اشاراتی به‌این مهم وجود داشته، ولی به‌دلیل تحریف‌های بعدی و عدم حساسیت مردم، عمده آن حذف شده‌است.

(ص) عجیب‌ترین موضوع بشمار می‌رفته‌است. گرچه کلمه قیامت در سوره «ق» بکار نرفته، اما مسئله خلقت جدید در عالمی دیگر و زنده‌شدن مردگان و رجعت و حشر آنها بسوی خدا محتوای تمامی آیات این سوره را تشکیل می‌دهد، بطوریکه حدود نیمی از آیات بطور مستقیم در این ارتباط قرار دارد و نیمی دیگر بطور غیرمستقیم درجهت اثبات قانونمندی مرگ و حیات در طبیعت و زمینه‌های تاریخی تکذیب.

در این سوره کلمه «یوم» که اشاره به مقاطع زمانی مراحل پس از مرگ می‌باشد، ۸ بار تکرار شده که بطور نسبی رقم بسیار بالائی می‌باشد[۱]، مثل: یوم‌الوعید[۲]، یوم‌الخلود، یوم ینادالمناد[۳]، یوم یسمعون الصیحة بالحق[٤]، یوم تشقق الارض[۵]، یوم‌نقول لجهنّم[٦]... و یوم الخروج.

شگفت اینکه علیرغم حرف مقطعه «ق»، جمله «یوم القیمه» در این سوره بکار نرفته‌است[۷]! گویا عمدتاً مقطع زمانی خاص نفحه صور و بانگ و خروش خروج که همزمان با تحولات طبیعی هولناکی است موردنظر بوده‌است.

علاوه بر اشارات فوق و توصیفاتی که برای مشخصات آن‌روز (یوم) کرده‌است کلمات مهم دیگری مثل: حشر، خلق جدید، رجعت... و آیات مهمی مثل:

(۳) ءاذا متنا و کنا تراباً ذلک رجع بعید

(۱۱)... و احیینا به بلدة میتاً کذلک الخروج

(۱۵) افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید

(۳۰) یوم نقول لجنهم هل امتلأت و تقول هل من مزید،

در این سوره بکاررفته که کلاً تأکید آنرا روی موضوع مراحل پس از حیات دنیائی نشان می‌دهد.

در این رابطه مشکل اصلی برای باور قیامت همان تجدید حیات، و احیاء مردگان

---

۱. گرچه در سوره‌های بقره و مؤمن (۱۴ بار)، آل‌عمران و مریم (۱۳ بار)، توبه و هود (۱۲ بار)، نحل (۱۱ بار)، نساء و مائده وانعام و شعراء (۹ بار) کلمه یوم بکار رفته‌است، امّا بطور نسبی باتوجه به‌حجم بسیار کمتر سوره «ق» به‌اهمیت نسبی آن پی می‌بریم

۲. روز بیم‌داده‌شده.

۳. روزی که منادی ندا می‌دهد.

٤. روزی که خروش را به‌حق می‌شنوند.

۵. روزیکه زمین شکافته‌می‌گردد

٦. روزی که به‌جهنم می‌گوئیم...

۷. مطابق آمار کامپیوتری دکتر «رشاد خلیفه» تعداد حرف ق در این سوره ۵۷ (۱۹×۳) می‌باشد که اگر بجای هریک از عناوین فوق «یوم القیمه» بکار می‌رفت رقم منظم ۵۷ بهم می‌خورد

می باشد که مرتباً در این سوره بر آن اشاره کرده‌است. کافران از این تعجب می کردند که چطور ممکن است پس از مردن و پوسیدن، حیات و رجعتی داشته باشند (ء اذا متنا و کنّا تراباً ذلک رجع بعید) جواب این استفهام، توجه به تجدید حیات و مرگ دائمی طبیعت است که در آیه (۱۱) متعرض آن گشته (... و احیینا به بلدة میتاً کذلک الخروج) و بالاخره حرف آخر و کلام کامل را در اواخر سوره می‌آورد که افاضه حیات و میراندن آنرا منحصراً بدست خداوند و شدن همه پدیده‌ها را بسوی او نشان می دهد (انا نحن نحیی و نمیت و الینا المصیر). در این آیه مختصر که شاه‌بیت این موضوع است، ۵ بار خداوند به‌صیغه متکلم مع‌الغیر خود را شناسانده است (انّا ـ نحن ـ نحیی ـ نمیت ـ الینا). تأکید «انّ» و مقدم آمدن ضمیر و اضافه کردن «نحن» تماماً اهمیت و انحصار این امر را نشان می دهد.

مانع دیگر برای درک وقوع قیامت و حیات مجدد انسان، تشبیه افعال خداوند به‌انسان و تصور ایجاد خستگی و ملالت برای او می باشد که حیات مجدد را برای خدا سخت و دشوار می پندارند و توجه نمی کنند ابداع آفرینش سخت‌تر از تکرار آن است و خالق عالم از آفرینش جهان هرگز خسته‌نشده‌است:

آیه (۱۵) افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید.

آیه (۳۸) و لقد خلقنا السموات والارض و ما بینهما فی ستة ایام و ما مسنّا من لغوب

علم الهی

از آنجائیکه موضوع اصلی سوره حیات مجدد انسان در عالمی دیگر است، مسئله علم و آگاهی به‌عملکرد انسان در حیات دنیائی بخاطر جزا و عقابی که وعده شده، مطرح می گردد. چرا که اگر علم و آگاهی و ثبت و ضبطی ممکن نباشد چنین جزائی محال می گردد. بنابر این موضوع «علم الهی» به‌عنوان یکی از پایه‌های قیامت در این سوره مورد تأکید قرار می گیرد. یکبار وقتی که شگفتی کافران را از احیاء مجدد کسی که پس از مرگ پوسیده و تبدیل به‌خاک شده، پاسخ می‌دهد، «علم الهی» را بر چنین فعل و انفعال و ترکیب و اختلاط سلولهای بدن با خاک خاطرنشان می سازد (قد علمنا ما تنقص الارض منهم و عندنا کتاب حفیظ)، بار دیگر از علم خالق انسان از اسرار درون مخلوق و وسوسه‌ای که در دلش می گذرد نشانه می‌آورد (لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من حبل الورید) و بالاخره برای آسودگی پیامبرش، که از تکذیب کافران دلتنگ شده، «علم» پروردگار را نسبت به‌آنچه می گویند تصریح می‌نماید (نحن اعلم بما یقولون...) و چگونگی علم و آگاهی نسبت به گفتار بندگان را که ازطریق فرشتگان موکلی در راست و چپ انسان

انجام می گیرد در آیات شگفت‌انگیز ۱۶ به بعد بیان می کند.

عملکرد انسان

در این سوره از دوجهتِ مثبت و منفی خصلت‌های انسان‌را دررابطه با اعتقاد به آخرت نشان داده‌است . ازجهت مثبت «متقین» را با صفات: بازگشت کننده به‌خدا، نگهدار خویشتن، اهل خشیت و دارای قلب منیب معرفی کرده‌است:

(آیات ۳۱ تا ۳۳) **و ازلفت الجنة للمتقین غیر بعید ـ هذا ماتوعدون لکل اوّاب حفیظ ـ من خشی الرحمن بالغیب و جاء بقلب منیب**

دوکلمه «اوّاب» و «منیب» به‌معنای بازگشت می باشند. اوّاب که صیغه «اب» است، بازگشت دائمی و مکرر و با اختیار و اراده انسان را از طریق استغفار و دعا به‌سوی خداوند می رساند. این کلمه که ۵ بار در قرآن تکرار شده، صفت انبیاء بزرگی همچون داود و سلیمان و ایوب (علیهم السلام) شمرده شده‌است. کلمه منیب نیز که از ریشه «نوب» گرفته شده به‌معنای رجوع پس از رجوع (پی‌درپی) با توبه و اخلاص عمل به‌درگاه خدا می باشد. به‌این ترتیب هر دو کلمه قریب المعنی بوده دررابطه با سفر خطیر و ابدی و سرنوشت‌ساز انسان که همواره خطر انحراف از صراط مستقیم و طریق‌الوسطی وجود دارد، موجب اصلاح مسیر دائمی و سوق دادن پی‌درپی انسان از انحرافات چپ و راست به محور وسط می باشد. جالب اینکه در ابتدای این سوره آیات ارائه شده درباره آسمانها و زمین و کوهها و رویش گیاهان را نشانه‌ای برای بصیرت و تذکر بندگان «منیب» می شمرد (تبصرة و ذکری لکل عبد منیب)

و امّا از جهت دیگر دربرابر ۵ خصلت مثبت (تقوی، اوّاب، حفیظ، خشیت، منیب)، ۵ خصلت منفی (کفر، عناد، منع از خیر، تعدی و ریب) را در آیات ۲۴ تا ۲۶ نشان می دهد:

القیا فی جهنم کل کفار عنید ـ منّاع للخیر معتد مریب ـ الذی جعل مع الله الهاً آخر

کفّار که صیغه مبالغه کفر است، شدت ناسپاسی و سرپوش گذاردن بر حقایق را نشان می دهد. نتیجه چنین حالتی عناد و دشمنی با حق است که منجر به‌ممانعت از هرخیری می گردد. وقتی انسان جلو خیر را گرفت، طبیعتاً راه شر را باز می گذارد. بنابر این «تعدی» و تجاوز به‌حقوق دیگران بازتاب چنین عملی خواهد بود. همه اینها مقدمه‌ای برای شک و تردید در خدا و قیامت (مریب) و نهایتاً اتخاذ الهه‌ای غیرالله می گردد.

الذی جعل مع الله الها آخر...

هدفداری و حقانیت هستی

در این سوره ۴ بار کلمه «حق» تکرار شده‌است که جدی و هدفدار بودن جهان را مورد تأکید قرار می‌دهد، کافران بدلیل آنکه آخرت و حساب و کتاب و مسئولیت را منکر می‌شدند، عملاً آفرینش را باطل و بازیچه و عبث می‌شمردند و کتاب و نبوت را تکذیب می‌کردند. امّا در این سوره تأکید می‌شود که هم حیات مجدد حق است، هم بیم و هشدار عذاب، هم بیهوشی مرگ و هم خروش آسمانی.

آیه (۵) بل کذبوا بالحق لمّا جائهم فهم فی امر مریج (درباره قرآن پیام‌آور قیامت)

« (۱۴)... کل کذّب الرسل فحقّ وعید

« (۱۹) و جآءت سکرة الموت بالحق...

« (۴۲) یوم یسمعون الصیحة بالحق...

عبرت‌های تاریخی

چنین نیست که بیان حیات دیگر و احیای مردگان اختصاص به‌شریعت خاتم الانبیاء داشته، پیامبران دیگر امّت‌های خود را بی‌خبر از این امر گذاشته باشند. «انذار» همگی رسولان از آغاز جریان نبوت متوجه این معنا بوده و همگی قیامت را متذکر شده‌اند. هرچند برحسب رشد و کمال انسان بتدریج بیان این حقیقت از اجمال به‌تفصیل گرایش پیداکرده‌است.

در این سوره نیز اشاراتی هرچند کوتاه به‌تکذیب مستمر اقوام و تحقق عذاب نسبت به‌آنها کرده‌است.

کذبت قبلهم **قوم نوح** و **اصحاب الرّس** و **ثمود** ـ و **عاد** و **فرعون** و **اخوان لوط** ـ و **اصحاب الئیکة** و **قوم تبع** کلّ کذّب الرّسل فحقّ وعید (آیه ۱۴).

در اواخر سوره بار دیگر برای[1] عبرت گیری از اقوام پیشین، یادآور هلاک اقوام و نسلهای نیرومندی می‌گردد که درپناه شهرها و برج و باروهای خود نتوانستند گریزگاهی از مرگ بیابند (و کم اهلکنا قبلهم من قرن هم اشدّ منهم بطشا فنقبّوا فی البلاد هل من محیص).

در سیروسیاحت در زمین و مشاهده آثار و خرابه‌های شهرها و خانه‌های آنها، بس تذکر و یادآوری است برای کسی که احساسی داشته باشد یا لااقل به‌آنچه درباره گذشتگان می‌گویند، درحالیکه خود شاهد و آگاه باشد[1]، گوش فرادهد:

---

۱ . شرط حالیکه «و هو شهید» در عبارت: «او القی السمع و هو شهید»، راه هرگونه تقلید و تسلیم محض نسبت به گوینده را بوسیله شهود و حضور می‌بندد.

(ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید)

آزادی و اختیار انسان

ازآنجا که مسئله‌ای به‌عظمت سرنوشت ابدی و حیات جاوید انسان در این سوره مطرح است، ممکن است به‌ذهن کسی خطور کند (که معمولاً می کند) چه‌ایرادی دارد مردمان را باجبار و اکراه به‌خیر و مصلحت خودشان و نجات و رستگاری ابدی سوق دهیم؟ همانطور که دوای تلخ را به‌زور به‌حلق کودکی که مصلحت خود را تشخیص نمی دهد می ریزند!، چه‌مانعی دارد اعتقاد به‌قیامت را اجباری کنیم؟.

امّا خداوند حکیم رسول خود را که از تکذیب مردم به‌ستوه آمده بود، به «صبر» دربرابر آنچه می گویند فرامی‌خواند و به‌خودسازی و تسبیح و سجده و انتظار دعوتش می کند (آیات ۳۹ تا ۴۲). و بالاخره تأکید می‌نماید که خداوند بهتر (از رسول) می‌داند آنها چه می گویند و پیامبر را نیز مأمور تحمیل عقیده (جبّار) برآنان قرار نداده و جز تذکر بوسیله قرآن، آنهم کسی را که بیم از هشدار الهی داشته باشد، وظیفه‌ای برای او قائل نشده‌است:

نحن اعلم بمایقولون وماانت علیهم بجبّارفذکّربالقرآن من یخاف وعید(آخرین لایه)

نام‌های الهی ـ در این سوره فقط یکبار نام الله (آیه ۲۶)، یکبار رحمن (۳۳) و دوبار رب مضاف (۲۷ و ۳۹) بکار رفته‌است که درمقایسه با سوره قبل (حجرات) که مجموعاً مشتمل بر ۴۱ نام بود، جلب توجه می کند. بنظر می‌رسد دلیل این امر تمرکز سوره روی مسئله قیامت باشد درحالیکه در سوره حجرات جنبه‌های توحیدی و ایمانی مطرح بود.

آهنگ انتهائی آیات ـ آیات این سوره بصورت کاملاً متنوعی با ۷ حرف مختلف ختم می‌شوند. ۲۷ بار حرف «د» ـ ۷ بار حرف «ب» ـ ۵ بار حرف «ج» ـ ۲ بار حروف «ظ» و «ر» ـ و یکبار حروف «ط» و «ص». جالب توجه است که سوره‌های دیگری نیز درست با ۷ حرف ختم می‌شوند.

ارتباط سوره‌های «ق» و «ذاریات» (۵۰ و ۵۱)

ساده‌ترین و روشن‌ترین وجه ارتباط میان این دو سوره را از کلمات ابتدا و انتهای آنها می‌توان دریافت نمود. سوره «ق» با کلمه «وعید» ختم می‌شود (... فذکر بالقرآن من یخاف وعید) و سوره ذاریات نیز (پس از سوگندهای افتتاح آن) با همین فعل آغاز می‌شود (انما توعدون لصادق) و با همین فعل ختم می گردد (فویل للذین کفروا من یومهم الذین یوعدون)، از آنجائی که کلمات (و آیات) ابتدا و انتهای هر سوره نقش مهمی در ابلاغ پیام آن

ایفا نموده و جنبه فهرست یا پیام نهائی را دارد، در این مورد باید تأمل و تدبر بیشتری نمود. این کلمه نه تنها در ابتدا و انتهای سوره، بلکه در متن آن چندین بار تکرار شده و ازنظر آماری کاربرد آن از همه سوره‌های قرآن بیشتر است[1]:

سوره «ق» آیه (۱۴) ـ و اصحاب الایکه و قوم تبع کل کذّب الرسل فحق وعید
« (۲۰) ـ و نفخ فی الصور ذلک یوم الوعید
« (۲۸) ـ قال لاتختصموا لدیّ و قد قدمت الیکم بالوعید
« (۴۵) ـ نحن اعلم بما یقولون و ما انت علیهم بجبار فذکر بالقرآن من یخاف وعید
« (۵) ـ انما توعدون لصادق

سوره ذاریات « (۲۲) ـ و فی السماء رزقکم و ما توعدون
« (۶۰) ـ فویل للذین کفروا من یومهم الذی یوعدون

کلمه «وعید» به معنای وعده عذاب و تهدید است (در دنیا و آخرت) و «توعدون» نیز از همین ریشه است. امّا اصل «وعده» (صرفنظر از خوب و بد بودن آن) موردنظر است، در این حالت می تواند به جزای خیر و بهشت هم اطلاق گردد. به همین دلیل در سوره «ق» تأکید روی جهنم و عذاب کافران بیشتر شده و جنبه تهدیدآمیز وعده را شرح بیشتری داده‌است.

بطور کلی سوره «ق» به صورت کامل و یکپارچه درباره زندگی پس از مرگ و احیای مردگان در روز بعثت است. اگر اشاراتی هم به آیات طبیعی در زمین و آسمان شده برای اثبات و ارائه حرکت جهان به سوی این مقصد است و اگر از نزول باران و احیای زمین در بهاران نشانه می‌آورد، برای تذکر این قیاس است که خروج شما نیز این چنین است (و احیینابه بلدةمیتا کذلک الخروج) و اگر از اقوام متعدد گذشته وقایعی نقل می نماید، برای این حجت است که همه تکذیب کنندگان سرانجام گرفتار عذاب شدند، بقیه مطالب سوره نیز تماماً در خدمت اثبات همین مطلب است که «مصیر» همه پدیده‌ها به سوی خدا است و سرانجام در «یوم الخروج» انسانها برانگیخته شده و به حساب اعمالشان خواهند رسید.

محور اساسی سوره ذاریات نیز همین موضوع است ولی دراینجا عمدتاً از بُعد «جزا»ی اعمال یعنی «دین» وارد می شود. و در همان ابتدا وقتی راست بودن «وعده الهی» را تأکید می کند، بلافاصله واقع شدن دین (جزا) را هم تصریح می نماید: انما توعدون لصادق و ان الدین لواقع. همچنین ناباوری کافران را نسبت به روز «دین» (نه روز قیامت و کلمات مشابه)

---

۱. کلمه وعید کلاً ۶ بار در قرآن به کار رفته‌است که ۴ مورد آن در سوره «ق» است، همچنین کلمه توعدون و یوعدون در سوره ذاریات از همه سوره‌ها بیشتر به کار رفته‌است.

بیان می‌نماید[۱] (یسئلون ایان یوم الدین) و اگر اشاراتی به حضرت ابراهیم (ع) و مهمان‌نوازی کریمانه او می‌کند، یا داستان هلاک تعداد زیادی از امت‌های فاسق و ظالم گذشته را نقل می‌نماید، برای نشان‌دادن جزای نیک یا بد انسان‌ها است.

بطور کلی در چند زمینه ذیل می‌توان مشترکاتی در هر دو سوره یافت:

۱ـ موضوع حیات پس از مرگ و حساب و کتاب اعمال و تعیین سرنوشت انسانها برحسب اعمال.

در این مورد می‌توان مقایسه‌های مختلفی کرد ازجمله وصف متقین در هر دوسوره:

ق (۳۱ تا ۳۴) و ازلفت الجنة للمتقین غیر بعید، هذا ما توعدون لکل اواب حفیظ، من خشی الرحمن بالغیب و جاء بقلب منیب

ذاریات ۱۵ تا ۱۹ ان المتقین فی جنات وعیون، اخذین ما اتیهم ربهم انهم کانوا قبل ذلک محسنین ـ کانوا قلیلاً من اللیل ما یهجعون ـ و بالاسحارهم یستغفرون ـ و فی اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم

در سوره «ق» چون بُعد تهدید (وعید) مطرح است. از متقین صفات: پناهندگی به خدا (اواب)، حفاظت از خطر، خشیت باطنی از رحمن و قلب خاشع و نالان آنها را نشان می‌دهد. ولی در سوره «ذاریات» چون بُعد وعده‌های نیک و بد (جزا و دین) موردنظر است، از آنها صفات احسان (کمک و دستگیری دیگران)، شب زنده‌داری و استغفارشان را مطرح می‌نماید.

۲ـ آیات تکوینی، در طبیعت آسمان و زمین ـ در هر دو سوره از آیات مشهود طبیعی برای اثبات مطالب سوره مدد گرفته شده‌است، در سوره ق برای نشان‌دادن حقانیت احیای مردگان و در سوره ذاریات برای اثبات یوم‌الدین و توحید:

سوره ق آیه (۵) ـ افلم ینظروا الی السمآء فوقهم کیف بنیناها و زیناها ومالها من فروج

» (۶) ـ والارض مددناها و القینا فیها رواسی و انبتنا فیها من کل زوج بهیج

» (۷) ـ تبصرة و ذکری لکل عبد منیب

» (۸) ـ و نزلنا من السماء ماء مبارکاً فانبتنا به جنات و حبّ الحصید

» (۹) ـ والنخل باسقات لها طلع نضید.

» (۱۰) ـ رزقاً للعباد و احیینا به بلدة میتاً کذلک الخروج

---

۱. درحالیکه در سوره ق انکار کافران متوجه اصل زنده‌شدن است (... فقال الکافرون هذا شی عجیب ءاذا متنا و کنا تراباً ذلک رجع بعید)

« (۲۸) ـ و لقد خلقنا السموات والارض فی سته ایام و ما مسنا من لغوب

« (۳۹) ـ فاصبر علی ما یقولون و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل الغروب

« (۴۰) ـ و من اللیل فسبحه و ادبار السجود

« (۴۱) ـ و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب

« (۴۲) ـ یوم یسمعون الصیعه بالحق ذلک یوم الخروج

« (۴۳) ـ انا نحن نحیی و نمیت و الینا المصیر

« (۴۴) ـ یوم تشقق الارض عنهم سراعاً ذلک حشر علینا یسیر

ذاریات (آیه (۱) والذاریات ذرواً، (۲) فالحاملات و قرآ، (۳) فالجاریات یسرآ، (۴) فالمقسمات امراً (۵) انما توعدون لصادق (۶) و ان الدین لواقع

« (۷) و السماء ذات الحبک (۸) انکم لفی قول مختلف ... (۱۲) یسئلون ایان یوم الدین

« (۲۰) و فی الارض آیات للموقنین (۲۱) و فی انفسکم افلا تبصرون (۲۲) و فی السماء رزقکم و ما توعدون (۲۳) فورب السماء و الارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون

« (۴۷) والسماء بنیناها بایدو انا لموسعون (۴۸) والارض فرشناها و نعم الماهدون (۴۹) و من کل شی خلقنا زوجین لعلکم تذکرون

« (۵۰) ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین (۵۱) ولا تجعلوا مع الله الها آخر انی لکم منه نذیر مبین.

در دو مجموعه آیه‌ای که در سوره ق در ارتباط با آیات طبیعی آمده‌است، نتیجه گیری درجهت اثبات احیای مردگان شده‌است (کذلک الخروج ـ ذلک حشر علینا یسیر) درحالیکه در ۴ قسمت از سوره ذاریات که چنین اشاراتی شده، ۳ مورد آن در جهت توحید می باشد.

۳ـ عبرت گیری از گذشتگان ـ بخش عمده‌ای از هر دو سوره به‌اقوام گذشته اختصاص داده شده‌است. بطوریکه این بخش در سوره ذاریات حدود ۴۰٪ سوره را فرا گرفته‌است (آیات ۲۴ تا ۴۶) و در سوره ق در دو قسمت سوره این مسئله مطرح شده‌است (آیات ۱۲ تا ۱۵ و ۲۷ تا ۳۶). اشاره به‌تاریخ گذشتگان برای تحقق مسئله عذاب و هلاک و اخذ الهی درمورد تکذیب کنندگان آخرت است تا عبرتی برای آیندگان باشد.

۴ـ قیامت ـ آیات ۲۰ تا ۳۵ سوره ق و آیات ۱۳ تا ۱۹ سوره ذاریات درباره نفخه در صور و بیدارشدن مردگان و جزای اعمال است که هرکسی برحسب عملش روانه بهشت یا

جهنم می گردد. توضیحات این بخش در سوره «ق» با تفصیل بیشتری آمده‌است.

۵- یادآوری (ذکر) - در هر دو سوره به پیامبر فرمان تذکر به بندگان برای هشیاری دائمی داده‌شده‌است

ق (۴۵) ... فذکر بالقرآن من یخاف وعید

ذاریات (۵۵) و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین.

۶- تکلیف پیامبر - در سوره ق وظیفه پیامبر را دربرابر منکرین احیای مردگان، صبر و تسبیح به‌حمد پروردگار در اوقات مختلف شب و روز (فریضه نماز) و گوش به‌زنگ بودن، و در سوره ذاریات روی گرداندن و تذکر دادن معین کرده‌است:

آیه (۳۹) فاصبر علی ما یقولون و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل الغروب

سوره ق « (۴۰) و من اللیل فسبحه و ادبار السجود

« (۴۱) و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب

آیه (۵۳) کذلک ما اتی الذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون

سوره ذاریات« (۵۳) اتواصوا به بل هم قوم طاغون

« (۵۴) فتول عنهم فما انت بملوم

« (۵۵) و ذکر فان الذکری تنفع المومنین

۷- بصیرت برای شناخت حقایق - در هر دو سوره آیات آفاق و انفس را به‌عنوان وسائلی برای بصیرت انسان به‌حقایق معرفی کرده‌است:

ق (۸) والارض مددناها و القینا فیها رواسی و انبتنا فیها من کل زوج بهیج - تبصرة و ذکری لکل عبد منیب

ذاریات (۲۵) وفی الارض آیات للموقنین - و فی انفسکم افلا تبصرون

۸- آشفتگی و اختلاف تکذیب‌کنندگان - برخلاف مؤمنین که با بینش توحیدی به‌وحدت و یکسانی در جهان‌بینی می‌رسند، کافران دچار آشفتگی ذهنی و اختلاف‌نظری فراوانی در توجیه حقیقت می گردند که در هر دو سوره به‌آن اشاره شده‌است.

سوره ق آیه (۵) بل کذبوا بالحق لمّا جائهم فهم فی امر مریج

سوره ذاریات آیه (۸) انکم لفی قول مختلف - یؤفک عنه من افک - قتل الخراصون - الذینهم فی غمرة ساهون - یسئلون ایان یوم‌الدین

معنای امر مریج کاری آشفته است، افک وارونه دیدن حقایق است و خراصون کسانی هستند که با حدس و گمان اظهارنظر می کنند و تخمین می‌زنند.

سوره «ذاریات» (۵۱)

قَسَم های ابتدای سوره که اشاره‌ای موجز به بادهای مهاجر [۱] و تشکیل ابر و ریزش باران رحمت دارد، با نتیجه گیری و جواب آن که تأکیدی بر صدق وعده‌های الهی (انما توعدون لصادق) و وقوع قطعی یوم‌الدین، یعنی روز رسیدگی به‌اعمال و جزا و پاداش است (و ان الدین لواقع)، شعر معروف سعدی علیه الرحمه را بیاد می‌آورد که:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک درکارند   تا تو نانی به‌کف آری و به‌غفلت نخوری

«شاید منظور رساندن این معنی باشد که همچنانکه جریان باد و تشکیل ابر با بروز آثار حاصله برای مزارع و مردم به‌دنبال یک‌سلسله سوابق و تدارکات و طی مراحل بوده و بالاخره باوجود بُعد مسافت و طول مدّت، نتایج منظور بوقوع و ظهور می بندد، جریانهای حوادث این دنیا و سیری که ما و طبیعت محاط در آن هستیم سررسید حتمی و سرانجام مهمی دارد که قیامت موعود است. قیامتی که موقع ظهور اعمال و تقسیم محصولات و محمولات هرکس می باشد.» [۲]

همچنانکه اختلاف درجه‌حرارت موجب پیدایش باد می گردد و باد با وزش به‌سطح اقیانوسها «ذرات رطوبت» و بخارات آب را پراکنده می سازد (والذاریات ذرواً) و آب فراوانی

---

۱ . به‌تعبیر کتاب «باد و باران در قرآن» که تحقیقی علمی و تفسیری پیرامون آیات مربوط به‌بادو باران و تحولات جوّی در قرآن است، «توجه در ریشه کلمات و معنی و مورد استعمال هریک (از قسم‌های فوق) کاملاً تناسب و شباهت فوق‌العاده‌ای را که با کیفیات و تحولات بادهای مهاجر دریائی وجود دارد واضح می‌نماید (ص ۱۰۱). بادهای مهاجر همان بادهای عمومی هستند که هزاران کیلومتر راه‌پیمائی می کنند و توشه‌برداری و توشه گذاری می‌نمایند. عامل اصلی سرما و گرما خشکی و رطوبت زمین هستند (ص ۵۵)

۲ . توجیه فوق از شرحی پیرامون همین آیات در صفحه ۱۰۱ کتاب «باد و باران در قرآن» نوشته آقای مهندس مهدی بازرگان اخذ شده‌است

را با خود حمل می کند (والحاملات و قراً) و در مسیری به‌آرامی حرکت می کند (والجاریات یسراً) تا محموله خود را طبق امر و فرمان الهی بر اراضی و مردم تشنه تقسیم نماید[1] (والمقسمات امراً)، آدمی نیز از این تذکار و تمثیل طبیعی باید عبرت گیرد و با کسب روزی حلال از دریای بیکران فضل و نعمت الهی توشه‌ای برگیرد و حیات و حرکت و جریان زندگی خود و دیگران را تداوم بخشد و نیازمندان دورافتاده را بهره‌مند گرداند (... تا تو نانی به‌کف آری و به‌غفلت نخوری)

امّا انسان تنگ‌نظر و خودبین، هماهنگی و اشتراک مساعی پدیده‌های جوّی را نمی‌بیند و حاضر نمی‌شود از مال و دارائی خود که رزق خدادادی است انفاق نماید، یا اینکه می‌ترسد اگر از رسولان او تبعیت نماید و راه دین و ایمان درپیش گیرد از دنیا و بهره‌های آن محروم گردد. درحالیکه قدرت و ثروتی جز ازجانب خدا نیست «ان الله هو الرزّاق ذوالقوة المتین[2]»

• و چه ظریف است رابطه قَسَم «والمقسمات امراً» با تأکیدی که در این سوره روی کلمه «رزق» شده‌است. علاوه بر نام نیکوی «رزاق»[3] اشاراتی دیگر به‌این معنا شده‌است:

آیه (۲۲) و فی السماء رزقکم و ما توعدون.

آیه (۵۷) ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ـ ان الله هو الرّزاق ذوالقوه المتین.

جالب اینکه در وصف متقینی که به‌بهشت موعود نائل می‌شوند، بر صفت احسان (محبت و نیکوکاری به‌دیگران) در زندگی دنیا تأکید می‌نماید و در مصداق احسان آنها

---

۱. این جریان را کتاب «باد و باران در قرآن» در بخش قرآنی به‌زبانی ساده چنین توضیح داده‌است: «بادهای مهاجر از حدبه‌های اقیانوس یا اقیانوس کبیر (و همچنین در مدیترانه و دریاهای بزرگ) آنجا که ستونهای بزرگ هوا از طبقات جوّ بزمین می‌ریزند سرچشمه گرفته درابتدا یک حرکت فرفره‌ای و پراکنده شونده به‌اطراف دارند. پس از آن عزیمت از حدبه بارگیری شروع گردیده بادها حامل بخارآب فراوانی می‌گردند و با وقار و سنگینی سمتی را درپیش می‌گیرند. درطول هزاران کیلومتر، این بادهای منظم با وزش ملایم خود جریان دهنده آرام و راحت کشتیهای بادی می‌شوند. بالاخره در کناره یا در فراز قاره‌ها نوبت تلاقی جناحهای سرد و مخالف می‌رسد. رطوبت و حرارت می‌آورند و آنچه را قرار و قسمت است یعنی رحمت یا خسارت به‌مزارع، جنگلها، شهرها، بندرگاهها یا به‌کشتی‌ها و مسافرین آنها پخش می‌کنند. البته تعبیر به‌فرشتگان که مأمورین دستگاه خلقت و مبدء و نظیر انرژی‌ها یا عوامل قوای طبیعت هستند نیز می‌توانند صحیح باشد. همچنین تعبیر مستقیم به‌بادها و ابرها و کشتیها و عواملی که بالاخره امور و آثار حاصله از این جریانها را بروی زمین پخش می‌کنند» (ص ۱۰۰)

۲. آیه ۵۸ (به‌یقین خداوند همو بسیار روزی‌دهنده توانای نیرومند است)

۳. کلمه «رزّاق» که صیغه مبالغه رزق است در قرآن فقط یک بار (آیه فوق) بکار رفته‌است

(علاوه بر شب زنده‌داری و استغفار که حسن و کمالی رفیع است)، بر احسان و انفاق آنها به‌نیازمندان و محرومین اشاره می نماید:

ان المتقین فی جنات و عیون، اخذین ما اتیهم ربهم انهم کانوا قبل ذلک محسنین. کانوا قلیلاً من اللیل ما یهجعون ـ و بالاسحار هم یستغفرون ـ و فی اموالهم حق للسائل والمحروم.

و شگفت‌انگیز‌تر داستانی است که در این سوره از حضرت ابراهیم علیه‌السلام و مهمان‌نوازی کریمانه او، که دقیقاً دررابطه با سیاق اصلی سوره قراردارد، نقل می شود. قبلاً (درشرح برخی سوره‌ها) گفته بودیم نام ابراهیم (ع) در هر سوره‌ای به‌تناسب مضمون و محتوای آن مطرح گشته و گوشه‌ای از زندگی این پیامبر عظیم‌الشأن که اولین امام انسان (انی جاعلک للناس اماماً) و الگو و اسوه اخلاق کریمه برای مسلمانان می باشد (قدکانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم والذین معه)، متناسب و هماهنگ با محورهای هر سوره نقل شده‌است. اینک در این سوره از آنجائیکه مسئله سخاوت، سعه صدر، بلندنظری و بذل و بخشش کریمانه انسان از رزق الهی مطرح است (مفهوم احسان)، داستان ابراهیم از مهمان‌نوازی سخاوتمندانه او آغاز می گردد. در شرح این جریان جزئیاتی بیان شده است که ظاهراً مغایر سبک خاص قرآن، که ایجاز و اختصار است و نتیجه و پیام را درنظر دارد، بنظر می رسد، درحالیکه بامختصری دقت می بینیم هیچ حرف و کلمه زائدی بکار نرفته و هر واژه‌ای بیانگر منظوری خاص است. اولاً تصریح بر اینکه مهمانان او غریبه بودند (قوم منکرون) این نکته را روشن می سازد که مهمان‌نوازی او مسبوق به‌سابقه و در تلافی و جبران خدمتی نبوده و همانند مهمان‌نوازیهای عادی مردم شکل پاياپای در روابط دوستی و فامیلی نداشته‌است، آنها بکلی غریبه و بیگانه بودند. ثانیاً با اشاره به‌حرکت ظریف و زیرکانه «فراغ الی اهله» فهمیده‌می شود ابراهیم نخواست پذیرائی از آنها را با تعارف و تظاهر و تصنع برگزار کرده علناً خوش‌خدمتی خود را به‌نمایش بگذارد. بلکه به‌گونه‌ای که مهمانان متوجه و مانع پذیرائی او نشوند نزد همسرش رفته گوساله‌ای چاق و بریان برای آنها فراهم می کند. اگر درنقل این ماجری فقط به‌طعام آوردن اکتفا شده بود، حق مطلب آنچنان که موردنظر است ایفا نمی گشت. امّا اولاً «گوساله‌ای بریان» آورد که قاعدتاً باید دلچسب‌ترین و پرهزینه‌ترین غذاها در آن روزگار بوده باشد، ثانیاً تأکید روی کلمه «سمین» (چاق) نشان می دهد هم رعایت کیفیت (بریان کردن) را کرده‌بود و هم رعایت کمیت را. درحالیکه می توانست بزغاله‌ای پیر برای میهمانان قلیل خود ذبح نماید و منت هم بگذارد ولی

به مصداق «لن تنالوا البرحتی تنفقوا ممّا تحبون»[1]، او از بهترین موجودی خود مایه گذاشت. این نکته نیز ناگفته نماند که ابراهیم در اولین برخورد با میهمانان سلام آنها را با سلامی گرمتر و پایدارتر پاسخ گفت[2] (قالوا سلاماً قال سلام)

ابراهیم (ع) در این سوره الگو و اسوه ارزشهای مطرح شده معرفی گشته است، درجهت مقابل نیز از اقوام مجرم و تنگ‌نظری که درگذشته تاریخ محکوم عملکرد انحرافی خود شدند یاد می کند، مقدم از همه فرعون که باتکیه بر لشگرش، موسی را ساحر و مجنون نامید (فتولی برکنه و قال ساحر اومجنون) و بعد قوم عاد و ثمود (که درمنطقه جغرافیائی عربستان قرار داشتند) و قوم نوح که مقدم بر همه اقوام در راه فسق شتافتند (و قوم نوح من قبل انهم کانوا قوماً فاسقین)

این حقیقت دررابطه با سیاق سوره و جواب قسم‌های آغاز آن که تأکید بر صدق وعده‌های الهی و وقوع قطعی یوم‌الدین می باشد (انّما توعدون لصادق و ان الدین لواقع) بشدت جلب توجه می کند که راست بودن وعده‌های الهی و واقع شدن «دین»، که نتیجه و محصول عمل انسان است، در دنیا نیز علاوه بر آخرت (پیوستگی دو عالم) تحقق پیدا می کند. یکطرف پیرمرد فرتوت و همسر «عقیمی» در دوران یائسگی شکوفا و باردار می گردند، و درطرف دیگر قوم عاد با باد «عقیمی»، که همه‌چیز را می پوساند، هلاک می شوند (وعاد اذ ارسلنا علیهم الریح العقیم)، تمثیل و تشبیه بادهای عقیم به بازتاب عملکرد اقوام منحرف، و بادهای روزی‌رسان رحمت به‌عمل ابراهیم، بس آموزنده و بیدارکننده است.

نقش فرشتگان الهی نیز به پدیده‌های طبیعی خارج از وجود انسان منحصر نمی گردد، فرشتگان میهمان ابراهیم نیز مانند بادهای بشارت باران[3] و بادهای عقیم دو رسالت داشتند؛ بشارت فرزندی علیم برای ابراهیم و ارسال سنگریزه عذاب بر قوم لوط.

نتیجه دو نوع عملکرد انسان همان جزا و پاداش اوست که در «یوم‌الدین» تحقق عینی پیدا می کند، این مسئله همان پیام محوری سوره است که بقیه مطالب درخدمت آن قرار

---

۱. آل‌عمران ۹۲ ـ هرگز به‌مرحله نیکی نمی‌رسید مگر از آنچه خود دوست دارید انفاق نمائید.

۲. به گفته مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان ابراهیم سلام ملائک را که در جمله‌ای فعلیه آورده‌بودند، با جمله‌ای اسمیه پاسخ داد (علامت رفع درسلام به‌جای فتحه در سلاماً این موضوع را می‌رساند) جمله فعلیه تنها بر حدوث فعل دلالت دارد درحالیکه جمله اسمیه دوام و ثبوت را می رساند. درحقیقت آنها یک سلام گفتند و ابراهیم سلامی همیشگی داده‌است.

۳. و هوالذی یرسل الریاح بشراً بین یدی رحمته (او کسی است که بادها را مقدمه بشارت رحمتش ـ باران ـ می‌فرستد) اعراف ۵۷ ـ فرقان ۴۸ نمل ۶۳

گرفته‌اند. به‌این ترتیب موضوع قیامت نه ازجهت حقانیت و برپاشدن آن، بلکه از بُعد رسیدگی به‌اعمال و جزا و عقاب در قالب کلمه «یوم‌الدین» معرفی شده‌است. اتفاقاً منکرین نیز چنین تحولی را از همین بُعد منکر می‌شوند (یسئلون ایّان یوم الدین). همانطور که درحیات دنیائی عمل نیک انسان، همانند باد رحمت، بارش برکت ببار می‌آورد، و عمل شر او باد عقیمی که محصول هستی و حیات را می‌سوزاند، درآخرت نیز به‌مقیاس بسیار گسترده‌تری نتیجه عمل انسان تحقق و تجلی پیدا می‌کند. متقین در بهشت و مجرمین در آتشی که بدست خود فراهم کرده‌اند قرار می‌گیرند. پس انسان همچنانکه برای رزق خود به‌آسمان نگاه می‌کند، تا مگر باران رحمتی ریزش کند، باید بداند جایگاه وعده‌های الهی نیز (اعم از عذاب یا پاداش) در آسمان است، همان جایگاه فرشتگانی که مدبر اوامر الهی‌اند:

«و فی‌السماء رزقکم و ما توعدون» (آیه ۲۲)

مثلث: توحید، نبوت، قیامت

گفتیم تمرکز این سوره روی رأس سوم مثلث، یعنی قیامت از بُعد «یوم‌الدین» بودن آن (ان الدین لواقع ـ یسئلون ایّان یوم‌الدین) است که گاهی نیز با ضمیر به‌آن اشاره می‌نماید. مثل:

فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون (۲۳)

(پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که آن همانند حرف‌زدن شما حق است)

و آیه (۵۰) ففروا الی‌الله انی لکم منه نذیر مبین

(پس بسوی خدا بگریزید که من از آن بیم‌دهنده‌ای آشکار برای شما هستم)

و یا آیه (۸) یؤفک عنه من افک

(از آن موضوع به‌دروغ رانده می‌شود آنکه رانده‌می شود).

و گاهی نیز به‌بیم و هشداریکه درباره خطیربودن آن داده‌شده اشاره می‌کند:

(انما توعدون لصادق ـ فویل للذین کفروا من یومهم الذی یوعدون)[1]

امّا دو رأس دیگر مثلث نیز در این سوره فراموش نشده‌اند و چه‌بسا تمرکز روی قیامت برای رفع موانع ذهنی توحید و نبوت بوده‌باشد. در این رابطه آیات انتهائی سوره پیام‌های آشکاری دارند:

---

۱. آیه فوق که‌آخرین آیه سوره‌است، خلاصه و جمع‌بندی سوره‌را در مرحله «یو مهم‌الذی یوعدون» نشان می‌دهد.

توحید | ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین.
ولا تجعلوا مع‌الله الهاً اخر انی لکم منه نذیر مبین (آیات ۵۰ و ۵۱)

نبوت | کذلک ما اتی الذین من قبلهم من رسول‌الا قالوا ساحر اومجنون
اتواصوا به بل هم قوم طاغون (آیات ۵۲ و ۵۳)

رهنمود به رسول

آیات انتهائی سوره وظیفه و رسالت پیامبر را دربرابر منحرفینی که «یوم‌الدین» و مسئولیت انسان دربرابر کردارش را باور نمی‌کنند روشن می‌سازد. طبق معمول و روال عمومی قرآن، مسئله آزادی و اختیار انسان و مهلت و مدتی را که خداوند در چارچوب مشیتش به‌منظور ابتلاء و امتحان بنی‌آدم قرارداده، مطرح و توصیه می‌کند از منکرین روی برتافته مؤمنین را تذکر دهد چه بسا سودمند افتد. و این فراز مهم و اصل بنیادی را یادآور می‌شود که آفرینش جن و انس جز برای عبادت خدا (هموارکردن نفس برای ارزشهای خدائی، خداگونه‌شدن، صیرورت الی‌الله) صورت نگرفته که این اراده حکیمانه عین رحمت است (... الاّ من رحم‌ربک و لذلک خلقهم ـ سوره هود ۱۱۹)

و برای رفع این سوءتفاهم که عبادت‌خواستن از بندگان دلیلی بر نیاز خدا به‌آنها است، همینقدر توضیح می‌دهد که من نه رزقی از آنان خواسته‌ام و نه طعامی طلب کرده‌ام بلکه خود روزی‌دهنده مطلق و صاحب‌نیروی استوار هستم. (آیات ۵۷ و ۵۸)

و بالاخره در پایان (در رابطه با نتیجه اعمال انسان با سرنوشت نهائی‌اش)، بر این حقیقت تصریح می‌نماید که ظالمین منکر تو نیز «ذنوبی» دارند که همانند ذنوب (دنباله و عاقبت کار) اقوام پیشین گرفتارشان خواهد کرد:

فان للذین ظلموا ذنوباً مثل ذنوب اصحابهم فلایستعجلون ـ فویل للذین کفروا من یومهم الذی یوعدون

اسماء الهی

در این سوره فقط ۲ بار نام جلاله الله در کنار نامهای نیکوی «رزّاق ذوالقوة المتین» آمده‌است، علاوه بر آن ۵ بار رب مضاف (ربهم، ربک، رب السموات) تکرار شده و بغیر از آن در آیه ۳۰ پس از نقل جریان فرزنددارشدن همسر ابراهیم بر «حکیم» و «علیم» بودن خداوند تأکید شده‌است.

آهنگ سوره ـ سوره ذاریات مشتمل بر ۶۰ آیه می‌باشد که بیشتر آیات آن (۴۲ آیه) با

حرف «ن» ختم می‌شوند، پس از آن حرف «م» قرار دارد که ۹ آیه با آن تمام شده‌است. آیاتی که با حرف «ن» و «م» ختم می‌شوند متن اصلی سوره را تشکیل می‌دهند، امّا ۹ آیه ابتدای سوره آهنگ متفاوتی داشته با ۵ حرف الف، ق، ع، ک، ف ختم می‌شوند.

این نکته نیز جالب توجه و بررسی و تحقیق است که این سوره همانند سوره «ق» (سوره قبل) و بعضی سوره‌های دیگر درست با ۷ حرف ختم می‌شود.

برخی ملاحظات

۱ـ میان سوگند «والسماء ذات الحبک» و جواب آن «انکم لفی قول مختلف» باید ارتباطی باشد. اگر از اختلاف مردم در اقوال مردم که جواب قسم است، به‌اصل قسم برگردیم، معنای «حبک» را که راههای آسمان ترجمه کرده‌اند بهتر می‌فهمیم. می‌دانیم به‌دلیل نیروی جاذبه‌ای که از کرات مختلف ناشی می‌شود، آسمان وضع یکنواختی ندارد و مسیر و مدارات متنوعی برای تعادل حرکت ستاره‌ها بوجود می‌آید. شاید منظور از «ذات الحبک» همین مدارات مختلف باشد (والله اعلم)

۲ـ «خراصون» ـ کسانی که یوم الدین را انکار می‌کنند (یسئلون ایّان یوم الدین)، در این سوره «خرّاصون» نامیده‌شده‌اند. از آنجائیکه قیامت هنوز واقع نشده است، بشر ازطریق علم نمی‌تواند احاطه‌ای به‌آن پیدا کرده مختصاتش را تعیین نماید. بنابر این جز ازطریق وحی راهی برای قبول این خبر باقی نمی‌ماند. امّا تکذیب کنندگان قیامت از آنجائی که وحی را منکر می‌شوند، برای اظهارنظر درباره چنین پدیده‌ای راهی جز تخمین و حدس و گمان و تکیه برتصورات و پندارهای ذهنی خود ندارند. این است معنای «خراصون».

۳ـ در این سوره درجواب سوگندهای ابتدای آن، جواب «ان الدین لواقع» آمده‌است. اولاً گفته نشده: «ان یوم‌الدین لواقع»، ثانیاً تحقق آنرا با کلمه «لواقع» نشان داده نه فعل «یوقع» که مربوط به‌آینده باشد! بنابراین وقوع دین یعنی رسیدن انسان به‌جزای عملش قطعیتی است که ازهمان لحظه عمل واقع می‌شود. درست مثل درس خواندن که با مطالعه هر سطر و صفحه‌ای علم انسان افزون گشته و نتیجه درس خواندن واقع می‌شود، گرچه در آخر سال آزمایش نهائی مجموعه معلومات هر محصلی را معین می‌نماید، امّا این امتحان عینیت بخشیدن به‌معلوماتی است که قبلاً واقع شده‌است. همچنین است یوم الدین و تفاوت آن با «دین».

۴ـ آیه ۱۹ سوره ذاریات (و فی اموالهم حق للسائل والمحروم) با مختصر تفاوتی مشابه آیه ۲۴ سوره معارج دررابطه با آخرت و عذاب است (سال سائل بعذاب واقع). در سوره

ذاریات چنین خصوصیتی را به محسنین نسبت می‌دهد و در سوره معارج به «مصلین»

۵ـ شبیه آیه ۲۶ این سوره (فراغ الی اهله فجاء بعجل سمین) را در آیه ۶۹ سوره هود (لقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری قالواسلاماً قال سلام فما لبث ان جاء بعجل حنیذ) می بینیم. با این تفاوت که در سوره ذاریات بر چاق بودن گوساله اشاره شده و در سوره هواد بر بریان بودن آن. درضمن توضیح «قوم منکرون» را در سوره هود حذف کرده‌است. گویا در سوره ذاریات هدف اصلی نشان‌دادن مهمان‌نوازی کریمانه حضرت ابراهیم نسبت به غریبه بوده‌است.

۶ـ پس از بشارتی که فرشتگان به‌ابراهیم و همسرش درباره فرزندی فرزانه دادند، ابراهیم بدون آنکه دچار احساسات و ذوق‌زدگی شده کنترل خود را ازدست بدهد (گرچه همسرش شگفت‌زده و بی‌اختیار شده‌بود)، از آنها می پرسد: «پس کار مهم شما چیست ای فرستادگان خدا» (فما خطبکم ایها المرسلون). از این پرسش فهمیده می‌شود او فرزنددارشدن خود را امری شخصی و کم‌اهمیت‌تر از آن می‌دیده که بخاطر آن فرشتگانی نازل شده باشند و بخاطر همین فروتنی و سعه‌صدر از آنها می‌پرسد مسئله مهم شما (خطبکم) چیست؟ و آنها عذاب قوم لوط را مطرح می‌سازند. (وقتی گلی در بوستان می‌روید برای رشد آن باید علف‌های هرز را از اطرافش قطع کرد تا میدان نمو و عطرافشانی گسترده گردد).

۷ـ آیه ۴۷ سوره ذاریات (والسماء بنیناها بایدوانّا لموسعون) که رشد و توسعه لایزال کیهان را تصریح می‌نماید، با تئوریهای پیشرفته علم کیهان‌شناسی امروز قابل توجیه و تفسیر است. مطابق فرضیات اخیر، جهان اطراف ما با سرعتی فوق‌العاده گسترش می یابد و ستارگانی با دوربین‌های رادیوئی رصد شده‌اند که با سرعت نزدیک به سه‌برابر سرعت نور از ما دور می‌شوند!

۸ـ در آیه ۵۴ (فتول عنهم فما انت بملوم) به پیامبر دستور داده‌می‌شود که از مشرکین روی برتابد که در این‌صورت ملامت‌شده نخواهد بود!.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که مگر پیامبر نگرانی و اضطرابی نسبت به‌ملامت شدن داشته‌است؟... شاید چنین احساس و تصوری پس از شنیدن داستان حضرت یونس (ع) و قصه بی‌صبری و گریز او از قوم خویش برای پیامبر پیدا شده‌بود، در آن داستان که در سال سوم (یکسال قبل از آیه فوق) نازل شده‌است، ملامت یونس را نسبت به‌خویش بخاطر بی‌صبری حکایت می کند (فالتقمه الحوت و هو ملیم).

۹ـ تنها موردی که «فرار بسوی خدا» درقرآن مطرح شد، آیه ۵۰ این سوره است (ففروا

الی الله انی لکم منه نذیر مبین). بنظر می‌رسد ضمیر «منه» که نسبت به‌آن انذار داده می‌شود عواقب زیانبار یوم الدین و عذاب دردناک روز قیامت باشد که برای گریز از چنین سرنوشتی باید همچون کسی که از خطری بسوی پناهگاهی می گریزد بسوی خدا فرار کرد.

۱۰ـ قوم لوط در این سوره قوم مجرم معرف شده است: (انا ارسلنا الی قوم مجرمین). جرم به گناهانی اطلاق می‌شود که از قطع ارتباط با خدا ناشی می‌شود. این عنوان کاملاً بجا و به‌موقع انتخاب شده است. دربرابر ابراهیم که پیوسته بیاد خدا و مرتبط با پروردگار خویش بود، درنقطه مقابل قوم لوط معرفی شده است که یکسره ارتباط خود را با خدا و مردم و حساب و کتاب و آینده قطع کرده بود.

ارتباط سوره‌های ذاریات و طور (۵۱ و ۵۲)

وجه مشترک میان این دو سوره، همچون بقیه سوره‌های این مجموعه، حیات پس از دنیا و آخرت وعده داده‌شده‌است. ولی زاویه برخورد با این موضوع در هرکدام متفاوت است؛ در سوره ذاریات، همانطور که گفته‌شد، از بُعد پاداش و جزا که در مفهوم «دین» نهفته‌است، به‌این مسئله می پردازد و آنرا «یوم‌الدین» می‌نامد و در سوره طور از بُعد «عذاب» که جزای کفر و تکذیب است، موضوع را مطرح می‌نماید. جالب اینکه هم در ابتدای هر دو سوره (پس از سوگندها) این مقایسه مشهود است، و هم در آخرین آیات هر دو سوره:

ابتدای سوره:
- سوره ذاریات (۶) و ان الدین لواقع
- « طور (۷) و ان عذاب ربک لواقع

- ذاریات (۵۹) فان للذین ظلموا ذنوباً مثل ذنوب اصحابهم فلا یستعجلون

اواخر سوره طور (۴۷) و ان للذین ظلموا عذاباً دون ذلک و لکن اکثرهم لایعلمون.

همانطور که ملاحظه می‌شود، در هر دو سوره با تأکید از وقوع قطعی دین و عذاب یاد می‌کند و در آخر هم چنین سرانجامی را تصریح می‌نماید (در سوره ذاریات به‌جای کلمه دین کلمه «ذنوب» به‌کار رفته که معنای آن کیفر و جزا و دنباله و نتیجه عمل، یعنی همان مفهوم دین می‌باشد).

اگر در سوره ذاریات بر تحقق یوم الدین سوگند می‌خورد و تکذیب کافران را نسبت به یوم‌الدین مطرح می‌نماید (یسئلون ایّان یوم‌الدین)، در سوره طور همواره چنان روزی را از بُعد «عذاب» معرفی می‌کند. هم تحقق عذاب را قطعی می‌شمرد (و ان عذاب ربک لواقع)، هم تکذیب کافران را نسبت به‌عذاب آتش مطرح می‌نماید (هذه النار التی کنتم بها تکذبون)،

هم بهشت متقین را همراه با نعمت دورشدن از عذاب توصیف می‌نماید (ان المتقین فی جنات و نعیم ـ فاکهین بما اتیهم ربهم و قیهم ربهم عذاب الجحیم) و هم دلیل چنین بهشتی را ترس مستمر و مراقبت دائمی متقین در زندگی دنیائی از عذاب الهی می‌شمرد (و اقبل بعضهم علی بعض یتسائلون ـ قالوا انا کنا قبل فی اهلنا مشفقین ـ فمن الله علینا و وقینا عذاب السموم ـ انّا کنا من قبل ندعوه انه هوالبر الرحیم)

تفاوتی که این دو سوره دارند، در بخش تاریخی مسئله است. در سوره ذاریات حدود ۴۰٪ سوره به‌جریان هلاکت اقوام گذشته، به‌دلیل انکار یوم‌الدین اختصاص داده‌شده‌است. اما در سوره طور همین نسبت به‌مذمت معاصرین پیامبر خاتم و محاکمه مکذبین آن دوران اختصاص یافته‌است.

از جهات دیگری نیز این دو سوره قابل مقایسه و بررسی هستند. که ذیلاً به‌آن اشاره می‌کنیم:

۱ـ توصیه به پیامبر
ذاریات (۵۴ و ۵۵) فتول عنهم فما انت بملوم ـ وذکّر فان الذکری تنفع المومنین
طور (۴۵ تا ۴۹) فذرهم حتی یلاقوا یومهم الذی فیه یصعقون واصبر لحکم ربک فانک باعیننا و سبح بحمد ربک حین تقوم ـ و من اللیل فسبحه و ادبار النجوم

۲ـ تذکر
ذاریات (۵۵) و ذکر فان الذکری تنفع المومنین
طور (۲۹) فذکر فما انت بنعمة ربک بکاهن ولامجنون

۳ـ اشاره به‌آسمان
ذاریات (۷) والسماء ذات الحبک
(۴۷) والسماء بنیناها باید و انا لموسعون.
طور (۹ و ۱۰) یوم تمور السماء موراً و تسیر الجبال سیراً

۴ـ نقش عمل
ذاریات (۱۴) ذوقوا فتنتکم هذا الذی کنتم به تستعجلون
(۱۶) اخذین ما اتیهم ربهم انهم کانوا قبل ذلک محسنین
(۵۹) فان للذین ظلموا ذنوباً ...
طور (۱۶) انما تجزون ما کنتم تعملون
(۱۹) کلوا و اشربوا هنیئاً بما کنتم تعملون
(۲۱) ... و ما التناهم من عملهم من شیء کل امری بما کسب رهین.

سوره «طور» (۵۲)

ارتباط با سوره قبل

سوره «طور» همانند سوره «ذاریات» (سوره قبل) پیرامون حیات آخرت و سرنوشت بعدی انسان می باشد. با این تفاوت که در سوره ذاریات تأکید و تمرکز روی مسئله جزا و پاداش است، و روز آخرت «یوم‌الدین» (روز جزا) نامیده شده، و در سوره «طور» تأکید روی مسئله کیفیت وقوع «عذاب» و عظمت تحولاتی است که در آستانه قیامت رخ می‌دهد. بنابراین محور سوره ذاریات شناخت قیامت از بُعد جزا و پاداش، یعنی «یوم‌الدین» بودن آنست، و محور سوره طور شناخت قیامت از بُعد عذاب جهنم یا بهشت نعیم می‌باشد. مثل اینکه معلمی برای شاگردان یکبار از لزوم امتحان و فلسفه تمایز قائل‌شدن میان محصلین سخن بگوید، و بار دیگر از حالات و روحیات و سرنوشت کسانیکه کارنامه نیک یا بد اعمال خود را در آخر سال دریافت می‌دارند، یعنی مرحله تحقق عمل.

ذیلاً مشابهت‌های این دو سوره را برمی‌شمریم.

۱ـ قسم‌های سوره ذاریات ناظر به‌ابر و باد و باران و نتیجه و محصول (دین) پدیده‌های طبیعی است، برای متوجه‌ساختن انسانها به‌رابطه عمل و سرنوشت (چه در دنیا چه در آخرت)، درحالیکه قسم‌های سوره طور برای متوجه‌ساختن اذهان به‌قدرت خدا و عظمت‌های آن روز است

۲ـ در سوره ذاریات از انکار «یوم‌الدین» سخن می گوید (یسئلون ایّان یوم الدین) درحالیکه در سوره طور از انکار عذاب (هذه النار التی کنتم بها تکذبون)

۳ـ در سوره ذاریات عرضه کافران را بر آتش با عبارت «یوم هم علی‌النار یفتنون» تعریف می کند و در سوره طور با عبارت «یوم یدعون الی نار جهنم دعا». در اوّلی با تصریح

بر کلمه «فتنه» از بُعد امتحان و آزمایش مسئله مطرح گشته و در دوّمی با تأکید بر کلمه «یدّعون» از بعد سختی.

۴ـ در سوره ذاریات منکرین «یوم الدین» را «خراصون» نامیده‌است. خرّاص کسی است که از روی تخمین و حدس و گمان و پندارگرائی اظهارنظر می کند. این واژه تناسب با موضوع رابطه عمل انسان با سرنوشتش دارد، درحالیکه در سوره طور منکرین را «مکذبین» خوانده‌است که عذاب آتش و بهشت و جهنم را منکر می شدند.

۵ـ سرنوشت متقین را در هر دو سوره شبیه به هم توصیف کرده‌است:

ذاریات (۱۵ تا ۱۷) ان المتقین فی جنات و عیون ـ اخذین ما اتیهم ربهم ـ انهم کانوا قبل ذلک محسنین

طور (۱۷ و ۱۸) ان المتقین فی جنات و نعیم ـ فاکهین بما اتیهم ربهم و وقیهم ربهم عذاب الجحیم

در سوره ذاریات چون مسئله کارنامه عمل و نتیجه و محصول مطرح است، کلمه «اخذین» آمده است، درحالیکه در سوره طور بدلیل تحقق نتیجه عمل و جهنم و بهشت کلمه «فاکهین» آمده که حالت برخورداری و نشاط متقین را در بهشت نشان می دهد. علاوه بر آن در سوره ذاریات به«محسن» بودن آنها در دنیا تأکید می کند که مربوط به کیفیت عمل در امتحان الهی می باشد و در سوره طور به‌نتیجه منفی عمل (عذاب الجحیم).

۶ـ در هر دو سوره از گذشته متقین در زندگی دنیا یاد می کند و به‌دلیلی اشاره می‌نماید که موجب دخول آنها در بهشت شده‌است. سوره ذاریات چون ناظر به‌نتیجه و محصول عمل انسان و خیر و خدمت و احسان به‌دیگران است، متقین را در زندگی دنیا به‌صفت «محسنین» ستوده‌است (انهم کانوا قبل ذلک محسنین) درحالیکه سوره طور چون ناظر به‌قیامت و جهنم و بهشت آخرت است، متقین را به‌صفت «خوف و رجاء» یعنی بیم از عذاب و امید به‌رحمت توصیف کرده‌است: (انا کنّا فی اهلنا مشفقین ـ انّا کنّا من قبل ندعوه انه هوالبرّالرحیم)

۷ـ در هر دو سوره فرمان «تذکر» به پیامبر داده‌شده است:

ذاریات (و ذکّر فان الذکری تنفع المؤمنین).

طور (فذکّر فما انت بنعمة ربک بکاهن و لامجنون).

سیاق سوره ذاریات با کلمه «نفع» همآهنگی دارد و سیاق سوره طور بدلیل طرح ایرادات مشرکین با «کاهن و مجنون».

۸ـ در هر دو سوره از شرک و انحراف از توحید که علت اصلی انکار آخرت است یاد

می کند:

ذاریات (۵۱) و لا تجعلوا مع الله الهاً آخر انی لکم منه نذیر مبین.

طور (۴۳) ام لهم اله غیرالله سبحان الله عمّا یشرکون

۹ـ در هر دو سوره فرمان کناره گیری از مشرکان و به‌حال خود رهاکردن آنها داده‌می‌شود تا به‌اختیار وآزادی سرنوشت خود را تعیین نمایند.

ذاریات (۵۴) فتول عنهم فما انت بملوم

طور (۴۵) فذرهم حتی یلا قوا یومهم الذی فیه یصعقون

۱۰ـ پایان بخش هر دوسوره اشاره‌ای است به‌سرنوشت ظالمان، گرچه صحبت از مشرکین است، ولی از آنجائیکه نتیجه و عاقبت شرک جز ظلم و تعدی به‌مردم نخواهد بود، عذاب الهی نیز بر عمل ستمگرانه تعلق می گیرد نه بر فکر مشرکانه.

ذاریات (۵۹) فان للذین ظلموا ذنوباً مثل ذنوب اصحابهم فلا یستعجلون.

طور (۴۷) فان للذین ظلموا عذاباًدون ذلک و لکن اکثرهم لایعلمون

در سوره ذاریات نصیب ظالمان را ذنوب (بهره عمل) شمرده که دررابطه با سیاق سوره قرار دارد و در سوره طور نصیب آنان را «عذاب» نامیده‌است که آن نیز مستقیماً دررابطه با سیاق سوره قرار دارد.

تقسیمات سوره

سوره طور را برحسب محتوی و موضوعات آن می توان به ۴ بخش تقسیم نمود. در این حالت رابطه آیات با یکدیگر بهتر درک می گردد:

۱ـ آیات ۱ ← ۱۰ (قسم‌های ابتدای سوره)

در این قسمت با سوگند به پنج موضوع ابهام‌انگیز و سربسته قدرت خدا را در عالم تکوین و تولد و مرگ زمین مطرح می سازد. جواب این سوگندها و نتیجه آن قطعیت وقوع عذاب می باشد (ان عذاب ربک لواقع ـ ما له من دافع). سپس ظرف زمانی وقوع این عذاب را که مقارن تحولاتی بنیادین در نظام آسمانها و زمین می‌باشد، با اشاره به صحنه‌هائی از حرکت سریع گازی‌شکل آسمان (یوم تمور السماء موراً) و روان شدن کوهها (جریان‌یافتن مواد مذاب هسته درونی زمین یا بهم‌خوردن تعادل) «و تسیرالجبال سیراً» تصویر می‌نماید. این نشانه‌ها که علامت‌های پایانی عمر زمین است و در سوره‌های دیگری نیز اشاراتی به‌آن شده، دقیقاً با دستاوردهای جدید علم کیهان‌شناسی قابل توجیه و توضیح است.

ذیلاً برخی اشارات دیگر را یادآور می‌شویم:

سوره قارعه: القارعة، ما القارعه ـ و ما ادریک ما القارعه ـ یوم یکون الناس کالفراش المبثوث ـ و تکون الجبال کالعهن المنفوش

سوره زلزال: اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها...

سوره انفطار: اذا السماء انفطرت ـ و اذا الکواکب انتثرت ـ و اذا البحار سجرت... و اذا السمآء کشطت

سوره مرسلات: انما توعدون لواقع ـ فاذا النجوم طمست ـ و اذا السماء فرجت ـ اذا الجبال نسفت.

سوره مزمل: یوم ترجف الارض و الجبال و کانت الجبال کثیباً مهیلاً

سوره معارج: سال سائل بعذاب واقع ـ للکافرین لیس له دافع ـ من الله ذی المعارج ـ تعرج الملئکة و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنه ـ فاصبر صبراً جمیلاً ـ انهم یرونه بعیداً و نریه قریباً ـ یوم تکون السماء کالمهل ـ و تکون الجبال کالعهن.

سوره طه (۱۰۶ تا ۱۰۸) یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفاً ـ فیذرها قاعاً صفصفاً ـ لاتری فیها عوجا و لا امتاً

سوره انبیاء (۱۰۴) یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بدأنا اوّل خلق نعیده...

زمر (۶۷) و ما قدروا الله حق قدره والارض جمیعاً قبضته یوم القیمه والسموات مطویات بیمینه...

۲ـ آیات ۱۱ ← ۲۸ (سرنوشت انسان در جهنم یا بهشت)

این بخش که با آیه «فویل یومئذ للمکذبین» شروع می‌شود، تا آیه ۱۶ سرنوشت مکذبین را در جهنم نشان می‌دهد و از آن به‌بعد از آیه ۱۶ (ان المتقین فی جنات و نعیم) تا آیه ۲۸ از بهشت متقین یاد می‌کند و ده ویژگی به‌شرح زیر از آن می‌شمرد

۱ـ جنات و نعیم
۲ـ فاکهین بما اتیهم ربهم
۳ـ و وقیهم عذاب الجحیم
۴ـ متکئین علی سرر مصفوفه
۵ـ و زوجنّا هم بحورعین
۶ـ الحقنا بهم ذریتم
۷ـ و امددناهم بفاکهة
۸ـ و لحم طیر مما یشتهون
۹ـ یتنازعون فیها کأسا...
۱۰ـ و یطوف علیهم غلمان...

این نعمت‌ها بدلیل بیم متقین از عذاب خدا و امیدشان به‌رحمت او در زندگی دنیا حاصل شده‌است (آیات ۲۶ تا ۲۸)

۳ـ آیات ۲۹ ← ۴۴ (نقد اعمال و اعتقادات مشرکین)

در این بخش که با فرمان «فذکّر...» برسول اکرم آغاز می گردد، به‌شکل محاکمه‌ای غیابی اعمال و نظریات مشرکین با نظم و ترتیبی خاص سلسه‌وار مورد بازجوئی فرضی قرار می گیرد و راههای توجیه آینده بسته می گردد. در این قسمت در ازاء چهار اتهامی که به پیامبر می بستند، ۱۳ سئوال درباره آنها مطرح می شود.

اتهامات:

۱ـ اتهام کاهن بودن (ماانت بنعمة ربک بکاهن)
۲ـ « جنون (ولا مجنون)
۳ـ « شاعری (ام یقولون شاعر...)
۴ـ « از خود ساختن (ام یقولون تقوله...)

سئوالات (بازپرسی غیابی):

۱ـ ام تأمرهم احلامهم بهذا
۲ـ ام هم قوم طاغون
۳ـ ام خلقوا من غیر شیء
۴ـ ام هم الخالقون
۵ـ ام خلقوا السموات والارض
۶ـ ام عندهم خزائن ربک
۷ـ ام هم المصیطرون
۸ـ ام لهم سلم یستمعون فیه
۹ـ ام له البنات و لکم البنون
۱۰ ـ ام تسئلهم اجراً...
۱۱ـ ام عندهم الغیب...
۱۲ـ ام یریدون کیداً...
۱۳ـ ام لهم اله غیرالله...

جالب اینکه دراین سوره ۱۶ بار کلمه «ام» بکار رفته‌است که بی‌نظیر در بقیه سوره‌ها می باشد. وفور این کلمه دلالت بر سبک و سیاق جدلی سوره دررابطه با انحرافات مشرکین می نماید. در ابتدای بازپرسی غیابی خصلت‌های نکوهیده آنان را زیر سئوال می برد (ام انتم لاتبصرون ـ ام تأمرهم احلامهم بهذا ـ ام هم قوم طاغون ـ بل لایؤمنون ـ ان کانوا صادقین ـ بل لایوقنون...) و به‌این وسیله عدم بصیرت، نداشتن حلم، سرکش بودن، ایمان‌نداشتن، عدم صداقت، یقین نداشتن و... آنها را اثبات می نماید، آنگاه سطح بازپرسی را بالاتر برده برای نشان‌دادن کوتاهی فکرشان از درک توحید در ربوبیت، سه مسئله اساسی: خلق (آیات ۳۵ و

۳۶)، رزق و رحمت (آیه ۳۷) و علم (آیه ۳۸) را که مختص خدا است مطرح می‌سازد.

بار دیگر به‌خصلت‌های انحرافی و اعتقادات جاهلانه آنها برگشته ۴ سئوال دیگر درباره: دختران را برای خدا و پسران را برای خود پنداشتن، تصور اجر خواستن پیامبران، پندارگرائی و ادعاهای ذهنی، برنامه‌ریزی علیه پیامبر در ضدیت با نبوت را مطرح می‌سازد و درخاتمه بازپرسی را با این جمله به پایان می‌برد که ریشه همه انحرافات ذکر شده از انحراف از توحید ناشی می‌شود (ام لهم اله غیرالله سبحان الله عما یشرکون) ـ تا جائیکه همه واقعیات را انکار کرده عوامل عذابی را که بسرعت بسویشان درحرکت است بسود خود می‌پندارند (تمثیل عینی تجسم‌یافته‌ای از ابر فرود آینده عذاب که آنرا ابر متراکم پرباران به‌نفع خود می‌شمرند)

۴ـ آیات ۴۵ ← ۴۹ (نتیجه‌گیری در رابطه با وظیفه رسالت)

درخاتمه سوره تکلیف پیامبر را در رابطه با چنین مردمی روشن می‌نماید. طبق معمول اختیار و آزادی‌بخشیدن به‌آنها تا حصول نتایج اعمالشان موردتوصیه می‌باشد. معنای «ذرهم» رها کردن به‌حال خود و عدم ممانعت و جلوگیری می‌باشد، رسول‌خدا باید آنها را آزاد بگذارد تا به‌روزی که وعده داده شده‌اند برسند (۴۵ و ۴۶). علاوه بر آن روز، ظالمین عذاب دیگری در همین دنیا خواهند داشت که اکثرشان به‌رابطه عملکردشان با چنین عذابی آگاهی ندارند (۴۷). تنها وظیفه‌ای که شخص رسول اکرم دارد همین است که در راه تحقق حکم و فرمان الهی «صبر» کند و با علم باینکه در محضر و رؤیت پروردگار خویش است، هنگامی که به‌کاری قیام می‌کند و شبانگاه و واپسین لحظات خاموشی ستارگان به‌ستایش او تسبیح گوید.

دستور به «صبر و تسبیح» فرمانی برای خودسازی و تقویت روحی است که در دوران مکه مرتباً به‌پیامبر القاء شده‌است.

آخرین جمله این سوره (ادبار النجوم) که از خاموشی ستارگان یاد می‌کند، اشاره لطیفی به‌پایان عمر کهکشانها که در ابتدای سوره در تقارن عذاب الهی از آن یاد کرده بود دارد. ظهور ستارگان در شب و ادبارشان در طلوع صبح، ابدی و لایزال نبوده اجل محتومی خواهد داشت. پس بیاد آن روز عظیم و هولناک باید خدا را تسبیح کرد، «و من اللیل فسبحه و ادبار النّجوم»!



اسماء الهیـ در این سوره ۳ بار نام جلاله الله بکار رفته‌است (۲ بار در آیه کلیدی ۴۳)

و ۷ بار رب مضاف (۵ بار آن «ربک» می باشد). به غیر از آن فقط دو نام نیکوی «برالرحیم» در آیه ۲۸ آمده است که فلسفه اصلی و حکمت ابتلاء انسان را دررابطه با «رحمت» الهی نشان می دهد. این امر آشکارا می سازد که هدف اصلی، نائل شدن انسان به رحمت الهی و بهشت موعود است. اگرعده‌ای گرفتار عذاب می شوند، درحقیقت عوارض اعمال خودشان می باشد و خالق انسان او را برای چنین سرنوشتی نیافریده است.

آهنگ انتهائی آیات

۴۹ آیه این سوره کلاً با ۵ حرف ختم می شوند: ۳۰ آیه با حرف «ن»، ۸ آیه با حرف «م»، ۵ آیه با حرف «ر»، ۳ آیه با حرف «الف» و ۳ آیه با حرف «ع». تنوع عمده در ۱۰ آیه اوّل است و بقیه سوره بطور عادی با حروف «ن» و «م» ختم می شوند.

ارتباط سوره‌های طور و نجم (۵۲ و ۵۳)

سوره طور با کلمه «نجوم» ختم می شود و سوره نجم با کلمه «نجم»، در آنجا از ادبار نجوم (به‌هنگام رقیق‌شدن تاریکی و طلوع سپیده‌دم)، که پنهان شدن ظاهری از چشم بیننده است، سخن می گوید و در اینجا از فرود ستاره (پایان حیات آن)، که پنهان‌شدن همیشگی است. یکی از ظاهر پرده‌برمی‌دارد دیگری از باطن. مثل خواب که مرگی موقت دربرابر مرگ دائمی است. درباره وحی و رسالت نیز دیدگاه مردم این‌چنین مختلف است و اغلب غافل از عمق قضایا هستند.

آیات نیمه دوم سوره طور (۲۹ تا انتها) تماماً ناظر به تکذیب کنندگان رسالت پیامبر و کتاب او است و اتهامات آنها را، که به‌انواع مختلف ازقبیل: کهانت، جنون، شاعری، ازخودباختگی (تقوله) به پیامبر وارد می ساختند، نقل می نماید و از آنها می خواهد سخنی مثل آن بیاورند. [در همین مجموعه ۱۴ بار (با ذکر کلمه «ام») اعتقادات و رفتار آنها را به‌زیر سئوال کشیده محکوم می نماید]. به‌دنبال چنین مقدماتی (از جریان تکذیب مستمر وحی و رسالت) است که سوره نجم را با واقعه شگفت‌نزول وحی توسط جبرئیل امین بر پیامبر اکرم آغاز می نماید. و آنچه را که آن بنده خالص خدا با چشم دل دید شرح می دهد. به‌این ترتیب آیات نیمه دوم سوره طور با آیات نیمه اوّل سوره نجم ارتباطی منطقی و تنگاتنگ و طبیعی پیدا می کند.

غیر از مسئله وحی و رسالت که مشترک در هر دو سوره می باشد، وجوه دیگری نیز در آنها می توان یافت که پیوند دو سوره را اثبات می نماید، مهمترین این وجوه که مشترک میان

همه سوره‌های این مجموعه می‌باشد. همان مسئله زنده شدن مجدد پس از زندگی دنیا و رسیدگی به‌حساب اعمال است که در هر سوره‌ای از یک زاویه به‌آن پرداخته است. چنانکه گفته‌شد در سوره «ق» تأکید عمده روی اصل احیاء مجدد است، در سوره ذاریات روی جزای اعمال یعنی «یوم‌الدین» و در سوره طور روی مسئله «عذاب» کافران، امّا در سوره نجم موضوع از بعد «دنیا و آخرت» مطرح می‌شود. اگر در سوره‌های قبل تکذیب کافران را نسبت به‌زنده‌شدن مجدد، مسئولیت دربرابر اعمال و رسیدگی به‌آن یا عذاب آتش بیان می‌کرد، در اینجا انکار آنها را نسبت به‌آخرت، یعنی آنچه ماوراء دنیا است مطرح می‌نماید. اگر ملائکه را از جنس مؤنث می‌دانند و پسران را به‌خود اختصاص می‌دهند و از روی نادانی و پندارگرائی فرضیاتی برای اداره جهان قائل می‌شوند، به‌دلیل آنست که به آخرت ایمان نداشته و با روی گرداندن از یاد خدا حیات دنیا را اراده کرده‌اند:

ان الذین یؤمنون بالاخره لیسمون الملئکة تسمیه الانثی و ما لهم به من علم ان یتبعون الا الظن و ان الظن لایغنی من الحق شیئاً فاعرض عن من تولی عن ذکرنا و لم یرد الا الحیوه الدنیا

جالب اینکه در این سوره وقتی می‌خواهد مالکیت خدا را هم نشان دهد، باز چنین تقابلی را عنوان می‌نماید: «ام للانسان ما تمنّی، فللّه الاخرة والاولی». همچنین حیات آینده را با عنوان نشئه آخرت (و ان علیه النشاة الاخری) بیان می‌کند. به‌این ترتیب این دو سوره با اینکه از دیدگاه کلی روی یک موضوع اشراف دارد ولی در سوره طور انکار عذاب را مورد توجه قرار می‌دهد و در سوره نجم انکار آخرت و بی‌اعتنائی به‌آن را.

مشابهت‌های دیگری نیز این دو سوره دارند که ذیلاً به‌برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱ـ **عبادت خدا تنها راه نجات** ـ انتهای هر دو سوره چنین راهی را نشان می‌دهد. در سوره طور پیامبر را به نماز شب و تسبیح او تا غروب ستارگان می‌خواند و در سوره نجم غافلان از روز قیامت را به‌سجده و عبادت دعوت می‌کند:

طور (۴۸ و ۴۹) واصبر لحکم ربک فانک باعیننا و سبح بحمد ربک حین تقوم ـ و من اللیل فسبحه و ادبار النجوم.

نجم (۶۲) فاسجدوالله و اعبدوا.

۲ـ در هر دو سوره اشاره‌ای به مؤنث شمردن فرشتگان از طرف کافران شده‌است:

طور (۳۹) ام له البنات و لکم البنون.

نجم (۲۱) الکم الذکر و له الانثی.

〃 (۲۷) ان الذین لایومنون بالاخره لیسمون الملئکة تسمیه الانثی ...

۳ـ در هر دو سوره زندگی پس از دنیا مورد تکذیب قرار گرفته‌است.

در فلسفه شرک شأن خدا اجل از آن فرض می‌شود که به‌اعمال انسانها بخواهد رسیدگی کند، آنها معتقد اند خدا رب الارباب است. او همچون پادشاهان که اوامر خود را ازطریق وزراء و امراء ابلاغ می‌نماید و کاری با کارمندان و سربازان ندارد، امر خود را به ملائکه واگذار کرده و انسانها باید به‌فرشتگان تقرب بجویند و شفاعت آنان را بطلبند. و چون فرشتگان قابل دسترسی نیستند، بت‌هائی که سمبل آنها باشند در زمین ساخته می‌شوند و با قربانی به‌آستانه آنها جلب منفعت و دفع ضرر می‌گردد. در این فلسفه که براساس نادانی و فرض و گمان و پندار بافته شده‌است (و در این سوره چندین مرتبه روی همین جهالت و پندارگرائی آنها تأکید شده)، جائی برای آخرت و رسیدگی به‌حساب و کتاب باقی نمی‌ماند، همه حسابها در همین دنیا تسویه می‌شود (با قربانی به پیشگاه بت‌ها و درواقع برای متولیان بتکده‌ها).

آیات ۱۹ تا ۳۱ این سوره با طرح مسئله بت‌های سه‌گانه و شفاعت فرشتگان و پندارگرائی آنها اشاره‌ای به‌این فلسفه شده‌است.

سوره «نجم» (۵۳)

هنگام فروپاشی ستارگان (والنجم اذا هوی)

آخرین آیه سوره «طور» با کلمه «نجوم» ختم می‌شود (... و ادبار النجوم) و اولین آیه سوره «نجم» با کلمه «نجم» (والنجم اذا هوی) آغاز می گردد. چنین پیوند و ارتباطی میان دو سوره پشت هم نمی‌تواند خالی از ظرافت و عنایتی خاص به‌رمزی توجه برانگیز باشد.

درپایان سوره طور فرمان تسبیح خداوند در لحظات خاموشی ستارگان، قبل از طلوع خورشید، صادر می گردد تا اندیشه تسبیح کننده را از تدبر و تفکر در حرکت مستمر شبانه‌روزی ماه و خورشید و ستارگان و خاموش و روشن‌شدن متناوب آنها به‌خاموشی محتومی که در ورای این ظواهر و درپایان عمر هر ستاره، مانند هر پدیده و مخلوق و مصنوعی، وجود دارد رهنمون گردد و در آغاز این سوره از آن مرحله بخصوص یاد می کند: والنَّجم اذا هوی...

اصولاً تولد و مرگ هر ستاره، و مواقع و مواضعی که در حیاتش رخ می‌دهد، با آنکه تحولات و تغییرات شگفت‌آور و حیرت‌انگیزی را موجب می‌شود، از آنجائیکه درک و فهم آن مستلزم آشنائی با علم «کیهان‌شناسی» و داشتن اطلاعی دراین زمینه می باشد، متأسفانه بعلت بی‌خبری و محرومیت از آن کمتر مورد توجه و حساسیت قرار گرفته است. در حالیکه خداوند علیم در کتاب حکیمش توجه مسلمانان را معطوف به‌عظمت مواقع ستارگان (مراحل مختلف پیدایش، حیات و مرگ آنها) نموده و با سوگند به‌چنین عظمتی تصریح فرموده که اگر «علم» و شناختی به‌این «مواقع» داشتید عظمت آنرا درک می کردید:

فلا اقسم بمواقع النّجوم و انّه لقسم لوتعلمون عظیم[1] (سوره واقعه آیه ۷۵)

عظیم بودن این سوگند برای کسی آشکار می گردد که با تناسبات و ارقام نجومی آشنائی داشته ناچیزی و خردی باورنکردنی زمین را در مقایسه با عظمت ستارگان و فواصل آنها که به‌میلیونها سال نوری می‌رسد درک کرده باشد.

ستارگان نیز علیرغم عظمت حیرت‌آورشان، همچون ریزترین ذرات عالم، تولد و حیات و مرگی دارند که بخصوص مرگ آنها از آنجائیکه توأم با فعل و انفعالات و تحولات شگرفی است حیرت‌آورتر می‌باشد. و گویا اشاره‌ای که در آغاز این سوره به‌فرود ستاره شده عنایت به‌این مرحله دارد (والنجم اذا هوی ـ سوگند به ستاره هنگامیکه به‌مرحله «هوی» می‌رسد).

بنظر می رسد ضرورت داشته باشد در ابتدا توضیح مختصری درباره کلمه «هوی» ازنظر لغوی بدهیم تا شناخت این مرحله از عمر یک ستاره که مورد قسم پروردگار قرار گرفته آسان‌تر گردد. اتفاقاً در همین سوره جمعاً ۴ بار کلمه «هوی» بکار رفته‌است (بیش از بقیه سوره‌ها)[2] که می تواند مفهوم واقعی کلمه «هوی» را توضیح دهد.[3] دوبار از «هوای نفس» سخن گفته‌شده (و ما ینطق عن الهوی ـ و ما تهوی الانفس) و یکبار از هوای (ساقط کردن) شهرهای زیر و رو شده قوم لوط (والمؤتفکة اهوی) و چهارمین بار هم از فرود ستاره (والنجم اذا هوی).

کتابهای لغت کلمه «هوی» را دو معنای متضاد کرده‌اند، صعود و سقوط. هم بالارفتن را «هوی» می گویند و هم فرودآمدن را. راغب در مفردات هوی (باضم) را فرود دانسته و هوی (بافتحه) را بالارفتن، گرچه برخی برعکس معنا کرده‌اند یا بالارفتن را غالب گرفته‌اند.

اگر خواسته‌باشیم این دو مفهوم متضاد را درمورد آیات مشتمل بر کلمه «هوی» در سوره نجم اعمال نمائیم به نتایج ذیل می رسیم:

---

۱. پس بمواقع ستارگان سوگند نمی خورم (یا مؤکداً سوگند می‌خورم) و این (سوگند) اگر علم داشتید سوگندی بس عظیم است!

مواقع که جمع مکسر موقع است از ریشه «وقع» می‌باشد که‌معنای آنرا ثبوت یا سقوط گفته‌اند. ثبوت و حتمیت مثل: اذا وقعت الواقعه لیس لوقعتها کاذبه (واقعه ۱ و ۲) سقوط مثل: و یمسک السماء ان تقع علی الارض (حج ۶۵)

در تمامی موارد مفهوم این کلمه نوعی فرودآمدن و از بالا به‌پائین نازل شدنی است که حالت ثبوت و دوام بخود بگیرد از این نظر قریب‌المعنا با کلمه «هوی» می‌باشد.

۲. در سوره‌های مائده و اعراف نیز مساوی سوره نجم مشتقات هوی ۴ مرتبه تکرار شده‌است.

۳. این اتفاقی نیست که در سوره کوچکی مانند نجم چندین بار کلمه هوی تکرار شده‌است، شاید هدف تفهیم معنای این کلمه در ابعاد مختلفش بوده باشد.

۱ـ «هوای نفس» انبساط خاطر موقتی است که به‌هنگام ارتکاب شهوات برای شخص گناهکار پدید می‌آید و به‌دنبال آن سقوط از مقام و منزلت انسانی را به‌دنبال می‌آورد، انبساطی موقت و انقباض و سقوطی دائمی.

۲ـ آیه «والموتفکة اهوی» که به گفته مفسرین بیانگر عذاب قوم لوط و سرانجام شهر «سدوم» است به‌زلزله و آتش‌فشان مهیبی اشاره می‌کند که گویا شهر سدوم را زیر و رو و واژگون کرده سپس درمیان شکافهای حاصل از زلزله یا جریان مذاب گدازه‌های آتشفشانی مدفون ساخته‌است. چنین واقعه‌ای در آغاز باعث انبساط و متلاشی‌شدن خانه‌ها سپس سقوط و فرود آن در دل زمین گشته‌است (فجعلنا عالیها سافلها ـ ما قسمت فوقانی آنرا به‌قسمت تحتانی فرو بردیم ۱۵/۷۴ و ۱۱/۸۲)

۳ـ هوای نجوم نیز که در اولین آیه سوره به‌آن اشاره شده (والنجم اذا هوی)، مشمول مفهوم فوق می باشد. ستارگان نیز در پایان دوره حیات خود هنگامیکه سوخت هسته مرکزی آنها (ئیدروژن) به‌اتمام می‌رسد، انبساط و انقباض عظیمی خواهند داشت. انبساط موقتی که حجم آنها را به بیش از یکصد برابر افزایش می‌دهد و آنگاه انقباض فوق‌العاده‌ای که علیرغم ثابت‌بودن جرم، حجم هسته مرکزی را هزاران (یامیلیونها) برابر کوچکتر می کند.

توجیه علمی تحولات عظیم ستارگان

از آنجائیکه نام این سوره «نجم» (ستاره) است و علاوه بر نخستین آیه آن که اشاراتی به‌مرحله پایانی عمر یک ستاره دارد، در آیه (۴۹) از ستاره «شعری» یاد می کند (و انه هو ربّ الشعری) که ستاره‌ای درنهایت جوانی و بلوغ است و درخششی ۲۰ برابر خورشید ما دارد و نورانی ترین ستاره‌ای است که با چشم غیرمسلح از زمین دیده می‌شود، مفید دانستیم توضیح مختصری از مراحل تولد و مرگ ستارگان به‌زبان ساده درحد دانش محدود خود و ظرفیت این نوشته بدهیم. ابتدا خلاصه‌ای از این مراحل را بیان می‌کنیم آنگاه دیدگاههای قرآن را در این زمینه نقل می‌نمائیم:

۱ـ تولد ستارگان

در فضای کهکشانها ابرهای گازی‌شکلی وجود دارند که تحت تأثیر نیروهای مختلفی ازجمله نیروی مارپیچی کهکشانی گرد می‌آیند. این گازها که درابتدا فوق‌العاده رقیق و مولکولی هستند، بتدریج فشرده و متراکم می‌شوند تا سرانجام کره‌ای گازی متشکل از ئیدروژن و هلیوم و برخی عناصر دیگر تشکیل می‌دهند. این ذرات که اکنون متمرکز

شده‌اند، بتدریج تحت تأثیر نیروی جاذبه مرکزی فشرده‌تر می گردند تا جائیکه حرارت مرکز این کره از ۱۷۳ درجه زیر صفر به ۱۰ میلیون درجه می رسد. چنین حرارت عظیمی موجب واکنشهای هسته‌ای می گردد و دراثر فعل و انفعالات حاصله ئیدروژن تبدیل به هلیوم می‌شود و انرژی فوق العاده‌ای آزاد می گردد. این انرژی که از مرکز ستاره به‌خارج آن با درخشندگی ساطع می‌شود، با نیروی جاذبه مقابله کرده و ستاره را به‌حال تعادل درمی‌آورد. این امر که یک یا دو میلیون سال طول می کشد منجر به‌تولد ستاره می گردد.

۲ـ حیات ستارگان

تعادل و توازن میان دو نیروی جاذبه و انرژی انفجاری مرکزی، کره گازی را از انقباض بیشتر مانع شده آنرا ثابت و پایدار نگه می‌دارد. این آغاز عمر یک ستاره است که برحسب جرم آن تا ۱۰ میلیارد سال (بیشتر یا کمتر) زندگی می کند. هرچه جرم ستاره سنگین‌تر باشد به‌دلیل جاذبه شدیدتر فعل و انفعال هسته‌ای شدیدتری را در مرکز آن ایجاد می کند درنتیجه زودتر سوخت ئیدروژن آن به‌اتمام می‌رسد و ستاره عمر کوتاهتری را طی می کند. برای مثال ستاره «شعرا» که فقط دوبرابر خورشید است، برای جبران جاذبه چند برابری که در هسته‌اش ایجاد می‌شود، مجبور است ۲۰ برابر خورشید تولید انرژی نماید. بطوریکه حرارت پوسته خارجی آن درمقایسه با ۵۵۰۰ درجه پوسته خورشید بیش از ۱۰۰٬۰۰۰ درجه سانتی گراد می‌باشد.

۳ـ مرگ ستارگان

مرگ یک ستاره هنگامی نزدیک می‌شود که ئیدروژن موجود در هسته آن رو به‌اتمام رود و به‌اصطلاح سوخت ستاره تمام شود. اکنون نیروهائیکه از تبدیل هیدروژن به‌هلیوم در حرارت فوق العاده هسته ستاره بدست می‌آمد، رو به نقصان می‌رود و نیروی جاذبه از خارج به داخل غلبه کرده تعادل و توازن ستاره را با نیروی انقباضی به‌هم می‌زند. در این حالت هسته مرکزی برای تأمین سوخت خود پوسته نازک اطراف هسته را می سوزاند تا از ئیدروژن آن استفاده کند. لایه‌های بیرونی ستاره برای جبران چنین فشردگی مجبور می‌شوند تا حدود یکصد برابر اندازه قبلی خود منبسط شوند. اکنون تابش صادرشده از هسته باید بر گازهای سطحی بیشتری گسترده گردد بنابراین درجه‌حرارت آن تا حدود ۳۰۰۰ درجه سانتیگراد (نصف خورشید ما) تنزل می کند و رنگ آن از سفید یا زرد (همچون زمان جوانی) به‌قرمز تیره‌ای تغییر پیدا می کند. اگر حجم ستاره بسیار بزرگ باشد ممکن است این انبساط

به چند صدبرابر حجم اولیه ستاره هم برسد. چنین ستاره‌ای را دراصطلاح علمی «غول سرخ» یا «اَبَر غول سرخ»! می نامند.

سرنوشت یک ستاره پس از رسیدن به‌مرحله «غول سرخ» برحسب جرم آن ۳ حالت مختلف ممکن است پیدا کند:

۳ـ۱ـ اگر جرم ستاره به‌اندازه خورشید ما [1] یا حداکثر ۱/۴ برابر آن باشد [2] در این حالت پوسته رقیق شده گازی شکل بصورت حلقه فروزانی به‌تدریج رقیق‌تر و سبک‌تر از ستاره دور می‌شود و هسته ستاره بصورت یک جرم کوچک بسیار فشرده‌ای که دراصطلاح علمی «کوتوله سفید» نامیده می‌شود باقی می‌ماند. این هسته جرمی به‌اندازه خورشید دارد ولی در کره‌ای تنها به‌اندازه زمین تراکم یافته‌است (حدود یک میلیون بار کوچکتر). کوتوله سفید که دیگر نه واکنش هسته‌ای دارد و نه منبع انرژی برای آن باقی مانده، به‌تدریج حرارت اولیه خود را از دست می‌دهد و سرانجام سرد و تاریک به‌مرگ محتوم خود می‌رسد.

۳ـ۲ـ اگر جرم ستاره بین ۱/۴ تا ۳/۲ برابر خورشید ما باشد، در این حالت پس از رسیدن به‌مرحله انبساط پوسته خارجی (غول سرخ)، واکنشهای هسته‌ای نزدیک به‌مرکز آن ناپایدار می گردد و ستاره بطور ناگهانی منفجر می گردد. این پدیده را دراصطلاح علمی سوپرنوا (اَبَرنواختر) می‌نامند که درخششی معادل یک میلیارد خورشید! بوجود می‌آورد (۱۰ تا ۱۰۰ میلیارد هم گفته‌اند!) چنین واقعه‌ای که مطابق محاسبات دانشمندان هر هزار سال ۳ بار در هر کهکشان رخ می‌دهد، با تبدیل ۷۰ تا ۸۰ درصد جرم ستاره به انرژی آنچنان نوری ساطع می کند که در روز روشن نیز قابل مشاهده است.[3] پوسته و قسمت عمده جرم ستاره به‌شکل توده‌های گاز بی‌شکل پراکنده شده در فضای کهکشان خود موجب تولد ستاره‌های دیگری می گردند امّا هسته این ستاره بشدت فشرده گشته و آنقدر منقبض می‌شود تا به‌قطر ۲۰ کیلومتر! (از میلیونها کیلومتر) برسد![4] درطی این فشردگی فاصله

---

۱. اینکه می گوئیم خورشید ما، به‌دلیل آن است که فقط در کهکشان ما (راه شیری) یکصد میلیارد خورشید وجود دارد که فاصله هرکدام از یکدیگر بطور متوسط ۵ سال نوری است (باتوجه به‌اینکه فاصله زمین تا خورشید ۸ دقیقه و ۱۳ ثانیه نوری است). زمین آنقدر کوچک است که یک‌میلیون آن در خورشید جای می گیرد

۲. ستاره‌های بزرگتر از خورشید فراوانند امّا کوچکترین ستاره (فروزانی) که تاکنون دیده شده ۱/۲۵ خورشید جرم دارد (زمین و ماه و مشتری و... ستاره نیستند سیاره سرد و خاموش هستند)

۳. عکسی از یکی از این انفجارات توسط دوربین‌های نجومی گرفته شده‌است که فاصله ستاره موردنظر با ما ۴۵۰۰ سال نوری می‌باشد!

٤. خورشید ما اگر قرار بود به‌این مرحله می‌رسد قطرش فقط ۱۴ کیلومتر می‌شد.

میان الکترون‌ها و پروتون‌های اتم ازبین می‌رود و نوترون ساخته می‌شود. وقتی نوترون‌ها با یکدیگر ترکیب شدند فشردگی متوقف می‌شود و ماده استحاله یافته‌ای باقی می‌ماند که «ستاره نوترونی» نامیده می‌شود، ستاره‌ای که علیرغم کوچکی کمی بیش از خورشید وزن دارد بطوریکه سرسوزنی از ماده آن یک میلیون تن وزن دارد! ستاره نوترونی که ستاره تپنده نیز نامیده شده، با سرعت فوق‌العاده‌ای به‌دور خود می‌چرخد و در هر چرخش پرتوهائی از اشعه ایکس یا گاما و درخشش‌هائی از نور ساطع می‌نماید که از زمین نیز توسط دوربین‌های رادیوئی قابل مشاهده است. گرچه در سال ۱۹۳۰ اخترشناسان گروه اپنهایمر[1] ازطریق ریاضیات وجود ستاره‌های نوترونی را اعلام کردند، امّا بطور قطعی این نظریه به‌اثبات رسید که در سال ۱۹۶۷ اخترشناسان رادیوئی در کمبریج این تپش‌ها را ثبت کردند. اکنون بیش از ۳۰۰ ستاره نوترونی کشف شده‌است که برخی از آنها با سرعت باورنکردنی ۶۴۲ بار در ثانیه به‌دور خود می‌گردند (زمین هر ۲۴ ساعت!)

۳ـ۳ـ اگر جرم ستاره‌ای بیش از ۳/۲ برابر خورشید باشد، سرنوشت حیرت‌آورتری را پیدا می‌کند. در این حالت به‌دنبال مرحله انبساط وپف کردن پوسته خارجی (مرحله غول سرخ)، به‌دلیل نیروی جاذبه فوق‌العاده‌ای که بخاطر حجم بزرگ ستاره بوجود می‌آید، ماده تشکیل دهنده هسته آنچنان فشرده می‌گردد که حتی از مرحله نوترونی هم می‌گذرد. این نهایت فرم ماده است که سنگینی حیرت‌آوری دارد. فرضاً اگر کره زمین را خواسته باشند به‌این مرحله درآورند، قطرآن ۷/۸ میلی‌متر خواهد شد (کوچکتر از فندق). این ستاره‌ها را «حفره سیاه» می‌نامند. حفره به‌این دلیل که بخاطر نیروی جاذبه فوق‌العاده‌اش همه‌چیز را درخود فرو می‌کشد، و «سیاه» به‌این دلیل که هرگز دیده نمی‌شود، حتی نور نیز با سرعت ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه نمی‌تواند از نیروی جاذبه آن فرار کند[2]. گرچه این ستاره‌ها دیده نمی‌شوند، امّا از سالها قبل حتی با مکانیک نیوتونی، «لاپلاس» به‌چنین فرضیه‌ای رسیده‌بود و بعدها نیز اینشتن در نسبیت عام خود (۱۹۱۶-۱۹۱۵) ازطریق ریاضیات وجود چنین ستاره‌هائی را طرح و پیش‌بینی نمود. تا اینکه دانشمند دیگری (شوارتز چایلد) این قضیه را در اواخر عمر اثبات کرد و سرانجام دانشمند دیگری (استیون هاکینگ) که ازدست و پا فلج بود و قدرت نوشتن نداشت ازطریق «کوانتوم مکانیک» بیشترین کشفیات را درزمینه حفره سیاه انجام داد. امّا اطمینان بیشتر بر وجود چنین ستارگانی درسال ۱۹۶۵ پیدا شد.

---

۱. پدر بمب اتمی! (دانشمند آلمانی مقیم آمریکا).

۲. می‌توانید مقایسه کنید که یک موشک فقط با سرعت ۱۱/۲ کیلومتر در ثانیه از جوّ زمین آزاد می‌شود درحالیکه نور با سرعت ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه از حفره سیاه نمی‌تواند بگریزد.

اخترشناسان که آگاهی علمی از ساطع‌شدن اشعه ایکس ازناحیه «حفره‌های سیاه» داشتند، ماهواره‌ای برای کشف این اشعه به‌فضا فرستادند که موفق به کشف موقعیت یک «غول آبی» (حفره سیاه) شدند که با جرمی معادل ۳۰ برابر خورشید بیش از ۱۰ هزار سال نوری با ما فاصله دارد!

برای درک وزن سنگین ستاره «حفره سیاه» همین بس که فقط یک ذره آن (هسته یک نوترون)[1] یک میلیارد تن وزن دارد!!

اشارات قرآنی

در مقدمه این بحث وعده داده‌بودیم درمورد مراحل مختلف عمر یک ستاره از قرآن نیز شواهدی بر تأیید برخی کشفیات علم کیهان‌شناسی (Cosmology) بیاوریم و اینک درحد اختصار و اشاره برخی آیات را متذکر می‌شویم. یادآوری این نکته نیز ضروری است که خداوند با این اشارت نخواسته به‌ما علم کیهان‌شناسی بیاموزد، بلکه درآیاتی که از پایان جهان و قیامت سخن می‌گوید، به‌تناسب موضوع حقایقی را بیان داشته که ما امروز با دستاوردهای علمی آنرا بهتر درک می‌کنیم. از آنجائیکه این آیات عمدتاً مربوط به قیامت است، بیشتر مرحله فروپاشی و مرگ یک ستاره را می‌توان از آنها استنباط کرد. ذیلاً به‌مواردی از آنها برحسب موضوع می‌پردازیم:

_ خاموش‌شدن و درهم پیچیدن خورشید

اذا الشّمس کوّرت و اذا النجوم انکدرت...

(آنگاه که خورشید درهم پیچیده و متراکم می‌شود و آنگاه که ستارگان حالت تیرگی بخود می‌گیرند).

کتابهای لغت معنای تکویر را درهم پیچیده و جمع‌شدن گرفته‌اند (مثل پیچیدن عمامه دورسر ـ کارالعمامه کوراً: ادارها علی رأسه)

قابل توجه است که با خاموش‌شدن خورشید، پوسته خارجی آن آنچنان انبساطی پیدا می‌کند که به‌بیش از یکصد برابر حجم فعلی خواهد رسید. در این حالت زمین[2] و سایر سیارت این منظومه در این طیف گازی شکل که حرارتش به‌حدود ۳۰۰۰ درجه سانتیگراد می‌رسد غرق شده و محو و نابود می‌گردند.[3]

---

۱. یک حفره سیاه کوچک (Mini Black Pot)

۲. فاصله خورشید با زمین حدود ۱۵۰ میلیون کیلومتر است

۳. نسبت زمین با شعله‌هائی که از سطح خورشید بلند می‌شود نسبت یک پشه با شعله‌های آتش برافروخته‌است!

مرحله انبساط ستاره (غول سرخ)

۱ـ۲ـ سرخ‌شدن رنگ آسمان

(میل کردن طیف نور از سفید و زرد به‌طرف قرمز به‌دلیل افزایش انبساط پوسته و پائین‌آمدن انرژی حرارتی)

سوره معارج آیه (۸): یوم تکون السماء کالمهل و... (روزی که آسمان چون آهن و مس یا روغن گداخته سرخ‌رنگ می گردد)

سوره رحمن آیه (۳۷) فاذا انشقت السماء فکانت وردةً کالدهان (روزی که آسمان شکافته شود و گلگون همچون روغن گداخته گردد) [۱]

توضیح: همانطور که گفته شد پوسته منبسط شده خورشید که صدها برابر بزرگ شده (پُف کرده) به‌رنگ قرمز متمایل به‌زرد درمی‌آید و با حرارتی معادل ۳۰۰۰ درجه سانتیگراد زمین را دربر می گیرد. در اینجالت جوّ زمین شکافته‌شده (انشقت) و محو می گردد، یا اینکه پوسته زمین دچار این حالت می گردد.

۲ـ۲ـ کنده‌و محوشدن کوهها

سوره قارعه آیه (۵) و تکون الجبال کالعهن المنفوش (در آن‌روز کوهها همچون الیاف پشم حلاجی شده می گردند). [۲]

سوره معارج آیه (۹) و تکون الجبال کالعهن(کوهها همچون پشم می گردند)

جاری شدن کوهها (مثل سراب):

سوره کهف آیه (۴۷)یوم نسیّر الجبال و... (روزیکه کوهها را جاری سازیم...)

« تکویر آیه (۳) واذا الجبال سیرت. (و زمانیکه کوهها جاری شوند)

« نباء آیه (۲۰) و سیرت الجبال فکانت سراباً [و کوهها جاری شوند و همچون سراب (بخار مانند) گردند]

« طور آیه (۱۰) یوم تمور السماء موراً و تسیر الجبال سیراً (روزی که آسمان حرکت سریع گازی شکل نماید و کوهها جاری شوند جاری شدنی)

---

۱. کلمه «وردة» را درمورد رنگ قرمز متمایل به‌زرد، زعفران، زن سرخ‌رو بکار می بردند. «دهان» نیز روغن سرخ‌رنگی است که از شیره درخت یا چیزهای دیگر می گیرند.

۲. معنای «عهن» پشم بطور کلی یا پشم رنگارنگ است و معنای «منفوش» حلاجی کردن و گستراندن است (مثل رهاشدن و متفرق گشتن یک گله گوسفند بی چوپان در صحرا ـ اذ نفشت فیه غنم القوم)

مزمل آیه (۱۴)   یوم ترجف[1] الارض و الجبال و کانت الجبال کثیباً مهیلاً
(روزی که زمین و کوهها بشدت دچار لرزش شوند و کوهها همچون تل شن بی شکلی که درحال ریزش است گردند)

لرزش شدید زمین و کوهها

زلزال آیه (۱) اذا زلزلت الارض زلزالها (زمانیکه زمین بلرزد به‌لرزه خاص خود)
واقع آیه (۵) اذا رجّت[2] الارض رجّا و بسّت[3] الجبال بسّاً ـ فکانت هباء[4] منبثّاً
(آنگاه که زمین به‌طرز هولناکی بلرزد و کوهها ریز و متلاشی گردند ـ پس در این حالت همچون غباری شوند)
طه آیه (۱۰۶) یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها[5] ربی نسفاً
(از تو درباره کوهها می پرسند پس بگو پروردگارم آنرا از ریشه همچنانکه باد خاک را می پراکند به گونه خاصی می پراکند)
مرسلات (۱۰)   فاذا النجوم طمست[6] ـ و اذا السماء فرجت ـ و اذا الجبال نسفت
(پس آنگاه که ستاره‌ها تغییر ماهیت می دهند و زمانیکه آسمان شکافته می گردد و کوهها متلاشی می گردند)

کنده شدن کوهها و متلاشی و ریزریز شدن آن

حاقه آیه (۱۴) و حملت الارض و الجبال فدکتا[7] دکة واحدة ـ فیومئذ وقعت الواقعه...
(و زمین و کوهها از جا کنده شوند و هر دو به یکباره متلاشی گردند، پس در آن روز «واقعه»! واقع شود)
فجر آیه (۲۱) کلاّ اذا دکت الارض دکا دکا
(نه چنین است آنگاه که زمین کوبیده و نرم شود کوبیده شدنی)
کهف (۹۸) فاذا جاء وعد ربی جعله دکّاء و کان وعد ربی حقّاً
(پس آنگاه که وعده پروردگارم بیاید آن رابه صورت کوبیده و نرم شده قرار خواهد داد و وعده پروردگارم حق است.)
نحل آیه (۸۸) و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمّر مرّ السحاب...
(کوهها را جامد می پنداری درحالیکه همچون ابر حرکت می کند)

---

۱ . ترجف از ریشه رَجَفَ به معنای تکان و لرزه شدید است ـ «کثیب» به تل شنِ بی قراری می گویند که ذراتش به یکدیگر اتصالی ندارند و درحال ریزش هستند.
۲ . رجّت از ماده «رجّ» به معنای حرکت شدید می باشد. تحّرک و اهتّز (راغب).
۳ . بسّت از ماده «بس» به معنای کوبیده و نرم شدن و ریز ریز و متلاشی شدن می باشد.
۴ . معنای «هباء» غبار و معنای منبث از ریشه «بث» پراکندن و منتشر کردن است.
۵ . نسف یعنی کندن و پراکندن (نسف الریح التراب: فرقه و ذره)، (نسف البناء نسفاً: قلعه من اصله). لنحرقنه ثم لننسفنه فی الیّم نسفاً (آن گوساله طلائی را آتش خواهیم زد سپس خاکستر آنرا در دریا خواهیم پراکند).
۶ . طمس و طموس محو و نابود شدنی است که با استحاله و تغییر ماهیت توأم باشد (راغب: ازاله اثر بطور محو) همچنانکه در مسخ شدن باطن انسان تغییر می کند (فطمسنا علی اعینهم) نور دیده آنها را محو کردیم.

حرکت سریع	طور ۵۲/۱۰		یوم تمور السماء موراً... (روزیکه آسمان حرکت سریع گازی شکل به شیوه‌ای خاص نماید)
پارگی	انفطار ۸۲/۱		اذا السماء انفطرت و اذا الکواکب انتثر (روزیکه آسمان حالت پارگی و شکافتگی به‌خود گیرد و ستارگان حالت پراکندگی غبارمانند)
پرده‌برداری	تکویر ۱ تا ۸۱/۱۱		اذا الشمس کورت... اذا السماء کشطت (زمانیکه خورشید درهم پیچیده شود و... و آسمان همچون پوستی که از روی چیزی کنده می‌شود یا پرده‌ای که برداشته می‌شود از روی زمین برداشته می‌شود)
شکافتن	مرسلات ۹و۷۷/۸		فاذا النجوم طمست ـ و اذا السماء فرجت... (روزیکه ستاره‌ها تغییر ماهیت دهند و آسمان شکافته گردد)
سست شدن	حاقه ۶۹/۱۶	حالات آسمان در روز قیامت	و انشقت السماء فهی یومئذ واهیه[1] (آسمان شکافته خواهد شد پس در آن‌روز سست خواهد گشت)
شقه شدن	فرقان ۲۵/۲۵		یوم تشقق السماء بالغمام و... (روزیکه آسمان به‌ابرها بشکافد و...)
حرکت مارپیچی	انبیاء ۲۱/۱۰۴		یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بَدانا اوّل خلق نعیده وعداً علینا انّا کنّا فاعلین روزی که آسمان را درهم پیچیم همچنانکه نامه‌ها را در نامه‌دان (سجل) لوله می‌کنند، همانسان که در ابتدای آفرینش چنین کردیم به‌حالت نخستین باز می‌گردانیم (اشاره به‌حرکت دورانی و مارپیچی کهکشانی)
سرخ شدن	معارج		(یوم تکون السماء کالمهل) روزیکه آسمان همچون روغن (یا آهن) گداخته سرخ می‌گردد.
شکافته شدن	مزمل ۷۳/۱۸		السماء منفطربه کان وعده مفعولاً (آسمان بدان شکافته گردد، وعده او شدنی است)
گشوده شدن	نبأ ۱۹و۷۸/۱۸		یوم ینفخ فی الصور... و فتحت السماء فکانت ابواباً (و آسمانها گشوده می‌گردد و درهائی می‌شود)

---

۱ . «وهی» به‌معنای بی‌قوام و ضعیف شدن دراثر انشقاق آسمان است.

وضعیت هسته مرکزی

صاف و صیقل شدن

طه ۲۰/۱۰۶ يسئلونک عن الجبال فقل ينسفها ربی نسفاً ـ فيذرها قاعاً صفصفا ـ لاتری فيها عوجاً و لاامتاً
(از تو درباره کوهها می‌پرسند. بگو پروردگارم آنرا ازجا خواهد کند سپس زمین را به‌صورت هموار کاملاً صافی به‌حال خود رها می‌کند که در آن کوچکترین پستی و بلندی نمی‌بینی)
توضیح: مطابق نظریات مسلم شده علمی، هسته باقیمانده ستاره‌ها پس از انبساط و پف‌کردن پوسته (مرحله غول سرخ) به‌شدت کوچک و منقبض شده و دارای آنچنان جاذبه‌ای می‌گردد که هیچ بلندی در سطح آن به‌دلیل اختلاف ارتفاع نسبت به‌هسته نمی‌تواند باقی بماند. کره زمین در این مرحله فقط ۷/۸ میلیمتر قطر خواهد داشت و سطح آن کاملاً صیقل می‌باشد، صاف صاف (صفصفاً)، صاف‌تر از آئینه!

کهف ۱۸/۴۷ يوم نسيّر الجبال و تری الارض بارزة[1] ... (روزیکه کوهها را به‌حرکت درمی‌آوریم و زمین را خالی می‌بینی...)

حرکت دورانی مارپیچی کهکشانی که موجب تولد ستارگان می‌گردد

انبیاء ۲۰/۱۰۴ يوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بدأنا اول خلق نعيده...

زمر ۳۹/۶۷ ...والسموات مطوّيات بيمينه... و آسمانها به‌نیروی او پیچیده شده‌است.

انبساط و انقباض مرحله وقوع

واقعه ۱ تا ۵۶/۶ اذا وَقَعَتِ الواقعه، ليس لوقعتها کاذبه، خافضه[2] رافعة، اذا رجّت الارض رجّا و بسّت الجبال بسّا، فکانت هباء منبثاً.
آنگاه که واقعه (قیامت یا پایان عمر زمین) واقع شود، واقع‌شدن آن دروغ نیست، حالت انقباض و انبساط (فرود آورنده و بالابرنده) خواهند داشت، آنگاه که زمین بلرزد لرزیدنی و کوهها ریز ریز و نرم گردند همانند غبار

---

۱. معنای «براز» زمین خالی است که ظاهر و آشکار می‌گردد. همچون مبارزه که به‌میدان آمدن دو حریف و ظاهر شدن آنها در برابر یکدیگر است.

۲. خافضه از ریشه «خَفَضَ» به‌معنای فرودآمدن و انقباض است. مثل: «و اخفض جناحک للمومنين» (بال محبت خود را برای مؤمنین فرودآور)

توضیح: همانطور که در بخش توضیحات علمی گفته شد، در مرحله پایانی عمر ستاره (روز قیامت)، پوسته آن حالت انبساط فوق‌العاده و هسته آن حالت انقباض (خافضه) شدید پیدا خواهد کرد.

مواقع ستارگان

واقعه ۵۶/۷۵ — فلا اقسم بمواقع النّجوم و انه لقسم لوتعلمون عظیم. (پس سوگند به‌مواقع ستارگان که آن اگر علم داشتید سوگندی بس عظیم است.)

تغییر ماهیت ستارگان و ازدست دادن نور

مرسلات ۸ تا ۷/۱۰ — فاذا النجوم طمست، و اذا السماء فرجت، واذا الجبال نسفت...
پس آنگاه که ستاره‌ها تغییر ماهیت دهند (استحاله پیدا کنند) و آنگاه که آسمان شکافته گردد و آنگاه که کوهها برکنده شوند.
توضیح: معنای «طمس» در قرآن نوعی مسخ و تغییر حالت را نشان می دهد. مثل: ۴/۴۷ (... من قبل ان نطمس وجوهاً فنردها علی ادبارها... قبل از آنکه رویهائی را واژگونه نمائیم و به‌پشت برگردانیم) همچنین کورشدن و از دست دادن بینائی را «طمس عین» گویند (فطمسنا علی اعینهم ـ نور دیده‌شان را بردیم) یا اینکه محو و نابودکردن اموال و تغییردادن آنرا از ثروت به‌فقر گویند (ربّنا اطمس علی اموالهم...) ولی مناسب‌تر از همه در رابطه با «طمس نجوم» همان کورشدن و ازدست دادن بینائی است که با خاموشی ستارگان انطباق دارد.

وضعیت دریاها

انفطار ۸۲/۳ — و اذا البحار فجّرت (قسم به‌دریاها هنگامیکه شکافته می شوند)

تکویر ۸۱/۶ — و اذا البحار سجّرت (و سوگند به‌دریاها هنگامیکه افروخته می‌شوند)[۱]

طور ۵۲/۶ — والبحر المسجور ان عذاب ربک لواقع. وسوگند به دریای افروخته که همانا عذاب پروردگارت قطعاً واقع شدنی است)

درمورد دریاها در روز قیامت فقط به‌شکافته‌شدن (فجّرت) و گداخته‌شدن آن (سجرت) اشاره کرده‌است.

---

۱. کلمه «سجر» به‌معنای افروختن آتش، سرخ کردن تنور و... می باشد ۴۰/۷۲ (فی الحمیم ثم فی النار یسجرون ـ در آب جوش سپس در آتش گداخته می‌شوند)

ارتباط سوره‌های نجم و قمر (۵۳ و ۵۴)

سوره نجم همانطور که در قسمت قبل گفته شد جهان پس از مرگ و احیای مجدد را به‌نام «آخرت» (دربرابر دنیا) مطرح می‌کند. امّا در سوره قمر این مرحله اساسی حیات به‌نام «ساعة» که آغاز آن است (والله اعلم)، خوانده می‌شود، هم در شروع سوره و هم در اواخر آن:

اقتربت الساعة و انشق القمر (۴۶) بل الساعة موعدهم و الساعه ادهی و امر

محور عمده سوره نجم و علت تکذیب کافران را «دنیا» پرستی و فراموشی و انکار آخرت، به‌دلیل اعتقادات باطلِ پندارگرایانه و محدودیت علم و دانش کافران، می‌توان تلقی کرد و محور عمده سوره قمر را در اعراض از آیات و انذارها و تکذیب رسولان می‌توان دید، که در بخش تاریخی آن (که ٪۶۰ سوره را تشکیل می‌دهد) به‌خوبی به‌چشم می‌خورد. در این بخش که به‌هلاکت و «عذاب» پنج قوم در گذشته تاریخ اشاره می‌کند، پس از شرح هرکدام، ترجیع بند «فکیف کان عذابی و نذر ـ و لقد یسّرنا القرآن للذکر فهل من مدکر» را تکرار می‌کند و بر استمرار «انذار» در طول تاریخ برای بیدار و متوجه‌ساختن بنی‌آدم به «مسئولیت» دربرابر اعمال و تقوای الهی و بر ساده‌بودن قرآن برای «تذکر» و یادآوری این حقیقت تأکید می‌نماید. بطوریکه در این سوره با حجم مختصر آن ۱۰ بار واژه «ذکر» و ۱۲ بار انذار (نذر و انذارهم) تکرار شده‌است.

اتصال این دو سوره به‌وجه بسیار ظریفی انجام شده‌است؛ انتهای سوره نجم از نزدیک‌شدن چیزی که نزدیک است خبر می‌دهد (ازفت الازفه) و ابتدای سوره قمر نیز با واژه مشابهی از همین نزدیک‌شدن خبر می‌دهد (اقتربت الساعة ...)، در سوره نجم قبل از آیه فوق پیامبر خاتم را هشداردهنده‌ای از سلسله هشدار دهندگان پیشین معرفی می‌نماید (هذا نذیر من النُذُر الاولی) و در سوره قمر کلمه «نُذُر» ۱۱ بار تکرار شده‌است[1] و در همان اوائل سوره بر بیفائدگی این هشدارهاوحکمت‌های بالغه برای مردم هوی پرست وخوش خیالی مردم علیرغم بالغة فما تغن النذر). در انتهای سوره نجم از غفلت و بی‌خبری و خوش‌خیالی مردم علیرغم بسیار نزدیک‌بودن این پدیده نزدیک پرده برمی‌دارد و در ابتدای سوره قمر همین احساس را با ذکر اینکه هر نشانه‌ای هم از وقوع این حادثه ببینند باز هم بیدار نمی‌شوند بیان می‌نماید.

مشابهت‌های دیگری نیز میان دو سوره به‌چشم می‌خورد که به‌آنها اشاره می‌کنیم:

۱ـ وظیفه پیامبر به‌حال خود رها کردن و آزاد گذاردن تکذیب کنندگان است:

نجم (۲۹) فاعرض عن من تولی عن ذکرنا ولم یرد الاالحیوه الدنیا

قمر (۶) فتول عنهم یوم یدع الداع الی شیء نکر

---

۱. در کل قرآن ۱۴ بار این کلمه به‌کار رفته‌است که ۱۱ مورد آن در سوره قمر است

۲ـ هرکس جزای عمل خویش را می بیند ـ در هر دو سوره روی رابطه عمل انسان با جزای نهائی و سرنوشت ابدی او تأکید شده‌است:

نجم | (۳۱) ولله ما فی السموات و ما فی الارض لیجزی الذین اساؤا بما عملوا و یجزی الذین احسنوا بالحسنی
(آیات ۳۶ تا ۴۱) ام لم ینبا بما فی صحف موسی ـ و ابراهیم الذی و فی ـ الا تزروازرة وزراخری ـ و ان لیس للانسان الا ما سعی ـ و ان سعیه سوف یری ـ ثم یجزاه الجزآء الاوفی

قمر | (۱۴) تجری باعیننا جزاء لمن کفر
(۳۵) نعمة من عندنا کذلک نجزی من شکر

۳ـ در سوره نجم فقط اسماء الله و رب به کار رفته‌است. امّا دو سوره قمر از آنجائی که مرتباً روی هلاک و عذاب امت‌ها اشاره و به کرّات انذار داده‌شده‌است، روی اسماء اقتدار و عزت و ملیک بودن خداوند تأکید گردیده و سوره با کلمه مقتدر ختم می گردد:

(۴۲) ... فاخذناهم اخذ عزیز مقتدر. (۵۵) فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر

کلمه مقتدر از همان ریشه «قدر» است. جالب اینکه در این سوره، هم فرمان جریان یافتن آبهای آسمان و زمین را در قضیه غرق‌شدن قوم نوح روی «قدر» (اندازه) قرار داده، و هم فرمان جریان یافتن روز جزا را:

آیات (۱۱ و ۱۲) ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر ـ و فجرنا الارض عیوناً فالتقی الماء علی امر قد قدر

« (۴۹ و ۵۰) انا کلشی خلقناه بقدر ـ و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر

سوره «قمر» (۵۴)

محورهای سوره

محور اصلی سوره «قمر» انذار کافران است از عذابی که در دنیا و آخرت بخاطر تکذیب منذرین درانتظارشان می باشد. بنابراین نقش «منذرین» (هشدار دهندگان الهی)، تکذیب کافران، و عذابی که به‌عنوان نتیجه و عاقبت تکذیب در دنیا و آخرت دامنگیرشان می‌شود موضوع اصلی سوره را تشکیل می‌دهد.

معنای لغوی «انذار» برخلاف آنچه مترجمین قرآنها به‌فارسی برگردانده‌اند، «ترس» نیست، گو اینکه ترس می‌تواند نتیجه و اثر آن تلقی گردد. «انذار» هشداری است از خطری قریب‌الوقوع که هنوز فرصت برای حذرکردن از آن باقی است. به‌این ترتیب مفهوم «علم و آگاهی» از مسئله‌ای خطیر و سرنوشت‌ساز، در این کلمه برمفهوم «ترس» غلبه دارد. اعلام وضعیت قرمز و هشدار درمورد حمله هوائی دشمن «انذاری» دنیائی است که می‌تواند معنای این کلمه را دربرابر عواقب خطیر تکذیب حق و ظلم و ستم در دنیا و در آخرت (عذاب جهنم) روشن نماید.

کلمه «نُذُر» بطور چشمگیری در این سوره تکرار شده‌است (۱۱ بار) بطوریکه در هیچیک از سوره‌های قرآن چنین تأکید و تمرکزی دیده‌نمی‌شود[۱]. درمورد سرنوشت دردناک عذاب و هلاکت دنیائی اقوام تکذیب کننده پیشین، چهار بار ترجیع بند «فکیف کان عذابی و نذر» تکرار شده‌است، دوبار نیز مشابه همین معنا را با جمله «فذوقوا عذابی ونذر» آورده و در آغاز داستان هریک از پنج قومی که سرنوشت هلاکتبارشان را توضیح داده، بر تکذیب نذر (هشداردهندگان ـ یا اصل هشدار) تصریح کرده‌است.

---

۱. مشتقات کلمه «نذر» ۱۲ بار در این سوره تکرار شده که ازنظر آماری از بقیه سوره‌های قرآن بیشتر است.

قوم نوح	کذبت قبلهم قوم نوح فکذبوا عبدنا... فکیف کان عذابی ونذر
عاد	کذبت عاد فکیف کان عذابی ونذر... فکیف کان عذابی ونذر
ثمود	کذبت ثمود بالنذر... فکیف کان عذابی ونذر
قوم لوط	کذبت قوم لوط بالنذر... و لقدانذرهم بطشتنا فتماروا بالنذر... فذوقوا عذابی ونذر... فذوقوا عذابی ونذر
آل فرعون	ولقد جاء آل فرعون النذر، کذّبوا بایاتنا کلها فاخذناهم اخذ عزیز مقتدر

انتخاب این ۵ قوم ازمیان اقوام مختلف تاریخ، همانطور که قبلاً در جمع بندی برخی سوره‌ها گفته شد، به دلیل همزمانی آنها با سرفصل‌ها و نقطه‌عطف‌های تاریخی نوع انسان در مسیر رشد و تکامل خود می باشد. گوئی هریک از اقوام پنجگانه سرآغاز و حلقه اولیه انحرافی بوده‌اند که تا قرنها اقوام منحرف بعدی در گمراهی مشابه آنها گام برداشته‌اند. همانند یک انسان واحد که در مراحل مختلف سنی خود به تناسب نیازهای غریزی درمعرض انواع انحرافات: به بازی مشغول شدن، اشتغالات لهو و بی حاصل، زینت گرائی (انحرافات جنسی دوران جوانی)، تفاخر (انحرافات دوران کار و تلاش) و تکاثر (انحرافات دوران متمایل به پیری) قرار دارد[1] و جالب اینکه این مراحل پنجگانه فردی قابل انطباق به‌اقوام پنجگانه فوق می باشند.

ذکر ـ دررابطه با موضوع انذار، مسئله «ذکر» در این سوره به‌عنوان یکی از محورهای اساسی آن مطرح می باشد. پیامبران الهی برای نجات گمراهان از عواقب تکذیب و ظلم و ستم، آنها را از فراموشی دنیا و اشتغالات آن، به‌فطرت خداجویشان «تذکر» می دادند.

کلمه «ذکر» که مفهومی مخالف «نسیان» (فراموشی) دارد به یادآوردن مطلب و موضوعی در زبان یا قلب است که زمینه و سابقه آن بطور فطری یا اکتسابی در نفس وجود دارد. بنابر این منذرین الهی بشر را به چیزی که با فطرتش انس و آشنائی دارد ولی بخاطر

۱. انما الحیوه الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر و تکاثر فی الاموال و الاولاد.(حدید ۲۰)

غفلت‌ها فراموشش کرده تذکر می‌دادند[۱].

در این سوره علیرغم کوتاهی آن، ۱۱ بار کلمه ذکر تکرار شده‌است[۲] و ۶ مورد آن که به صورت «مدّکر» بکاررفته در سوره‌های دیگر مشاهده نمی‌شود. کلمه «مدّکر» دراصل «مذتکر» بوده که درباب افتعال تاء به دال مبدل شده و دال و ذال نیز درهم ادغام شده‌اند. باب افتعال آمادگی و پذیرش و زمینه قبول چیزی را می‌رساند[۳] بنابر این کلمه مدّکر حالت آمادگی و پذیرش ذکر را در فرد موردنظر نشان می‌دهد. این معنا را ۴ بار در سوره قمر پس از شرح داستان اقوام گذشته به‌عنوان آخرین آیه نتیجه گیری بصورت ترجیع بندی به‌شکل زیر بکار برده است:

ولقد یسّرنا القرآن للذکر فهل من مدّکر (هرآینه قرآن را برای پندگیری آسان کردیم پس آیا پندپذیری هست؟)

اصولاً زمینه ذکر در این سوره «تاریخ اقوام گذشته» می‌باشد که بهترین پند و عبرت برای کسانی است که آمادگی تذکر دارند. علاوه بر ترجیع بند تکراری فوق در آیات دیگر این سوره نیز کلمه ذکر در ارتباط با هلاکت اقوام گذشته قرار گرفته‌است:

(آیه ۱۵) و لقد ترکناها آیة فهل من مدّکر (ما کشتی نوح یا این ماجری را به‌عنوان نشانه‌ای باقی گذاردیم پس آیا پندپذیری هست؟)

(آیه ۵۱) و لقد اهلکنا اشیاعکم فهل من مدّکر (ما پیروان خط فکری شما را نیز درگذشته هلاک کردیم پس آیا پندپذیری هست؟)

و درست به‌همین دلیل که محتوای آنچه رسولان ازجانب خدا می‌آوردند «تذکر» انسان به‌حقایق و هدایت‌های فطری بوده‌است، نام کتاب یا رهنمودهای آن عنوان «ذکر» گرفته‌است:

ءانزل علیه الذکر من بیننا بل هو کذاب اشر (آیا فقط بر او ازمیان ما ذکر نازل شده‌است؟ نه‌چنین است بلکه او دروغگوئی برتری جو می‌باشد) آیه ۲۵

آنچه انسان باید ذکر پذیرد، یا تاریخ اقوام گذشته است (ولقد جاءهم من الانباء ما فیه مزدجر) و یا حکمت بالغه‌ای (قرآن یا کتابهای آسمانی دیگر) که توسط رسولان برای هدایت

---

۱. کلمه «ذکر» با «حفظ» نزدیکی دارد. با این تفاوت که حفظ به‌اعتبار نگهداشتن موضوع در حافظه است ولی ذکر به‌اعتبار حاضر کردن آن در ذهن و مدّنظر داشتن.

۲. گرچه در چند سوره بلند قرآن تعداد بیشتری از این کلمه بکاررفته است ولی بطور نسبی باتوجه به‌حجم سوره اهمیت سوره قمر هویدا می‌گردد.

۳. مثل: اشتعال (شعله‌ور شدن، آمادگی برای سوختن)، انقلاب، افتخار و...

انسانها آورده می شود (حکمة بالغة فما تغن النذر).

آسانی قرآن برای ذکر

علیرغم کسانیکه ادعا می کنند قرآن برای خواص و علما و فقها و روحانیون نازل شده و بقیه مردم باید به گفته‌ها و نوشته‌های آنها مراجعه نمایند و نظریات و برداشت‌ها و تفاسیر آنها را ملاک عمل قرار دهند، در این سوره ۴ بار ترجیع بند تکراری «ولقد یسّرنا القرآن للذکر فهل من مدّکر» را بکار برده تا همه‌مردم را در لحنی توبیخی و انتقادی دعوت به ذکرپذیری از قرآن و تدبر درآن نماید. شگفت اینکه عده‌ای عقیده دارند قرآن به‌دلیل برداشتهای مختلفی که از آن می شود خود موجب تفرقه و اختلاف می گردد! بنابر این باید بجای قرآن به‌اشخاصی که مورداطمینان هستند تمسک کرد و خط فکری آنها را تقلید نمود. و حتی فراتر رفته تدبر در قرآن را کاری عبث و گمراه‌کننده می شمرند و اظهار می‌دارند قرآن را کسی فهمیده که مخاطب آن بوده (انّما یعرف القرآن من خوطب به) و به اهل بیت خود تعلیم فرموده است، بنابر این بجای قرآن باید به‌احادیث و روایت معصومین مراجعه کرد، درحالیکه توجه ندارند ملاک صحت و سقم احادیث و روایات قرآن می باشد و پیامبر فرموده‌است روایات را بر قرآن عرضه کنید و اگر باآن سازگار نبود رهایش نمائید. علاوه برآن، برداشتهای غلط و متناقضی که احیاناً از قرآن می شود، تقصیر قرآن نیست و حرف تازه‌ای هم نیست، خود قرآن صراحت دارد که سوء استفاده کنندگان یعنی کسانیکه در دلشان انحراف است، بخاطر فتنه‌جوئی و تأویل دنبال آیات متشابه می روند[1]، گذشته از آن، مگر از احادیث و روایات یا نظریات و رهنمودهای اشخاص سوءاستفاده نمی شود؟ اگر عده‌ای بی سواد و بی‌اطلاع برای اغراض خاص سیاسی اجتماعی یا فردی خود افکارشان را بر قرآن تحمیل کرده آیاتی را برای اثبات نظریاتشان مورد استفاده قرار داده باشند، این اشکال قرآن نیست، کدام مطلب و موضوع مقدس و مفید را سراغ دارید که منحرفین از آن سوءاستفاده نکرده باشند؟... شگفتا، کتابی را موجب اختلاف می شمرند که نقش خود را حل اختلاف معرفی کرده است:

شوری (۱۰) وما اختلفتم فیه من شیء فحکمه الی الله

بقره (۲۱۳)... و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا

(قانونمندی درمورد کتاب کلیه پیامبران)

---

۱. آل عمران (۷)ـ ...فامّا الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ماتشابه منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء تأویله...

نحل (۶۴) و ما انزلنا علیک الکتاب الا لتبیّن لهم الذی اختلفوا فیه... (درمورد قرآن)
قرآن نه تنها اختلافات مسلمانان، بلکه اختلافات و اشکالات بنی اسرائیل را نیز رفع می کند:

نحل (۷۲) انّ هذا القرآن یقصّ علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون

کسانیکه باپیروی چشم و گوش بسته از اشخاص، هرچند منزّه و مهذّب، به بهانه سوء برداشت از قرآن، عملاً کتاب خدا را که تنها ریسمان محکم و مطمئن خداوند بسوی بندگان است[1] کنار می گذارند، خود موجب اختلاف بزرگ و شقاق بعیدی می شوند که هشدار شدید ذیل شامل آنها می گردد:

و ان الذین اختلفوا فی الکتاب لفی شقاق بعید.

پس همگی باهم به ریسمان محکم الهی چنگ زنیم و از آن متفرق نگردیم:

واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا.

ارتباط سوره قمر با سوره‌های مجاور

گرچه سوره های قرآن تماماً با یکدیگر مرتبط بوده مجموعه منسجمی را تشکیل می دهند، امّا علاوه بر ارتباطات کلی دربرخی از سوره‌ها، زمینه‌های مشترکی وجود دارد که قابل تفکر و تدبر می باشد. ازجمله مشابهت سوره قمر با چند سوره قبل و بعد خود دراشاره به حوادث و رویدادهای عظیم زمین و آسمان در آستانه قیامت می باشد. بطوریکه در هر سوره اشاره به گوشه‌ای از آن واقعه عظیم شده‌است. ذیلاً به برخی مشابهت‌ها اشاره می شود. درضمن نام بیشتر این سوره‌ها نیز از موضوعات طبیعی گرفته شده‌است: ذاریات، طور، نجم، قمر، واقعه و...

سوره (ق) آیات ۴۱و۴۲ واستمع یوم ینادالمناد من مکان قریب. یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج

- ذاریات آیه (۴۷) والسماء بنیناها باید وانا لموسعون ـ انما توعدون لصادق و ان الدین لواقع (آیات ۵ و ۶)
- طور آیات ۵ تا ۱۰... والسقف المرفوع والبحر المسجور ـ ان عذاب ربک لواقع... یوم تمور السماء موراً و تسیرالجبال سیراً
- نجم آیه (۱) والنجم اذا هوی ـ آیه (۴۹) وانه رب الشعری.

---

۱. کتاب‌الله حبل ممدود من الله الی خلقه (حدیث نبوی) نهج البلاغه: و تمسک بحبل القرآن ـ فانه الحبل المتین ـ والاعتصام بحبله...

« قمر « (۱) اقتربت الساعة و انشق القمر.

« رحمن (آیات ۵ تا ۸) الشمس والقمر بحسبان والنجم والشجر یسجدان والسماء رفعها و وضع المیزان... فاذا انشقت السماء فکانت وردة کالدهان (آیه ۳۷)

« واقعه (آیات ۱ تا ۶) اذا وقعت الواقعه لیس لوقعتها کاذبه، خافضة رافعه، اذارجّت الارض رجّا و بست الجبال بساً فکانت هباء منبثاً... فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لوتعلمون عظیم. (۷۵ و ۷۶)

شق القمر (شکافته شدن ماه)

نام این سوره از اولین آیه آن که اشاره‌ای به نزدیک شدن قیامت و شقه شدن ماه است گرفته شده است. موضوع شقه شدن ماه از مسائلی است که همواره موردبحث بوده و نظریات مختلفی پیرامون آن ابراز گردیده است. در تفسیر مجمع‌البیان نام مفسرینی را از گذشته ذکر می‌کند که منکر چنین پدیده‌ای بوده‌اند [۱] امّا بقیه مفسرین از گذشته و حال، با استناد و اتکاء به روایاتی که نقل شده، چنین واقعه‌ای را پذیرفته‌اند و پیرامون آن استدلالهائی نیز کرده‌اند. ما دراینجا قصد اثبات یا انکار چنین روایاتی را نداریم و نقد و بررسی آنها را به‌عهده کسانی می‌سپاریم که متخصص علم رجال و درایه هستند و می‌توانند صحت و سقم آنها را تشخیص دهند.

ازآنجائی که هدف این نوشته بررسیهای قرآنی است، و در کتاب خدا درباره چنین واقعه عظیمی که فوق معجزات سایر انبیاء می‌باشد [۲] سخن دیگری نرفته و در همین سوره نیز بجز اشاره به «انشقاق قمر» نتیجه گیری و بحث و برداشت دیگری که بتوان با صراحت و اطمینان آنرا به دو نیمه شدن ماه انطباق داد نشده است، مجبور هستیم مستقل از آنچه گفته شده، و بدون پیش داوری، از خود سوره باتوجه به‌سیاق آن و سایر آیات، مطلب را بفهمیم. علاوه برآن باید به‌این تناقض نیز توجه داشته باشیم که قرآن تأکید می‌نماید معجزه پیامبر اسلام کتاب است و نه چیز دیگر. [۳]

چیزی که مفسرین کمتر به‌آن توجه کرده‌اند رابطه تنگاتنگ شقه‌شدن قمر با

---

۱. ازجمله حسن و غطاء و بلخی که گفته‌اند منظور این‌است که بزودی درهنگام قیامت قمر دونیم می‌شود و ماضی بودن فعل به‌دلیل حتمیت واقعه می‌باشد.

۲. معجزات سایر انبیاء مربوط به‌همین دنیای خاکی و درحد مسائل محسوس و ملموس بشری مثل زنده‌کردن مرده، شفای مریض، اژدهاشدن مار، گوساله صالح و... بوده‌است

۳. آیات فراوانی معجزه داشتن به‌شکل سایر انبیاء را از پیامبر اسلام نفی می‌کند. ازجمله سوره اسری آیات ۵۹ و ۹۳

نزدیک شدن قیامت است که در یک آیه بدون فاصله بیان شده‌است (اقتربت الساعة و انشق القمر)، یعنی این دو پدیده مرتبط با یکدیگر بوده با نزدیک‌شدن قیامت چنین اتفاقی رخ می دهد. باید توجه داشت کلمه «اقتربت» در باب افتعال، آمادگی، پذیرش و قبول را می رساند و کلمه «انشق» که بجای «شقّ» (به‌صورت انفعال) بکاررفته فعل پذیری و مهیا گشتن و تن‌دادن را نشان می دهد[1] یعنی با پایان گرفتن عمر زمین و آمادگی آن برای لحظه قیامت (ساعة) که به‌تدریج نزدیکتر می شود (اقتربت الساعة)، ماه نیز از چنین تحولی منفعل شده و از هم گسیخته می گردد (و انشق القمر).

چنین توجیهی صرفنظر از صحت و سقم دونیم‌شدن ماه، درعهد رسول اکرم(ص)، ازنظر علمی روشن است. می دانیم کره‌ماه در تعادلی مابین جاذبه خورشید و زمین در ۲۴۰ هزار مایلی زمین قرار دارد. اگر این تعادل به‌دلیلی ازبین برود و ماه بخواهد به‌زمین نزدیک شود، قبل از برخورد با زمین به‌دلیل اختلاف نیروی جاذبه‌ای که زمین بر پشت و روی ماه وارد می کند، متلاشی و «شقه» خواهد شد.[2]

علاوه برآن، فاصله ماه با زمین آنچنان حساب شده و دقیق است که نه تنها شقه‌شدن، بلکه هرگونه تغییری در موقعیت فعلی آن موجب تحولات فوق‌العاده‌ای می شود که حیات زمینی را نابود می سازد. جذر و مد حاصل از نزدیک‌شدن ماه به‌زمین آنچنان خواهد بود که آب اقیانوسها همه خشکی ها را دربر گرفته سطح زمین را دراثر فشار وارده خرد می کند[3]

---

۱. مثل انقلاب (آمادگی برای تغییر و تحول)، اشتعال (آمادگی برای شعله‌ور شدن) و...

۲. به‌مطلب زیر که عیناً از کتاب «راز آفرینش انسان» نوشته کرسی موریسن ترجمه آقای محمد سعیدی نقل شده توجه بفرمائید:

ستاره‌شناسان برطبق قواعد و قوانین فلکی اعتقاد دارند که در روزگاری خیلی بعید ماه دومرتبه به‌مجاورت زمین بازمی گردد و چون به‌نزدیکی آن رسید منفجر می شود و از قطعات شکسته و پراکنده خود حلقه‌هائی زیبا مانند حلقه‌های زحل دراطراف زمین مرده و غیرمسکون ما به‌گردش درمی‌آورد.

۳. بد نیست اطلاعات علمی بیشتری درمورد ماه ازکتاب فوق‌الذکر نقل نمائیم: (صفحات ۱۶ و ۱۷)

فاصله ماه تا زمین ۲۴۰۰۰۰ میل است و هرروز دو مرتبه تولید جذر و مد می کند. جذر و مد دریاها درپارهٔ نقاط تا ۶۰ پا می‌رسد و حتی قشر خاکی زمین هرروزی دو مرتبه براثر جاذبه ماه به‌قدر چند اینچ کشیده می شود. همه این اتفاقات بطوری منظم و آرام رخ می دهد که ما هرگز متوجه قدرت قاهره و عظیمی که آب دریاها را اینقدر بالا می برد و حتی سطح زمین را با همه سختی و صلابت آن خم می کند نمی شویم... اگر ماه ما بجای مسافت فعلی مثلاً پنجاه هزار میل با زمین فاصله داشت آن‌وقت ارتفاع جذر و مد به‌قدری زیاد می شد که همه دشتهای پنج قاره زمین را روزی دوبار آب فرامی گرفت و فشار آب در هر نوبت به‌قدری شدید می بود که کوهها بزودی از روی زمین شسته می شد و هیچیک از قاره‌ها فرصتی نمی یافت که از زیر آب بیرون بیاید و وجود خارجی پیدا کند. سطح زمین در زیر فشار این انقلابات خرد می شد و جریان هوائی که دراثر این جذر و مدهای عظیم پیدا می شد هر روز گردبادهای هولناک در اطراف زمین پدید می آورد.

گذشته از آیه «اقتربت الساعه و انشق القمر»، دنباله آن نیز که اشاره‌ای به اعراض مردم از آیات خدا و سحر مستمر نامیدنش می باشد (و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر) قابل بررسی است. مفسرینی که معتقد به دونیمه شدن ماه در زمان رسول اکرم می باشند، این آیه را چنین تفسیر کرده‌اند که «کافران علیرغم مشاهده چنین معجزه‌ای ایمان نیاورده و آنرا سحر مستمری نامیده‌اند» بنابر این ضروری است این آیه را نیز مورد تدبر قرار دهیم:

۱ـ می گویند چون جمله «ان یروا» آمده نشان می دهد که معجزه‌ای دیدنی بوده‌است. درحالیکه در برخی آیات می بینیم جمله «ان یروا» دررابطه با آیات قرآن گرفته است. مثل: (انعام ۲۵ و اعراف ۱۴۶) ـ ان یروا کل آیة لایؤمنوا بها و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلاً

۲ـ کلمه «یعرضوا» نشان می دهد اعراض کافران از آیات قرآن بوده‌است وگرنه شقه شدن ماه موضوعی جالب برای استقبال و مشاهده می باشد.

۳ـ با اتکاء به کلمه سحر (یقولوا سحر مستمر) می گویند کافران علیرغم دیدن معجزه شق القمر آنرا سحر نامیدند. درحالیکه در آیات فراوانی نشان داده می شود که اتهام سحر ازناحیه کافران درموارد زیادی متوجه قرآن بوده‌است[1] مثل: انبیاء ۳ـ سبا ۴۳ـ زخرف ۳۰ـ محمد ۷ـ مزمل ۲۴ و اتفاقاً برجسته ترین ایرادِ آن به‌اصطلاح هوشمند و مغز متفکر قریش به‌قرآن، سحر مؤثر بودن این کتاب بوده‌است (فقال ان هذا الاسحر یؤثر)

جالب اینکه علیرغم چهاربار تکرار ترجیع بند «ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر» در سوره قمر و سیاق سوره و محور بودن موضوع قرآن و تکذیب و اعراض کافران ازآن، بازهم کسانی آیه موردنظر را (و ان یروا آیة یعرضوا...) را که به‌وضوح دررابطه با اعراض از آیات قرآن قرار دارد، به‌قضیه شق القمر مرتبط می نمایند. درحالیکه مشابه این ارتباط را که غفلت و اعراض مردم را علیرغم نزدیک‌شدن قیامت نشان می دهد، در اولین آیات سوره انبیاء می خوانیم[2]

۴ـ تأکیدی که در آیه فوق بر مستمر بودن سحر کرده (یقولوا سحر مستمر) نشان می دهد که منظور همان نزول تدریجی و مرتب آیات قرآن درطول مدت رسالت است وگرنه معجزه دونیمه شدن ماه، آنطور که نقل می کنند، مستمر نمی‌توانسته باشد.

۵ـ دنباله آیات نیز نشان می دهد مسئله تکذیب قرآن و «پیروی» از نظریات خود به‌جای پیروی از قرآن مطرح می باشد (وکذّبوا و اتبعوا اهوائهم...) درحالیکه اگر منظور دونیمه شدن

---

۱. ازجمله آیه ۷ سوره انعام (ولو نزلنا علیک کتاباً فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین)

۲. اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون. ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه و هم یلعبون

ماه بود «تبعیت از آن» بی مفهوم می گشت

۶ـ آیات ۵و۶ نیز با تأکید بیشتری ضمن اشاره به انباء گذشته (کتب انبیاء سلف) و حکمت رسائی که در آنها بوده (ولقد جآءهم من الانباء ما فیه مزدجر ـ حکمة بالغة فما تغن النذر) نشان می دهد که موضوع اصلی انکار «کتاب» است نه معجزه نیمه شدن ماه.

۷ـ جمله «اقتربت الساعه» به صورت ماضی مستقبل آمده تا حتمیت وقوع این حادثه را برساند. به همین نحو جمله «وانشق القمر» نیز تبعیت از زمان گذشته کرده تا قطعی بودن آنرا نشان دهد. درمورد قیامت که روشن است هنوز واقع نشده و مربوط به آینده است. اگر قرار بود نصف آیه مربوط به زمان آینده می شد (قیامت) و نصف دیگر آن (نیمه شدن ماه) به زمان گذشته، با فصاحت و بلاغت قرآن تناقض پیدا می کرد. پس همانطور که قیامت مربوط به آینده است پیوستگی دو جزء آیه نشان می دهد که انفجار ماه نیز مربوط به زمان قیامت می باشد.

۸ـ از ارتباط میان قیامت و سحر نامیدن آیات شاید بتوان گفت کافران عمدتاً آیاتی را منکر می شدند و سحر می نامیدند که مسئله بعثت و قیامت را مطرح می کرده است. این موضوع را در آیات دیگر قرآن نیز می خوانیم ازجمله: هود ۷ و طور ۱۵

۹ـ معمولاً معجزات انبیاء گذشته درصورتی که اقوام آنها ایمان نمی آورند، منجر به هلاکت و عذاب می شده است و عجیب اینکه چنین معجزه عظیمی را کافران منکر شده باشند و عذابی بر آنان واقع نشده باشد!

۱۰ـ خلاصه اینکه چطور ممکن است امری را به راحتی پذیرفت که نه زندگی روشن پیامبر که تاریخ جزئیات آنرا نقل کرده، برآن گواهی مسلم می دهد، نه تاریخ از آن یاد کرده و نه اقوام دیگری که درسایر کشورها (مثل ایران و روم و هند و غیره) زندگی می کردند برآن شهادت داده اند، و نه با عقل و منطق و علم و مشیت خدا که هرکاری را از مجرای اسباب طبیعی خود جریان می دهد (ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها) سازگار است و نه... آیا چنین امری از کم بهادادن به معجزه جاوید قرآن که عظیم ترین معجزه است و دست کم گرفتن آن دربرابر معجزه فرضی دونیمه شدن ماه ناشی نمی شود؟!...

* * *

تقسیمات سوره

سوره قمر را برای فهم ساده تر آن می توان به ۳ بخش اصلی تقسیم نمود:

۱ـ مقدمه (آیات ۱←۸) بیان کفر و اعراض اعراب معاصر پیامبر و اشاره به سرنوشت آینده آنها در جهنم.

۲ـ متن سوره (آیات ۹تا۴۲) مباحث تاریخی با ذکر نمونه‌های مهمی از تکذیب رسولان هشداردهنده الهی و عذاب دنیائی کافران شامل:

۲ـ۱ (آیات ۹ تا ۱۷) داستان تکذیب نوح (ع)

۲ـ۲ (آیات ۱۸ تا ۲۲) « « قوم عاد

۲ـ۳ (آیات ۲۳ تا ۳۲) « « « ثمود

۲ـ۴ (آیات ۳۳ تا ۴۰) « « « لوط

۲ـ۵ (آیات ۴۰ تا ۴۲) « « آل فرعون

۳ـ نتیجه گیری و بازگشت به‌وضع حال (آیات ۴۳ تا ۵۵). مقایسه حال و گذشته، بیان ادعاها، وقوع ساعة قیامت و سرنوشت نهائی مجرمین و متقین درجهنم یا بهشت.

نام‌های الهی

در این سوره تنها نام رب (فدعا ربّه انی مغلوب فانتصر) بکار رفته و اثری از نام جلاله «الله» نیست. امّا در آیه ۴۲ (کذبوا بایاتنا کلها فاخذناهم اخذ عزیز مقتدر) و آیه ۵۵ (فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر(نام نیکوی «مقتدر» در دوحالت ترکیبی با عزیز (دررابطه با اخذ و عذاب مکذبین) و ملیک (دررابطه با بهشت متقین) آمده‌است که دررابطه با سیاق سوره و کلمه محوری «نذر» که ۱۱ بار تکرار شده عبرت‌انگیز است.

آهنگ سوره ـ کلیه آیات این سوره با ریتم و قافیه شگفت‌انگیزی با حرف «ر» ختم می‌شوند.

ارتباط سوره‌های قمر و رحمن (۵۴ و ۵۵)

وجه مشترک میان این دو سوره نیز همچون بقیه سوره‌های این مجموعه سرنوشت انسان در جهان ابدی آخرت است، امّا این دو سوره از دو جهت کاملاً متفاوت به‌قضیه نگاه می‌کنند، سوره قمر عمدتاً به‌سرنوشت تیره‌بختان، که همان تکذیب کنندگان آیات هستند، می‌پردازد و سوره رحمن به‌سرنوشت رستگاران. هرچند در هر دو سوره به‌هر دو دسته عنایت شده‌است، ولی نسبت‌ها تفاوت می‌کند. مثلاً در سوره قمر که یکپارچه تا انتها درباره هلاکت اقوام تکذیب کننده رسولان و انذار عذاب و تذکرات پیاپی است، تنها ۲ آیه در شأن متقین دارد. درحالیکه در سوره قمر نسبت وارونه می‌شود. یعنی دربرابر کل سوره که آثار رحمانیت را معرفی می‌کند، فقط ۴ آیه درباره مجرمین است. صفات و نام‌های نیکوی الهی که در این دو سوره آمده‌است نیز بیان کننده تفاوت میان دو سوره می‌باشد. در سوره قمر به‌دلیل فضا و جوّ سراسر تهدید و هشدار آن، که توأم با شرح عذاب اقوام سلف می‌باشد،

اسماء:عزیز، مقتدر و ملیک به‌کار رفته‌است:

[(۴۲) کذبوا بایاتنا کلها فاخذناهم اخذ عزیز مقتدر (۵۵) فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر] که اقتدار و شکست‌ناپذیری پادشاه به‌حق را می‌رساند، درحالیکه در سوره رحمن سراسر شرح آلاء ربوبی است.

همانطور که گفته‌شد، در سوره قمر تنها دو آیه انتهائی به‌متقین اختصاص یافته‌است: (ان المتقین فی جنات و نهر ـ فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر). این اشاره کوتاه و موجز در سوره بعدی (رحمن) با شرح و تفصیل زیاد، که نیمه دوم سوره را تشکیل می‌دهد، بیان شده و نشان می‌دهد نزد ملیک مقتدر و در بهشت جاوید او بودن چه مشخصاتی دارد. چنین رابطه‌ای منطقی و طبیعی میان دو سوره اصالت نظم فعلی قرآن را ثابت می‌کند. علاوه بر آن، در همان مقدمه سوره رحمن از قمر و نجم نام می‌برد: (الشمس والقمر بحسبان و النجم والشجر یسجدان) و می‌دانیم نام دو سوره قبل از سوره رحمن نیز قمر و نجم است که این هم ارتباط دیگری را می‌رساند. همچنین می‌دانیم در سوره قمر ۴ بار جمله «لقد یسرنا القرآن للذکر فهل مدکر» تکرار شده و در سوره الرحمن بلافاصله پس از نام رحمن تعلیم قرآن را به‌عنوان مهمترین نشانه رحمانیت پروردگار معرفی نموده است: (الرحمن، علّم القرآن ...)

وجوه مشترک دیگری نیز دارد که به‌برخی از آنها اشاره می‌کنیم ازجمله:

۱ـ هر دو سوره اهل جهنم را «مجرمین» نام نهاده‌اند، مجرم کسی است که رابطه خود را با خدا و خلق او و با حقایق و واقعیات‌های جهان قطع کرده‌است:

قمر (۴۷) ان المجرمین فی ضلال و سعر

رحمن (۴۱) یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی والاقدام

۲ـ در هر دو سوره خبر از «انشقاق» در مرحله پایانی عمر زمین داده‌است. انشقاق همان جدائی و قطع شدن نظم و ارتباط فعلی است.

قمر (۱) اقتربت الساعة و انشق القمر

رحمن (۳۶) فاذا انشقت السماء فکانت وردة کالدهان

۳ـ در سوره قمر تماماً از بی‌اعتنائی و سهل‌انگاری مجرمین یاد می‌کند که هر نشانه‌ای، هرچند عظیم، در رابطه با قیامت ببینند آنرا سحر می‌شمارند و ترس و واهمه‌ای از آن به‌خرج نمی‌دهند، امّا در سوره رحمن وقتی بهشت را معرفی میکند، به‌جای آنکه نام متقین را که همه جا به‌کار برده مطرح می‌نماید، از کسانی نام می‌برد که از مقام خدا می‌ترسند (و لمن خاف مقام ربه جنتان)

سوره «الرحمن» (۵۵)

سوره «الرحمن» که عروس قرآن نامیده شده، تنها سوره‌ای است که با اسمی از «اسماءالحسنی» آغاز گردیده است. نام «الرحمن» که مبالغه «رحمت» است، بر گستردگی و توسعه رحمت الهی بر جمیع اشیاء و موجودات عالم دلالت دارد (و برحمتک التی وسعت کلشیء)[1] بطوریکه همه آنچه در آسمانها و زمین است، در حیات و حرکت وجودی خویش، دائماً دست نیاز بسوی او دارند و او هرلحظه در کار و شأنی است (یسئله من فی‌السموات والارض کل یوم هو فی‌شأن). چنین تصور زنده و دینامیک از پروردگار عالم که مستمراً مخلوقات خود را تحت‌نظر دارد و سایه رحمتش همچون نور بر آنها می تابد، دربرابر اعتقادات جاهلانه و ایستای مشرکین که با انکار ربوبیت و رحمانیت[2]، خدا را آفریدگاری می‌شناختند که مخلوقاتش را پس از آفرینش به‌حال خود رها کرده یا به فرشتگان و الهه مختلف سپرده‌است جلوه خاصی پیدا می کند.

رحمت الهی بر انسان به‌شکل نعمت‌های متنوع و بیکرانی که ازهمه جهت بر او ارزانی داشته جلوه می کند، این نعمت‌های عظیم که در دنیا مؤمن و کافر را دربر گرفته، دربرابر نعمت‌های فوق‌العاده عظیم‌تری که در آخرت برای متقین فراهم شده، ناچیزجلوه می کند.[3] در این سوره گوشه‌ای از آن نعمت‌ها را که مطلقاً در قالب ذهن و اندیشه دنیانگر و محدود بشر نمی گنجد به‌مدد استعاره و تمثیل، در تشبیه به‌نعمت‌های دنیائی بیان کرده است.

---

۱. قسمتی از اولین بند دعای کمیل.

۲. ازجمله آیه ۶۰ سوره فرقان (و اذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و ماالرحمن انسجد لما تأمرنا وزادهم نفوراً)

۳. به‌فرمایش حضرت علی در نهج‌البلاغه (خطبه ۱۰۹ نسخه صبحی صالح) سبحانک... و ما اسبغ نعمک فی‌الدنیا، و ما اصغرها فی نعم الاخرة

(ثلث آخر سوره)

نعمت الهی را در این سوره با کلمه «آلاء» که بلیغ تر از نعمت است با نسبت دادن به پرودگار ۳۱ بار تکرار کرده است (فبای آلاء ربکما تکذبان). این ترجیع بندِ تکراری که خطاب به انس و جن[1] است، ارتباط نعمت‌ها (آلاء) را با مسئله «ربوبیت» (ربکما) که مورد انکار مشرکین بوده نشان می‌دهد. به‌این ترتیب درس «توحید» را به مشرکینی که علیرغم اعتقاد به «الله»، (همچون بسیاری از خداپرستان امروزی) ربوبیت و رحمانیت را از او منتزع کرده، سر بر آستانه معبودها و آلهه و ارباب متفرق فرود می‌آوردند آموزش می‌دهد.

انواع نعمت‌ها

نعمت‌هائی که در این سوره ذکر گردیده فراوان است و از آیه ۱۲ به‌بعد مرتباً به‌دنبال یادآوری هر کدام جمله «فبای الاءربکما تکذبان» تکرار می گردد. امّا مقدمه ۹ آیه‌ای سوره (که چنان جمله‌ائی بدنبال آیات آن نیامده) وضعیت مستقلی دارد که مشرف بر بقیه آیات می باشد. اگر این آیات را با نظم خاصی که دارد بنویسیم به‌روابط فیمابین آنها بهتر پی می بریم:

الرحمن،

(۱) علّم القرآن / خلق الانسان / علمه البیان

(۲) الشمس والقمر بحسبان / والنجم والشجر یسجدان / والسماء رفعها و وضع المیزان

(۳) الاّتطغوا فی المیزان / واقیموا الوزن بالقسط و لا تخسروا المیزان

مقدمه فوق را همانطور که ملاحظه می کنید می‌توان با توجه به‌معنا و مقصود و طول و آهنگ آیات آن، به سه قسمت تجزیه کرد. قسمت اوّل که از سه آیهِ دو کلمه‌ای تشکیل شده ارتباط انسان را با تعلیم قرآن و آموختن بیان نشان می‌دهد. در قسمت دوم از انسان فراتر رفته ماه و خورشید و ستاره‌ها و آسمان برافراشته را که همگی با نظم و «میزان» خاصی در حرکت هستند نشان می دهد و بالاخره در سومین قسمت از «میزانِ» حاکم در آسمانها نتیجه گرفته،

---

۱. کلمه «انس» ۱۸ بار در قرآن به‌کار رفته که در تمامی موارد همراه «جن» آمده‌است. در موارد دیگر کلمه «انسان» یا «ناس» استعمال شده‌است.

خطاب به‌انسانها آنها را از طغیان نسبت به میزان بازمی‌دارد و در انجام معاملات به برپاداشتن میزان و اجتناب از زیان رساندن نسبت به‌دیگران توصیه می‌نماید. این سه بخش درارتباط ظریفی با یکدیگر قرار دارند. ابتدا تعلیم و آموزش اصول و معیارها (کتاب) مطرح می‌گردد و تبیین آن در جوامع انسانی (آیات لفظی و کلامی)، آنگاه آیات تکوینی در طبیعتِ کون و مکان و عظمت‌های کیهانی و نظم حیرت‌آور آن نشان داده می‌شود تا چشم بصیرت انسان باز گردد و با مشاهده «میزان» در عالم هستی پی به لزوم رعایت «میزان» در روابط خود با دیگران ببرد.

نکته شگفت در این‌است که تعلیم قرآن را در قسمت اوّل، مقدم بر خلقت انسان قرار داده است. (الرحمن، علّم القرآن، خلق‌الانسان) گویا در رابطه با «رحمانیتِ» خدا، تعلیم قرآن مصداق بارزتری از رحمت واسعه او در مقایسه با خلقت انسان باشد [۱]. و این نعمت را از آن جهت مقدم بر بقیه مطرح کرده که بدلیل سوق‌دادن انسان به‌هدایت و سعادت ابدی قابل قیاس با هیچ نعمتی نیست (الله اعلم). خلقت انسان نیز با پیچیدگیهای حیرت‌آوری که دارد، ازمیان انواع مخلوقات، نشانه دیگری بر «رحمانیت» خالق است. امّا نعمتِ بیان که کمتر موردتوجه قرار می گیرد، شگفتی دیگری است. حیوانات که بطور غریزی با اصوات و حرکات محدودی منظور خود را به‌همنوع خویش منتقل می‌نمایند، قدرت بیان کامل ندارند و بنظر نمی‌رسد تنوع و کمالی در این جهت داشته باشند، امّا انسان ازطریق ابداع حروف و کلمات، علاماتی را بتدریج درطول تاریخ خود برای اشاره به مفاهیم طبیعی و مکنونات ضمیر بوجود آورده است که مقدمه وضع قراردادی لغات و فرهنگ‌های متنوع گشته است. به‌این ترتیب اندیشه و احساسات خود را به‌روشن‌ترین وجه به‌نسلهای بعد منتقل کرده و این امر خود موجب رشد تمدن و فرهنگ گشته است. معنان «بیان» در «علمه البیان» پرده‌برداری از ضمیر و روشن کردن مشکل و مجهول است. همین که خداوند با استعدادی که در انسانها به‌ودیعه گذارده و الهامی که در تبیین مکنونات قلبی به‌آنها کرده، خود از نعمت‌های عظیمی است که کمتر به‌آن توجه داریم. کافی است لحظه‌ای به سخنان بلیغی که از رسول‌اکرم (ص) یا ائمه (ع) نقل شده، یا نوشته‌های گرانقدری که ازطریق تعلیم بیان و پیدایش لغت و حروف و ادبیات انشاء شده بیندیشیم و ببینیم اگر چنین نعمتی نبود در چه بربریت و توحشی زندگی می کردیم.

و امّا دومین قسمت مقدمه، همانطور که گفته‌شد، به عظمت‌های خارج از وجود انسان

---

۱ . موضوع قرآن در سوره قبل (قمر) نیز که با ۴ بار تکرار ترجیع‌بند «و لقد یسرنا‌القرآن‌للذکر فهل من مدکّر» شاخص شده بود با افتتاح این سوره که تأکید بر تعلیم‌قرآن دارد پیوند می‌خورد.

که هر کدام مصداقی از «رحمانیت» خداوندگار عالم است اشاره دارد؛ نظم و «حساب» داشتن خورشیدوماه (الشمس والقمر بحسبان)، دراختیار خدا قرارداشتن و تسلیم قوانین حاکم بر هستی بودن ستاره و درخت[1] (والنجم والشجر یسجدان) و بالاخره گسترش حیرت‌آور آسمان و قراردادن میزان در آن. (والسماء رفعها و وضع المیزان). از همه این مقدمات، آیات کلامی و کیهانی، چنین نتیجه گرفته می‌شود که انسان نیز باید دارای «میزان» باشد!

از آیه (۱۰) به بعد شرح نعمت‌های گسترده الهی شروع می‌شود و پس از ذکر هر نعمتی عبارت «فبای آلاءربکما تکذبان» تکرار می گردد.

این نعمت‌ها به دوبخش عمده، نعمت‌های دنیائی و نعمت‌های اخروی تقسیم می‌شوند. نعمت های دنیائی نیز خود به دوبخش نعمت‌های حال و نعمت‌های آینده (در همین دنیا برای نسلهای بعد) تقسیم می گردد. همچنین نعمت‌های دنیائیِ حال به نعمت های زمینی و آسمانی و دریائی تقسیم می گردد. نمودار صفحه بعد تقسیم‌بندی نعمت‌های را نشان می‌دهد:

---

۱. بسیاری از مفسرین و مترجمین قرآن کلمات نجم و شجر را گیاه بدون ساقه و با ساقه ترجمه کرده‌اند درحالیکه این معنا گذشته از آنکه با سیاق آیات قبل و بعد که مربوط به عظمت‌های کیهانی است هماهنگی ندارد. اصلاً درقرآن کلمه نجم و نجوم که ۱۳ بارتکرار شده، گرچه درلغت غرب قدیم آمده باشد، به‌معنای گیاه بی‌ساقه بکار نرفته‌است. در آیه ۱۸ سوره حج نیز از سجده آنچه در آسمانها و زمین است و خورشید و ماه و ستاره‌ها و کوهها و درختان و جنبندگان بسیاری از انسانها شاهد می‌آورد که در آن سجده نجوم و شجر نیز تصریح شده است.
الم تر ان الله یسجد له من فی السموات و من فی الارض و الشمس و القمر و النجوم و الشجر و الدّواب و کثیر من الناس و کثیر حق علیه العذاب...

نعمت‌های پروردگار

دنیائی

حال

● وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ

زمینی

پیدایش انواع میوه‌ها و محصولات	فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ	فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

آسمانی

آفرینش انسان از خاک و جن از انرژی	خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ	" " " "
ایجاد حرکت وضعی و انتقالی	رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ	" " " "

دریائی

آمیخته شدن دو سیستم آب شور و شیرین	مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ	" " " "
استخراج زینت از دریاها و رودخانه‌ها	يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ	" " " "
حرکت کشتی‌های بادی	وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ	" " " "

آینده

● كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ — " " " "

امداد مستمر تمامی موجودات	يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ	" " " "
میدان عمل انحصاری آینده جن و انس	سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ	" " " "
امکان نفوذ انسان و جن به آسمانها	يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ ...	" " " "
آگاهی از خطرات مهلک مسیر	يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ	" " " "

اخروی

قیامت - جهنم

انشقاق آسمان در آستانه قیامت	فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ	" " " "
بی‌نیازی پروردگار از پرسش	فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ	" " " "
شناخت مجرمین با نشانه‌ها	يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ	" " " "
جهنم مجرمین	هَٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ	" " " "

بهشت

● وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ — " " " "

بهشت خائفین

شاخسارها (آثار و شاخه‌های ایمان)	ذَوَاتَا أَفْنَانٍ	" " " "
چشمه‌های جاری (ایمان و عمل صالح)	فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ	" " " "
میوه‌های متنوع	فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ	" " " "
تکیه‌گاهها	مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ	" " " "
همسران	فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ	" " " "
زیبائی و جمال	كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ	" " " "
جزای احسان	هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ	" " " "

● وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ — " " " "

بهشت مقربین

شاخسارها	مُدْهَامَّتَانِ	" " " "
چشمه‌های جوشان	فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ	" " " "
میوه‌ها	فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ	" " " "
همسران زیبا	فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ	" " " "
حوریان محفوظ	حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ	" " " "
بکر و عفیف	لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ	" " " "
تکیه‌هامها	مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ	" " " "

● تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

الف ـ نعمت‌های دنیائی حال

آیات ۱۰ تا ۲۵، این ردیف نعمت‌ها را که با جمله: «کلُّ من علیها فان ـ و یبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام» ختم می‌شود نشان می‌دهد. همانطور که ملاحظه می‌شود نعمت‌های دنیائی را به‌سه دسته زمینی (والارض...)، آسمانی (رب‌المشرقین و ...) و دریائی (مرج‌البحرین...) تقسیم کرده که باز هم این نعمت‌ها باجزاء کوچکتری تقسیم می‌شوند:

والارض وضعها للانام (نعمت‌های زمینی):
- ۱ـ فیها فاکهة والنخل ذات الاکمام (نعمت‌های باغی)
- ۲ـ والحبُّ ذوالعصف والریحان (نعمت‌های صحرائی)

(نعمت‌های آسمانی):
- ۳ـ خلق‌الانسان من صلصال کالفخار، و خلق‌الجان من مارج من نار
- ۴ـ ربُ المشرقین و رب‌المغربین (پیدایش فصول دراثر اختلاف حرکت‌زمین)

مرج البحرین یلتقیان (نعمت‌های دریائی):
- ۱ـ بینهما برزخ لایبغیان (ایجاد دوگانگی‌ها)
- ۲ـ یخرج منهما اللوءلوء و المرجان (محصول دوگانه)
- ۳ـ و له الجوار المنشات فی‌البحر کالاعلام (حرکت کشتی)

در این بخش به‌دنبال ۷ دسته از نعمتهای الهی ۷ بار ترجیع بند «فبای الاء ربکما تکذبان» تکرار شده است، ۲ دسته از این نعمت‌ها زمینی هستند: پیدایش باغات که انواع میوه‌ها را بوجود می‌آورند[۱]، پیدایش مزرعه که انواع غلات و گیاهان معطر را پرورش می‌دهند، ۲ دسته نیز مربوط به‌آسمان بالای زمین و تحولات جوی ناشی از آن می‌شود. یکی پیدایش انسان از عناصر مادی و خلقت جن از شعله آتش (انرژی خالص) است که به گفته زیست‌شناسان، حیات در کره زمین در فرآیند برخورد امواج و عناصر کیهانی با جوّ زمین و به‌دنبال آذرخش‌های شدید و طولانی آن، و درنتیجه فعل‌وانفعالات شیمیائی ناشی از ترکیب نزولات جوی با عناصر مادی و رسوبات رسی کناره سواحل دریاها به‌وجود آمده است. بالاخره تنوع طلوع و غروب خورشید که به‌دلیل تغییر شعاع گردش زمین به‌دور خورشید فصول چهارگانه را به‌وجود می‌آورد، که اگر این فصول نبود هرگز حیاتی در کره زمین ممکن نمی‌گشت. و امّا نعمت‌هائی که مربوط به دریاها می‌شوند ۳ دسته هستند:

---

۱ . علت اینکه محصول درخت نخل (خرما) ازمیان میوه‌ها مشخصاً یادآوری گردیده (فیها فاکهة والنخل ذات الاکمام) شاید بدلیل غذائیت این محصول علاوه بر میوه بودن‌آن می‌باشد. شاید هم هضیم بودن‌آن یا خواص بیشماری که دارد و کالری و ویتامین‌های فراوان‌آن موجب این اختصاص شده باشد (والله اعلم).

۱ـ آب‌های شیرین و شور (آب رودخانه‌ها و دریاها) که موجب آثار پربرکتی می گردد[۱] و نشان می‌دهد دو کیفیت مختلف علیرغم تضاد ماهیتی چگونه می‌توانند درکنار هم زندگی کنند و هردو آثار مفید و ارزنده‌ای داشته باشند[۲]. شاید بیان این دوگانگی در رابطه با آفرینش جن و انس متضمن این معنا نیز باشد که هر دو نوع نامبرده درکنار هم زندگی می‌کنند و با برزخی که میان آنهاست در قلمرو یکدیگر وارد نمی‌شوند (ماده و انرژی) و هر دو نوع مانند آبهای شور و شیرین که لوءلوء و مرجان دارند محصول وجودی مفیدی می‌توانند عرضه نمایند.

۲ـ نعمت دوم تولید لوءلوء و مرجان به‌عنوان زیباترین محصول زینتی دریاها است[۳]، گرچه در سوره‌های دیگر از محصولات دیگر دریا همچون ماهی تازه یاد می‌شود، امّا در اینجا چون منظور بیان زیباترین جلوه‌های نعمت‌های خدائی است، از این دو گوهر یاد می‌شود تا شاید انسان نیز گوهر وجودی خویش را ظاهر نماید.

۳ـ و بالاخره سومین نعمت دریائی جریان یافتن کشتی‌های بادبان برافراشته کوه‌پیکر در دریاها و اقیانوس‌ها است که به‌نیروی رحمت الهی (باد) وسیله حمل‌ونقل انسان و کالاهای او به اقصی نقاط عالم می گردند.[۴]

نعمت‌های فوق که در ۷ دسته معرفی گردید، مطلوب بودن آن برای کسی مورد تردید نمی‌باشد. امّا نتیجه‌ای که ازاین نعمت‌ها گرفته می‌شود این سئوال را پیش می‌آورد که چگونه فانی‌شدن آنچه بر روی زمین است (کل من علیها فان) ازجمله «آلاء الهی» محسوب می گردد؟ پاسخ این سئوالِ مقدر را دنباله آیه می‌دهد که «روی پرودگار صاحب جلال و کرم تو باقی می ماند» (و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام). همین که علیرغم فانی‌شدن همه نعمت‌های روی زمین، آنچه رو بسوی خدا دارد، یعنی اعمال خدائی، خداجوئی‌ها

---

۱. شط العرب که از بهم پیوستن دجله و فرات بوجود می‌آید روزی دوبار دراثر جذر و مد حرکت می‌کند، هنگامی که آب ازطرف دریا بطرف شط کشیده می‌شود امکان آبیاری فراوانی برای کشاورزان بوجود می‌آید.

۲. علاوه بر آیه فوق، در دو آیه دیگر نیز به‌این جریان اشاره شده و در رابطه با سیاق سوره برداشتهائی از این دوگانگی شده‌است.
فرقان (۵۳) و هوالذی مرج البحرین هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج و جعل بینهما برزخاً و حجراً محجوراً
فاطر (۱۲) و مایستوی البحران هذا عذب فرات سائغ شرابه و هذا ملح اجاج و من کل تأکلون لحماً طریاً و تستخرجون حلیة تلبسونها

۳. گویا مروارید دریائی در مصب رودخانه‌ها که آب‌های شور و شیرین جریان دارند، بتدریج با رسوب املاح دریائی با مکانیسم خاصی شکل می‌گیرند.

۴. برای اطلاع بیشتر از این نعمت می‌توانید به سوره‌ها و آیات ذیل مراجعه نمائید: ۴۵/۱۲ـ ۴۲/۳۲ـ۳۱/۳۱ـ۳۰/۴۶ـ۲۲/۶۵ـ۱۴/۳۲ـ۱۰/۲۲ و...

جهت گیریهای خدائی باقی می‌ماند، خود نعمت بسیار بزرگی است. اگر انسان امیدی به‌آینده و حیات جاوید نداشته باشد، هرکاری را برای خود مجاز می‌داند و به پوچی و عبث بودن حیات می‌رسد. اما این روزنه امیدِ شورانگیزی است که «وجه خدا» یعنی آنچه رو بسوی خدا دارد باقی می‌ماند و توشه بهشت جاوید می گردد.

ب ـ نعمت‌های دنیائی آینده

آیات تا شماره ۲۸ که با جمله «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام» ختم می‌شود، بنظر می‌رسد فصل اول سوره را تشکیل می‌دهد. بخصوص آنکه پایان سوره نیز با نام «ذی‌الجلال و الاکرام» ختم شده است. امّا آیات ۲۸ تا ۳۵ که در بین دو فصل نعمت های دنیائی و اخروی قرار گرفته، چنین می‌نماید که آینده دنیای بشری را تصویر می‌نماید. این قسمت از ۴ آیه با ۴ ترجیع‌بند تکراری تشکیل شده است که ذیلاً اشاره‌ای مختصر به‌مفاد آن می‌نمائیم:

اولین آیه این قسمت (یسئله من فی‌السموات والارض کل یوم هو فی شأن) که شمول رحمانیت خدا را در تأمین نیازهای تمامی موجودات آسمانها و زمین بیان می‌کند، علاوه بر اثبات توحید، حرکت روبه‌رشد و کمال جهان هستی را باجمله «کل یوم هو فی شأن» نشان می‌دهد. منظور از «یوم» ۲۴ ساعت دنیای زمینی انسانهانیست، بلکه زمانی است که تناسب با نیاز های تکوینی هر مخلوق دارد. به‌این ترتیب خالق هستی یکسره و دائماً در شأنی از تدبیر امور مخلوقات می‌باشد. این همان ربوبیتی است که از رحمانیت خدا ناشی می‌شود. همچنانکه رحمت و عطوفت پدر و مادر منشأ رسیدگی و تربیت فرزند می گردد. چنین بینشی نسبت به جهان هستی که گذشتهِ روبه‌تکامل تمامی پدیده‌ها و موجودات گواه و شاهد صادقی بر آن است، آینده‌ای برای بشریت تصویر می‌نماید که در اندیشه تنگ امروزی ما نمی گنجد. اگر به پیشرفتهای محیرالعقول علمی بشر در نیم‌قرن اخیر که از مجموعه دانش و دستاوردهای علمی او درطول تاریخ گذشته بیشتر است نگاهی بیفکنیم و منحنی این پیشرفت را که بطور تصاعدی بالا می‌رود برای صدها و هزاران (و شاید میلیونها) سال آینده ترسیم کنیم، به نتایجی خواهیم رسید که توصیف آن جز حیرت نخواهد افزود.

دومین آیهِ این قسمت (سنفرغ لکم ایُّه الثقلان)، زمانی را در ذهن تداعی می‌نمایدکه جز جن و انس موجود دیگری در روی زمین باقی نمانده یا اگر مانده درخدمت این دو گرانمایه است. می دانیم دربرابر عمر ۴/۵ میلیارد ساله زمین نوع انسان نوزاد تازه‌واردی است که حداکثر یک میلیون سال از پیدایش انواع وحشی آن می گذرد! یعنی اگر عمر کره زمین را

یک‌سال فرض کنیم، عمر نوع انسان (از ابتدا تاکنون) کمتر از ۲ ساعت می‌باشد! در این مدت میلیونها نوع از انواع دریائی، پرنده، خزنده و... پا به‌عرصه وجود گذاشته و پس از میلیونها سال منقرض شده‌اند. کره خاکی ما بیش از یکصد میلیون سال زیر سم سنگین حیوانات کوه‌پیکری چون دایناسورها بود و اکنون صدمیلیون سال (صدبرابر پیدایش نوع انسان) از انقراض این نوع می گذرد و به‌همین نحو انواع موجودات متنوع دیگر... تاریخ طبیعی گواهی می‌دهد موجودات روی زمین بتدریج تکامل یافته به‌انسان رسیده‌اند و با تکامل انسان به تدریج صحنه را برای این نوع کاملتر تخلیه می‌نمایند. اکنون سراغ بسیاری از پرندگان یا حیوانات وحشی را تنها در باغ‌وحش‌های محدود می‌توان گرفت و از نوع آنها تعداد انگشت‌شماری بیش باقی نمانده است. با پیشرفت صنعت و تکنولوژی و رشد جمعیتِ جوامع انسانی و محدودیت محیط زیست بتدریج حیوانات باقیمانده هم منقرض خواهند شد و سرانجام تنها جن و انس (یا حیواناتی که در خدمت آنها هستند مثل گاو و گوسفند یا میکرب‌های مفید) باقی خواهند ماند که خداوند فارغ از انواع دیگر به‌کمال این دو گرانمایه خواهد پرداخت (سنفرغ لکم ایه الثقلان).

سومین آیه (یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الاّ بسلطان) صحنه دیگری را بر پردهِ ذهن تصویر می‌نماید که انسان پیشرفته آینده با تکنولوژی پیچیده خود بر اقطار آسمانها و زمین نفوذ کند و کهکشانها را درنوردد. شاید چنین آرزوئی برای انسان قرن گذشته محال می‌نمود ولی نسل امروز که شاهد سفینه‌های فضائی و کشفیات حیرت‌آور علمی بوده‌است می‌تواند چنین آینده‌ای را باور نماید. امروز با تلسکوپهای فوق مدرن رادیوئی، اخترشناسان کهکشانهای تا فاصله صدها میلیون سال نوری را رصد کرده‌اند (فاصله خورشید تا زمین فقط ۸ دقیقه و ۱۳ ثانیه است) و تاکنون فاصله ۱۰ هزار کهکشان را با زمین (ازطریق اثر دوپلر بر نوری که از کهکشان می‌آید با اندازه گیری انتقال قرمز) محاسبه کرده‌اند. در ذهن خود می‌توانید مجسم نمائید که فقط ده قرن آینده، انسان بر چه موضع علمی تکیه دارد!

در این سوره که نام انس و جن چهار بار در کنار یکدیگر آمده است، منحصراً در آیه فوق نام جن مقدم بر انس قرار گرفته است. گویا دلیل این امر امکان بیشتر نوع جن برای نفوذ به اقطار آسمانها و زمین نسبت به انسان باشد (شاید به‌دلیل غیرمادی بودن جن).

و بالاخره در چهارمین آیه (یُرسَل علیکم شواظ من نار و نحاس فلا تنتصران) از خطری در آسمانها به‌انس و جن هشدار می‌دهد که امروز ازنظر علمی با سفرهای فضائیِ محدود برای دانشمندان آشکار شده است. «شواظ» ازنظر لغوی به شعله بی‌دود آتش (لهب لادخان

فیه) و گرمای بسیار شدید آتش یا خورشید می گویند (حر النار او الشمس شده الغلة) و «نحاس» به دود بی‌آتش (لهب لا دخان فیه) یا شراره آهن هنگامی که چکش می خورد (ما سقط من شرار الصفر او الحدید اذا طرق) می گویند. و امروز ازنظر جوشناسی روشن شده است که درجه‌حرارت (سرما یا گرما) برحسب وجود نور خورشید به‌چندصد درجه می‌رسد و از آن بالاتر در نزدیکی ستارگان از هزاران درجه نیز تجاوز می کند، علاوه‌بر آن، اشعه‌های مرگبار ماوراء بنفشِ کیهانی و ذرات سنگین مهلکی که در فضا حرکت می کنند، خطراتی برای مسافر فضائی بشمار می‌روند. در قسمتهای دیگری از فضای مابین ستارگان گازهای مختلفی وجود دارد که در مرحله قبل از فشردگی قرار دارند، این گازهای بدون حرارت (فوق‌العاده سرد) از عناصری تشکیل شده‌اند که برای انسانِ بدون ابزار و حفاظ (..الابسلطان) مرگ‌آور می باشد.

آیا این امکان که انسان بالاخره در روزگاری هرچند دور، در اقطار آسمانها و زمین نفوذ می‌نماید، نعمت بزرگی محسوب نمی‌شود؟ و اگر می‌شود پس: «فبای آلاءربکما تکذبان»!؟

نعمت‌های اخروی

نیمهٔ دوّم سوره که‌از آیه (۳۷) شروع می‌شود شرح دیگری است از نعمت‌های بیکران نشئه دیگر. آیات این قسمت که ۲۰ بار با جمله تکراری «فبای الاءربکما تکذبان» بدرقه می‌شود، ۳ موضوع اصلی را توضیح می‌دهد: ۱ـ پایان عمر زمین و آغاز قیامت و حساب و کتاب، ۲ـ سرنوشت مجرمین و توصیف جهنم آنان، ۳ـ سرنوشت خداترسان (متقین) و توصیف بهشت آنان (مقربین و ابرار).

توضیح قسمت اول و دوم به‌اجمال برگزار شده است (۴ آیه قسمت اوّل، ۵ آیه قسمت دوّم)، امّا از آنجائی که نام سوره «رحمن» است و سیاق آن شرح نعمت‌های الهی می باشد، قسمت سوّم، یعنی بهشت خداترسان را با ۳۳ آیه (۱۶ آیه آن ترجیع بند تکراری است) توضیح داده است، آنهم در دو سطح مختلف، گویا برای مقربین و ابرار!

۱ـ پایان عمر زمین

قسمت اوّل که با آیه (فاذا انشقت السماء فکانت وردة کالدهان) آغاز می گردد نمایشگر صحنه هولناک مرگ مرحله‌ای خورشید است. همانطور که در شرح سوره «نجم» توضیح داده شد، هنگامیکه ئیدروژن هسته مرکزی خورشید، که سوخت آن محسوب می گردد، تمام شود، فعل وانفعالات هسته‌ائیِ تبدیل ئیدروژن به هلیوم دستخوش اختلال می شود و پوسته نازک اطراف هسته برای جبران این کمبود می‌سوزد و پوسته خارجی در چنین حالتی با تقلیل تشعشع درونی، که با نیروی جاذبه مقابله می کرد میخواهد منقبض و

فشرده گردد، برای رسیدن به تعادل بشدت منبسط می گردد (حدود یکصد برابر حجم فعلی خورشید). اکنون نور خورشید که بصورت تشعشع از سطح آن خارج می گردد مجبور است بر حجم بیشتری بتابد. نتیجتاً درجه حرارت سطح خارجی از ۵۵۰۰ درجه سانتیگراد فعلی به ۳۰۰۰ درجه افت می کند و رنگ خورشید بجای سفید متمایل به‌زرد، قرمز متمایل به‌زرد (وردة کالرهان) می‌شود. این همان نشانهٔ مرحله‌ای از پایان عمر فعال خورشید یاآستانه قیامت است:

«فاذا انشقت السماء فکانت وردة کالدهان».

این خود نعمتی است که با مرگ خورشید تولد تازه‌ای آغاز می گردد. پس: فبای آلاء ربکما تکذبان.

چنین تحولی بیانگر آغاز قیامت است که یوم الدین یا یوم‌الحساب نیز محسوب می‌شود. اکنون نامه اعمال انسانها آنچنان آشکار و واضح است که نیازی به‌بازجوئی و پرسش از انس و جنی وجود ندارد (فیومئذ لایسئل عن ذنبه انس ولا جان). این خود نعمت دیگری است برای انسانهائی که حساب روشنی دارند.

۲ـ **سرنوشت مجرمین و توصیف جهنم آنان** ـ در این قسمت بیان می کند که چگونه مجرمین بدون اینکه نیازی به‌سئوال و جواب باشد از علامت چهره‌شان شناخته می‌شوند و با خواری و ذلت بسوی جهنم کشیده می گردند. به‌آنها گفته‌می‌شود این همان جهنمی است که تکذیبش می کردید.

در این قسمت که از عذاب مجرمین یاد می کند، سه‌بار جمله معروف «فبای الاء ربکما تکذبان» همانند قسمتهائی که از نعمت‌های شناخته‌شده خدا یاد می کرد، تکرار می گردد. ممکن است این سئوال به‌ذهن کسی خطور کند که چگونه عذاب می‌تواند نعمت باشد؟ پاسخ این سئوال را باید از آیات دیگر قرآن گرفت که حساب و کتاب و جهنم و بهشت را دررابطه با هدفداری خلقت و باطل و عبث‌نبودن آن مطرح می‌نماید. اگر قرار باشد درس خواندن یا نخواندن، ادب و تربیت داشتن یا نداشتن شاگردان برای معلم کوچکترین تفاوتی نداشته باشد و اصلاً تلاش آنها تأثیری در فهمیدن و آموزش و پروش نداشته باشد، چه حاصلی از مدرسه عاید می‌شود؟ و اگر به‌این اصل قرآنی که دائما تکرار می‌شود توجه نمائیم می فهمیم که هرنفسی خود سازنده آینده خویش می باشد و بدیهی است اگر کسی در حیات دنیائی آمادگی لازم را برای حیات اخروی کسب نکرده باشد دچار محرومیت و رنج خواهد شد. این حقیقتی روشن است که در روز قیامت هرکس اعمال خود را حاضر می بیند و پروردگار به احدی ظلم نمی کند:

کهف (۴۹) و وجدوا ما عملوا حاضراً و لایظلم ربک احداً
یونس (۴۴) ان‌الله لایظلم النّاس شیئاً و لکن الناس انفسهم یظلمون.

۳ـ بهشت خداترسان

این قسمت که با آیه «و لمن خاف مقام[۱] ربه جنتان» آغاز می گردد خود به دو بخش فرعی تقسیم مٔی گردد: بخش اوّل از آیه ۴۶ تا ۶۱ که به گفته بعضی از مفسرین در توصیف بهشت ابرار است و بخش دوم که شامل آیات ۶۲ تا ۷۷ می گردد (هر دو بخش ۱۵ آیه) در توصیف بهشت مقربان[۲] (انبیاء و اولیاء). در هریک از دو بخش نامبرده ۸ بار ترجیع بند «فبای آلاء ربکما تکذبان» تکرار می گردد[۳] و ۷ مشخصه از هریک از دو بهشت توصیف می گردد. ذیلاً مقایسه‌ای بین این دو بهشت که به‌روشنی معلوم نیست به‌کدام دو گروه اختصاص داده[٤] شده است می نمائیم:

و لمن خاف مقام ربه جنتان	فبایّ آلاء ربکما تکذبان
① ذواتا افنان (دارنده شاخسارها)	» » » »
② فیهما عینان تجریان (دو چشمه پیوسته جاری)	» » » »
③ فیهما من کل فاکهة زوجان	» » » »
④ متکئین علی فرش بطائنها من استبرق و جنا الجنتین دان	» » » »
⑤ فیهنّ قاصرات الطرف لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان	» » » »
⑥ کانهن الیاقوت والمرجان	» » » »
⑦ هل جزآءالاحسان الا الاحسان	» » » »

---

١ . منظور از خوف مقام ربوبی ترس از عذاب نیست، بلکه آگاهی به‌شهود و حضور خدا است که از گناه بازمی دارد. همچنانکه فرشتگانی که ازعذاب ایمن هستند خوف دارند (یخافون ربهم من فوقهم). این همان آگاهی از قائم بودن خدا بر اعمال است (افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت) که نفس را از گناه بازمی دارد (و امّا من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی)

۲ . در سوره واقعه (سوره بعدی) و سوره انسان مشخصات دیگری از بهشت مقربین و بهشت ابرار (یا اصحاب الیمین) داده است.

۳ . اگر تعداد ترجیع بند فوق را از آیه ۳۹ به بعد که مربوط به قیامت است (فیومئذ...) حساب کنیم ۱۹ مرتبه می شود که با آیه ۳۰ سوره مدثر (علیها تسعه عشر) انطباق پیدا می کند.

٤ . باید توجه داشت در این سوره به دو بهشت متفاوت اشاره شده بدون آنکه نائل شدگان به آن دو معرفی شده باشند. معرفی فوق نظر مفسران است.

و من دونهما جنتان	فبایّ آلاء ربکما تکذبان
① مُدهآمّتان (سبز سیاه‌فام)	« « « «
② فیهما عینان نضاختان (دو چشمه جوشان)	« « « «
③ فیهما فاکهة و نخل و رمان	« « « «
④ فیهن خیرات حسان	« « « «
⑤ حور مقصورات فی‌الخیام	« « « «
⑥ لم یطمثهن انس قبلهم ولاجان	« « « «
⑦ متکئین علی رفوف خضر و عبقری حسان	« « « «

تبارک اسم ربک ذی‌الجلال والاکرام

این نکته نیز جلب توجه می کند که هریک از دو بهشت خود شامل دو بهشت دیگر است (جنتان)، بنظر می رسد دوگانه بودن بهشت‌ها در رابطه با دوگانگی جن و انس باشد که هرکدام مختص یکی است (والله اعلم).

نعمت‌های فوق که البته در قالب تمثیل و تشبیه به لذّات دنیائی بیان شده و حقیقت آن قابل تصور و درک و فهم ما نیست، با نام مبارک پروردگار صاحب جلال و اکرام ختم می شود (تبارک اسم ربک الذی الجلال والاکرام). به گفته برخی مفسرین کلمه «جلال» جامع صفاتی است که عظمت‌های الهی و نوعی دفع و منع را نشان می دهد (مثل: عظمت، علو، کبریاء، عزت، احاطه و غیره). و کلمه «اکرام» صفات جمال ربوبی را که انسان در برابر بهاء و حسن آن واله و مجذوب می گردد نشان می دهد (مثل: علم، رحمت، جود، کرم، لطف، غفران و غیره). پس چه خجسته و فزاینده (مبارک) است نام پروردگاری که صاحب چنین مختصاتی است.

* * *

نام‌های الهی ـ در این سوره نام جلاله «الله» اصلاً نیامده‌است. امّا از آنجائیکه سیاق آن شرح رحمانیت خدا است و اثر رحمانیت در «ربوبیت» ظاهر می گردد، ۳۴ بار نام «رب» (بصورت مضاف، ۳۱ بار ربکما، ۲ بار ربک، یکبار ربه) تکرار شده است. علاوه بر این، ۲ بار صفت «ذی‌الجلال و الاکرام» به‌دنبال نام رب آمده است و یکبار نیز نام رحمن در ابتدای سوره

$34+2+2 = 38 = (2\times19)$

آهنگ سوره ـ ۶۹ آیه این سوره با حرف «ن»، ۷ آیه با حرف «م» و ۲ آیه با حرف «ر» ختم می شوند.

ارتباط سوره‌های رحمن و واقعه (۵۵ و ۵۶)

این دو سوره از جهات عدیده‌ای با یکدیگر مشابهت دارند و یک مطلب را بیان می کنند، اولاً نیمی از هر دو سوره به‌بهشت و جهنم آخرت پرداخته و زندگی جاوید آینده را، که برحسب جزای اعمال تعیین می گردد، تصویر می‌نماید. ثانیاً در هر دو سوره خبر از مرحله‌ای پس از این زندگی موقت دنیائی، که توأم با تغییرات و تحولاتی در صحنه آسمان و زمین و کوهها خواهد شد، می‌دهد. ثالثاً دسته‌بندی انسانها در هر دو سوره به گونه‌ای خاص انجام می‌شود.

در سوره «الرحمن» اصحاب جهنم را «مجرمین» نامیده و بهشت را نیز در دو سطح مختلف توصیف نموده‌است. ولی فقط از «لمن خاف مقام ربه» نام برده و خصوصیتی سراغ نداده است. امّا در سوره واقعه سه‌دسته را مقربون (السابقون السابقون)، اصحاب المیمنه و اصحاب المشمئه نامیده‌است.

اسماء نیکوئی که در این دو سوره به‌کار رفته‌است، می‌تواند راهنمای مؤثری برای شناخت مضامین آنها و تفاوت‌های موجود باشد. در سوره «رحمن» بجز نام رحمن، دو بار نام پروردگار صاحب جلال و کرامت آمده‌است (تبارک اسم ربک ذوالجلال والاکرام)، که این اسامی تناسب کاملی با نعمت‌های نامبرده در سوره، که عنوان «آلاء» روی آن گذاشته شده‌است (فبای آلاء ربکما تکذبان) دارد، درحالیکه در سوره واقعه فقط نام «رب» با صفت عظیم دو بار تکرار شده‌است (فسبح باسم ربک العظیم) و یک‌بار نیز به‌صورت «رب العالمین» آمده‌است که این صفت بیان کننده نقش ربوبیت عظیم او یعنی تدبیر و اراده حکیمانه جهان هستی است. مدیریتی که جزء کوچکی از آن اداره کهکشانها و ستاره‌های عظیمی است که پایان حیات آنرا خداوند با صفت عظیم بیان کرده‌است (فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لوتعلمون عظیم)، مثال‌هائی هم که برای متوجه‌ساختن تکذیب کنندگان به‌نقش ربوبیت خداوند می‌زند، تماماً حرکت و جریانی را نشان می‌دهد که در همه مراحل و مراتب آن نظارت و مراقبت و مدیریت لازم است.

آیات ۵۷ تا ۷۴، چهار موضوع را مطرح می‌نماید:

۱ـ جریان رشد و کمال نطفه تا انسان کامل.

۲ـ جریان کاشتن یک نهال تا درخت کامل.

۳ـ جریان ابر و باد تا نزول باران حیات‌بخش.

۴ـ جریان تبدیل چوب خشک به‌آتش (انرژی حرارتی).

در همه مثال‌های فوق آنچه کاملاً مشهود است، پیوستگی و دائمی‌بودن نقش

پروردگار بر مخلوقات است که همه هستی را با تمامی عظمت آن فراگرفته (برخلاف اعتقادات ایستای مشرکین که نقش خداوند را فقط در خالقیت می‌دیدند و تدبیر بعدی را به فرشتگان و بت‌ها یا جن‌ها و سلاطین و غیره نسبت می‌دادند).

و امّا درمورد اسم و عنوانی که برای مرحله پس از حیات دنیائی در سوره‌های این مجموعه استفاده شده‌است، سوره رحمن تنها به‌اشاره «یومئذ» اکتفا کرده‌است. ولی در سوره واقعه چند عنوان به‌کار برده‌است. یکی همین کلمه واقعه (اذا وقعت الواقعه، لیس لوقعتها کاذبه) که با توجه به آیه ۷۵ (فلا اقسم بمواقع النجوم)، به‌نظر می‌رسد مرحله نزول و فرود ستاره، تمام‌شدن فعل و انفعال هسته‌ای قشر درونی آن و انقباض و فشردگی شدید ستاره و انبساط پوسته خارجی آن باشد (خافضه رافعه)، عنوان دیگر که در آیه ۴۹ به‌کار رفته‌است، «میقات یوم معلوم» می‌باشد. بالاخره در آیه ۵۱ آنرا «یوم‌الدین» نامیده‌است که هریک از این اسامی علامتی برای مطالب سوره می‌باشد. اگر در سوره الرحمن در این‌مورد سکوت شده، به‌دلیل تمرکز سوره روی آثار رحمانیت و سرنوشت انسانها در آینده است و کمتر به‌تحولات طبیعی نظر دارد.

برخی مشابهت‌های دیگر این دو سوره به‌قرار ذیل می‌باشد:

۱ـ قرآن ـ در سوره الرحمن تعلیم قرآن مقدم بر همه نعمت‌ها بیان شده‌است:

الرحمن علم القرآن، خلق الانسان ....

در سوره واقعه نیز سوگند به‌عظمت مواقع النجوم برای نشان‌دادن کرامت قرآن است:

فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لوتعلمون عظیم ـ انه لقرآن کریم ـ فی کتاب مکنون ـ لایمسه الا المطرون ـ تنزیل من رب العالمین ـ افبهذا الحدیث انتم مدهنون ـ و تجعلون رزقکم انکم تکذبون .

۲ـ تحولات آسمان و زمین ـ در هر دو سوره به‌تحولاتی که در آستانه قیامت در آسمان و زمین اتفاق می‌افتد اشاره کرده‌است:

سوره رحمن	(۳۷) فاذا انشقت السماء فکانت وردة کالدهان
سوره واقعه	(۱ تا ۶) اذا وقعت الواقعه، لیس لوقعتها کاذبه، خافضه رافعه، اذا رجّت الارض رجاً، و بسّت الجبال بسّاً، فکانت هباء منبثاً. (۷۵ و ۷۶) فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لوتعلمون عظیم.

۳ـ معرفی اصحاب نار ـ در سوره رحمن همانطور که گفته‌شد، اصحاب جهنم را «مجرمین» نامیده است. امّا در سوره واقعه خصوصیات بیشتری از آنها سراغ داده. ازجمله: انکار بعثت ـ گمراهی ـ تکذیب و انکار جزا (دین).

سوره «واقعه» (۵۶)

سوره «واقعه» همانطور که از نامش پیدا است بر محور واقعه عظیم قیامت نازل شده و با اشاره به تحولات زیرو روکننده آستانه چنین انقلابی افتتاح می گردد، واقعه‌ای که با انقباض و انبساطی عظیم موجب لرزش شدید زمین و از بن کنده‌شدن و پراکندگی آن همچون ذرات هوا می‌شود (اذا وقعت الواقعه، لیس لوقعتها کاذبه، خافضة رافعه، اذا رجت الارض رجّا، و بست الجبال بسّا، فکانت هبآء منبثاً)

بار دیگر در ربع آخر سوره (آیات ۷۵ و ۷۶) در تأکید به‌اهمیت و کرامت قرآن، سوگند به «مواقع النجوم» می خورد و اضافه‌می‌نماید که این سوگند اگر علم و اطلاعی از ماهیت آن داشتید سوگندی بس عظیم است. (فلا اقسم بمواقع النجوم، و انه لقسم لوتعلمون عظیم).

توجیه علمی

قبلاً در بررسی اولین آیه سوره نجم (والنجم اذا هوی)، توضیحاتی پیرامون فروپاشی و مرگ ستارگان دادیم و اشاره‌ای اجمالی به‌آیات فوق‌الذکر از این سوره نیز کردیم، به‌نظر می‌رسد برای فهم بهتر مطالب این سوره یادآوری برخی از آن نکات مفید باشد.

می دانیم حیات هرستاره فروزان بستگی به‌ئیدروژن موجود در مرکز آن دارد که درحرارت ۱۰ الی ۱۵ میلیون درجه ناشی از نیروی جاذبه مرکزی و در فعل و انفعال هسته‌ائی تبدیل به‌هلیوم گشته مقداری انرژی آزاد می کند. این انرژی که حالت انفجاری و گریز از مرکز دارد به‌صورت نور و حرارت (چندین هزار درجه) از سطح خارجی ستاره ساطع گردیده و بانیروی جاذبه‌ای که می‌خواهد ستاره را منقبض و فشرده نماید مقابله می کند. تولد ستاره هنگامی است که این دو نیرو به‌حالت توازن و تعادل درآیند و مرگ آن

هنگامی است که نیروی مقابله کننده با جاذبه یعنی ئیدروژن (که درتبدیل به هلیوم انرژی آزاد می کرد) روبه اتمام گذارد. در این حالت نیروی جاذبه غلبه می کند و ابتدا قشرهای داخلی ستاره به شدت منقبض می شوند، پس از آن قشر خارجی برای رسیدن به تعادل و دورشدن از نیروی جاذبه هسته، به شدت منبسط می گردد و به اصطلاح عامیانه تا صدبرابر و حتی بیشتر پُف می کند، در این حالت پوسته خارجی به صورت حلقه‌ای گاز درفضای اطراف ستاره قرار می گیرد و بقیه آن با همان وزن سابق ولی درحجمی فوق‌العاده کوچکتر با چگالی هزاران برابر باقی می ماند.

به نظر می رسد آیه «خافضة رافعه» که به‌عنوان اولین اثر وقوع آن واقعه عظیم و مقدمه و عامل لرزش شدید زمین و پراکندگی کوهها معرفی شده، بیان مختصر همان انقباض و انبساط عمومی[1] ستارگان هنگام فروپاشی باشد. نتیجه چنین تحولی اولاً بهم خوردن تعادل زمین و ایجاد لرزش های فوق‌العاده شدید در قشرهای آن است (اذا رجت الارض رجا)، ثانیاً کنده شدن کوهها که در قشر خارجی قرار دارند و تبدیل آن در پروسه انبساط به عناصری با وزن مخصوص فوَق‌العاده کمتر همانند ذرات گردو غبار درهوا می باشد (و بست الجبال بسّاً، فکانت هباء منبثاً).

برخی از مفسران آیه «خافضه رافعه» را به زیر و روشدن نظامات دنیائی و روابط و ارزشها و معیارها و حالات بدکاران و نیکوکاران درقیامت (که برعکس وضع دنیائی آنها است) و امثال آن تفسیر کرده‌اند. درحالیکه سیاق و مفهوم آیات قبل و بعد آن به‌وضوح می رساند که صحبت از وضع طبیعی زمین و آثار عینی آن «واقعه» می باشد.

و امّا آیه «فلااقسم بمواقع النجوم، وانه لقسم لوتعلمون عظیم»، اشاره دیگری به تحولات شگفت‌انگیز نجوم می باشد. کلمه «مواقع» را علمای لغت به‌دو معنا گرفته‌اند: ۱- محل و مکان ۲- سقوط (مصدر میمی وقوع). درمورد اوّل که اسم مکان (و شاید هم اسم‌زمان) موردنظر می باشد، مراحل مکانی (ماهیت مادی) و مراحل زمانی (ادوار مختلف عمر) ستاره را موردنظر دارد که هرکس آشنائی مختصری با علم کیهان‌شناسی داشته باشد، عظمت آنرا درمی یابد. درمورد دوّم که معنای وقوع و «سقوط» موردنظر می باشد مرحله انقباض ستاره را که سقوطی به‌مرکز ثقل آن می باشد موردنظر دارد. در این‌صورت کلمه «مواقع» همانند «هوی» (والنجم اذاهوی) به‌فروپاشی ستارگان و سقوط آنها اشاره دارد. (والله اعلم).

---

۱. اتفاقاً همانطور که ازنظر علمی انقباض ستارگان مقدم و موجب انبساط آنها می باشد در آیه فوق «خافضه» مقدم بر «رافعه» آمده‌است.

قیامت

محور اصلی این سوره که ۳/۴ مطالب آنرا تشکیل می‌دهد (۵۶ آیه ابتدا و ۹ آیه انتهای سوره) درباره قیامت و سرنوشت نهائی انسانها در نشئه آخرت است. اشاراتی هم که درابتدای سوره به‌واقعه زیر و رو کنندهٔ زمین و درانتها به«مواقع نجوم» دارد، هر دو مورد درمقدمه آیات مربوط به‌قیامت و برای متوجه‌ساختن اذهان به‌عظمت تحولاتی است که در آستانه این انقلاب رخ می‌دهد. آنگاه با تفکیک انسانها به سه‌دسته ۱= سابقین (مقربین) ۲- اصحاب الیمین (یا میمنه) ۳- اصحاب المشئمه (مکذبین الضالین)، سرنوشت آنها را درآخرت توصیف می‌نماید. باید توجه داشت، همچنانکه درآیات مشابهِ این معانی در سوره الرحمن گفتیم، شرح واقعی نعمت‌های بهشتی یا عذاب جهنم، درقالب محدود لغاتی که برای حوائج دنیائی وضع شده‌اند، نمی‌گنجد، لاجرم از زبان تمثیل و تشبیه باید مدد گرفته شود، همچنانکه در آیه (۶۱) تصریح شده (...و ننشئکم فیمالاتعلمون) نشئه آخرت برای ما مجهول است و علمی به‌آن نداریم. بنابر این مشخصات واقعی آنرا نیز نمی‌توانیم دریابیم، همینقدر تأکید می‌شود که تمامی غرائز و خواسته‌های نفسانی انسان که خداوند درنهاد او وضع کرده، همانند میل به‌غذا، میوه، لذت از باغ و طبیعت، استراحت، میل به‌جنس مخالف و امثالهم به‌حد اشباع ارضاء می‌گردد و کمبود و نقصان و محرومیتی از هیچ‌بابت نخواهد داشت. حال کیفیت و مکانیسم آن چگونه است فقط خدا می‌داند!

در سوره «الرحمن» نیز توصیفاتی شگفت‌آور با عباراتی مشابه این سوره، از بهشت نیکوکاران و جهنم بدکاران وجود دارد که دلیل پیوستگی این دو سوره را روشن می‌نماید. با این تفاوت که در سوره الرحمن از آنجائیکه سیاق آن ذکر نعمت‌های پروردگار رحمن است (فبای آلاء ربکما تکذبان)، توجه عمده روی بهشت و محاسن آن‌است و جهنم هم ازبُعد نعمت بودن آن (برای متقین و درحکمت آفرینش) مطرح می‌شود، ولی دراینجا بهشت و جهنم از بُعد عظمت‌های قیامت و تحولات پایانی دنیا مطرح می‌باشد. این نکته در این رابطه قابل توجه است که در سوره رحمن دوبار نام «ذوالجلال و الاکرام» (بخاطر نعمت‌های ربوبی) ذکرشده و در سوره واقعه دوبار نام «عظیم» (فسبّح باسم ربک العظیم). مخاطب هر دو آیه (در هر دو سوره) شخص رسول اکرم می‌باشد که او را متوجه اسمی از اسماء «رب» می‌نماید:

سوره «الرحمن» آیه (۲۷) و یبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام

آیه آخر (۷۸) تبارک الاسم ربک ذی الجلال والاکرام

سوره «واقعه» آیه (۷۴) فسبح باسم ربک العظیم
آیه آخر (۹۶) فسبح باسم ربک العظیم.

جالب اینکه در این دو سوره نام دیگری از نامهای نیکوی پروردگار بجز آنچه در آیات فوق ذکر شده (به «رب» اضافه شده) نیامده است و هر دو سوره نیز باهمین نامها ختم می شوند. سوره رحمن با اسم «ذی الجلال والاکرام» پروردگار و سوره واقعه با اسم «عظیم» پروردگار.

تفاوت دیگری که وجود دارد درپیام دو سوره است. در سوره الرحمن چون سخن از تکذیب نعمت های ربوبی است (فبای آلاء ربکما تکذبان)، برکت و خجستگی اسم پروردگار (تبارک الاسم ربک) و بقای وجه او (و یبقی وجه ربک) موردتأکید قرار می گیرد و در سوره واقعه چون سخن از تکذیب قیامت است فرمان تسبیح (فسبح باسم ربک العظیم) بخاطر منزه شمردن خدا از باطل و عبث و بی سرانجام آفریدن جهان به رسول اکرم صادر می شود.

توحید

گفتیم محور سوره واقعه، قیامت و حیات مجدد انسانها در نشئه آخرت است، امری که بیش از هرچیز موردتکذیب گمراهان قرار داشته و دارد. کسانیکه مست و مغرور هوسرانی و «رفاه» هستند (انهم کانوا قبل ذلک مترفین) و پروائی از شکستن هیچ عهد و پیمان ندارند و نه به خطا و اشتباه، بلکه عالماً عامداً برگناه اصرار می ورزند (و کانوا یصرون علی الحنث العظیم)، همواره (درگذشته تاریخ و اکنون) می گویند: آیا براستی وقتی مردیم و خاک و استخوان شدیم، ما و پدران پیشینمان مبعوث خواهیم شد؟!... وقتی بعثت تکذیب گردید هرکاری مجاز می گردد و مسئولیت و تعهد لوث می شود چرا که اگر پس ازمرگ خبری نباشد چرا درحیات خود حداکثر لذت را نبریم؟ چه دلیل دارد من بخاطر سعادت دیگران محرومیت بکشم و آسایش و مال و جان خود را فدا کنم؟... جالب اینکه در این سوره آن روز موعود را «یوم الدین» (روز جزا) نامیده تا به منکرین قیامت تأکید کند علیرغم اعتقاد آنها حساب و کتاب و جزا و عقابی درکار است. هذا نزلهم یوم الدین (این جهنم پیشکش آنها در روز جزا است)، فلولا ان کنتم غیرمدینین (پس اگر چنین می پندارید که کیفر داده نمی شوید...).

شیوه ای که در این سوره برای تفهیم قیامت به تکذیب کنندگان درپیش گرفته شده تبیین توحید است. توضیح اینکه مشرکین به «الله» اعتقاد داشتند ولی ربوبیت او را منکر

می‌شدند[۱] به‌این ترتیب برای خدا نقشی محدود در آفرینش نخستین قائل بودند و شهود و حضور دائمی او را نسبت به‌آفریده‌ها درک نمی‌کردند، بدیهی است با چنین بینشی ایستا که خدا را فقط درگذشته خود می‌بیند، نه تنها آینده دور (قیامت)، که حتی زمان حال هم خارج از حیطه قدرت خدا قرار می‌گیرد. امّا هستی حرکتی دائمی و مستمر (دینامیک) و روبه‌رشد و کمال دارد و خدا، نه تنها خالق اولیه انسان و همه موجودات است، بلکه حیات خلقتی دائمی است[۲] و پروردگار در تمامی لحظات آفریده‌های خود را زیرنظر رحمت دارد و هر موجودی را به‌کمال وجودی آن که مقدر فرموده سوق می‌دهد، آخرت نیز که مرحله دیگری از حیات است ظرف تحقق کمالات وجودی انسان می‌باشد.

برای تفهیم و توجیه این مطلب که حیات انسان با مرگ متوقف نمی‌شود و هستی حرکتی تکاملی و مستمر دارد و زنده‌شدن در روز بعثت مرحله‌ای مسلم ازآن است، چند مثال ساده دنیائی که برای هرانسان بیسوادی هم قابل‌درک باشد ذکر می‌گردد، درتمامی این مثالها آنچه جلوه می‌کند مرحله‌ای‌بودن و تطور و تنوع حالات مختلف یک پدیده موردنظر می‌باشد. این مثالها در چهارزمینه بیان شده که ذیلاً نقل می‌گردد: (هر چهار مرحله با جمله سئوالی «افرایتم» آغاز می‌شود)

۱ـ مراحل مختلف بوجودآمدن انسانـ در این قسمت که آیات ۵۷ تا ۶۲ ناظر به‌آن است، پیدایش نوع انسان را از دوران نطفه (افرایتم ما تمنون) که سرانجام پس از تولد و جوانی و پیری به‌مرگ منتهی می‌شود و مجدداً این عمل درمورد نسل بعد نیز تکرار می‌گردد، یادآوری می‌نماید و سئوال می‌کند آیا شما نطفه ناچیز را تبدیل به‌انسانی کامل کردید یا ما (ءانتم تخلقونه‌ام نحن الخالقون)، علاوه برآن، مرگ نیز عاملی مخالف مشیت خدا و متضاد با حیات نیست، بلکه آن نیز به‌تقدیر الهی برای انتقال حیات به‌مرحله قیامت تقدیر شده است (نحن قدّرنا بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین). حال که چنین است و تمامی مراحل آفرینش انسان به‌دست خدا است، چرا مرحله آتی آنرا تصدیق نکنیم (نحن خلقناکم فلولا تصدّقون) و چرا ازشناخت نشئه دنیایی بیدار نشویم و به‌نشئه آخرت پی‌نبریم (و لقد علمتم النشاة الاولی فلولا تذکرون).

۲ـ مراحل مختلف بوجودآمدن محصولات گیاهیـ آیات ۶۳ تا ۶۷ مراحل مختلف

---

۱. همانطورکه در سوره‌های قبل به‌کرات توضیح داده‌شده، مشرکین خدا را رب‌الارباب و خالق خود و آسمانها و زمین می‌دانستند ولی معتقد بودند خداوند اداره عالم و رزق مخلوقات خود را (معنای ربوبیت) به‌خدایان دیگر (الهه‌وارباب‌انواع) سپرده‌است و ما چون دسترسی به‌او نداریم آنها را عبادت می‌کنیم.

۲. در هر ساعتی هزاران یا میلیونها سلول در بدن انسان متولد می‌شوند و سلولهای دیگری نیز می‌میرند.

رشد یک گیاه را از کاشتن تا رشد و نمو و دانه‌دادن متذکر می گردد، هیچیک از این مراحل بجز کاشتن آن به‌خواست انسان انجام نمی‌شود، اگر مشیت او بر خشکاندن گیاه تعلق گیرد برای انسان جز احساس غرامت و محرومیت چیزی باقی نمی‌ماند. گیاهان نیز همانند انسانها در نوع خود نسل اندرنسل تکرار می گردند (نبدّل امثالکم) و کمال وجودی خویش را که میوه و محصول است ظهور و بروز می دهند. این مثالی است برای متوجه ساختن اندیشه منکرین آخرت به «ربوبیت» خدا درتمامی مراحل حیاتی پدیده‌ها و اثبات قیامت به‌عنوان مرحله‌ای از حیات انسان.

۳ـ مراحل مختلف بوجودآمدن آب ـ همین آبی که همه می‌نوشند، کمتر کسی توجه کرده که چه مراحلی گذشته تا به‌صورت آب آشامیدنی گوارا به‌دست ما رسیده‌است. تبخیر آب دریاها دراثر حرارت خورشید، تشکیل ابر، تراکم ابرها و حرکت آنها بسوی سرزمینهای تشنه تا نزول باران و جریان یافتن آن در رودخانه‌ها یا ذخیره‌شدن در سفره‌های زیرزمینی مراحل مختلفی است که باید اندیشه را متوجه مدبّر دانائی نماید. این همان توحید الوهیت و ربوبیت است که مشرکین آنرا تفکیک می کردند.

۴ـ مراحل مختلف انرژی (آتش) ـ تبدیل ماده به‌انرژی که شکل ساده آن سوزاندن هیزم خشک است، نمونه دیگری از مراحل مختلف و اشکال متنوع پدیده‌ها می باشد. اینکه درخت سبز پس از خشک شدن می تواند تبدیل به‌آتش و حرارت گردد، نشانه دیگری است که نه تنها کمّیات بلکه کیفیّات مختلف نیز در دائره مشیت الهی قرار دارد. مگر قیامت جز تغییری کمی و کیفی است، که مشابه آنرا درطبیعت فراوان می بینیم؟ آتش که انرژی حرارتی است پائین ترین و نازل‌ترین مرتبه انرژیها است و به‌تعبیری مرگ ماده تبدیل آن به‌انرژی حرارتی است. شگفت اینکه در سه‌مثال قبلی نیز نوعی «نزول» و افول از بالا به‌پائین مشاهده می‌شود:

۱ـ درمورد انسان از حیات به‌مرگ رسیدن

۲ـ درمورد زراعت از طراوت و سبزی به‌خشکی و پوسیدگی رسیدن

۳ـ درمورد باران از بالا به‌پائین نازل‌شدن (ءانتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون).

حال که در افاضه حیات به‌هر پدیده‌ای کلیه مراحل آن مشمول «ربوبیت» می باشد، پس الوهیت و ربوبیت لازم و ملزوم یکدیگراند و خالق هر موجودی مدیر و مدبر آن درتمامی مراحل حیاتش می باشد و قیامت نیز که ظرف تحقق کمالات وجودی انسان می باشد، ناگزیر حقّانیت و حتمیت پیدا می کند (ان هذا لهو حق الیقین) آیه (۹۵). پس باید پروردگار عظیم را از تصوراتیکه تکذیب کنندگان قیامت درذهن کوتاه‌نگر خود می‌پرورانند تسبیح

کرد. «فسبّح باسم ربک العظیم»

قرآن کریم

گفتیم درمثالهای توحیدی فوق‌الذکر همواره نوعی «نزول» مطرح می باشد. خداوندی که تدبیر خلق را از آفرینش نخستین با تضمین ادامه حیات ازطریق روزی نباتی (مثال ۲) و آب آشامیدنی (مثال ۳) و گرما و نور آتش (مثال۴) به‌عهده گرفته‌است، نمی تواند نسبت به هدایت و راهنمائی انسانها، به‌سوی مقصد و مقصودی که کمال وجودی آنها درآن مسیر تحقق پیدا می کند، بی تفاوت باشد. بنابر این همچنانکه نعمات مادی فوق را «نازل» می کند، نعمت هدایت و رزق معنوی آنها را نیز نازل می کند. این نعمت همان قرآن (خواندنی) کریمی است که گرچه مقامی بس بلند نزد خدا دارد [1] و درکتاب مکنون (پوشیده و دور از عقول عادی بشری) قرار دارد و جز پاک‌شدگان را دسترسی به‌آن نیست (لایمسّه الا المطهرون)، ولی خداوند «رب‌العالمین» آنرا برای هدایت انسانها درحد درک و فهم آنها نازل کرده‌است (تنزیل من رب‌العالمین) و چه تأسف عظیمی که انسان این «قرآن کریم» را که نام حدیث (تازه و جدید و نو) دارد، سخنان کهنه بشمارد و دربرابر «کرامت» آن مداهنه (سهل‌انگاری، کم بهادادن، بی توجهی، بی اعتنائی) نماید (افبهذا الحدیث مدهنون). و نسبت به‌این رزق معنوی موضع تکذیب بگیرد (و تجعلون رزقکم انکم تکذبون) و به‌رزق مادی بدون آنکه به رازق آن عنایت داشته‌باشد اکتفا نماید.

به‌این ترتیب با عنایت به«کرامت قرآن» در اواخر سوره که برای متوجه‌ساختن عقول به‌عظمت آن، به‌عظمت «مواقع نجوم» سوگند خورده‌است، [2] رکن سوّم مثلث توحید، قیامت، کتاب (نبوت) را ترسیم می‌نماید و پیوستگی این سه‌رکن را با یکدیگر نشان می دهد. تا اعتقاد به‌توحید نباشد قیامت باور نمی گردد و تا قرآن نباشد توحید و قیامت تبیین نمی گردد.

پس این کتاب با توحیدی که تبیین می کند، و قیامتی که نشان می دهد، حقیقتی قطعی و یقینی است (انّ هذا لهوحق الیقین). پس دربرابر بی توجهی و بی اعتنائی مردم

---

۱ . این مطلب را آیات ابتدای سوره زخرف به‌وضوح نشان می‌دهد که‌این کتاب در «ام الکتاب» (مادر و منشأ اصلی) نزد خدا می باشد که‌مقامی بس بلند و حکیم (به‌هم پیوسته غیر تفصیلی) دارد ولی ازجانب خداوند برای تعقل انسانها به‌صورت کتاب خواندنی نازل شده‌است (حم، والکتاب المبین، انا جعلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون، و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم.

۲ . فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لوتعلمون عظیم، انه لقرآن کریم...

به چنین حقایقی باید پروردگار عالم را به‌اسم عظیمش تسبیح کرد (فسبح باسم ربک العظیم).

نام‌های نیکو

در این سوره همانند سوره قبل نام جلاله «الله» بکار نرفته‌است، آنچه موردنظر است «ربوبیت» خداوند می‌باشد که دوبار با صفت عظیم توصیف شده (فسبح باسم ربک العظیم). و یکبار جهانشمولی آن مورد تأکید قرار گرفته‌است (تنزیل من رب‌العالمین).

آهنگ انتهائی آیات

آیات این سوره با ۷ حرف مختلف ختم می‌شوند که تنوع آهنگ آنرا که دررابطه با تنوع موضوعات می‌باشد، نشان می‌دهد. بیش از همه حرف «ن» ختم‌کننده آیات می‌باشد (۵۶ بار). پس از آن به‌ترتیب «م» (۱۸ بار)، «هـ» (۹ بار)، «الف» (۸ بار)، «د» (۳) و «پ» و «ل» (هرکدام یک بار).

برخی ملاحظات

۱ـ از وصف «الضالون المکذبون» (یا المکذبین الضالین) آیات ۵۱ و ۹۱ می‌توان فهمید که اصحاب المشئمه همان گمراهان تکذیب‌کننده هستند. تقدم کلمه «ضالون» در آیه نخست بر کلمه «مکذبون» به‌دلیل رابطه این آیه با مسئله قیامت می‌باشد که گمراهی و نادانی موجب تکذیب گشته، امّا درقیامت که یوم‌الدین است، جهنم را بخاطر «عمل» تکذیب خود می‌چشند نه «فکر» گمراهانه. گرچه فکر مقدمه عمل شده‌است.

۲ـ اینکه در روز قیامت مقربان جمع کثیری از اولین و قلیلی از آخرین می‌باشند، ولی اصحاب الیمین جمع کثیری از اولین و آخرین هستند، نکته‌ای مهم و قابل تحقیق و بررسی می‌باشد.

۳ـ موضوع تکذیب که درآیات ۲ـ۵۱ـ۸۲ و ۹۲ به‌آن اشاره شده و موضوع تصدیق (فلولا تصدّقون) از محورهای قابل توجه سوره می‌باشد.

ارتباط سوره‌های واقعه و حدید (۵۶ و ۵۷)

این دو سوره حدّفاصل میان دو مجموعه مستقل می‌باشند. سوره واقعه آخرین سوره از مجموعه‌ای است که محور آن موضوع حیات پس از مرگ و تحولات عظیم آخرت و تعیین سرنوشت انسانها در جهنم یا بهشت می‌باشد و سوره حدید اولین سوره از مجموعه‌ای است که محور اصلی آن «رسالت» می‌باشد و مجموعه «مسبحات» نامیده شده است. بنابر این هرکدام از این دو سوره سبک و سیاق مستقلی دارند و نباید دنبال وجوه مشترک بگردیم.

نگاهی ظاهری به هرکدام از این دو سوره تفاوت عمیق آنها را می‌رساند، با اینحال همچنانکه دو فصل متفاوت یک کتاب، که پشت سر هم قرارگرفته‌اند از جهاتی تکمیل کننده هم بوده و دنبال دیگری محسوب می‌شوند، در این‌مورد نیز سوره حدید باید دنباله و تعقیب کننده مطالب سوه واقعه باشد. اتفاقاً آخرین آیه سوره واقعه با تسبیح ختم می‌شود (فسبح باسم ربک العظیم) و اولین کلمه سوره حدید نیز تسبیح می‌باشد (سبح لله ما فی‌السموات و ما فی‌الارض ...). اوّلی دستوری است به پیامبر (یا هر مسلمان) که با توجه به‌عظمت تحولاتی که در قیامت واقع می‌شود، و خطیر بودن مرحله تعیین سرنوشت، خداوند را به‌صفت ربوبیت عظیمش یادآور شود و او را منزه از عیب و نقص بداند.

با چنین مقدمه و در چنین زمینه‌ای است که مسئله رسالت می‌تواند مطرح شود و اهمیت حیاتی خود را نشان دهد. وقتی ثابت شد آفرینش این جهان باطل نیست، همه آفریده‌ها اجل و سرآمدی به‌سوی خدا دارند، زمین و آسمان نیز روزی به‌پایان حیات خود می‌رسند، بنی‌آدم هم عبث و بیهوده آفریده نشده و سرانجام نتیجه عمل خود را می‌بینند، نیاز به‌هدایت و راهنّمائی احساس می گردد تا راه سعادت از گمراهی تبیین گردد. در اینحالت همچون تشنه‌ای که دنبال آب می گردد، کسی که مجموعه اوّل را قرائت نماید و عمیقاً در مفاهیم آن بیندیشد، عظمت نشانه‌هائی از حیات آخرت فرا راهش قرار می گیرد و مسیرش را برای سعادت در آخرت و نائل‌شدن به رضوان الهی روشن می‌نماید.

در مجموعه دوم سه مسئله: ۱ـ رسالت، ۲ـ تسبیح، ۳ـ عزیز و حکیم، تبیین می گردد و نشان داده‌می‌شود خداوند عزیز و حکیم برای نجات بندگانش از ذلت پیروی از شیطان و برای پاک‌شدن از شرک و کفر و نفاق و آراسته‌شدن به «حکمت» (عملکرد پسندیده استوار)، رسولانی می‌فرستد تا انسانها را با آیات الهی آشنا کرده، تزکیه و تعلیمشان دهند و در مصیر الی‌الله به‌پاکی و طهارت نفس توفیق یابند.

---

۱. شبیه این آیه‌را با مختصری تفاوت در سوره‌آل عمران می‌یابیم:
آیه (۱۳۳) ـ و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات و الارض اعدت للمتقین.

مجموعه مسبّحات

در قرآن مجموعاً ۷ سوره با کلمه «تسبیح» آغاز می گردند که این سوره‌ها را «مسبّحات» می‌نامند[۱]. از این تعداد ۵ سوره که پشت سرهم (اغلب با یک سوره فاصله به صورت یک‌درمیان) قرار گرفته‌اند[۲] سنخیت و هماهنگی کاملی داشته، مجموعه مرتبط و منسجمی را تشکیل می دهند. تمامی این ۵ سوره با اشاره به «تسبیح تمامی آنچه در زمین و آسمان است برای خداوند عزیز و حکیم» افتتاح می گردند و دو صفت عزیز و حکیم کلید گنجینه مفاهیم آنها به‌شمار می‌رود. دو سوره دیگر که به‌صورت پراکنده و بافاصله‌ای زیاد با این ۵ سوره قرار گرفته‌اند، یکی سوره اعلی است که تسبیح به صورت فعل امر خطاب به شخص رسول اکرم (ص) آمده‌است (سبح اسم ربک الاعلی)، دیگری سوره اسریٰ که کلمه سبحان در آن به‌کار رفته است[۳] (سبحان الذی اسری بعبده ...). بنابر این می توانیم آنها را خارج از این گروه‌بندی فرض کرده ارتباط آن دو را از محور دیگری جستجو نمائیم. ازطرفی بین این ۵ سوره، ۳ سوره مجادله، ممتحنه و منافقون قرار گرفته‌اند که آنها نیز (بدون آنکه با چنان جمله‌ای آغاز شوند) دارای همان مفاهیم و مضامین بوده، «عزت و حکمت» را

---

۱ . سوره‌های اسری ۱۷ ـ حدید ۵۷ ـ حشر ۵۹ ـ صف ۶۱ ـ جمعه ۶۲ ـ تغابن ۶۴ ـ اعلی ۸۷

۲ . حدید ـ حشر ـ صف ـ جمعه ـ تغابن . (جمعه وصف به‌هم چسبیده‌اند)

۳ . درحالیکه ۵ سوره دیگر تماماً به‌صورت سبّح‌لله ما فی السموات والارض ... (و یا یسبح‌لله ما فی السموات و الارض) می باشد.

تبیین می‌نمایند[1]

به‌این ترتیب مابین سوره‌های هشتگانه ۵۷ تا ۶۴ (حدید، مجادله، حشر، ممتحنه، صف، جمعه، منافقین و تغابن) وجه اشتراکی در صفت «عزیز و حکیم» می‌یابیم که سرنخی را برای تحقیق در رابطه تسبیح با «صفات عزیز و حکیم» به‌دست می‌دهد[2].

با تدبر بیشتر و با هدایت آیات ۲ و ۳ سوره جمعه (هوالذی بعث فی‌الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین ـ و آخرین منهم لما یلحقوا بهم و هو العزیز الحکیم) بعثت رسول امّی را ناشی از صفت «عزیز و حکیم» بودن خدا می‌یابیم. یعنی صفت عزیز بودن او بندگان را از ذلت بردگی شیطان و هوای نفس و دنیاپرستی به‌عزت بندگی خدا، و حکیم بودن او، گمراهی و آلودگی آنها را به‌شرک و نفاق و کفر، به‌رفتار حکمت‌آمیز رهنمون می‌سازد.

همچنین دعای حضرت ابراهیم هنگام بنای کعبه برای برانگیخته‌شدن رسولی از میان مردم، به‌خاطر تلاوت آیات و تزکیه و تعلیم آنها، با توسل به‌همین دو نام انجام گرفته‌است.

(ربنا و ابعث فیهم رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمه و یزکیهم انک انت العزیز الحکیم)[3].

این دعا نشان می‌دهد که حضرت ابراهیم به‌خوبی رابطه رسالت پیامبری را با دو صفت عزیز و حکیم درک کرده بود.

اگر با این علامت و فلشی که این آیه می‌دهد مجدداً به‌سراغ سوره‌های هشتگانه (۵۷ و ۶۴) رفته به‌جستجوی موضوع «رسالت» در آنها بپردازیم، با شگفتی تمام مشاهده می‌کنیم که این موضوع نیز از محورهای اساسی این مجموعه به‌شمار می‌رود. به‌این

---

۱. اولاً تمامی مطالب این سوره‌ها رفتارهای حکیمانه را تبیین می‌نماید و مفهوم حکمت در قرآن برخلاف آنچه فهمیده‌می‌شود، از مقوله فلسفه و ذهنیات نیست، بلکه «دانش رفتاری» و علم به‌عمل است.

ثانیاً در هر سه سوره اشاراتی به‌شرح ذیل به‌عزت شده‌است:

مجادله (۲۱) کتب الله لاغلبن انا و رسلی ان الله قوی عزیز

ممتحنه (۵) ربنا لا تجعلنا فتنة للذین کفروا و اغفرلنا ربنا انک انت العزیز الحکیم

منافقون (۸) ...ولله العزه و لرسوله و للمومنین و لکن المنافقین لا یعلمون

۲. در اولین آیه سوره ۵۷ و آخرین آیه سوره ۶۴ نام عزیزالحکیم به‌کار رفته است. به‌این ترتیب این مجموعه ۸ سوره‌ای با این دو صفت آغاز و ختم می‌شود (مثل جلد کتاب)

۳. بقره ۱۲۹

ترتیب معلوم می‌شود بین موضوع رسالت و صفات عزیز و حکیم و مسئله تسبیح رابطه‌ای برقرار است. ابتدا نگاهی به جداول صفحه بعد که کاربرد کلمات رسالت و «عزیز و حکیم» را در مجموعه موردنظر نشان می‌دهد می‌افکنیم آنگاه به نتایج حاصله می‌پردازیم.



همانطور که گفته شد، صفت عزیز الحکیم بودن خداوند ایجاب می‌نماید انسانها را از ذلت بردگی غیرخدا به عزت بندگی او و از گمراهی و جهالت به «حکمت» (شناخت وظیفه و عمل) راهنمائی کند. برای این کار رسولانی در طول تاریخ برای هدایت انسانها فرستاده است که با بشارت و انذار این مهم را ابلاغ نمایند. به این ترتیب ملاحظه می‌کنیم پیامبری و رسالت چگونه از دو سرچشمه حیات بخش جاری شده و چگونه از قله مرتفع «عزیز الحکیم» آب خالص هدایت را به دشت‌های تشنه رسانده است.[1]

پس کار انبیاء ارتباطی مستقیم با دو صفت عزیز و حکیم داشته و ماهیت «رسالت» را باید در این دو زمینه جستجو کرد. برای این کار سوره‌های هشتگانه موردنظر بهترین زمینه و بستر این بررسی می‌باشند و ضروری است آنها را از این زاویه مورد دقت قرار دهیم.

می‌دانیم «عزیز» به کسی می‌گویند که بالاترین قدرت را داشته باشد، مثل عزیز مصر که سلطان و پادشاه آن سرزمین بود، به زمین بلندی نیز که آب بر آن سوار نشود «عزاز» گویند. خداوند «عزیز» است، یعنی شکست‌ناپذیر و فوق همه قدرت‌ها بوده هرگز در مشیتش مغلوب نمی‌گردد. حکیم نیز به کسی می‌گویند که در کارش رخنه‌ای برای اشکال و ایراد نباشد، آنچنان محکم و استوار عمل کند که هیچگاه به فساد و تباهی نینجامد.

کار رسولان نیز که حامل این دو ارزش هستند، رساندن امت به عزت و حکمت است، یعنی نجات آنها از ذلت بردگی فراعنه و قیصرها و کسری‌ها (همچنین هوای

---

۱. همانطور که تنزیل قرآن از دو سرچشمه حکمت و رحمت نشئت می‌گیرد (شرح آنرا در سوره‌های دارای حروف مقطعه حم داده‌ایم)

جدول کاربرد مشتقات کلمه «رسول» در سوره‌های ۵۷ تا ۶۴

نام سوره شماره آن	شماره آیه	متن آیه	تعداد مشتقات رسول
حدید (۵۷)	۷	آمنوا بالله و رسوله و انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه ...	۱۰
	۸	و ما لکم لاتومنون بالله والرسول یدعوکم لتومنوا بربکم ...	
	۱۹	والذین آمنوا بالله و رسوله اولئک هم الصدیقون ...	
	۲۱	سابقوا الی مغفره من ربکم و جنه عرضها .... اعدت للذین آمنوا بالله و رسله ...	
	۲۵	لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم ... و لیعلم الله من ینصره ورسله بالغیب...	
	۲۶	و لقد ارسلنا نوحاً و ابراهیم و ...	
	۲۷	ثم قفّینا علی آثارهم برسلنا و ...	
	۲۸	یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله ...	
مجادله (۵۸)	۵	ان الذین یحادون الله و رسوله کبتوا...	۸
	۸	الم تر الی الذین نهوا عن النجوی ... یتناجون بالاثم و العدون و معصیت الرسول ...	
	۹	یا ایها الذین آمنوا اذا تناجیتم فلاتتناجوا بالاثم والعدون و معصیت الرسول و ...	
	۱۲	« « « « « ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقه ...	
	۱۳	ءاشفقتم ان تقدموا ...فاقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و اطیعوا الله و رسوله	
	۲۰	ان الذین یحادون الله و رسوله اولئک فی الاذلین	
	۲۱	کتب الله لاغلبن انا و رسلی ان الله قوی عزیز	
	۲۲	لاتجد قوماً یؤمنون بالله و الیوم الاخر یوادون من حادالله و رسوله ...	
حشر (۵۹)	۴	ذلک بانهم شاقوا الله و رسوله ...	۷
	۶	ما افاءالله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل ولارکاب و لکن الله یسلط رسله	
	۷	« « « « « « « من اهل القری فلله و للرسول ... و ما اتیکم الرسول فخذوه ...	
	۸	للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم ... و ینصرون الله و رسوله	
ممتحنه (۶۰)	۱	یا ایها الذین آمنوا ... یخرجون الرسول، و ایاکم ان تومنوا بالله ربکم ...	۱
صف (۶۱)	۵	و اذ قال موسی لقومه یا قوم لم توذوننی و قد تعلمون انی رسول الله الیکم ...	۶
	۶	و اذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم ...	
	۹	و اذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم ... و مصدقاً برسول...	
	۱۱	تومنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله ...	

جمعه (۶۲)	۲	هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم ...	۱
منافقون (۶۳)	۱	اذا جائک المنافقون قالوا نشهد انک لرسول الله والله یعلم انک لرسوله...	۵
	۵	و اذ قیل لهم تعالوا یستغفر لکم رسول الله ...	
	۷	هم الذین یقولون لاتنفقوا علی من عند رسول الله ...	
	۸	یقولون لئن رجعنا الی المدینه لیخرجن الاعز منها الاذل ولله العزة و لرسوله ...	
تغابن (۶۴)	۶	ذلک بانهم کانت رسلهم بالبینات ..	۴
	۸	فامنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا	
	۱۲	و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولیتم فانما علی رسولنا البلاغ المبین	

جمع ۴۲

جدول کاربرد اسماء عزیز و حکیم در سوره‌های ۵۷ تا ۶۴

نام سوره و شماره	شماره آیات	متن آیه	تعداد عزیز	تعداد حکیم
حدید (۵۷)	۱	سبح لله ما فی السموات والارض و هو العزیز الحکیم	۲	۱
	۲۵	لقد ارسلنا رسلنا بالبینات ... ان الله قوی عزیز		
مجادله (۵۸)	۲۱	کتب الله لاغلبن انا و رسلی ان الله قوی عزیز	۱	
حشر (۵۹)	۱	سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض و هو العزیزالحکیم	۳	۲
	۲۳	هو الله الذی ..العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون		
	۲۴	هو الله ... یسبح له ما فی السموات و الارض و هو العزیزالحکیم		
ممتحنه (۶۰)	۵	ربنا لا تجعلنا فتنة للذین کفروا و اغفرلنا ربنا انک انت العزیزالحکیم	۱	۱
صف (۶۱)	۱	سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض و هو العزیزالحکیم	۱	۱
جمعه (۶۲)	۱	یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض الملک القدوس العزیزالحکیم	۲	۲
	۳	و آخرین منهم لما یلحقوا بهم و هو العزیزالحکیم		
منافقون (۶۳)	۸	یقولون لئن رجعنا الی المدینه لیخرجن الاعزمنها الاذل ولله العزة		
تغابن (۶۴)	۱۸	عالم الغیب و الشهاده العزیز الحکیم	۱	۱
		جمع	۱۱	۹

نفس) به‌عزت بندگی خدا، و هدایت آنها از جهل و خرافه و آلودگی به‌شرک و کفر و نفاق به‌علم و آگاهی و رفتار حکیمانه خالی از خودخواهی و خلل دنیاپرستی.

در مفهوم «عزت»، قدرت و قاهریت و غلبه خوابیدهِ و در مفهوم حکمت، تزکیه و تربیت و آگاهی. به همین دلیل کار رسولان از یک‌طرف جهاد و مبارزه علیه متجاوزان برای دفاع از حوزه ایمانی و مؤمنین به‌مکتب توحید بوده، از طرف دیگر تعلیم و تربیت و کار به‌اصطلاح امروزی فرهنگی.

معنای «تسبیح» آسمانها و زمین برای خداوند عزیز و حکیم که در ابتدای بیشتر سوره‌های این مجموعه آمده همین است، تمامی موجودات عالم خدا را تسبیح می کنند، رعد خدا را تسبیح می کند (یسبح الرعد بحمده)، پرندگان خدا را تسبیح می کنند (کل قد علم صلوته و تسبیحه) و کوه و دشت و دریا خدا را تسبیح می کنند، تسبیح همان حرکت جوهری و ذاتی موجودات به‌سوی پروردگار در مسیری است که برای آنها تعیین کرده‌است. همانطور که ماه و خورشید با حرکت در مدار خود که به تقدیر الهی تعیین شده درحقیقت درحال تسبیح هستند (کل فی فلک یسبحون). کار رسالت نیز نوعی تسبیح در عالم انسانی است، همانطور که تسبیح موجودات، تنزیه و تقدیس ذات پاک الهی یعنی پاکسازی محیط از عیب و نقص و تباهی و انجام عمل مثبت و خیر و سازنده است، کار رسولان نیز این دو بُعد را در حرکت تسبیحی دارا می باشد. از یک‌طرف با متجاوزین به‌حریم انسانی و ایمانی باید بجنگند تا محیط جوامع را از شرک طاغوت‌ها پاک سازند، از طرف دیگر با تعلیم و تربیت انسانهای آزاد شده از بردگی طواغیت و طغیان نفس، آنها را به‌فلاح و رستگاری سوق دهند.

و چنین است که در سوره‌های این مجموعه هر دو بُعد را مشاهده می‌نمائیم. کافی است نگاهی سطحی و گذرا به‌ظواهر آیات آن نموده دو بازوی شمشیر و کتاب را ملاحظه نمائیم. هم عزّت می‌آموزد و هم حکمت، هم جهاد و قتال با کفار و مشرکین است و هم اخلاق و ایمان. نام برخی از آنها حکایت از بازوی عزت می کند؛ حدید (آهن = اسلحه)، حشر (بسیج نیروی نظامی)، صف (آرایش منظم سپاه). و نام برخی دیگر دلالت از بازوی حکمت، یعنی چگونگی رفتار در زمینه‌های مختلف: مجادله (روابط همسر)، ممتحنه (روابط با دوست و دشمن ـ ولایت و برائت)، جمعه (رابطه عبادی با خدا)، منافقون (شناخت دشمنان دوست نما)، تغابن (رهائی از دنیا و تعلق به‌مال و اولاد).

البته چنین نیست که این دو موضوع بطور تفکیک شده در دو دسته از سوره‌های

این مجموعه آمده باشد. بلکه هر دو دسته اغلب شامل هر دو موضوع (با شدت و ضعف) می باشند. ذیلاً واژه‌هائی را که مفهوم جهادی (بازوی شمشیر) دارد، همچنین واژه‌ها یا موضوعاتی را که جنبه حکمت دارد (بازوی کتاب) استخراج نموده مورد مقایسه قرار می‌دهیم، کلمات به‌کار رفته در هر دو سوره، نشانه و علامتی برای شناخت روح حاکم بر آن می باشد.

سوره حدید: فتح، حدید (آهن، اسلحه)، انفاق جهادی (تدارک مالی جنگ)، مصیبت، نصرت و یاری خدا

سوره مجادله: حزب‌الله و حزب الشیطان، دشمنی با خدا و رسول (یحادالله و الرسول)، غضب خدا و رسول

سوره حشر: حشر (بسیج نیرو)، حصون (قلاع جنگی)، ترس از حمله (قذف فی قلوبهم الرعب)، جلاء (ترک دیار پس از شکست)، شاق (ستیزه) فیء (غنائم جنگی)، او جفتم (تاختن بر دشمن)، خیل و رکاب (اسب و شتر جنگی)، هجرت، خروج (حرکت به‌سوی دشمن) ـ قتال، رهبت (ترس)، محصنه (قلعه‌بندی شده)، وراء جدر (پشت دیوارهای بلند دفاعی)، بأس (خشم و خشونت)

سوره ممتحنه: جهاد، یثقفوکم (سنگر گرفتن و با مهارت کمین کردن)، عداوت و بغضاء، فتنه، قتال، خروج (حرکت به‌سوی دشمن)، ظاهروا (پشتیبانی کردن)

سوره صف: قتال، صف (آرایش نظامی سپاه)، بنیان مرصوص (زیربنای از سرب ریخته شده)، جهاد، نصر من الله و فتح قریب، فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین

در سه سوره منافقون، جمعه و تغابن واژه‌های جهادی که دلالت بر روح حماسی و عزت بخش آن بنماید، دیده نمی‌شود. امّا درعوض هریک از این سه‌سوره به‌یک گروه از طیف دشمنان توجه داشته آنها را معرفی می‌نماید: سوره منافقون به‌معرفی نقابداران نفوذی، یعنی همان کافران به‌لباس ایمان درآمده و زیر چتر حمایتی اسلام پنهان شده می‌پردازد، سوره جمعه یهودیان را معرفی می‌نماید و بالاخره سوره تغابن، کافران (قریش و قبائل دیگر)

را توصیف می‌نماید [۱]. جالب اینکه پنج سوره‌ای هم که کلمات جهادی در آنها دیده می‌شود، هرکدام ناظر به‌مقابله با یکی از این سه گروه است: سوره‌های حشر وصف [۲] دربرابر یهود، سوره ممتحنه در برابر کافران [۳] و سوره‌های حدید و مجادله در برابر منافقین [۴]. به‌این ترتیب در این مجموعه هشت سوره‌ای، راه شناخت و مقابله با دشمنان را (که در زمان پیامبر خارج از این سه گروه هم نبوده‌اند) نشان داده از دو بازوی شمشیر و کتاب، در سایه اسماء «عزیز و حکیم» بازوی شمشیر را برای رهائی از ذلت تسلط بیگانگان و رسیدن به‌عزت استقلال و آزادی و بازوی کتاب را برای پرستش خالص پروردگار، تقویت می‌نماید.

تا اینجا توضیحات داده شده بر محور نام «عزیز» و آثار پربرکت و عزت بخش آن، که نیمی از مطلب و یکی از دو سرچشمه رسالت می‌باشد، دور می‌زد. لازم است پیرامون آثار آگاهی‌بخش نام نیکوی «حکیم» نیز جستجوئی در مجموعه موردنظر بنمائیم:

همانطور که قبلاً گفته‌شد، معنای حکیم و حکمت در قرآن با آنچه به‌تدریج در طول قرنها عبور فرهنگ اسلامی از بستر تمدنها و ترجمه آثار فلسفی انها، اکنون فهمیده می‌شود تفاوت دارد. مردم معمولاً به‌کسی حکیم می‌گویند که شناخت بیشتری نسبت به‌افکار و اندیشه‌های بشری داشته صاحب‌نظر و اهل علم و دانش و منطق و فلسفه باشد، مثل حکیم ابوعلی سینا. مثل ارسطو و افلاطون و سقراط، شاید علت اینکه در قدیم به‌اطباء حکیم می‌گفتند، به‌دلیل ذوالفنون بودن آنان و احاطه‌شان به‌دانش‌های مختلف و محدود زمان بوده‌است. امّا حکیمی که قرآن سراغ می‌دهد ممکن است اصلاً سوادی هم نداشته و بی‌اطلاع از سیر تحول افکار بشری و دانش و فلسفه باشد. قرآن لقمان را حکیم می‌نامد و حکمت او را نه در افکار و اندیشه‌های فلسفی، بلکه در نصایحی که به‌فرزندش می‌نماید، نشان می‌دهد، نصایحی که تماماً جنبه عملی داشته وظیفه و تکلیف او را در رابطه با خدا (اعراض از شرک)، والدین (احسان به‌آنها)، آخرت و بازگشت به‌سوی خدا (حساب و کتاب اعمال)، اقامه صلوة، امر به‌معروف و نهی از منکر و پایداری دربرابر مصائب ناشی از آن، چهره دژم

---

۱. در این سوره منحصراً به‌گروه کافران که با تکذیب آیات الهی و احساس بی‌نیازی به‌حق پشت می‌کنند (دربرابر مؤمنین) پرداخته است. به‌آیات ذیل توجه کنید. (۲) هوالذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مؤمن والله بما تعملون بصیر (آیات ۵ تا ۷) الم یاتکم نبؤا الذین کفروا من قبل فذاقوا وبال امرهم و لهم عذاب الیم ـ ذلک بانهم کانت تاتیهم رسلهم بالبینات فقالوا ابشر یهدوننا فکفروا و تولوا و استغنی الله والله غنی حمید. زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا ... (۱۰) والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب النار...

۲. به‌آیات ۲ تا ۷ و ۱۱ تا ۱۴ سوره حشر و آیات ۳ تا ۹ سوره صف نگاه کنید

۳. این سوره اصلاً ناظر به‌جریان فتح مکه و پیروزی بر کفار است

۴. به‌آیات ۱۴ تا ۱۶ سوره حدید و آیات ۸ و ۱۲ تا آخر سوره نگاه کنید.

نساختن، خرامان و متکبر راه نرفتن، میانه‌روی در زندگی، کوتاه کردن صدا (ادب در معاشرت) بیان می کند.

در آیات تربیتی سوره بقره نیز هنگامی که ابعاد و جزئیات طلاق را بیان می کند می‌فرماید:

... واذکروا نعمت الله علیکم و ما انزل علیکم من الکتاب والحکمة[۱] .....

و زمانی که بحث مفصل و مستوفای انفاق را باتمام می‌رساند، نتیجه گیری می کند که: «یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمه فقد اوتی خیراً کثیراً و مایذکر الا اولوالالباب[۲]».

در سوره بنی‌اسرائیل نیز وقتی وظائف بندگان را در ۱۲ بند: توحید، احسان به‌پدر و مادر، پرداخت حقوق خویشاوند و مسکین و ابن سبیل، میانه‌روی در انفاق، عدم قتل اولاد به‌دلیل فقر، دوری از زنا، احتراز از آدم‌کشی، نزدیک‌نشدن به‌مال یتیم، وفای به‌عهد، انصاف در ترازو و معاملات، عدم پیروی از چیزی که علمی بر آن نیست، با تکبر و خرامان راه‌رفتن در بین مردم، تشریح می نماید، درخاتمه همه این وظائف را «حکمت» می نامد.

(ذلک مما اوحی الیک ربک من الحکمة...)[۳].

بنابر این منظور از حکمت در قرآن آگاهی انسان به‌شیوه عمل و انجام تکالیف و وظائف فردی و اجتماعی می باشد.

باتوجه به‌مقدمه فوق، به‌سراغ سوره‌های هشتگانه مجموعه موردنظر می‌رویم و آثار نام نیکوی «حکیم» را در آنها جستجو می‌نمائیم. ذیلاً موضوعاتی را که در هرکدام وجود دارد فهرست وار ذکر می‌نمائیم:

۱ـ سوره حدید: ایمان به‌خدا و رسول و تقوی، انفاق و صدقه و قرض‌الحسنه، خشوع قلبی، آخرت گرائی و پیشتازی به‌بهشت، مصیبت پذیری، زهد (عدم تأسف از نداشتن و خوشحالی نکردن از بدست آوردن)، دوری از بخل، قیام به‌قسط و عدالت اجتماعی، احتراز از رهبانیت و ترک دنیا و ...

سوره مجادله: اختلاف و مجادله زن و شوهر (حکمت رفتار زناشوئی)، گفتار ناپسند و زور (منکراً من القول و زوراً)، ظهار و کفاره آن (طلاق جاهلیت)، نجوی و سخنان درگوشی (شیوه‌های صحیح و غلط آن)،

---

۱. بقره ۲۳۱
۲. بقره ۲۶۱
۳. بنی‌اسرائیل ۳۹

بر و تقوی دربرابر اثم و عدوان (دو شیوه رفتاری)، توکل، آداب شرکت در مجالس عمومی، چگونگی ارتباط با بیگانگان (مسئله ولایت و برائت)، حرکت‌های منافقانه زیر چتر ایمان، ویژگیهای حزب‌الله و حزب شیطان دربرابر تولی و تبری.

سوره حشر: نحوه تقسیم غنائم جنگی (فیء)، ایثارمالی انصار، محبت قلبی نسبت به پیشتازان اولیه، شناخت منافقین، تقوی، مهیا شدن برای آخرت.

سوره ممتحنه: روابط با دوست و دشمن (تولی و تبری یا ولایت و برائت) و مرزبندی و شناخت آنان، امتحان زنان مهاجر، بیعت با زنان، مرز عشق و علاقه به زن (عقیده مقدم بر عشق ـ تولی و تبری در رابطه با زن)، عدم اتخاذ ولایت یهود.

سوره صف: شیوه مقابله دربرابر دشمن، ایمان و جهاد دو بال پرواز به‌سوی رستگاری آخرت و پیروزی دنیا، یاری رسول و دین حق.

سوره جمعه: معرفی یهود، توصیه به‌اقامه نماز جمعه و شیوه شرکت در آن، ترک موقت تجارت.

سوره منافقون: توصیف منافقین (شناخت ابعاد نفاق)، هشدار برای سرگرم نشدن به‌اموال و اولاد، انفاق در دنیا.

سوره تغابن: ایمان به خدا و رسول و نور هدایت، مصیبت‌ها، اطاعت از خدا و رسول، عفو و صفح و غفران دربرابر دشمنی ازواج و اولاد، فتنه اموال و اولاد، تقوی با تمام نیرو، شنیدن و اطاعت کردن حق، انفاق و قرض‌الحسنه در برابر شحّ نفس.

همانطور که در قسمت فوق ملاحظه می‌شود، تمامی روابط داخلی و خارجی مسلمانان (یا اهم آنها) در این مجموعه آمده و چیزی از حکمت فروگذار نشده‌است.



اکنون با توجه به وجوه مشترک میان این هشت سوره و رابطه‌ای که بین رئوس مثلث: تسبیح، رسالت و صفت عزیزالحکیم برقرار است، به‌سراغ تک تک سوره‌های مجموعه یادشده می‌رویم و رابطه اختصاصی آنها را نیز با یکدیگر مورد شناسائی قرار می‌دهیم

سوره «حدید» (۵۷)

موقعیت زمانی

سوره حدید در پنجمین سال هجرت درمدینه نازل است[1]. در این سال غزوه خندق (جنگ احزاب) که بزرگترین ائتلاف یهود و مشرکین علیه مسلمانان بشمار می‌رفت، اتفاق افتاد و شهر مدینه قریب یک‌ماه در محاصره دشمن قرار گرفت. جنگ با یهودیان «بنی قریضه» نیز به‌دنبال همین نبرد انجام شد. ازطرفی پیامهای این سوره را می‌توان به‌عنوان مقدمه چینی و زمینه‌سازی وقایع سال بعد (ششم) تلقی کرد که سنه «استئناس»[2] (ریختن ترس) نامیده‌شده و مسلمانان درطول یک‌سال حداقل ۴ غزوه و ۲۴ سریه[3] را پشت سر گذاشتند (حدود یک‌سوّم کل جنگ‌های پیامبر). بی جهت نیست این سوره «حدید» (آهن)[4]

---

۱. مطابق جدول شماره ۱۵ کتاب «سیر تحول قرآن».

۲. درکتاب «المنجد» استأنس را به‌معنای: ذهب توحّشه ـ الجماعة الکثیره گرفته‌است که‌نوعی ریختن ترس و آرامش قلب و امنیت و تجمع را نشان می‌دهد

۳. غزوات به‌جنگهائی می‌گویند که پیامبر (ص) در آن شرکت داشته‌است ولی سریه جنگی است که پیامبر سرداری برای آن تعیین فرموده‌است. غزوات سال ششم عبارتند از: ذی قرد ـ بنی المصطلق ـ حدیبیه ـ بنی لحیان. نام و فرماندهان سرایای سال ششم عبارتند از: محمدبن مسلمه (۲ بار) عکاشه، سعدبن عباده، ابوعبیده جراح (۳ بار)، کرزبن جابر فهری، زیدبن حارثه (۸ بار)، عبدالله‌بن رواحه (۲ بار)، ابوبکربن ابی قحافه، عمربن خطاب، هلال‌بن حارث، بشربن سوید، عبدالرحمن بن عوف، علی ابن ابیطالب، عبدالله بن عتیک.

٤. آهن به‌عنوان فلزی که با آن می‌توان زره و سپر و شمشیر و نیزه و سایر آلات جنگی را ساخت. درضمن درمعنای «حدید» نوعی تیزی و برندگی هم خوابیده که قرآن درمورد زخم‌زبان (سلقوکم بالسنه حداد) و تیزبینی (فبصرک الیوم حدید) آنرا بکار برده‌است. حضرت داود (ع) نیز به‌فضل الهی به‌ذوب آهن آگاهی یافته و زره‌های دقیق و حساب‌شده‌ای می‌ساخت (... والنّا له الحدید، ان اعمل سابغات فی السّرد و اعملوا صالحاً انی بما تعملون بصیر) سبا ۱۱.

نام گرفته و یکی از رسالت‌های پیامبران الهی را پس از ارائه بینات و کتاب و میزان برای برپاداشتن مردم به‌قسط، دفاع از مجتمع ایمانی به‌نیروی «حدید» و به یاری مؤمنین قرار داده‌است، گرچه آهن را منافع بیشمار دیگری برای مردم هست:

(لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس و لیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب ان الله قوی عزیز) آیه ۲۵.

تدارک جهاد، محور اصلی - آنچه محور سوره را تشکیل می‌دهد نه‌اصل جهاد و قتال بلکه تدارک مالی آن و انفاق و صدقات برای تأمین هزینه‌ها و مخارج دفاعی می‌باشد. گویا با آیات مفصلی که در سالیان نخست هجرت (و قبل از آن) درباره لزوم جهاد نازل شده بود اصل این فریضه پذیرفته شده و نیاز چندانی به‌تکرار و تأکید آن نبوده‌است، امّا گاهی مایه گذاشتن از مال و دارائی مشکل‌تر از مایه گذاشتن از جان می‌گردد، بخصوص اگر به‌خاطر بیاوریم که مهاجرین به‌مدینه خانه و زندگی و دارائی خود را در مکه به‌جای گذاشته و دست خالی بسوی خدا هجرت کرده بودند. انصار مدینه نیز که دارائی خود را با برادران مهاجر نصف کرده بودند درشدت فقر و نیاز زندگی می‌کردند. معروف است که در یکی از جنگها[1] آذوقه خرمای سپاه آنقدر مختصر بود که در روزهای آخر به‌هر نفر بیش از یک خرما به‌عنوان تنها غذا نمی‌رسید!

اگر درنظر داشته باشیم که در روزگار گذشته سازمان منظم ارتشی و سرباز وظیفه یا کادر موظف به‌شکل امروزی وجود نداشت و بودجه و خزانه‌ای برای تأمین مخارج جنگی نبود، به‌لزوم بسیج همگانی مردان جامعه به‌هنگام خطر و شرکت عموم مردم در تدارک آذوقه سپاه بهتر پی می‌بریم. چنین عملی را قرآن درقالب جمله «انفاق فی سبیل‌الله» معرفی کرده‌است و هرکجا در قرآن کلمه انفاق با «سبیل‌الله» ترکیب شده همین مفهوم را می‌رساند[2]

به‌این ترتیب در این سوره تأکید فراوانی روی: انفاق، صدقات، قرض‌الحسنه، و ازجهت منفی روی: بخل، آرزوهای نفسانی و بهره‌های دنیائی شده‌است. ذیلاً برخی آیات موردنظر را که دقیقاً در رابطه با تدارک مالی جهاد می‌باشد نقل می‌نمائیم:

---

۱. در سریه «ابوعبیدة بن جرّاح فهری» به‌منطقه «سیف البحر» در ذی حجه سال پنجم هجری. به‌روایت ابن اسحاق.

۲. برای توضیح بیشتر و مطالعه مواردی که‌این ترکیب درقرآن تکرار شده می‌توانید به‌کتاب «کلماتی از قرآن» مقاله انفاق از همین قلم مراجعه فرمائید.

۱ـ انفاق

آیه (۷) آمنوا بالله و رسوله و انفقوا ممّا جعلکم مستخلفین فیه فالذین آمنوا منکم و انفقوا لهم اجر کبیر.

« (۱۰) و ما لکم الا تنفقوا فی سبیل الله و لله میراث السموات و الارض لایستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلاً وعدالله الحسنی والله بما تعملون بصیر

آیه (۷) که بلافاصله پس مقدمه توحیدی ۶ آیه‌ای سوره آمده‌است، سرفصل سوره را نشان می دهد (آمنوا بالله و رسوله و انفقوا...) یعنی شرط ایمان به‌خدا و رسولش «انفاق» می باشد و کسانی که از ایمانشان انفاق حاصل گردد، اجر کبیری خواهند داشت (فالذین آمنوا منکم و انفقوا لهم اجر کبیر). معمولاً در قرآن به‌دنبال ایمان، عمل صالح قرار می گیرد ولی دراینجا مصداق عمل صالح را که متناسب با نیاز روز، تدارک مالی جهاد اسلامی بوده، درقالب کلمه انفاق نشان داده است. نکته دیگر پیوستگی ایمان به‌خدا و ایمان به‌رسول است که علاوه بر آیه فوق در سه‌آیه دیگر این سوره نیز تکرار شده‌است[1]. در بیشتر سوره‌ها مسئله «اطاعت» از رسول مطرح می‌شود ولی دراینجا «ایمان» به‌رسول توصیه شده است. گویا منظور باورداشتن صادقانه رسالت او و احساس تعهد و مسئولیت ازطریق مایه گذاشتن و خرج کردن درراه تحقق چنین رسالتی می باشد.

و امّا در آیه (۱۰) (ردیف بعد) پیوند انفاق با مسئله «فتح» و «قتال» آشکارتر می باشد، در این آیه عدم یکسانی آنهائی را که درشرایط خطر انفاق می کنند با کسانی که پس از فتح در شرایط امن انفاق می نمایند، نشان می دهد. درعین حالیکه دست رد به‌سینه تازه واردان نزده و طردشان نمیکند بلکه وعده نیکو هم می دهد[2].

۲ـقرض و صدقات ـ به‌دنبال آیه فوق (۱۰)، در آیه ۱۱ «قرض» به‌خدارا مطرح می سازد. از آنجائی که انفاق درراه خدا باضعاف مضاعف به‌شکل اجر کریم در دنیا و آخرت به‌انفاق کننده برمی گردد، «قرض» نامیده‌شده‌است تا درنفس پرداخت کننده راحت‌تر جلوه کند. (من ذاالذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له و له اجر کبیر).

و ازآنجائی که نشانه «صدق» ایمان، مایه گذاشتن از دارائی و مایملک است، و محک تشخیص و تمایز ایمان زبانی با ایمان قلبی در فداکاری به‌خاطر آن می باشد، انفاق «صدقه»

---

۱ . آیات ۷ـ۱۹ـ۲۱ـ۲۸

۲ . این ازجهاتی قابل انطباق و مقایسه با آیه ۹۵ سوره نساء می باشد (لا یستوی القاعدون من المومنین...)

نامیده‌شده که صداقت و راستی ایمان را نشان می‌دهد[1]. (چه مرد چه‌زن)

ان المصّدّقین والمصّدّقات واقرضوالله قرضاً حسناً یضاعف لهم و لهم اجر کریم. (آیه ۱۸)

مؤمنی که انفاق می‌کند به‌دلیل صداقت ایمانش مصّدّق (متصدق) نامیده شده و مؤمنی که به‌خاطر نفس پرستی و خودخواهی، درنگ درکارخیر، شک و تردید در هدف و غرور آرزوهای دنیائی از انفاق خودداری می‌کند در این سوره منافق نامیده شده‌است. چه مرد چه زن:

(یوم یقول المنافقون والمنافقات للذین آمنوا... قالوا بلی و لکنکم فتنتم انفسکم و تربصتم و ارتبتم و غرتکم الامانی حتی جاء امرالله و غرّکم بالله الغرور)

اینها که دردنیا حاضر نشدند با انفاق از مال خویش توشه‌ای برای آخرت برگیرند، درسرای جاوید نیز فدیه و عوضی از آنها پذیرفته نخواهد شد (فالیوم لا یؤخذ منکم فدیة...) چرا که آنها نه‌تنها «بخل» می‌ورزیدند، بلکه مردم را با فرمان‌دادن به‌بخل از انفاق در راه خدا (تدارک جهاد) باز می‌داشتند:

الذین یبخلون و یأمرون الناس بالبخل و من یتول فان الله هوالغنی الحمید (آیه ۲۴).

مسئولیت مشترک مرد و زن درتدارک جهاد

نکته ظریفی که درآیات ذکرشده وجود دارد، به‌کاربردن صیغه مؤنث به‌صورت توأمان درمورد مؤمنین و المؤمنات (آیه ۱۱) و مصّدّقین والمصّدّقات (آیه ۱۸) و منافقین والمنافقات (آیه ۱۴) می‌باشد. دلیل این امر امکان و بلکه لزوم شرکت بانوان درامر تدارک جهاد و پرداخت هزینه‌های آن می‌باشد. اگر آنها به‌دلیل ضعف جسمی نمی‌توانند شمشیر بردارند و بجنگند چه‌دلیل دارد درپشت جبهه از چنین فضیلت و فریضه‌ای محروم بمانند؟ حمایت از مجاهدین همانقدر ارزش دارد که نفس جهاد. اصلاً این خود جهاد دیگری است که درمیدان جهاد اکبر با حبّ دنیا انجام می‌شود.

درضمن این نکته هم قابل‌توجه است که دوکلمه «نفاق» و «صدق» در این سوره مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند و هر دو کلمه نیز درزمینه انفاق و مسائل مالی تعریف شده‌اند.

فضل عظیم - انگیزه‌ای که می‌تواند محرّک مؤمنین برای «انفاق فی سبیل‌الله» باشد علاوه بر قرض‌الحسنه شمردن چنین عملی که قرض گیرنده‌اش خدا است (اگرچه او غنی و

---

۱ . اقرب‌الموارد درعلت این تسمیه گوید: بنده به‌وسیله آن صدق عبودیت خود را اظهار می‌کند. (افعال صدقه درباب تفعل می‌آیند)

حمید است)، «فضل عظیمی» است که دردنیا و آخرت به‌انفاق کنندگان وعده داده است. اگر مؤمن باور کند در ازای انفاقی که می کند، چه فضل و پاداشی از خداوندِ «ذوالفضل العظیم» دریافت می کند، به‌راحتی از دارائی خود صرف‌نظر می کند.

و چه «فضلی» بالاتر از مغفرت ربوبی و بهشتی به‌فراخنای آسمان‌ها و زمین که برای مؤمنین به‌خدا و رسول مهیا گشته‌است[1]

کلمه فضل ۵ بار در ۲ آیه این سوره تکرار شده که تأکید و تمرکز آنرا باتوجه به‌سیاق سوره نشان می دهد[2]

آیه (۲۱) سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها کعرض السماء والارض اعدت للذین آمنوا بالله و رسله ذلک فضل‌الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم

« (۲۹) لئلا یعلم اهل الکتاب الا یقدرون علی شی من فضل‌الله وان الفضل بیدالله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم

ازآنجائی که آخرین آیه یا آخرین جمله هر سوره معمولاً پیام ویژه‌ای درارتباطه با اصلی ترین محورهای آن دارد و به‌نوعی عصاره و خلاصه آن محسوب می شود، در این سوره نیز جمله «ان الفضل بیدالله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم» را می توانیم مهمترین پیام به‌مؤمنین تلقی نمائیم. این جمله که دوبار، در متن و انتهای سوره تکرار شده با نام نیکوی «والله ذواالفضل العظیم» ختم می شود و خاطره چنین معنائی مدتها پس از قرائت سوره جان را سرمست از شوق و سیراب از تشنگی نگه می دارد.

---

۱. مشابه این معنا را که آیه (۲۱) این سوره بیان می کند، آیه (۱۳۳) سوره آل عمران با مختصر تفاوتی تأکید می نماید: (سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین). با این تفاوت که به‌جای کلمه «سابقوا» کلمه «سارعوا» آمده و به‌جای جمله مفصّل «اعدت للذین...» جمله کوتاه «اعدت للمتقین» آمده‌است. علاوه بر آن در سوره حدید «سماء» بکار رفته و درآل عمران «سموات». علت این اختلافات را شاید بتوان چنین بیان داشت که گویا توصیف سوره آل عمران دروصف بهشت متقین که فراخنای آن تمامی آسمانها (سموات) است، بالاتر از بهشت انفاق کنندگان (درسوره حدید) است که فراخی آن آسمان (سماء) می باشد. علاوه برآن در سوره آل عمران چون زمینه بحث در آیات قبل و بعد آیه مذکور (۱۳۳) مسئله «تقوی» می باشد، کلمه «سارعوا» برای تقوی که امری درونی و غیرقابل مشاهده است مناسبتر می باشد. درحالیکه در سوره حدید به‌دلیل زمینه آن که مسئله «انفاق» می باشد، کلمه «سابقوا» به‌دلیل مشخص و مشهود بودن عمل انفاق، به‌خاطر تحریک رقابت اتخاذ شده‌است. امّا تفصیلی که درجمله «اعدت للذین....» با ذکر فضل و پاداش الهی نسبت به‌جمله کوتاه «اعدت للمتقین» آمده، درارتباطه با تشویق انفاق کنندگان به‌چنین فضلی می باشد.

۲. تنها در سوره‌های آل عمران و نساء این کلمه ۶ مرتبه به‌کار رفته‌است که بیشتر از سوره حدید می باشد (صرف‌نظر از حجم چندبرابر آنها نسبت به‌این سوره)

نور ایمان و عمل

پس از سوره «نور» که کلمه «نور» ۷ بار درآن تکرار شده، سوره حدید با ۵ بار تکرار بیشترین توجه و تمرکز را روی این کلمه دارد. در این سوره کلمه نور درارتباط با «ایمان به‌خدا و رسول» و عمل «انفاق» (یا صدقات و قرض به‌خدا) مطرح شده‌است. یعنی روح و جان مؤمن هنگامی نورانی می‌شود که به‌خدا و رسولش ایمانی راستین داشته ازآنچه به‌دست آورده برای مجتمع ایمانی مایه بگذارد. تنها دراین صورت است که معلوم می‌شود از بند اسارت خودخواهی و دنیاطلبی خارج شده و با «انفاق» که ایثار مالی شمرده می‌شود، مصالح عمومی را بر منافع فردی خویش ترجیح داده است. و به‌همین دلیل هم در بیشتر مواردی که کلمه نور در این سوره به‌کار رفته، به‌دنبال موضوع ایمان به‌خدا و رسول و انفاق (یا صدقات و قرض) آمده است:

آیات (۷ و ۸) هو الذی ینزّل علی عبده آیات بینات لیخرجکم من الظلمات الی النور و ان الله بکم لرؤف رحیم ـ و ما لکم الا تنفقوا فی سبیل الله ولله میراث السموات والارض لایستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا...

آیات (۱۰ و ۱۱) من ذاالذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له و له اجر کریم ـ یوم تری المومنین والمؤمنات یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم...

آیات (۱۸ و ۱۹) ان المصّدّقین والمصّدّقات و اقرضوا الله قرضاً حسنا یضاعف لهم و لهم اجر کریم ـ والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصّدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم...

آیه (۲۸) یا ایها الذین آمنوا اتقواالله و امنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نوراً تمشون به ویغفرلکم والله غفور رحیم.

جالب اینکه انفاق کنندگان را با این عمل که صدق ایمانشان را ثابت می‌کند، «مصدقین و مصدقات» (آیه ۱۸) و صدّیقون (آیه ۱۹) نامیده و خودداری کنندگان از انفاق را درعین آنکه مسلمان هستند، «منافقین و منافقات» نام گذاشته‌است. اینها چون دردنیا فاقد نور هدایتی بودند که به‌ایمان صادقانه به‌خدا و رسول و انفاق هدایتشان کند، در آخرت نیز نوری که مقابل آنها را روشن کند نخواهند داشت. و چه زیبا و گویا این صحنه قیامت را تصویر کرده است که اجر کریم قرض دهندگان به خدا را به‌نوری تشبیه کرده که مقابل و سمت راستشان را روشن می‌کند (آیات ۱۱ و ۱۲) و برعکس، منافقین چون درحیات دنیائی

خیر و خدمتی نکرده‌اند، نوری نخواهند داشت تا روشنگر راهشان باشد. شگفت اینکه وقتی از مؤمنین تقاضا می‌کنند برآنها نظری کنند تا ازنور آنها اقتباس نمایند جواب می‌شنوند[1] به پشت سر خود (دنیا) برگردید و از آنجا نوری طلب کنید...

یوم یقول المنافقون والمنافقات للذین آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم قیل ارجعوا ورائکم فالتمسوا نوراً فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمه وظاهره من قبله العذاب

حال که چنین است، برای ذخیره کردن نوری که روشنگر راه ابدی باشد، باید به کتاب خدا مراجعه نمائیم تا با هدایت آن به‌وظائف و اعمالیکه تأمین کننده نور دنیا و آخرت انسان می گردد، آشنائی پیدا کنیم (هوالذی ینزّل علی عبده آیات بینات لیخرجکم من الظلمات الی النور و ان‌الله بکم لرؤف رحیم) آیه ۹.

و امّا نوری که در این سوره نشان داده‌شده، همانطور که گفته‌شد ازطریق ایمان به‌خدا و رسول (والذین آمنوا بالله و رسله) و اثبات صدق این ایمان به‌وسیله «انفاق» (مصداقی از عمل صالح متناسب با نیاز زمان نزول این سوره) تحقق می یابد. کسانی که چنین ایمان و عملی داشته باشند، «صدیّقون» نامیده می‌شوند که نه تنها با زبان بلکه عملاً به‌وسیله انفاق صداقت خود را ثابت کرده‌اند و همین‌ها شاهدانی (درصحنه تعهدات ایمانی و اجتماعی) محسوب می‌شوند که به‌دلیل پیشتازی در انفاق مدل و الگو (شاهد) برای بقیه مردم درچنین عملی می‌شوند.

ان المصدقین والمصدقات[2] واقرضواالله قرضاً حسناً... والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم... (آیه ۱۸)

این سخن نیز گفتنی است که نور ایمان و عمل تنها راه ابدی آخرت را روشن نمی‌کند، بلکه دردنیا نیز خط‌مشی مؤمن را برای او تبیین می‌نماید[3]:

---

۱. گویا این جواب را که با فعل مجهول «قیل» (گفته‌می‌شود) ذکر شده، موکلین عذاب می‌دهند نه مؤمنینی که به‌دلیل خصلت ترحم و دلسوزی عاری از بخل و کینه هستند.

۲. تا آنجائیکه نگارنده مطالعه کرده و اطلاع دارد مفسرین دو کلمه «صدیقون» و «شهدا» را گروهی مستقل از اهل ایمان و انفاق موردنظر این سوره معرفی کرده‌اند که اینها به‌آنها خواهند پیوست. امّا با توجه به‌سیاق سوره و ارتباط و هماهنگی آیات قبل و بعد به‌نظر می‌رسد این دوصفت شأن همان کسانی است که با انفاق صدق ایمان خود را ثابت می‌کنند و درصحنه مسئولیت‌های اجتماعی نقش شاهد (نمونه و الگوی قابل مشاهده) را ایفا می‌نمایند.

۳. رابطه نور را با خط‌مشی زندگی علاوه بر آیه فوق در آیه ۱۲۲ انعام می‌توان ملاحظه کرد (اومن کان میتاً فاحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات...)

یا ایهاالذین آمنوا اتقواالله و امنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نوراً تمشون به و یغفرلکم والله غفور رحیم.

عبرت گیری از اکثریت فاسق امت‌های سلف

در سوره حدید سه بار با اشاره به پیروان انبیاء پیشین و اهل کتابِ دوشریعت بزرگِ یهود و نصاری، تصریح می‌نماید که علیرغم کتاب و بینات و میزانی که رسولان آوردند، بیشتر پیروانشان به«فسق» گرائیدند. معنای فسق که دراصل خارج‌شدن خرما از غلاف خود یا خروج هرچیز از پوسته محافظ خود به‌سوی فساد است، درمفهوم دینی خروج از حق و شرع را که ملازم پیروی از شیطان و هوای نفس و فساد وتباهی می‌باشد می‌رساند. به‌این معنا که باخروج از قوانین الهی، که همچون حدّ[1] و حریمی نفس سرکش انسان را در دائره خود مهار ومحدود کرده، انسان‌مانند میوه‌ای که با پاره‌شدن پوسته‌اش آماده فسادوگندیدگی می‌شود، بسوی تباهی و فساد کشیده می‌شود. به‌این ترتیب فسق به‌عملی اطلاق می‌شود که این حریم و محدوده را، که قانون شرع نامیده‌می‌شود، نقض نماید. در این سوره سه‌بار جمله «وکثیر منهم فاسقون» تکرار شده است. این سخن دررابطه با امت‌های پیشین نشان می‌دهد که جمع کثیری از آنها علیرغم کتاب و بینات و میزان، از حدود و ضوابط الهی خارج شدند. ذکر این شواهد تاریخی در این سوره با سیاق آن که ایمان راستین به‌خدا و رسول و انفاق درراه اهداف ایمانی (عمدتاً جهاد) را نشان می‌دهد، پیام خاصی را القاء می‌کند، این پیام که مسلمانان باید از سرنوشت پیروان انبیاء پیشین عبرت بگیرند و صداقت ایمانشان را به‌خدا و فرستاده‌اش با ایثار مالی (انفاق)، که قانونی الهی است، اثبات نمایند، خودداری از انفاق و بخل قانون‌شکنی و فسق محسوب می‌گردد:

آیه (۱۶) الم یأن للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله و ما نزل من الحق ولایکونوا کالذین اوتواالکتاب من قبل فطال علیهم الامد فقست قلوبهم و کثیر منهم فاسقون

« (۲۶) و لقد ارسلنانوحاً و ابراهیم وجعلنا فی ذریتهما النبوة والکتاب فمنهم مهتد و کثیر منهم فاسقون

« (۲۷) ثم قفیّنا علی آثارهم بعیسی بن مریم و آتیناه الانجیل... فاتینا الذین آمنوا منهم اجرهم و کثیر منهم فاسقون

---

۱. الیمین والشمال مضله و الطریق الوسطی هی الجاده (نهج‌البلاغه خطبه ۱۶).

در هر سه آیه فوق نشان داده می شود که فاسقین قوانین «کتاب» را نقض کرده‌اند. حال که چنین است آیا پیروان آخرین پیامبر نباید پس از این همه تجربه تاریخی، از قساوتی که قلب دنیا پرستان امت های پیشین را بخاطر مال دوستی و بخل و خودداری از انفاق سخت کرده، دلشان به یاد خدا و آنچه از حق نازل کرده (قرآن) نرم شود؟

(الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکرالله و ما نزل من الحق...)

دوبُعد انحراف: ترک دنیا و اقبال به دنیا

تنها جان دوستی و دنیا پرستی فاسقین و منافقین نیست که مانع جهاد و قتال فی سبیل الله و تدارک هزینه های آن می شود، ترک دنیا و رهبانیت نیز که نوعی گمراهی و انحراف است، مؤمنین پاکباخته‌ای را از این فریضه مهم بازمی دارد. در این سوره برای آنکه مؤمنین درطریق وسطی گام برداشته ازچپ روی و راست روی (افراط و تفریط) احتراز نمایند هردو بُعد انحراف را تبیین نموده‌است.

دربُعد تفریط از ترک دنیا و رهبانیت ابداع شده مسیحیت نشانه می آورد، بدعتی که هرگز خداوند درانجیل برآنان ننوشته بود:

ثم قفینا علی آثارهم برسلنا و قفّینابعیسی ابن مریم و اتیناه الانجیل وجعلنا فی قلوب الذین اتبّعوه رأفة و رحمة و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الاابتغاء رضوان‌الله فمارعوها حق رعایتها فاتینا الذین آمنوا منهم اجرهم و کثیر منهم فاسقون.

همانطور که گفته‌اند، دنیا مزرعه آخرت است. با ترک دنیا و پیش گرفتن شیوه رهبانیت، هرچند به‌عشق خدا و انگیزه کسب رضایت او، ره به‌منزل نمی رسد. با این حال از آنجائی که نیّت چنین مؤمنینی در دین مسیح پاک بوده، گو اینکه در همین راه هم معنای واقعی رهبانیت یعنی «زندگی با ترس مستمر از خدا»، را بجای نیاوردند (فمارعوها حق رعایتها)، اجر و پاداشی به‌مؤمنین آنها پرداخت می شود (فاتینا الذین آمنوا منهم اجرهم...)

بعد دوّم انحراف، دنیا پرستی و پیروی از آرزوهاست که جز فریب و غروری بیش نیست. درمورد مردان و زنان منافقی که از شرکت درتدارک هزینه های جهاد شانه خالی می کنند، بر این خصلت انحرافی آنها انگشت می گذارد که با خودفریبی و امروز فرداکردن و درنگ و شک و تردید و سرگرمی به‌آرزوها (بجای ایمان به‌خدا و رسول و انفاق) تا دم مرگ که امر خدا فرا می‌رسد فریب شیطان را می خورند.

... و لکنّکم فتنتم انفسکم و تربصتم و ارتبتم و غرّتکم الامانی ...

و بالاخره خطاب به این دنیاپرستان، ماهیت اصلی دنیا را که چیزی جز «متاع غرور» نیست به روشن ترین وجه در آیه (۲۰) با تشبیه به بارانی که موجب رویش گیاه می گردد و پس از خرمی و سبزی، زردی و خشکی به دنبال می آورد در صفحه ذهن به تصویر می کشد:

اعلموا انّما الحیوه الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتریه مصفراً ثم یکون حطاماً و فی الاخره عذاب شدید و مغفرة من الله و رضوان وما الحیوه الدنیا الامتاع الغرور.

مصیبت ها ـ عامل دیگری که موجب کندی حرکت درراه خدا و سستی ایمانِ گروندگان می شود، مصیبت های مختلف ارضی (همچون خشکسالی، آفت، سیل و غیره) و نفسانی (همچون جراحت و مرگ کسان) می باشد که می تواند بهانه‌ای برای بخل ورزی و خودداری از انفاق بشمار آید. بنابراین تأکید می نماید که همه مصیبت ها پیش از آفرینش درکتابی ثبت گشته‌است. به‌اتکاء چنین بینشی دیگر دلیل ندارد کسی بخاطر آنچه از دست می دهد تأسف بخورد یا از آنچه بدست می آورد شادی متکبرانه نماید. و کسانی که (از بیم مصیبت ها، نیازمندی و فقری که ممکن است دراثر انفاق دامنگیر شود) هم خود بخل می ورزند و هم مردم را به‌این کار (خودداری از انفاق) دعوت می کنند، باید بدانند خداوند غنی و حمید است و با پشت‌کردن آنها ضرری نمی بیند (خودشان متضرر می گردند).

آیات (۲۱ تا ۲۳) ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر.

لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما اتیکم والله لایحّب کل مختال فخور

الذین یبخلون و یأمرون الناس بالبخل و من یتول فان الله هوالغنی الحمید.

عدالت اجتماعی

چنین نیست که با ایمان به‌خدا و رسول و انفاق از مال، کسی متضرر و مغبون گردد. این بینشی درنهایت تنگ‌نظری و جهالت است. وقتی که همه حقوق اجتماعی خود را بپردازند، همگی دربرابر مصیبت های جنگ یا قحطی و غیره بیمه‌شده آنچه پرداخته‌اند غیرمستقیم دروقت نیاز به‌خودشان برمی گردد. و به‌همین دلیل به‌دنبال آیه فوق که بخل و خودداری از انفاق را درشرایط مصیبت بار تقبیح می نماید، از رسالت پیامبران سخن

می گوید که بینات و کتاب و فرقان را بخاطر قیام مردم به قسط (عدالت اجتماعی در کمیت ها، همچون مسائل اقتصادی) داده شدند و آهن (شمشیر و اسلحه) نیز گرچه شدت و سختی درماهیتش نهفته است، امّا «منافع» بی شماری نیز برای مردم دارد. هم به این خاطر که درصنایع و تکنولوژی کاربرد دارد و هم به این دلیل که با استفاده خدائی از «حدید» درجنگ مشروع دفاعی، منافع مجتمع ایمانی تضمین می گردد، به این ترتیب برای خدا معلوم می شود چه کسانی (با استفاده از حدید) خدا و رسولش را (درصحنه نبرد) یاری می کنند، درعین حالی که او قوی و عزیز است:

لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط وانزلناالحدید فیه بأس شدید و منافع للناس و لیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب ان الله قوی عزیز (آیه ۲۵).

مقدمه توحیدی سوره: (تبیین مثلث توحید، قیامت و نبوت)

همانطور که ذکر آن رفت، ۶ آیه مقدمه سوره حکم اصول و کلیاتی را دارد که قبل از ورود به متن سوره و بیان فریضه تدارک جهاد، روح و جان مؤمنین را آماده می سازد.

درنخستین آیه طلیعه سوره، از تسبیح تکوینی عالم هستی درآسمانها و زمین، برای خداوند عزیز حکیم یاد می کند (سبحّ لله ما فی السموات و الارض و هوالعزیز الحکیم). این آیه مبتدائی است که درآیات بعد خبر آن یعنی اسماء و صفات یا آثار چنین خداوندی را ذکر می نماید.

ابتدا **انحصار «ملک»** او را توصیف می کند که نشانه آن حیات و مرگ تقدیر شده همه موجودات است (له ملک السموات والارض یحیی و یمیت و هو علی کل شی قدیر)، پس از مالکیت، علم بی انتهای او را به آغاز و انجام و ظاهر و باطن تمامی پدیده ها اشعار می دارد (هوالاول والاخر والظاهر والباطن و هو بکل شی علیم). آنگاه از **«خالقیت»** و **«تدبیری»** که با استوارشدن برعرش (اداره نظام و سیستم هستی) درپیش گرفته، و آثار چنین تدبیری را درنفوذ تدریجی آب در زمین و خروج آن (به صورت چشمه و رودخانه)، یا نزول باران ازآسمان به زمین و تبخیر آب و صعود و عروج مجدد آن به آسمان سراغ می دهد، بی شک چنین پروردگاری که باهمه پدیده ها همراه است و برمراحل و مراتب تطوری آنها علم دارد، همراه انسان نیز هست و به آنچه می کند بصیرت دارد. (هوالذی خلق السموات والارض فی سته ایام ثم استوی علی العرش یعلم مایلج فی الارض و مایخرج منها و ما ینزل من السماء و مایعرج فیها و هومعکم اینما کنتم والله بما تعملون بصیر).

چنین خداوندی که در دائره امکان، ابتدا و انتهای حیات و حرکت هر مخلوقی را به ید قدرت خود دارد و به ظاهر و باطن آن آگاه است، همچنانکه در پدیده‌های جوی، که درمثال فوق تبیین گردید، دردایره و سیکل بسته‌ای باران را از آسمان نازل می کند سپس آنرا به صورت بخارآب برمی گرداند، یا آب را درزمین فرو می برد سپس ازآن خارج می سازد، انسان را نیز، همچون بقیه امور، زیر نظر رحمت دارد، می میراند، سپس مجدداً درنشئه دیگر مبعوث می نماید. این برهان اثبات قیامت است که پس از تبیین توحید تشریح شده‌است: (له ملک السموات والارض و الي الله ترجع الامور). دراینجا بار دیگر برانحصار مالکیت[1] خدا تکیه کرده‌است تا علاوه بر ملک او دردنیا (آیه ۲)، برملک او درآخرت نیز تصریح کرده باشد (والله اعلم).

درآخرین آیه مثالی دیگر از چنین گردشی می‌زند تا علم خدا را، همچنانکه بر کلیه مراحل و منازل دائره‌وار پدیده‌ها حاکم است، برتمامی اعمال انسان نشان دهد. تنها با چنین یقینی است که انسان به حساب و کتاب دادگاه عدل الهی در روز قیامت ایمان می‌آورد. بهشت و جهنمی که برای ابرار و اشرار فراهم شده و تفکیک و تمایز انسانها در روز حشر برحسب اعمال و مکتسباتش، ناشی از تدبیر همان خداوند عزیز حکیمی است که نام مبارکش دراولین آیه سوره زینت بخش پیام‌های حکیمانه سوره گشته‌است.

یولج اللیل فی‌النهار و یولج النهار فی‌اللیل و هو علیم بذات الصدور

این نکته نیز قابل توجه است که ۴ آیه مقدمه سوره، «توحید» را تبیین می نماید و ۲ آیه بعد «قیامت» و رجعت بسوی خدا را و آیه هفتم «نبوت» را.

«ایمان» و «رسالت»

دوواژه ایمان و رسول دراین سوره به‌نسبت بسیار بالائی، علیرغم حجم کم سوره، تکرار شده‌اند، ۱۳ بار مشتقات ایمان و ۱۰ بار مشتقات رسول. عمدتاً این دوواژه درترکیب بایکدیگر درقالب جمله «آمنوا بالله و رسوله» (۲بار)[2] یا «الذین آمنوا بالله و رسله» (۲ بار)[3] بکار رفته‌اند، یا اینکه دریک آیه درکنار یکدیگر قرار گرفته‌اند مثل: آیه (۸) و ما لکم لاتؤمنون بالله و الرسول یدعوکم لتؤمنوا بربکم...»، آیه (۲۸) یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله...» گرچه مواردی هم کلمه «ایمان» مستقل از کلمه رسول بکار رفته‌است (آیات ۱۲ و

---

۱. مقدم‌آمدن کلمه «له» بر ملک، انحصار را می رساند.
۲. آیات ۷ و ۲۸
۳. آیات ۱۹ و ۲۱

۱۳ و ۱۶). همچنین دربرخی از این آیات به‌جای کلمه رسول، کتابی که بر رسول نازل شده و رسالت او را تبیین نموده ذکر شده‌است (الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکرالله و ما نزل من الحق...)

همانطور که قبلاً گفته شد، در این سوره بجای «اطاعت از رسول»، «ایمان به‌خدا و رسولش» مطرح گشته‌است تا مؤمنین با باورکردن رسالت او با جان و دل درراه خدا جهاد کنند و هزینه این فریضه را تدارک نمایند.

اسماءالحسنی

برخلاف دوسوره قبل که رنگ توحیدی داشت و برای تفهیم توحید به‌جای تکیه روی الوهیت (که موردپذیرش مشرکین بود)، از ربوبیت موردانکار آنها سخن می گفت، دراینجا به‌دلیل مخاطب سوره، که مسلمانان هستند، قضیه برعکس می‌شود. دردوسوره گذشته اصلاً نام جلاله «الله» بکار نرفته بود، درحالیکه در این سوره ۳۲ بار این نام تکرار می گردد (بازای هر ۱۷ کلمه یکبار) و مؤمنین را متوجه این عظمت می‌نماید. علاوه برآن، در دو سوره گذشته، در هرکدام فقط دو یا سه‌نام از اسماء الحسنی به‌کار رفته بود[۱] درحالیکه در این سوره از آنجائیکه مخاطبین پیام‌ها مؤمنین آشنای به‌اسماء هستند، با تعداد به‌مراتب بیشتری برخورد می کنیم. ذیلاً این اسماء را که عمدتاً درمقدمه ۶ آیه‌ای سوره قرار گرفته‌اند ذکر می‌نمائیم:

آیه (۱) هوالعزیز الحکیم
» (۲) هو علی کل شی قدیر
» (۳) هوالاول والاخروالظاهروالباطن و هوبکلشی علیم
» (۴) والله بما تعملون بصیر
» (۶) هو علیم بذات الصدور
» (۹) ان الله لرؤف رحیم
» (۱۰) والله بما تعملون خبیر
» (۲۱) والله ذوالفضل العظیم
» (۲۴) فان الله هوالغنی الحمید
» (۲۵) انّ الله قوی عزیز

---

۱ . ذی‌الجلال والاکرام در سوره رحمن و ربک العظیم در سوره واقعه.

« (۲۸) والله غفور رحیم

« (۲۹) والله ذوالفضل العظیم.

بجز نامهای علیم و رحیم و عزیز و ذوالفضل العظیم که هرکدام ۲ بار تکرار شده‌اند، بقیه اسماء (قوی، قدیر، حکیم، بصیر، رؤف، خبیر، غنی، حمید، غفور، اول، آخر، ظاهر، باطن) هرکدام یک‌بار به‌کار رفته‌اند که با احتساب «الله» و «رب» جمعاً ۱۹ نام می‌شود.

آهنگ سوره

آیات این سوره به‌شکل متنوعی با ۶ حرف ختم شده‌اند. ۱۱ آیه با حرف «ر»، ۱۰ آیه با حرف «م»، ۵ آیه با حرف «ن» و برای حروف «ب» و «د» و «ز» هرکدام یک آیه. معمولاً سوره‌های مشابه این سوره با ۷ حرف ختم می‌شدند، در این سوره نیز اگر آیه (۲۷) را که بطور غیرعادی حدود ۲ برابر بقیه آیات شده‌است و محققانی همچون بلاشر معتقد به‌دو آیه بودن آن هستند، تقطیع نمائیم و قسمت اول آیه را تا کلمه «رحمة» به‌حساب بیاوریم، با اضافه شدن حرف «ه» به ۶ حرف فوق، به‌همان عدد سابقه‌دار ۷ می‌رسیم (والله اعلم).

ارتباط سوره‌های حدید و مجادله (۵۷ و ۵۸)

این دو سوره با اینکه عنوانشان با هم تفاوت زیادی دارد، یکی از آهن و اسلحه یاد می‌کند و دیگری از بگومگوی زن و شوهر، ظواهرشان نیز مختلف است، در باطن حول یک محور قرار دارند و آن نفاق یا سست‌ایمانی جمعی از مسلمانان و نافرمانی‌شان نسبت به‌خدا و رسول او است که در هر سوره به‌شکلی مطرح شده‌است. در سوره حدید انتقاد اصلی از دنیاپرستی و مال‌دوستی آنان است که علیرغم نیاز جامعه نوپای اسلامی به‌تدارک مالی جهادهای مستمر، حاضر نیستند انفاق کنند، صدقه یا قرض‌الحسنه بدهند، بخیل و تنگ‌نظر هستند و منتظر اند خطرها برطرف شده و پیروزی حاصل گردد آنگاه مشارکت نمایند. آنها هنوز دلهایشان برای یاد خدا خاضع نشده و از مصیبت و محرومیت می‌ترسند. در این سوره این گروه را، علیرغم آنکه درمیان مسلمانان زندگی می‌کنند، صریحاً «منافق» می‌نامد.

در سوره مجادله سست‌ایمانی‌ها از زاویه دیگری مطرح می‌گردد؛ در اختلافات و بگومگوهای زناشوئی (به‌جای محبت و مدارا و گذشت)، تا حدی که به «ظهار» (طلاق جاهلیت) می‌کشد، در نجوی کردن علیه برادران مسلمان با خودخواهی و سوء نیت، علیرغم نهی رسول از این عمل، اظهار ارادت غلوآمیز تصنعی و دروغین به‌رسول، جاخوش

کردن در مجالس، ایجاد رابطه دوستی با دشمنان مسلمین و مخفی شدن زیر چتر ایمان برای ضربه‌زدن به مؤمنین، مشغول شدن به‌اموال و اولاد و خود را کسی دانستن، بی‌تقوائی و فراموشی یاد خدا، ستیزه با خدا و رسول، به‌راحتی سوگندهای دروغین خوردن و ... این گروه را در سوره مجادله «حزب‌الشیطان» نامیده و در برابر کسانی قرار داده که بخاطر ایمان به‌خدا و آخرت هرگز با دشمنان خدا و رسول، هرچند پدران، فرزندان، برادران و خویشان آنان باشند، حاضر نیستند دوستی کنند و این گروه را از آنجائی که ایمان در دلشان جای گرفته مورد تأیید قرار داده، وعده بهشت داده و از آنان ابراز رضایت نموده و «حزب‌الله» نامشان نهاده‌است.

همانطور که ملاحظه می‌شود هر دو سوره شأن مذمت و انتقاد دارد. با این تفاوت که اوّلی در شرایط جنگی است و دومی در شرایط صلح. ریشه و عامل اصلی چنین نفاق و دوگانگی را در هر دو سوره عدم ایمان راستین به‌خدا و رسول می‌نامد که اصلی‌ترین محور آنها می‌باشد. ذیلاً به‌آیاتی که مستقیماً اطاعت از خدا و رسول یا معصیت و دشمنی با آنرا مورد توجه قرار داده فهرست‌وار اشاره‌ای می‌کنیم:

سوره حدید:

- آیه (۱۹) ـ والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم
- آیه (۲۱) سابقواالی مغفرة من ربکم و جنة ... اعدت للذین آمنوا بالله و رسوله ...
- آیه (۲۵) لیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب
- آیه (۲۸) یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته

سوره مجادله

- آیه (۴) ذلک لتومنوا بالله و رسوله
- آیه (۸ و ۹) یا ایها الذین آمنوا اذا تناجیتم فلاتتناجوا بالاثم والعدون و معصیت الرسول...
- آیه (۱۳) ... و اطیعوا الله و رسوله و الله خبیر بما تعملون
- آیه (۲۰) ان الذین یحادّون الله و رسوله اولئک فی الاذلّین
- آیه (۳۲) لاتجد قوماً یومنون بالله والیوم الاخر یؤآدّون من حاد الله و رسوله...

سوره مجادله (۵۸)

سوره «مجادله» در آخرین سالهای هجرت پیامبر (ص) به مدینه (۹ هجری) نازل شده است. از اینرو حاوی یک سلسله ضوابط و مقررات تشریعی دررابطه با مسائل درونی جامعه اسلامی می باشد و به همین دلیل خطاب «یا ایها الذین آمنوا» همانند سوره حجرات در این سوره زیاد به چشم می خورد. تبیین این مقررات که درآیه (۵) آنرا «آیات بینات» نامیده[1] و نادیده گیرندگان آنرا به دلیل حق پوشی «کافر» شمرده است (... و قد انزلنا آیات بینات و للکافرین عذاب مهین) به خاطر تحکیم اخلاقی امتی است که باید نمونه و الگو باشد.

ازآنجائی که هشدارهای شدید اللحن این سوره ناظر به زمینه های انحراف اخلاقی در جامعه ای است که «خدا» را رب خود می داند، نام جلاله «الله» به تعداد بسیار چشمگیری درآن به کار رفته است[2] (۴۰ بار). بطوری که در هر آیه حدود دوبار این نام تکرار گشته[3] (و به ازای هر ۱۲ کلمه یک بار). علاوه بر آن، اسمائی که دلالت بر علم و اطلاع خداوند از جزئیات اعمال انسانها می کند، همچون: خبیر (۳ بار)، علیم، شهید، سمیع، بصیر... زیاد به کار

---

۱. در سوره «نور» نیز که برخی مقررات اخلاقی را شرح می دهد، آنها را «آیات بینات» نامیده است (آیات شماره ۱-۱۸-۴۶-۵۸-۶۱)

۲. درعوض نام «رب» اصلاً به کار نرفته است. معمولاً ربوبیت خدا در سوره هائی که اعتقادات مشرکین مطرح می باشد به کار می رود.

۳. البته در برخی آیات ۳، ۴ یا ۵ بار نام الله تکرار شده است. (آیه ۲۲ پنج بار - آیه ۱ چهار بار و آیات ۶ و ۱۱ و ۱۳ سه بار)

رفته‌است[۱] تا مسلمانان در هر عملی خدا را حاضر و ناظر بر اعمال خود بدانند.

در این سوره نقش «رسول‌الله» به‌عنوان ولی امر و پیشوائی که باید به‌رسالت او ایمان آورده دستوراتش را اطاعت نمایند[۲] زیاد موردتأکید قرار گرفته‌است[۳] و درجهت مخالف، نافرمانی و عصیان (معصیت الرسول)[٤] یا دشمنی و مخالفت با او (یحادّون الرسول)[۵] به‌شدت نکوهش شده‌است. این امر بسیار بدیهی و طبیعی است که اگر درجامعه اطاعت و انضباطی نسبت به‌رهبری که با او بیعت کرده‌اند وجود نداشته باشد، کاری انجام نمی‌شود.

شاخص‌ترین کلمه‌ای که در این سوره به‌کار رفته و کاربرد آن به‌تنهائی بیش از بقیه سوره‌های قرآن می‌باشد، کلمه «نجوی» است که ۱۰ بار در آیات مختلف تکرار شده‌است[٦] نجوی یعنی سخن سری و درگوشی. چنین عملی درجامعه‌ای که براساس یکدلی و برادری و حسن‌نیت برپا شده و باید افرادش همدل و هم‌راز و محرم اسرار یکدیگر باشند، خلاف انتظار و نوعی بیگانگی و ایجاد رابطه‌ای خصوصی تلقی می‌گردد.

بنابراین جز درموارد ضروری که نجوی به‌نیت خیر انجام گـــردد، این کار مجاز شمرده نمی‌شود و جز از منافقان که خودخواهی و دشمنی با دیگران و نافرمانی رسول را درپیش گرفته‌اند انتظار نمی‌رود.

انواع انحرافات

بطورکلی در این سوره پیرامون ۵ نوع انحراف که زمینه آن درجامعه مدینه وجود داشته بحث کرده‌است. این انحرافات تماماً شکل اجتماعی دارد. امّا از اجتماع ساده دونفر در پیوند زناشوئی شروع می‌شود تا نجوای سه‌نفر و چهارنفر و مجالس چندین نفری و بالاخره درشکل گسترده‌تر، نزدیک‌شدن به‌زمامدار برای پیداکردن موقعیت ممتاز اجتماعی. و از آن گسترده‌تر، ارتباط برقرار کردن با خارج جامعه مطرح می‌گردد. و جالب اینکه این انحرافات را به‌ترتیب به‌همین نظم که بتدریج تعداد نفرات بیشتر می‌شوند مطرح ساخته‌است.

---

۱. البته اسماء: عفوّ و غفور و رحیم، همچنین قوی و عزیز هم در این سوره به‌کار رفته‌است تا از یک طرف بخشندگی و ازطرف دیگر قدرت او را دربرابر گناهان بندگان نشان دهد.

۲. آیه‌ها (ذلک لتومنوا بالله و رسوله...) ـ آیه ۱۳ (اطیعوا‌الله و رسوله).

۳. ۹ بار مشتقات کلمه رسول درآیات ۴ـ۵ـ۸ـ۹ـ۱۲ـ۱۳ـ۲۰ـ۲۱ـ۲۲ به‌کار رفته‌است.

٤. آیات ۸ و ۹

۵. آیات (۵ـ۲۰ـ۲۲) یحادّون از ریشه حد (مرز) به‌معنای کنارکشیدن و موضعگیری کردن و به‌اصطلاح مرزبندی مخالفت‌آمیز می‌باشد.

٦. آیات ۷ـ۸ـ۹ـ۱۰ـ۱۲ـ۱۳ (دربرخی آیات ۲ یا ۳ بار این کلمه تکرار شده‌است).

۱ـ اختلافات زناشوئی

ساده‌ترین انحراف مسلمانان از واحد خانواده و درروابط دو نفری زناشوئی ممکن است آغاز گردد و ۶ آیه ابتدای سوره که نام آن (مجادله) نیز از اولین آیه‌اش اتخاذ گردیده، دررابطه با این مسئله قرار دارد. مسئله‌ای که در اینجا مطرح می گردد «طلاق جاهلیت» (ظهار) است که به‌عنوان سنتی خرافی از دوران جاهلیت، علیرغم ظهوردینی مبین و گرایش مردم به‌آن، هنوز تأثیر مسموم خود را بر فرهنگ جامعه حفظ کرده‌است. البته این مثالی است که نه درجوامع مسلمان غیرعرب گذشته مرسوم بوده و نه امروز کاربرد دارد. منظور تنها ذکر رابطه ناپسند و ناحقی (منکراً من القول و زوراً) در مناسبات زوجین است که کار را به‌جدائی می کشد و اولین پیوند جامعه را می گسلد. دراینجا بیش از آنکه روی زورگوئی و اجحاف مرد خواسته باشد انگشت بگذارد، تبعیت از فرهنگ و آداب و رسومی را که مغایر ارزشهای شرعی باشد محکوم می کند. امروز نیز بااینکه قرنها از نزول این آیات می گذرد درجامعه اسلامی خودمان شاهد حاکمیت سنت‌ها و سلیقه‌های جاهلانه‌ای در روابط خانواده‌ها هستیم که مغایرت آشکار با ضوابط اسلامی دارد.[۱]

در این قسمت تأکید روی جمله «منکراً من القول و زوراً» می‌نماید تا هرگونه گفتار و رفتاری را که ازنظر عُرف یا شرع ناشایسته و غیرواقع (زور) باشد محکوم کرده باشد. علاوه برآن جریمه‌ای هم قائل می‌شود[۲] که افراد حدود الهی را بطور جدی مراعات نمایند و به‌خدا و رسولش صادقانه ایمان آورده بدانند سرپیچی از این ضوابط مساوی کفر (سرپوش گذاشتن برحق) تلقی می شود. کافرین هم عذاب دردناکی خواهند داشت (...ذلک لتؤمنوا بالله و رسوله و تلک حدودالله و للکافرین عذاب الیم) آیه ۴

و به‌دنبال آن، به‌دلیل اهمیت بنیادی موضوع و نقشی که کانون خانواده دراجتماع دارد، کسانی را که با دشمنی کردن با خدا و رسول (مرزبندی کردن و موضعگیری خصمانه نمودن) مانع پیاده‌شدن این اصول درجامعه می گردند، به‌سرنگونی تاریخی و عذاب

---

۱. همچون فرهنگ مردسالاری و تحقیر زن در برخی خانواده‌ها و ارزش افزون قائل‌شدن برای نوزاد پسر، تشریفات پرهزینه کمرشکن عقد و عروسی، انتظارات بیجاداشتن از یکدیگر و... و انحرافات فرهنگ غربی مثل: استنکاف برخی زنان از پذیرش مدیریت مرد برکانون خانواده به‌مصداق «الرجال قوامون علی النساء...» به‌خاطر القائات غربی و کناره‌گیری آنان ازانجام‌وظائف خانوادگی و تربیت اولاد به‌دلیل کار و اشتغالات خارجی.

۲. این جریمه مطابق آیات ۳ و ۴ درمرحله اول بنده‌آزادکردن، درصورت‌نیافتن، دو ماه پی‌درپی روزه‌گرفتن و درصورت عدم استطاعت، اطعام ۶۰ مسکین می‌باشد.

خوارکننده تهدید کرده‌است (آیه ۵) و با یادآوری صحنه قیامت و آگاهی خداوند از گناهانی که مرتکب شده‌اند و ارائه دقیق آمار اعمالی که به‌نسیان سپرده‌اند، آنهارا به«شهادت» خدا نسبت به‌هرچیز هشدار می‌دهد. «یوم یبعثهم الله جمیعاً فینبئهم بما عملوا احصیه الله و نسوه والله علی کل شیء شهید». (آیه ۶)

مثالی که ازطلاق جاهلیت (ظهار) در این بخش نقل گشته، درواقع سست‌ترین پیوندی را که دراولین و ساده‌ترین واحد اجتماعی (خانواده) ممکن است منعقد گردد، مطرح نموده‌است. پیوندی که بایک کلام مرد[1] دراثر عصبانیت موقتی که ممکن است به‌زودی فرو نشیند، تا ابد گسیخته می‌گردد. این بدترین حالت ممکن است که ممثل گشته ولی حالت‌های ساده‌تر و فروتر آن بطور نسبی برای هر زوجی ممکن است وجود داشته‌باشد.

۲ـ نجوی (روابط بسته در جامعه باز) آیات ۷ تا ۱۰

ازانحرافات اخلاقی دونفره در روابط زناشوئی فراتر، روابط خصوصی غیراصولی سه یا چهارنفره (کمتر یا بیشتر) است که در مجتمع اسلامی ممکن است واقع شود. همانطور که گفتیم، لازم است مسلمانان همچون تنی واحد محرم اسرار یکدیگر بوده همدل و همراز باشند. بنابراین نجوی کردن درچنین جمعی علامت بی‌اعتمادی و سوء نیت نجواکنندگان نسبت به‌جمع تلقی می‌شود که نمی‌خواهند مذاکراتشان به‌گوش دیگران برسد. البته نجوی ممکن است به‌خاطر نیکوکاری و احسان به‌دیگران (انفاق و کمک مالی) یا بازداشتن از کار ناشایسته‌ای باشد که علنی گفتن آن آبروی مسلمانی را بریزد. درچنین حالتی نجوی کردن مجاز است. امّا نجوائی مذموم شمرده می‌گردد که انگیزه‌اش گناه خودخواهی (اثم) یا دشمنی و تعدی به‌دیگران (عدوان) و یا نافرمانی نسبت به‌رسول (ص) باشد. آیه (۸) و بخصوص (۹) این مسئله را تصریح می‌کند:

یا ایها الذین آمنوا اذا تناجیتم فلاتتناجوا [بالاثم] و [العدوان] و [معصیت] الرسول
و تناجوا [بالبّر] و [التقوی] و [اتقوا الله] الذی الیه تحشرون

آیه فوق به‌روشنی تقابل اثم (خودمحوری) را با «بر» (توجه و احسان به‌دیگران)، عدوان (دشمنی و تعدی به‌دیگران) را با تقوی (خویشتن داری)، نافرمانی نسبت به‌رسول را با پرهیز از این کار نشان می‌دهد.

و به‌دنبال بیان این مطلب اضافه می‌نماید که «نجوی» جز وسوسه‌ای شیطانی نیست

---

۱. انت کظهر امّی (تو مانند پشت مادر من هستی)

که موجب رنجش مؤمنین می گردد. البته شیطان جز به‌اذن خدا (وجود آمادگی و زمینه‌ای در وسوسه شوندگان و تحقق مشیت الهی) توانائی زیان رساندن به‌آنها را ندارد، پس مؤمنین باید همواره به‌خدا توکل کنند و از شیوه‌های نکوهیده‌ای همچون نجوی برای پیشبرد فرضی مسائل خود احتراز نمایند (انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین آمنوا و لیس بضارهم شیئاً الا باذن الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون).

درضمن برای آنکه مسلمانان فراموش نکنند که خدا همواره باآنها است و گفتگوهای علنی یا درگوشی آنها را می‌شنود، دراولین آیه این بخش برعلم خداوند نسبت به‌آنچه در آسمانها و زمین است و به‌طریق اولی نسبت به‌نجوای انسانها، تأکید می کند. چرا که او بسیار دانا است.

الم ترَ ان الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض مایکون من نجوی... الا هو معهم این ماکانوا ثم ینبئهم بما عملوا یوم القیمه ان الله بکلشی علیم

و کسانی که علیرغم نهی از نجوی بر این کار اصرار می‌ورزند و مستمراً به‌انگیزه‌های خودخواهی و دشمنی و نافرمانی نسبت به‌رسول روابط خصوصی درگوشی با همفکران خود برقرار می‌سازند، علیرغم آنکه درظاهر به‌صورت منافقانه درود و تملق چاپلوسانه‌ای نسبت به‌رسول (ص) ابراز می‌دارند و باوجود آنکه با لحن انکارآمیز و تمسخرآمیزی اظهار می‌دارند «پس چرا خدا ما را به‌خاطر آنچه می گوئیم عذاب نمی کند»، گرفتار جهنم که بدترین سرنوشت نهائی انسان است خواهند شد (مضمون آیه ۸).

۳ـ آداب حضور در مجلس

ازسطح نجوی که معمولاً درحلقه‌های سه‌چهار نفره انجام می‌شود بالاتر، مجلس و محفل قرار دارد که به‌جمع بیش ازاین تعداد، تاگنجایش مکان معینی اطلاق می گردد. مجلس هم برای خود آدابی دارد که مسلمانان باید آنرا فراگیرند، ازجمله جمع وجور نشستن و جابازکردن برای تازه‌واردین یا بلندشدن و ترک به‌موقع آنست تا مزاحمتی برای صاحب مجلس فراهم نگردد. عدم رعایت این مقررات نشانه خودخواهی و بی‌توجهی به‌حقوق اجتماعی است که دون شأن یک مسلمان می باشد. اظهار تواضع و فروتنی درچنین مجالسی که معمولاً برای درس و بحث و سخنرانی برپا می گردد و رعایت حقوق سایر شرکت کنندگان نشانه ایمان و آگاهی علمی محسوب می گردد که خداوند خبیر (مطلع از جزئیات اخبار) وعده رفعت مقام و درجه به‌رعایت کنندگان آن داده‌است.

... یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتواالعلم درجات والله بما تعملون خبیر

۴ـ نزدیک‌شدن به‌مرکز قدرت

شکل گسترده‌تر از تضییع حقوق مردم درمجالس عمومی، پایمال‌کردن منافع آنها با سوءاستفاده از نزدیک‌شدن منافقانه به‌رهبری دینی و سیاسی مردم می‌باشد. معمولاً توده‌های عادی مردم که اطلاع چندانی از سوابق افراد وروابط سیاسی ندارند، موردفریب فرصت طلبانی قرار می‌گیرند که باظاهرسازیهای ریاکارانه‌ای چنین وانمود می‌نمایند که بارهبری یا مقامات بالا روابطی بسیار نزدیک و صمیمانه دارند و مورداعتماد و حمایت آنها هستند. نجوی‌کردن با رهبرِ موردعلاقه مردم نیز ازجمله شیوه‌های منافقانه‌ای است که می‌تواند اعتباری برای نجواکننده نزد عوام بوجود آورد.

دریک جامعه اسلامی که اساسش بر صداقت و ولایت همگانی است (المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض) و به‌گفته پیامبرش مؤمنین آئینه یکدیگر هستند (المومن مرآت المومن)، نه تنها ایجاد رابطه‌ای خصوصی درجمعی عمومی به‌شکل نجوی خلاف اعتماد و همدلی به‌شمار می‌آید، بلکه نجوای با رهبر نیز نوعی بی‌اعتمادی به‌دیگران یا تکبر و خودخواهی تلقی می‌گردد. بنابراین بخاطر اینکه هم‌آثار سوء نفسانی را در نجوی کننده خنثی نماید و هم بدبینی و نگرانی دیگران را برطرف سازد، توصیه شده‌است قبل از نجوی صدقه‌ای پرداخت شود که خیر معنوی‌اش به‌شخص و خیر مادی‌اش به‌مردم برسد. چنین ضابطه‌ای علاوه براینکه موجب منافعی خواهد شد، از آنجائی که فرصت‌طلبان کمتر حاضر هستند مخارجی را متحمل شوند، خودبه‌خود جلوی این عمل تحریک‌کننده را خواهد گرفت. البته این دستوری عمومی است ولی برای اینکه چنین بابی مطلقاً و در هر شرایطی بسته‌نشود، راه‌حلی هم گذاشته‌شده که به‌اقامه صلوة و ایتاء زکوة و اطاعت از خدا و رسول مقید شده‌است (آیه ۱۳) و مسلماً کسانی که حائز چنین شرایطی باشند غیر از منافقین فرصت‌طلب خواهند بود.

۵ـ ایجاد رابطه با بیگانگان

گسترده‌ترین شکل انحراف درجامعه اسلامی که دامنه‌اش به‌خارج از امت نیز سرایت می‌کند، دوستی با دشمنان خدا و رسول است. انگیزه چنین عملی که به‌اصطلاح «دو دوزه‌بازی کردن» و «سیاسی کاری» شمرده می‌گردد، نگرانی از حوادث روزگار و

مصون ماندن از ضربه هریک از دو جناح درصورت پیروزی می باشد [۱] . معمولاً آدمهائی که هم ایمان و اعتقاد سستی نسبت به‌خدا و آرمانهای دینی دارند و هم برخوردار از مال و مقام و مکنتی هستند [۲] دلواپس و مضطرب ازدست دادن موقعیت خود می گردند و طبیعی است که به گونه‌ای منافقانه با هردو طرف رابطه برقرار کرده پشتوانه و حامیانی برای خود به‌خاطر روز مبادا تدارک نمایند. درواقع اینها به‌هیچ یک از دو گروه اعتقاد ندارند و جز به‌منافع خود به‌چیز دیگری نمی اندیشند، ولی ناچاراً برای فریب دو طرف مجبور به‌سوگندهای دروغ هم می شوند (...ما هم منکم و لا منهم و یحلفون علی الکذب و هم یعلمون) و شگفت اینکه صفت دروغگوئی که ملکه وجودیشان گشته روز قیامت هم تظاهر می کند و دربرابر خداوند علیم نیز به‌آن متوسل می شوند:

(یوم یبعثهم الله جمیعاً فیحلفون له کما یحلفون لکم و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون)

اینها درلباس دوست و پشت ماسک اسلام و به‌تعبیر قرآن «پشت سپر پیمانهای اجتماعی» (اتخذوا ایمانهم جنة) خود را محافظت می نمایند تا ازپشت بر دوست خنجر بزنند [۳] و مانع پیشرفت راه خدا گردند (فصدّوا عن سبیل‌الله). منظور از کلمه «ایمان» در آیه (۱۵) تعهدات و پیمانهائی است که به‌نام خدا انجام شده است، همین که فردی شهادتین خود را ادا کند مسلمان شمرده می گردد و از مزایای جامعه اسلامی بهره‌مند می گردد و کسی حق ندارد با تفتیش عقاید و بازجوئی صداقت او را مورد تردید قرار دهد. ایمان امری قلبی و مربوط به‌خدا است که حسابی جدای از مسئولیت‌های حکومتی دارد. بدیهی است که از چنین آزادی و اختیاری که موهبتی الهی است منافقین سوءاستفاده کرده و پشت سپر این پیمانها منافع خود را تعقیب نمایند [۴] . گرچه سلب آزادی این گونه فرصت‌طلبان به‌دلیل

---

۱ . آیه ۵۲ سوره مائده به‌روشن ترین وجه چنین روحیه‌ای را نشان می دهد: فتری الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم یقولون نخشی ان تصیبنا دائرة فعسی الله ان یأتی بالفتح اوامر من عنده فیصبحوا علی ما اسرّوا فی انفسهم نادمین.

۲ . آیه (۱۷) این معنا را می رساند: لن تغنی عنهم اموالهم و لااولادهم من الله شیئاً... (اولاد معمولاً سمبل قدرت در آن‌روزگار شناخته می شده).

۳ . همانند حزب‌توده در روزگار خودمان که علیرغم اعتقادات مارکسیستی خود را مدافع جمهوری اسلامی ایران و پیرو خط امام معرفی می کرد.

٤ . شیوه این افراد درجامعه اسلامی مثل عمل میکرب «ایدز» (مربوط به‌بیماران همجنس باز) است که باعقیم‌ساختن دسته‌ای از گلبولهای سفید که نقش شناسائی میکرب را دارند به‌عنوان دوست درکنار بقیه گلبولها قرار گرفته و با تغذیه از سلولها، همانها را باردار از نوع خویش و تبدیل به‌مولد میکرب نماید. (فرمول DNA میکرب منتقل به‌سلول می گردد)

مهلت و مدتی که خداوند حکیم بخاطر آزمایش بندگان مقرر فرموده مجاز نیست. امّا تهدیدهای شدیدی نسبت به سرنوشت ابدی آنها درآخرت شده‌است که ذیلاً ملاحظه می‌نمائید:

آیه ۱۵ (اعدّالله لهم عذاباً شدیداً)، آیه ۱۶ (فلهم عذاب مهین)، آیه ۱۷ (اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون)، آیه ۱۹ (اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون)، آیه ۲۰ (اولئک في الاذلین).

و برای آنکه بی‌ثمری تلاشهای منافقین مسلمان نمائی را که پشت سپر تعهدات جامعه ایمانی توطئه می‌کنند تأکید کرده‌باشد، ذلیل شدن محقق آنها را علیرغم مرزبندیهای کینه توزانه باخدا و رسول بیان می‌کند (ان الذین یحادّون الله و رسوله اولئک فی الاذلیّن) و درمقابل، قطعیت پیروزی راه خدا و رسولانش را برای دلداری و القاء امید به‌مؤمنان تصریح می‌نماید (کتب الله لاغلبن انا و رسلی ان الله قوی عزیز)

و سرانجام درآخرین آیه این سوره، این حقیقت و اصل کلی را تأکید می‌نماید که «هرگز ممکن نیست مردمی به‌خدا و قیامت ایمان داشته‌باشند و علیرغم آن با کسانی که راه خود را با دشمنی از خدا و رسول جدا کرده‌اند دوستی کنند، هرچند پدران، پسران، برادران یا خویشاوندان آنها هم باشند. کسانی که به‌چنین مقامی نائل شوند، نشانه‌آن‌است که ایمان (راستین) دردلشان نوشته (ثابت و حک) شده‌است و به‌روحی ازجانب خدا تأیید گشته‌اند. اینها به‌بهشت‌های جاویدی داخل خواهند شد که از زیر آن نهرها جاری است، هم خدا از آنها راضی است و هم آنها ازخدا. اینها حزب‌الله هستند! آگاه باشید که قطعاً حزب‌الله رستگارانند.»

اسماءالحسنی

همانطور که گفته‌شد نام جلاله «الله» به‌نسبت بسیار چشمگیری در این سوره به‌کار رفته‌است. بطوریکه به‌جز سوره‌های کوچک اخلاص و نصر (که به‌دلیل مختصر و کوتاه‌بودن استثناء و خارج از قاعده به‌نظر می‌رسد)، این سوره و سوره طلاق که هردو اشاراتی به‌مسائل داخلی خانواده دارند، ازنظر نسبی و آماری بالاتر از بقیه سوره‌های قرآن هستند (سوره طلاق به‌ازای هر ۱۱/۴۸ کلمه و سوره مجادله به‌ازای هر ۱۱/۸۲ کلمه یک «الله» دارد). گویا مهمترین و مؤثرترین لحظه ذکر خدا در اختلافات زناشوئی و مسئله طلاق باشد.

پس از نام «الله» نامهای نیکوی: خبیر (۳ مرتبه)، غفور (۲ مرتبه)، سمیع، بصیر، عفوّ.

شهید، علیم، رحیم، قوی و عزیز (هرکدام یک‌مرتبه) در این سوره به‌کار رفته‌اند که درمقدمه این بحث به‌دلائل آن اشاراتی شد.

آهنگ سوره

سوره مجادله از ۲۲ آیه تشکیل شده‌است که این آیات با ۵ حرف ختم شده‌اند: حرف ن (۱۲ آیه)، حرف «ر» (۵ آیه)، حرف «م» (۳ آیه) و حروف «د» و «ز» (هرکدام یک آیه).

ارتباط سوره‌های مجادله و حشر (۵۸ و ۵۹)

وجه مشترک میان این دو سوره، همچون بقیه سوره‌های این مجموعه، موضوع رسالت است. امّا در اینجا تأکید و تمرکز بیشتری روی این مسئله شده‌است. بطوریکه ۱۶ بار مشتقات کلمه رسالت در آن به‌کار رفته[1] و تنها کلمه «رسله» (رسول او) ۹ بار در دو سوره تکرار شده‌است. امّا مسئله رسالت نه از بُعد حقانیت یا آثار حاصله، بلکه از بعد اطاعت یا عصیان نسبت به‌آن و عاقبت و سرانجام هردو راه در این دو سوره مطرح شده‌است. اطاعت کنندگان از رسول را که هرگز حاضر نبودند با دشمنان خدا و فرستاده‌اش دوستی کنند، هرچند پدران، فرزندان، برادران و خویشان آنان باشند، در سوره مجادله «حزب‌الله» نامیده و به‌آنها وعده تأیید و بهشت جاوید و رضایت و رستگاری داده‌است[2] و در سوره حشر سراغ آنان را در میان مجاهدان فقیری داده‌است که از وطن و اموالشان به‌دیار غربت رانده‌شده، فضل و خوشنودی را از خدا طلب می‌کنند و او و فرستاده‌اش را صادقانه یاری می‌نمایند[3].

امّا عصیان کنندگان و دشمنان رسول را در دو جبهه سراغ داده‌است که در هر دو سوره نیز به‌افشای آنها پرداخته است؛ یکی دشمن داخلی، یعنی منافقین که نقش ستون پنجم دشمن خارجی را ایفا می‌کنند، یکی هم یهودیان همسایه مدینه. درمورد منافقین در سوره مجادله آنها را «الذین یحادون الله و رسوله[4]» مینامد و در مورد یهود در سوره حشر می‌فرماید: «بانّهم شاقوا الله و رسوله»[5]. یکی راه مخالفت را درپیش

---

۱ . در کل این مجموعه (۸ سوره) جمعاً ۴۳ بار مشتقات کلمه رسول به‌کار رفته‌است.

۲ . آخرین آیه سوره مجادله

۳ . آیه ۸ـ للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یبتغون فضلاً من الله و رضواناً و ینصرون‌الله و رسوله و اولئک هم الصادقون

٤ . کسانی که با خدا و رسولش به‌سختی مخالفت می‌کنند.

۵ . آیه ۴ ـ (این جلاء وطن) برای این بود که آنها راه جدائی و شقاق با خدا و رسول درپیش گرفتند (خلف عهد کردند و قطع پیمان همزیستی نمودند ـ جدا شدند)

گرفته و دیگری راه جدائی و شقاق را.

مجادله (۵) ان الذین یُحادّون الله و رسوله کبتوا کما کبت الذین من قبلهم...
(۲۰) « « « « « اولئک فی الاذلین

حشر (۴) ذلک بانهم شاقوا الله و رسوله و من یشاق الله فان الله شدید العقاب

نافرمانی منافقین را (که عمدتاً در سوره مجادله مطرح نموده[۱]) در سخنان درگوشی (ایجاد رابطه خصوصی با نجواهای خودخواهانه علیه دیگران در جامعه‌ای که همه برادر و صمیمی و خوش بین نسبت به یکدیگر هستند و مسئله‌ای پنهان از یکدیگر ندارند) و تشکیل محافل سری (از طریق همین نجواها)، علیرغم نهی پیامبر از چنین شیوه‌های رذیلانه، که موجب حزن و پریشانی خاطر دیگران می گردد، تمجید و تحنیت غلوآمیز پیامبر در ظاهر ولی دشمنی باطنی، در مجالس عمومی مکان بالاتر و نزدیکتر به پیامبر را برگزیدن و خود را مقرب تر نشان دادن، جای زیاد گرفتن و جا خوش کردن، سئوالات بیجا از پیامبر برای مطرح کردن خود، خودداری از پرداخت صدقه قبل از نجوی به دلیل بخل و لئامت، برقرار کردن روابط حسنه دوستی با یهود که در موضع دشمنی با مسلمانان قرار دارند و خدا برآنها غضب کرده، احساس بی‌نیازی و تکبر با تکیه بر قدرت و ثروت (اموال و اولاد)، به راحتی سوگندهای دروغ خوردن... و بالاخره در سوره حشر که جنبه خیانت و توطئه بیشتری پیدا کرده، ایجاد رابطه سری با دشمن مسلمین و قول و قرارهای همکاری و حمایت از آنها درصورت بروز جنگ (آیه ۱۱).

درمورد یهودیان، در این دو سوره مطلب باجمال و اختصار برگزار شده‌است، در سوره مجادله به «مغضوب» واقع شدن آنان اشاره نموده (الم تر الی الذین تولوا قوماً غضب الله علیهم ...) و در سوره حشر به «شقاق» و جداطلبی آنها نسبت به مسلمین (ذلک بانهم شاقوا الله و رسوله ...) و به کفر و فسق آنها[۲] و عدم تفقه و تعقل[۳] و ظلم آنها[۴]. از همین چند اشاره و با توجه به شناخت تاریخی که از یهودیان همسایه مدینه (بنی قریضه، بنی نضیر و بنی قینقاع)

---

۱. در هر دو سوره معرفی منافقین را با جمله: «الم الی الذین ...» آورده‌است تا پیامبر و مؤمنین خوب آنها را ببینند و بشناسند:

مجادله (۸) الم تر الی الذین نهوا عن النجوی ...
« (۱۴) « « « « تولوا قوماً غضب الله علیهم ...
حشر (۱۱) « « « « نافقوا یقولون لاخوانهم الذین کفروا من اهل الکتاب...

۲. آیات ۱ و ۵ هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب... و لیخزی الفاسقین

۳. آیات ۱۳ و ۱۴ ... ذلک بانهم قوم لا یفقهون ... ذلک بانهم قوم لا یعقلون.

۴. آیه (۱۷) ... و ذلک جزاء الظالمین.

موجود است، مال‌پرستی و خیانت و توطئه دائمی آنها را، علیرغم پیمانی که پیامبر برای همزیستی مسالمت‌آمیز و عدم تعارض با آنها، به‌هنگام ورود به‌مدینه بسته بود، می‌توانیم دلیل درگیری و جلاء وطن آنها را بیابیم.

دربرابر این دو دسته از دشمنان، در هر دو سوره با اطمینان و قاطعیت از نصرت و یاری الهی نسبت به رسولان و سرکوب دشمنان آنها به‌عنوان یک اصل مسلم و قطعی یاد می‌کند:

مجادله (۵) ان الذین یحادون الله و رسوله کبتوا کما کبت الذین من قبلهم

« (۲۰) « « « « « اولئک فی الاذلین.

« (۲۱) کتب الله لاغلبن انا و رسلی ان الله قوی عزیز

حشر (۴) ذلک بانهم شاقوا الله و رسوله و من یشاق الله فان‌الله شدیدالعقاب.

« (۱۳) لانتم اشد رهبة فی صدورهم من الله ذلک بانهم قوم لایفقهون.

« (۱۴) لایقاتلونکم جمیعاً الا فی قری محصنة او من وراء جدر ...

روشن‌تر از آیات فوق، آیات ابتدای سوره حشر است که مصداق چنین پیروزی و غلبه‌ای را در اولین بسیج و یورش نظام یافته (حشر) مسلمانان علیه کفار اهل کتاب به‌نمایش می‌گذارد. نه مؤمنین با توجه به‌ظواهر امر، یعنی نیروها و نفرات و امکانات موجود و تجزیه تحلیل شرایط فکر می‌کردند بتوان آنها را شکست داد، نه یهودیان با توجه به‌برج و باروها و قلاع نظامی باور می‌کردند شکست بخورند. امّا ضربه خدائی را از جائی که هرگز تصور نمی‌کردند خوردند و با تخریب خانه‌ها به‌دست خویش، عامل تسریع شکستشان شده مجبور به جلاء وطن گردیدند.

در پایان همین فراز است که برای عبرت همه مسلمانان در نسلهای آینده نتیجه گیری می‌نماید: «فاعتبروا یا اولی الابصار» تا بدانند اگر بر خدا تکیه کنند، علیرغم تمامی محاسبات دشمن و امیدهای خودشان، به‌چنان موفقیتی خواهند رسید که در آمالشان هم نمی‌رفته‌است.

امروز نیز اگر مسلمانان با اتحاد و اتفاق و توکل بر خدا علیه اسرائیل غاصب حشر دیگری را برپا کنند، خواهند دید کوچکترین کاری از زرادخانه عظیم نظامی صهیونیسم و هم پیمانان غربی‌اش ساخته نخواهد بود.

به‌امید آن روز انشاءالله

سوره «حشر»(۵۹)

تسبیح خداوند عزیز و حکیم

سوره «حشر» با تأکید برتسبیح همه موجودات آسمانها وزمین برای خداوندِ «عزیز و حکیم» آغاز و ختم می‌شود. درافتتاح دو سوره حدید و صف نیز که هرکدام با یک سوره فاصله، قبل و بعد از سوره حشر قرار گرفته‌اند، عیناً آیه «سبّح لله ما فی السموات و ما فی الارض» قرار گرفته‌است[1]. اگر مضامین این سه‌سوره را که علاوه برنزدیک بودن به یکدیگر، ازنظر سال نزول مقارن نیمه‌اول[2] دوران هجرت هستند، بایکدیگر مقابله و مقایسه نمائیم، هم به‌فصل مشترک آنها پی می‌بریم وهم رابطه بین تسبیح خداوند عزیز و حکیم (اولین آیه هر سه‌سوره) را با مفاهیم و موضوعات مطرح‌شده در آنها درک می‌نمائیم، بنابراین ابتدا لازم است چنین مقایسه‌ای را انجام دهیم:

با یک نگاه اجمالی به‌آیات هر سه‌سوره علاوه بر آیه آغاز آن، فصل مشترک‌های ذیل را بدست می‌آوریم:

۱ـ قتال ـ محور هر سه‌سوره همانطور که ازنام سوره‌ها (حدید، حشر، صف) هویدا است[3]، دررابطه با «جنگ» (قتال) می‌باشد. با این تفاوت که درسوره حدید، تکیه عمده روی بُعد تدارک جنگ است و برجنبه‌های اقتصادی آن (انفاق، صدقات، بخل و...) برای تأمین

---

۱. با یک اختلاف کوچک در آیه افتتاحیه سوره حدید که به‌جای جمله «ما فی الارض»، فقط کلمه «ارض» قرار گرفته‌است.

۲. سوره صف درسال ۲ هجری، حشر درسال ۴ هجری و حدید درسال ۵ هجری به‌صورت یکپارچه نازل شده‌اند (با اختلاف ۳ سال).

۳. ترتیب قرارگرفتن این سوره‌ها نیز درقرآن جالب‌توجه است. ابتدا مسلح‌شدن (حدید) آمده، بعد گردآمدن و بسیج نیرو (حشر)، سپس به «صف» قتال درآمدن.

نیازهای جبهه توجه دارد و در دو سوره دیگر علاوه بر این جنبه[۱]، به‌اصل درگیری و قتال عنایت بیشتری شده‌است.

۲- نفاق- بخش عمده‌ای از هر سه‌سوره درباره کسانی است که علیرغم اسلام‌آوردن حاضر به‌شرکت درجهاد نیستند و به‌نحوی از آن شانه خالی کرده یا با دشمنان ارتباط خائنانه برقرار می‌نمایند. درسوره «حدید» عدم مشارکت آنان را درتدارک هزینه‌های جنگ با بخل از «انفاق فی سبیل‌الله» نشان می‌دهد و در این سوره (حشر) روابط پنهانی و وعده‌های دروغین آنها را با یهودیان «بنی‌النضیر» که درموضع دشمنی با خدا و رسول قرار داشتند برملا می‌کند (آیات ۱۰ تا ۱۷) و بالاخره درسوره صف، بدون اینکه نام منافق روی آنها گذاشته‌شود[۲]، روحیه منافقانه آنها را در عمل‌نکردن به‌آنچه می‌گویند (شرکت درجهاد) به‌وضوح نشان می‌دهد.

۳- صدق ایمان - دربرابر چنین منافقینی که ایمان زبانی و ادعائی دارند، در هرسه سوره از مؤمنین راستینی نام می‌برد که با جان و مال در راه خدا جهاد می‌کنند و به‌این وسیله صدق ایمان خود را ثابت می‌نمایند. درسوره «حدید» از آنان به‌عنوان صدّیقون (آیه ۱۹) یاد می‌کند که باانفاق فی سبیل‌الله و قرض به‌خدادرراه‌جهاد، درزمره «مصدّقین و مصّدّقات» درآمده‌اند. در این سوره (حشر) مهاجرین را به‌خاطر جانبازی با مال و جان «صادقون» نامیده‌است (آیه ۸) و انصار را به‌خاطر ایثار مالی و سعه‌صدر و تسلط بر بخل و مال دوستی «مفلحون» شمرده‌است. همچنین درسوره «صف» صداقت آنان‌را درپیکارِ صف بسته در راه خدا، که همچون بنیانی از سرب است، نشان می‌دهد.

۴- رسول‌الله - در هر سه‌سوره نقش «رسول‌الله» از بُعد ولایت درامور امت، به‌خصوص مَسئله جنگ و رهبری سیاسی جامعه موردتوجه قرار گرفته است. بطوریکه کلمه «رسوله» و مشتقات کلمه رسول دراین سوره‌ها به‌نسبت بسیار بالائی به‌کار رفته‌است[۳]. آنچه توصیه شده اطاعت از خدا و رسول دراینگونه امور و عدم عصیان و سرپیچی و شقاق دربرابر دستورات حضرتش می‌باشد. آیه (۷) سوره حشر درمورد تقسیم غنائم توصیه مؤکدی

---

۱. در سوره حشر آیات ۶ تا ۹ مربوط به‌غنائم جنگی (فیء)، سلسله مراتب اجتماعی تقسیم ثروتهای عمومی، فقر و نیاز مهاجرین و ایثار مالی انصار علیرغم احتیاج خودشان، می‌باشد و درسوره صف آیات ۱۰ تا ۱۲ به‌تجارت باخدا از طریق ایمان به‌خدا و رسول و جهاد با جان و «مال» شده‌است.

۲. سوره صف از آنجائی که در اوائل هجرت (سال ۲) نازل شده‌است هنوز موضعگیری‌ها صریح و آشکار نبوده‌و صف‌بندیها تحقق نیافته‌است.

۳. ۸ بار درسوره حدید، ۷ بار درسوره حشر و ۴ بار درسوره صف (این ارقام باتوجه به‌کمی تعداد آیات این سوره‌ها جالب توجه‌است).

به مسلمانان شده‌است که تسلیم حکم و نظر رسول‌الله باشند و زیاده‌طلبی نکنند و انصار را در آیه بعد به‌خاطر بلندنظری ستوده‌است.

۵ـ **کافران**ـ در تمامی سوره‌های موردنظر اشاره‌ای به «الذین کفروا» شده‌است، آنچنان که ازسیاق این سوره‌ها برمی‌آید منظور از کسانی که کافر شدند ناسپاسان اهل کتاب می‌باشند. گویا جبهه مقابل مسلمین در هر سه‌سوره یهودیان اطراف مدینه وقبائل سه گانه بنی‌قریضه، بنی‌نضیر و بنی‌قینقاع) بوده‌اند. از آیات (۱۵ و ۱۶ و ۱۹ و ۲۹) سوره حدید بطور ضمنی چنین معنائی استنباط می‌شود و از آیات ۲ و ۱۱ و ۱۶ سوره حشر بطور صریح (هوالذی اخرج الذین **کفروا من اهل الکتاب**ـ یقولون لاخوانهم الذین **کفروا من اهل الکتاب**) همچنین آیات (۸ و ۹ و ۱۴) سوره «صف» بطور آشکار نسبت کفر را به‌ناسپاسان بنی‌اسرائیل (ازامت موسی و عیسی علیهما السلام) می‌دهد.

۶ـ **فاسقین**ـ در هر سه‌سوره کافران اهل کتاب را به‌دلیل خارج‌شدن از دائره محرمات الهی و نقض قوانین و مقررات دینی «فاسق» نامیده‌است. مهمترین فسق آنها دشمنی با خدا و رسول و تلاش برای ممانعت از نهضت توحیدی اسلام می‌باشد. گرچه دررابطه با دین خودشان نیز مرتکب خلاف و خیانت‌های فراوانی شده‌اند. ذیلاً آیات مربوط به‌این مسئله را درسوره‌های موردنظر نقل می‌نمائیم:

حدید (۱۷) ... ولاتکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم الامدفقست قلوبهم و کثیر منهم **فاسقون**.

حشر (۵) ما قطعتم من لینة اوترکتموها قائمة فباذن الله و لیخزی **الفاسقین**(منظور یهودیان بنی‌نضیر هستند).

« (۱۹) و لا تکونوا کالذین نسواالله فانسیهم انفسهم اولئک هم**الفاسقون**

صف (۵) و اذقال موسی لقومه یاقوم لم تؤذوننی و قدتعلمون انی رسول‌الله الیکم فلما زاغوا ازاغ‌الله قلوبهم والله لایهدی القوم **الفاسقین**

۷ـ **نام جلاله «الله»**ـ تعداد نام «الله» باتوجه به‌تعداد آیات یا کلمات این ۳ سوره بطور نسبی رقم بسیار بالائی را نشان می‌دهد، بطوریکه در سوره «حدید» به‌ازای هر ۱۷ کلمه، سوره «حشر» به‌ازای هر ۱۵ کلمه و سوره «صف» به‌ازای هر ۱۳ کلمه یک‌بار نام جلاله «الله»

تکرار شده‌است[۱]. درمقایسه با سایر سوره‌ها، این سه‌سوره در جرگه ۲۰ سوره مقدم هستند.[۲] علت این امر به‌نظر می‌رسد متوجه ساختن مسلمانان به‌حاکمیت خدا در جریانات اجتماعی و برخورد با دشمنان درجنگ است، تا امیدوار به‌پیروزی حق برباطل و غلبه دین الهی باشند.

اکنون باتوجه به فصل مشترک سه‌سوره یاد شده که در ۷ موضوع مشخص گردید به‌ابتدای سخن برمی گردیم و رابطه «تسبیح» عالم هستی برای خداوند عزیز و حکیم را با مضامین فوق درنظر می گیریم. معنای «تسبیح»، منزّه و مبری شناختن خداوند از عیب و نقض و ایراد است. در این سوره از دشمنی یهود با خدا و رسول (آیه ۴) و خیانت منافقین نشان می‌آورد و با تأکید بر «تسبیح» عالم هستی برای خداوند، این حقیقت را القاء می‌نماید که تلاشهای منحرفانه آنها کوچکترین لطمه‌ای به‌مشیت حکیمانه الهی نمی‌زند و او منزه‌تر از آن است که درنظام به‌غایت پاک و پیچیده خود چنین انحرافاتی را بپذیرد و عکس‌العمل نشان ندهد. یا آنکه آنها را موفق و پیروز درکید و مکرشان نماید.

امّا دونام نیکوی «عزیزالحکیم» نیز دررابطه با همین دشمنی‌ها و توطئه‌ها معنا می دهد. معنای «عزیز» شکست‌ناپذیر است. خداوند چنین نوشته که او و رسولانش بدون شک و تردید پیروز خواهند شد (کتب الله لاغلبنّ انا و رسلی ان الله قوی عزیز ـ مجادله ۲۱) بنابراین مؤمنینی که درشرایط سخت و سهمگینی قراردارند، باید امیدوار باشند به‌راه خدائی می‌روند که شکست‌ناپذیر و پیروز مطلق است وعلاوه برآن، خداوند «حکیم» نیز هست. حکیم به کسی می گویند که کارش محکم و استوار و به‌اصطلاح حساب‌شده و اصولی است. خداوند «عزیزی» نیست که همانند جباران وسلاطین، عزت و اقتدارش برپایه اهداف پوچ و باطل باشد، «عزیزی» است که عزتش توأم با حکمت است و اگر انسانها را اختیار و مهلت داده تا بتوانند علیرغم رسولانش، همانند یهود و منافقین، به‌توطئه و خیانت بپردازند، ناشی از ضعف و ناتوانی یا عدم علم و اطلاع او نیست، بلکه مشیت حکیمانه‌اش چنین اقتضاء کرده که انسانها در کوره فتنه و امتحان وابتلاء قرارگیرند تا جوهر وجودی خویش را بروز دهند.

نکته قابل توجه در بخش اول سوره که جریان اخراج یهودیان را از دیارشان بیان

---

۱. تعداد نام‌الله در سوره حدید ۳۲ بار، حشر ۲۹ بار و صف ۱۷ بار می‌باشد.

۲. سوره حدید ردیف بیستم، حشر پانزدهم وصف هفتم ـ موقعیت و ترتیب این سوره‌ها را در جدول ضمیمه سوره «نور» می‌توانید ملاحظه نمائید.

می کند، نسبت دادن کلیه اعمال به خداوند می باشد.[۱]

اسماءالحسنی

همانطور که ذکر آن رفت، در این سوره ۲۹ بار نام جلاله‌الله به کار رفته‌است. علاوه بر آن، تعداد زیادی از اسماء الحسنی، به‌خصوص در اواخر سوره تکرار شده‌است که جمع آن به‌شرح ذیل به ۲۴ نام می‌رسد:

عزیز (۳ بار)، حکیم و رحیم هرکدام (۲ بار)، قدیر، رؤف، خبیر، رحمن، ملک، قدوس، سلام، مؤمن، مهیمن، جبار، متکبّر، خالق، باری، مصور (هرکدام یک بار).

تعداد این اسماء، به‌جز نام «الله» ۱۹ می باشد[۲]. جالب اینکه در سه‌آیه آخر سوره که این اسماء پشت سرهم قرار گرفته‌اند نیز با رعایت دفعات تکرار هر نام، بازهم به‌رقم ۱۹ می رسیم (البته با احتساب ۴ بار نام الله). علاوه برآن، در این سه‌آیه ۷ بار کلمه «هو» به‌کار رفته‌است[۳] که اشاره به‌ذات باریتعالی دارد.

آهنگ آیات

آیات این سوره به‌ترتیب ذیل با چهارحرف ختم می‌شوند:

حرف «ن» (۱۴ آیه)، «م» (۵ آیه)، «ر» (۳ آیه)، «ب» (۲ آیه).

تقسیمات سوره ـ این سوره از سه‌بخش عمده تشکیل شده‌است که هرقسمت سیاق مستقلی دارد:

۱ـ بخش اوّل آیات (۱ تا ۱۰) درباره اخراج کفاراهل کتاب از دیارشان.

۲ـ آیات (۱۱ تا ۱۷) درباره منافقین و خیانت‌های آنها.

۳ـ آیات (۱۸ تا ۲۴) آیات اخلاقی و توحیدی خطاب به‌مؤمنین.

---

۱. مثل: هوالذی اخرج ـ ظنّوا انهم ما نعتهم حصونهم من الله ـ فاتیهم الله من حیث لم یحتسبوا ـ قذف فی قلوبهم الرعب ـ کتب الله علیهم الجلاء ـ لعذبهم فی الدنیا ـ فباذن الله و لیخزی الفاسقین ـ ما افاءالله علی رسوله ـ لکن الله یسلط رسله علی من یشاء

۲. در این سوره ۲ بار «شدیدالعقاب» و یک‌بار «عالم الغیب و الشهاده» به‌کار رفته‌است که درردیف اسماء محسوب نشده‌است. این عناوین که حالت وصفی دارد و از یک کلمه بیشتر ترکیب شده صفت خدا را نشان می‌دهد.

۳. درکل سوره ۹ بار کلمه «هو» به‌کار رفته‌است (آیات ۱ و ۲ و سه آیه آخر سوره)

ارتباط سوره‌های حشر و ممتحنه (۵۹ و ۶۰)

وجه مشترک میان این دو سوره، موضوع تولی و تبری (ولایت و برائت) است. با این تفاوت که در سوره «حشر» برائت از یهود را مطرح می‌سازد و منافقین را به‌خاطر دوستی پنهان با آنها و روابط برادرانه با دشمن مذمت می‌نماید و در سوره «ممتحنه» برائت از کفار (قریش، مردم مکه) موردنظر است و مسلمانان ساده‌لوح و سست عنصر را بخاطر ادامه روابط دوستی و خویشاوندی با کسانی که اکنون در جبهه مخالف آنها قرار گرفته و دشمن خدا محسوب می‌شوند (در جریان ارسال پیک برای مطلع ساختن خویشاوندان از حمله مسلمانان به‌مکه) مورد سرزنش قرار می‌دهد.

در سوره حشر آیه (۱۱) {الم تر الی الذین نافقوا یقولون لاخوانهم الذین کفروا من اهل الکتاب لئن اخرجتم لنخرجن معکم ولا نطیع فیکم احداً ابداً و ان قوتلتم لننصرنکم والله یشهد انهم لکاذبون.

و در سوره ممتحنه (۱) {یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة و قد کفروا بما جاءکم من الحق ...

با اینکه تمامی آیات سوره ممتحنه در برائت از مشرکین مکه است، ولی در آخرین آیه آن اشاره‌ای نیز به‌پرهیز از روابط دوستی با یهود می‌کند تا هر دو جناح دشمن را معرفی کرده باشد:

یا ایها الذین آمنوا لاتتولوا قوماً غضب الله علیهم قدیئسوا من الاخره کمایئس الکفار من اصحاب القبور.

سوره حشر در سال چهارم هجرت، که اوج اختلاف و درگیری با همسایگان یهودی مدینه است، نازل شده‌است و سوره ممتحنه در سال دهم هجرت در جریان فتح مکه. در این زمان قبائل یهودی به‌کلی تار و مار شده و مسئله‌ای برای مسلمانان محسوب نمی‌شدند. بنابر این به‌نظر می‌رسد توصیه آخرین آیه سوره ممتحنه در احتراز از روابط دوستی (بطوریکه ایجاد ولایت نماید) با یهود برای نسلهای آینده مسلمانان باشد (والله اعلم).

سوره «ممتحنه» (۶۰)

محتوای سوره

محور اصلی سوره «ممتحنه» که در اولین و آخرین آیه سوره به‌آن اشاره شده است به‌مسئله «ولایت» می باشد. معنای اصلی «ولایت» دوستی است ولی نه دوستی ساده متعارف، بلکه دوستی و ارتباطی که منجر به نوعی وابستگی و پذیرش سرپرستی و تسلط غیر گردد. فرق کلمه «ولی» با کلمات مشابه آن همچون: صدیق، رفیق، صاحب، قرین، خلیل و غیره در همین بُعد سیاسی و حکومتی آن می باشد. به‌این ترتیب آنچه دراین سوره مورد مذمت و نهی شدید قرار گرفته است، این نوع دوستی و بطورکلی ایجاد رابطه صمیمانه با دشمنان خدا و خلق (عدوی و عدوکم) می باشد، وگرنه نیکی کردن و برقراری روابط مبتنی بر قسط (درمناسبات اقتصادی) با کسانیکه درحال پیکار با مسلمانان نیستند و آنها را از دیارشان اخراج نکرده‌اند، هرگز نهی نشده است (آیه ۸). منحصراً ایجاد رابطه «ولایتی» با کسانیکه بدلیل دین و اعتقاد با مسلمانان می جنگند و آنها را از دیارشان اخراج می کنند، یا بر این کار دیگران را پشتیبانی می نمایند، نهی شده‌است (انّما ینهیکم... ان تولّوهم و من یتولهم فاولئک هم الظالمون) آیه ۹

بیان این موضوعِ بسیار اساسی برای جامعه نوپای اسلامی، در این سوره که درسال دهم هجرت، یعنی درآستانه رحلت رسول اکرم (ص) نازل شده‌است، معنای خاصی را افاده می نماید[1]. به‌زودی امت مسلمان رهبر و امام خود را ازدست می دهد و باید آماده اداره

---

۱. در این سوره ۴ بار کلمه «ولایت» به‌معنائی که گفته‌شد به‌کار رفته‌است:
آیه (۱) یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا عدوی اولیاء...
آیه (۹) ..ان تولوهم و من یتولهم فاولئک هم الظالمون.
و آیه (۱۳) یا ایها الذین آمنوا لاتتولوا قوماً غضب الله علیهم...

جامعه پس از پیامبر (ص) باشد. بنابر این مبرم‌ترین مسئله‌ای که باید آموزش داده‌شود مدیریت و حکومت (ولایت)، و پرهیز از سازشکاری بادشمنان و ایجاد روابطی که موجب اعاده سیطره سابق آنان گردد، می باشد. آثار اجتماعی مسئله «ولایت» آنچنان وسیع و همه جانبه است که همگان باید درقبال آن احساس تعهد و مسئولیت و مراقبت نمایند. بنابراین توصیه به‌این امر که همچون ملاتی اجزاء بنای اجتماع را به‌یکدیگر پیوند می‌دهد، سه بار در این سوره باجمله: «یا ایهاالذین آمنوا» مجتمع ایمانی را مخاطب قرار داده‌است.

اولویّت پیوندهای ایمانی

گویا برقراری مودّت بادشمنان ایمانی موجب ایجاد «ولایت» می گردد که دراین سوره چهاربار به‌این کلمه اشاره کرده‌است (تلقون الیهم بالمودة... تسرّون الیهم بالمودة[۱] ـ عسی الله ان یجعل بینکم و بین‌الذین عادیتم مودة[۲]... ـ و دوّا[۳] لوتکفرون)

مقابل کلمه «مودّت»، کلمه «عداوت» قرار دارد که متقابلاً چهاربار تکرار شده‌است.[٤] علاوه بر کلمات: ولایت، مودّت، عداوت، کلمات دیگری همچون: بغضاء، بِّر، غفور و رحیم در این سوره به کار رفته‌است که دو جنبه متضاد دوستی و دشمنی و حبّ و بغض را دررابطه با ایمان و اعتقاد مطرح می‌سازد. پیامی که دراین رابطه القاء می‌شود پیوستگی تنگاتنگ دوستی و دشمنی باایمان و کفر است. یعنی اگر ایمان به‌راستی دردل کسی وارد شده باشد نمی‌تواند روابط صمیمانه گذشته خود را با کسانیکه اکنون درجبهه اعتقادی مخالف او قرار دارند و با خدا و خلق درستیز هستند ادامه دهد. چنین تضاد و تناقضی نشانگر نفاق است. همچنانکه درآخرین آیه سوره «مجادله» تأکید شد، «ممکن نیست مردمی یافت شوند که علیرغم ایمان به‌خدا و آخرت، با دشمنان خدا و رسول دوستی کنند. هرچند پدران، فرزندان، برادران و خویشان آنها هم باشند». بنابر این پیوندهای خویشاوندی (اولاد و ارحام) تاجائی محترم و استوار است که درتضاد با ارزش‌های اعتقادی قرار نگرفته باشد و «اهلیت» موقعی رعایت می‌گردد که مغایر باایمان و عمل صالح نباشد[5]. این پیام خطیری است که مسلمانان هجرت کرده به‌مدینه باتوجه به‌سوابق و روابطی که از دوران جاهلیت باقوم و خویش خود، که اکنون درجبهه دشمنی بانهضت توحیدی نوین قرار دارند، داشته‌اند، باید فراگیرند. به‌خصوص درایامی که به‌زودی با رحلت رسول (ص) باید عهده‌دار اداره جامعه خود گردند.

---

۱. آیه(۱)　۲. آیه۷　۳. آیه۲

٤. آیه(۱) لاتتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء...آیه(۴) بدابیننا و بینکم العداوة والبغضاء...آیه(۷) الذین عادیتم...

زمینه‌های ولایت

همانطور که گفته‌شد محور اصلی این سوره مسئله «ولایت» است و این مسئله را در دوزمینه: ۱ـ روابطه عمومی و کلی جامعه اسلامی بادشمنان (که عمدتاً توسط مردان انجام می‌شود). ۲ـ روابط با زنان (ازبُعد ولایت)، مطرح کرده‌است. ۳ آیه ابتدای سوره به‌بخش اوّل و سه‌آیه آخر (آیات ۱۰ تا ۱۲) به‌بخش دوم اختصاص یافته‌است.

آنچه دربخش اوّل با جمله «یا ایها الذین آمنوا» به‌کل جامعه اسلامی توصیه می‌گردد، دررابطه با شأن نزولی که از نامه‌نگاری یک مسلمان به‌دشمنان مشرک و دادن اطلاعاتی درمورد قصد حمله مسلمانان به‌مکه، به‌خاطر حمایت و نگهداری آنها ازخانواده و کسانش نقل شده، احتراز از دوستی نزدیک (مودت و ولایت) باکسانی است که دشمن خدا و مسلمانان هستند، به‌حقی که ازجانب خدا آمده (قرآن) کافر شده‌اند، پیامبر و پیروان او را تنها به‌این جرم که به‌پروردگارشان ایمان آورده‌اند، ازشهر و خانه خود اخراج کرده‌اند. نامه محبت‌آمیز نوشتن به‌کسانی که اگر تسلط برمسلمانان پیداکنند از هیچ گونه دست درازی برآنها فروگذار نخواهند کرد، به‌این نیّت که حمایت آنها نسبت به‌کسانی که درمکه باقی مانده‌اند جلب گردد، خلاف رضای خدا است. مسلمانان باید بدانند ارحام و اولاد آنها روز قیامت نفعی برای آنها نخواهند داشت و همه روابط خونی و خویشاوندی جز رابطه انسان با اعمالش در آن‌روز بریده می‌گردد.

دربخش دوّم مسئله «ولایت» دررابطه با زنان مطرح می‌گردد. چه‌زنانی که باهجرت از دیار کفر ازشهر و شوهر خود جدا شده و به‌دارالمؤمنین پناهنده شده‌اند و چه (برعکس) زنانی که علیرغم ایمان و هجرت شوهران خود، برشرک باقی مانده‌اند. تکلیف هر دودسته را در این بخش روشن می‌نماید. زنان مهاجرت کرده باید موردآزمایش قرار گیرند (تا جاسوس و نفوذی نباشند). درصورت اطمینان از ایمانشان نباید به‌سوی کفار برگردانیده شوند. چرا که دیگر نسبت به‌همسران سابقشان حلال نیستند (بطور طرفینی) و زنانی که برکفر خود، علیرغم ایمان همسرانشان، پافشاری می‌کنند شایسته نیست همچنان نگهداری شوند (ولاتمسکوا بعصم الکوافر). چنین تضادی درمحیط خانواده علاوه برمشکلات عدیده‌ای که برای طرفین به‌بار می‌آورد، لطمات شدیدی به‌روحیه و روان اطفال وارد خواهد کرد. امّا مسئله مهر و مخارجی که مشرکین برای همسران مسلمان شده خود (و یا برعکس) متحمل شده‌اند دراین بخش موردعنایت قرار گرفته و به‌مسلمانان توصیه شده این هزینه را جبران نمایند و درصورتی که قضیه برعکس باشد (زن مسلمانی به‌طرف کفار رفته باشد) مخارجی که کرده‌اند مطالبه نمایند. این حکم خداوند علیم و حکیم است که باید دقیقاً اجرا گردد.

استقلال بانوان

مسئله دیگر درارابطه با زنان (ازبعد ولایت)، حق رأی و نقش و نظر و شخصیت اجتماعی آنان است که درقالب «بیعت» با رسول اکرم درآیه (۱۲) مطرح شده‌است. این مسئله در روزگاری مطرح شده‌است که زنان مقام و منزلتی درجامعه نداشتند و به‌شدت تحقیر می‌شدند، درروزگاری که دختر به‌دنیا آوردن ننگ و عار محسوب و چه‌بسا زنده‌به‌گور می‌شده است. اهمیت این مسئله موقعی آشکار می‌گردد که توجه داشته باشیم در اروپای مدعی آزادی و انسانیت، زنان تا جنگ جهانی اوّل، یعنی نیمه نخست قرن بیستم حق رأی نداشتند! گرچه در آیه مذکور صحبت ازحق رأی نشده، و اصولاً در آن‌دوره انتخابات و اخذ رأی به‌شیوه امروزی،معمول نبوده است، امّا مسئله «بیعت» که پیمانی همگانی و میثاقی اجتماعی محسوب می‌شده، همین عملکرد را داشته‌است. در روزگاری که مرد برای زن تصمیم می‌گرفته و عهد و پیمان می‌بسته، شخصیت قائل‌شدن برای زن و او را طرف «بیعت» با «رسول خدا» قراردادن، ارزشی است که نمی‌توان به‌سادگی از کنار آن گذشت. موضوع بیعت زنان با پیامبر، گرچه در مسائل اخلاقی و اعتقادی است و حداقل در اینجا به‌مسائل اجتماعی و سیاسی کشیده نشده، امّا نفس این حرمت و منزلت و استقلالی که برای آنها قائل شده بس ارزشمند است[1].

ابراهیم (ع) الگوی ولایت

همانطور که بارها، در شرح سوره‌های گذشته، اشاره کردیم، نام حضرت ابراهیم (ع) در هر سوره به‌تناسب سیاق آن، به‌عنوان اسوه و الگوی ارزشی که درآن سوره مطرح شده آمده‌است، گوئی آن پیامبر عظیم‌الشأن که «امامت» به‌عنوان او جعل شده (انی جاعلک للناس اماماً)، ازنظر خداوند انسان کامل و تمامی است که در هر بُعدی از ابعاد وجودی‌اش باید نمونه و الگوی سایر انسانها باشد. اینک در این سوره به‌تناسب مسئله «ولایت» که اساس آن را تشکیل می‌دهد، یادی از این انسان برتر می‌شود (آیات ۴ و ۵ و ۶). در این آیات ۲ بار بر «اسوه» بودن ابراهیم (ع) برای مسلمانان تأکید می‌نماید. آن‌هم اسوه‌ای نیکو (قدکانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم والذین معه) در مسئله «ولایت»، یعنی پیوند با همفکران اعتقادی (والذین معه) و برائت از دشمنان اعتقادی (انا بُرَءؤا منکم)، هرچند قوم و خویش و حتی پدر! بوده باشد.

---

۱. به‌قول دکتر شریعتی هنوز هم دربسیاری از خانواده‌ها زن را ضعیفه، منزل، چیز، بچه‌ها و... خطاب می‌کنند (نقل به‌مضمون).

در این آیات از یک طرف اعلام رسمی و قاطع و صریح آن حضرت و پیروانش را در برائت از مشرکین و فرهنگ شرک‌آمیز آنان نشان می‌دهد (اذ قالوا انا بُرَءؤا منکم و مما تعبدون من دون‌الله)، و از طرف دیگر توکل و توبه‌شان را به پروردگار [۲] دربرابر خطرات سهمگین مخالفت و موضعگیری دربرابر فرهنگ منحط عوام (ربنا علیک توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر)، و دعای خالصانه‌شان را برای آنکه دستخوش فتنه و آزار کافرین قرار نگیرند (ربنا لاتجعلنا فتنة للذین کفروا واغفرلنا ربّنا انک انت العزیز الحکیم).

مسئله «اسوه» بودن ابراهیم (ع) و پیروانش، یک بار در آغاز اشاره به داستان ولایت آن پیامبر، (آیه ۴) مطرح شده و بار دیگر برای تأکید و توجه بیشتر درانتهای این اشاره (آیه ۶). با این تفاوت که در دومین بار عمومیت و همیشگی بودن این الگو را برای تمامی کسانی که امیدوار ملاقات خدا و روز آخرت هستند تأکید می‌نماید (لقد کان لکم فیهم اسوة حسنة لمن کان یرجوا الله و الیوم الاخرومن یتول فان الله هوالغنی الحمید).

آهنگ سوره - ۱۳ آیه این سوره بطور متنوعی با ۵ حرف ختم می‌شوند: حرف «ن» و «م» هرکدام ۴ آیه، حرف «ر» سه‌آیه و حروف «ل» و «د» هرکدام یک آیه.

اسماءالحسنی - در این سوره همچون سوره قبل، ازآنجائی که مخاطب آن گروه مؤمنین هستند، اسماء نیکوی الهی به‌نسبت زیادی به کار رفته‌است. ۲۱ بار نام جلاله «الله» (درازای ۱۳ آیه و معادل هر ۱۶/۵ کلمه یک‌بار) و ۱۰ نام دیگر: رب (۴ بار)، حکیم و غفور و رحیم (هرکدام ۲ بار)، بصیر و عزیز و غنی و حمید و قدیر و علیم (هرکدام یک‌بار). جمع این اسماء ۳۷ مورد می‌باشد.

ارتباط سوره‌های ممتحنه و صف (۶۰ و ۶۱)

سوره ممتحنه آخرین سوره جهادی است که در سال دهم هجرت مقارن با فتح مکه و در ارتباط با مسائل مربوط به‌آن نازل شده و سوره صف اولین (یا دومین)[۱] سوره در همین زمینه است که در سال دوم هجرت در آستانه نبرد «بدر»، که اولین برخورد جدّی مسلمانان با دشمن بود، نازل گردیده‌است. به‌این ترتیب اولین و آخرین سوره جهادی قرآن، علیرغم هشت سال فاصله نزول، در کنار هم قرار گرفته‌اند تا اولین و آخرین توصیه‌های دفاعی شارع اسلام را مسلمانان همواره در کنار هم تلاوت نمایند.

سوره «صف» همانطور که از اسمش پیداست، از «صف» آرائی پولادین مسلمانان دربرابر دشمن، به‌عنوان تشکلی که محبوب خدا است، یاد می‌کند تا با ندای چنین شیپور

---

۱ . در دو آیه ۴ و ۵ سه‌بار کلمه «ربنا» تکرار شده‌است که توجه حضرت ابراهیم را به‌ربوبیت نشان می‌دهد.

۲ . سوره محمد نیز در همین ایام نازل شده و ناظر به‌مسائل جهادی است

آمادگی، خود را به‌صورت متشکل و منظم برای دفاع از مجتمع ایمانی در برابر طیف گسترده کفار و مشرکین (قریش یهودیان) آماده سازند. اگر تاکنون اظهار و ادعای ایمان می‌کردند باید بدانند از این به‌بعد هنگامه عمل است، آنها با هجرت به‌مدینه و تشکیل هسته اولیه جامعه توحیدی، درحقیقت علیه اعتقادات آباء و اجدای تمامی سرزمین قیام کرده و ناگزیر باید آماده دفاع از آرمان و عقیده خود باشند.

به‌خاطر جدی و حیاتی بودن قضیه است که ابتدا مؤمنینی را که گویا هنوز حساسیت و خطیربودن مسئله را درست درک نکرده و آماده نشده بودند، مخاطب قرار داده هشدار می‌دهد: «چرا چیزی را می‌گوئید که به‌آن عمل نمی‌کنید، چنین دوگانگی موجب خشم شدید نزد خدا است».

به‌دنبال چنین مقدمه‌ای به‌معرفی یهود و نصاری و تلاش آنها برای خاموش‌کردن نور این چراغ هدایت می‌پردازد تا مؤمنین بدانند با چه‌کسانی طرف خواهند شد و چه توطئه‌هائی را باید تحمل نمایند.

اکنون که چنین آمادگی و آگاهی حاصل شده، آنها را به‌تجارتی که موجب نجات از عذاب الیم خواهد شد، یعنی ایمان مستمر به‌خدا و رسول و جهاد در سبیل‌الله با مال و جان، فرا می‌خواند تا به‌این وسیله گناهانشان پاک شده شایسته و مستحق بهشت عدن و رستگاری عظیم (در آخرت) و پیروزی نظامی (در دنیا) گردند.

بالاخره درآخرسوره آنهارا، که درواقع اولین گروندگان و دست‌پروردگان طرازاول پیامبر هستند، متوجه هم‌ردیفان خود در دوران حضرت عیسی‌بن مریم (ع)، یعنی حواریین پاکباخته می‌نماید که خالصانه دعوت آن‌حضرت را اجابت کرده اعلام قاطع «انصارالله» بودن نمودند. آنها مسیری را گشودند که سرانجام با تأییدات الهی، مؤمنین (در نسلهای بعد) به‌پیروزی رسیدند.

طلیعه این سوره «صف» آرائی، یعنی تشکیل ارتش منظم دفاعی است و آخرین کلمه آن پیروزی! (ظاهرین).

امّا سوره ممتحنه، محور اصلی این سوره مسئله تولی و تبری، یعنی ولایت و برائت است، مهمترین موضوعی که در آینده امت، با رحلت پیامبر، مطرح خواهد شد و ابتلای بزرگ جامعه به‌شمار خواهد رفت.

مسلمانان در این ایام (سال دهم هجرت، بیست و سوم بعثت) ازنظر تعداد، کثرت فراوانی پیدا کرده‌اند. ولی هنوز برای همه صف‌بندیها مشخص نشده و جبهه‌ها روشن نگردیده‌است، هنوز عده‌ای درحال و هوای سابق زندگی می‌کنند و پیوندها و دلبستگیهای

خود را با دوستان و خویشاوندان قبل از مسلمان‌شدن، که اکنون در جبهه دشمن قرار گرفته‌اند، ادامه می دهند. ازجمله یکی از همین مسلمانان که مطلع از بسیج سپاه برای یورش به‌مکه شده بود، برای نجات ارحام و خویشان از حمله قریب‌الوقوع مؤمنین، پیکی به‌سوی آنان گسیل می‌دارد و به‌قصد مطلع ساختنشان از تصمیم پیامبر مرتکب خیانت می گردد. گرچه او (حاطب بن ابی بلتعه) سوء نیت نداشت، امّا در مرزبندی میان دوستی‌ها و محبت‌ها[۱]، دچار خطا شده و «اهلیت» نسبی و سببی را به «اهلیت» اعتقادی ترجیح داده‌بود.

اکنون که چنین خطائی رخ داده و شأن نزول از هرجهت فراهم شده، بهترین موقعیت است تا درس «ولایت و برائت» (تولی و تبری) به‌مسلمانان آموزش داده‌شود. بااین ترتیب سوره با اشاره صریح به‌همین خطای ناآگاهانه آغاز می‌شود و رابطه دوستی و نامه‌نگاری با کسانی را که منکر حقانیت قرآن شده، پیامبر و مؤمنین را از خانه و زندگی آواره ساخته و دشمنی خود را با خدا و مؤمنین آشکار کرده‌اند، به‌خصوص هنگامی که قرار است برای جهاد در راه خدا و طلب رضای او گام بردارند، تحریم می‌نماید و برای ساده دلانی که به‌دشمن خوشبین هستند، یادآوری می کند: «اولاً اگر آنها بر شما چیره شوند تا جائی که بتوانند دست و زبانشان را به‌روی شما خواهند گشود، ثانیاً خویشاوند و اولاد در روز قیامت هیچ سودی برای آدمی نخواهند داشت.»

به‌دنبال این تذکرات برای آنکه الگوی نمونه و مصداقی واقعی از «تولی و تبری» در برابرشان باشد، «ابراهیم» (ع) را معرفی می‌نماید که چگونه با قوم کافر خویش قاطعانه ترک ولایت کرد و از آنها برائت جست. درضمن برای آنکه چنین برائت و بیزاری تبدیل به‌تعصب دینی نشده منجر به‌دشمنی با دگراندیشان نگردد، مرزبندی دقیقی از دوست و دشمن نموده تنها کسانی را دشمن می‌نامد که عملاً (نه از روی فکر و عقیده) با مسلمانان به‌پیکار پرداخته، آنها را از خانه و زندگی اخراج نموده‌اند.

در بخش‌های دیگر سوره به‌مسائل دیگری، که تماماً حول محور جهاد و تولی و تبری می‌باشند، پرداخته و بالاخره سوره را با تحریم برقراری رابطه دوستی (ولایت) با قومی که خدا بر آنها غضب کرده (یهود) و از آخرت مأیوسند خاتمه می‌دهد.

همانطور که از خلاصه هر دو سوره برمی‌آید؛ محور اصلی مطالب، تشخیص دقیق دوست و دشمن از بُعد آرمانی و اعتقادی است و صف‌بندی و موضع گیری قاطع دربرابر دشمنان خدا و مردم، هرچند از ارحام و اولاد باشند.

---

۱. در سوره ممتحنه سه‌بار کلمه مودت تکرار شده. درحالیکه در کل قرآن ۸ بار این کلمه به‌کار رفته‌و در هیچ سوره‌ای نیز بیش از یک‌بار نیامده‌است.

هردو سوره یادآور صفت «عزیزالحکیم» خداوند است[۱] و راه عزت و حکمت را به مسلمانان نشان می دهد، راهی که لامحاله با دفاع از حریم ایمانی و جهاد بی‌امان علیه متجاوزین پاسداری می گردد. چنین مراقبت و محافظتی به‌شدت مستلزم «شناخت» است تا دشمن در چهره دوست به‌مرز ایمان نفوذ نکند و از خوش‌بینی‌ها و ساده‌انگاری‌ها رخنه‌ای برای خود نسازد.

اگر مرزهای تولی و تبری در تاریخ اسلام پاسداری شده‌بود امروز شاهد از هم پاشیده‌شدن امت اسلامی و سرسپردگی دولتهای آنها به «ولایت» ابرقدرت‌ها نبودیم. راه بازگشت نیز جز ابراز «برائت» از اولیاء شیطان و ایجاد «مودت» با اولیاء الله و گردن نهادن به «ولایت» مؤمنین نمی باشد.

---

۱. آیه ۵ سوره ممتحنه و آیات ۱ و ۳ سوره صف

صف (۶۱)

قبلاً در بررسی سوره «حشر» گفته بودیم که سه سوره: حدید، حشر و صف که به‌فاصله اندکی از یکدیگر قرار گرفته‌اند و هرسه با آیه «سبّح لله ما فی‌السموات و ما فی‌الارض وهو العزیز الحکیم» افتتاح می گردند [1] مضمون مشترکی دررابطه با جهاد و مسائل مربوط به‌آن دارند و نام آنها نیز متناسب با قتال و جهاد می باشد (حدید = تیزی و برندگی آهن اسلحه، حشر = بسیج و گردآوری نیرو، صف = آرایش منظم سپاه درجنگ). سوره صف که مقدم بر دو سوره دیگر در سال دوّم هجرت (مقارن جنگهای بدرو احد) نازل شده بطور آشکارتری به‌این مسئله عنایت دارد.

خطاب سوره که لحنی انتقادآمیز دارد، همچون دو سوره دیگر، با جمله «یا ایها الذین آمنوا» [2] متوجه مؤمنینی است که چیزی می گویند که به‌آن عمل نمی کنند! گرچه این توصیف عمومیت دارد و ممکن است هر دوگانگی در قول و فعل را شامل شود، ولی باتوجه به‌آیات بعد و سیاق کلی سوره می توان گفت [3] منظور ادعای ایمان و امتناع از قبول لوازم آن، که یکی هم جهاد و جانبازی است، می باشد. صدق ایمان موقعی ثابت می‌شود که درقلب و روح رسوخ کرده و اعضاء و جوارح را به‌جهاد با مال و جان در راه خدا آماده کرده‌باشد وگرنه درحدّ ادعای زبانی و اظهار لفظی متوقف می‌شود. و از آنجائیکه ایمان با عمل صالح باید تحقق یابد، ایمان جدای از عمل «کذب» شمرده می گردد و چنین مدعیانی «منافق»

---

۱ . منحصراً همین سه سوره در کل قرآن چنین آغازی دارند (باتفاوت مختصری درسوره حدید، «والارض» بجای «ما فی‌الارض»

۲ . در این سوره‌نیز همچون دو سوره دیگر خطاب «یا ایها الذین آمنوا» مرتباً (۳ بار) تکرار شده‌است که‌ناظربودن آنرا به‌مسائل درون گروهی مسلمانان نشان می دهد.

شناخته می‌شوند[۱]. دو روئی و دو گانگی در گفتار و کردار که موجب خشم بزرگ خدا می گردد (آیه ۲)

نام سوره از سومین آیه آن کـه دوستی خداوند را نسبت به‌کسانی که درراه او «صف» بسته پیکار می کنند، مورد تأکید قرارداده گرفته شده است. به‌نظر می‌رسد منظور از «صف»، جدای از شکل ظاهری آن، یکپارچگی و اتفاق و عدم تفرقه و اختلاف امت در امر جنگ باشد، آنچنان که در صف کسی جلو و عقب نمی‌رود و همه در یک خط مستقیم مساوی یکدیگر قرار می گیرند، درصف نبرد نیز تمامی مسلمانان باید بطور منظم و هماهنگ عمل نمایند. در این صورت است که همچون بنیانی از سرب ریخته زیربنای تجمع ایمانی را دربرابر دشمنان خارجی تحکیم می بخشند. حال اگر قرار باشد در چنان شرایط خطیری که سرنوشت و هست و نیست برادران ایمانی مطرح است، عده‌ای از جهاد شانه خالی کنند، درواقع صداقت خود را در اظهار ایمان به‌زیر سئوال برده‌اند و دچار «کذب» و «نفاق» گشته‌اند.

دومین خطاب به‌مؤمنین (آیه ۱۰)، پیشنهاد معامله‌ای است با خدا برای نجات از عذاب الیم، آمرزش گناهان، داخل شدن در بهشت جاوید و همچنین (نتایج و دستاوردهای فوری دنیائی) نصرت خدائی و پیروزی نزدیک. همه این فتح و پیروزیها و رستگاری عظیم اخروی، به‌نرخ و بهای ایمان مستمر به‌خدا و رسولش و کوشش پیوسته با مال و جان در راه خدا قابل وصول است! چنین مژده و بشارتی برای تشویق کسانی است که علیرغم ایمان‌آوردن، باوری یقینی به‌وعده‌های خدا پیدا نکرده‌اند و آماده جانبازی نگشته‌اند.

سومین خطاب به‌مؤمنین (آیه ۱۴) که درضمن آخرین آیه و جمع بندی و خلاصه پیام‌های سوره محسوب می‌شود، بازهم در این رابطه قرار دارد. درخطاب دوم از آینده شورانگیز و بهشت جاوید برای تحریک مؤمنین به‌جهاد استفاده کرده و در این پیام از گذشته عبرت‌انگیز و صداقت مؤمنین امت عیسی بن مریم (ع)، همان حواریون صادقی که با اولین دعوت پیام‌آورشان، لبیک اجابت گفتند و «انصار» حضرتش بسوی خدا شدند[۲]. درنتیجه چنین صف‌بندی و موضع گیری آشکار، حق و باطل آشکار گردید و عده‌ای از بنی اسرائیل ایمان آوردند و عده‌ای کافر شدند ـ تا سرانجام (درتضاد و درگیری حق و

---

۱. البته در این سوره که درآغاز هجرت نازل شده‌نام «منافق» روی چنین اشخاصی گذاشته نشده‌است ولی در دو سوره بعد که درسالهای ۴ و ۵ هجرت نازل شده‌اند صریحاً به‌این نام معرفی شده‌اند.

۲. جالب اینکه عیسی(ع) که فرمود: «چه کسانی یاران من بسوی خدا هستند؟» نگفتند: ما یاران تو هستیم. بلکه با کلامی که حکایت از خلوص ایمانشان می کرد گفتند: ما یاران خدا هستیم! (نحن انصارالله).

باطل) تأییدات الهی شامل مؤمنین گردید و آنها را بر دشمنانشان (که در زمان حیات حضرت عیسی (ع) نهایت سلطه و قدرت را داشتند) پیروز گرداند.[۱ و ۲]

سوابق تاریخی نافرمانی رسولان

دورویی و نفاق و تضادی که میان قول و عمل برخی از مسلمانان در مقدمه سوره سراغ داده شده تازگی ندارد، چنین شیوه‌ای در امم پیشین که بزرگترین آنها بنی‌اسرائیل می‌باشد سابقه داشته است. درزمان حضرت موسی و حضرت عیسی (علیهماالسلام) نیز این قوم نافرمانی ها و آزار و اذیت‌هائی نسبت به پیامبر خود روا میداشتند. در آیات ۵ و ۶ این سوره از چنین رفتاری یاد می کند که آن پیامبران را ناچار به‌تأکید رسالت خود و یادآوری موضع و مقامی که داشتند کرده‌است. (و قد تعلمون انی رسول‌الله ـ انی رسول الله الیکم)

قوم موسی پیامبرشان را با کارشکنی و نافرمانی و اتهام و افتراء آزردند و با لغزش‌هائی که مرتکب شدند قلبشان لغزید (ماهیت روحی و طبع و سرشتشان واژگونه شد). اینها با زیرپا گذاشتن شریعت موسی و خروج از حریم و حدود الهی دچار «فسق»[۳] شدند و خداوند نیز فاسقین را هدایت نمی‌کند (ان الله لا یهدی القوم الفاسقین).

امّا انحراف این قوم در دوران حضرت عیسی (ع) به گونه‌ای دیگر درجهت انحراف از توحید و افترای به‌خدا[٤] در مسیر شرک (تثلیث) بود. با اینکه آن‌حضرت با پیام تصدیق تورات و بشارت رسولی آینده به‌نام «احمد» آمده‌بود، به‌هنگام بعثت پیامبر مژده داده‌شده، پیامش (قرآن) را سحری آشکار خواندند (آیه ۶) و با افترای دروغ بر خدا (اصالت بخشیدن به تثلیث)، درحالیکه به‌اسلام (تسلیم خالصانه به‌خداوند یکتا) دعوت شده بودند، ظلم بزرگی مرتکب شدند، ظلمی به‌نفس خویش و به‌سایر مردم. و خداوند ظالمین را هدایت

---

۱ . البته چنین پیروزی و نصرتی درزمان حیات حضرت عیسی (ع) تحقق نیافت بلکه دین و آئین او سرانجام دلها را فتح کرد و نظام حاکم را با تغییر نفوس دگرگون ساخت. تاریخ نیز گواهی می‌دهد، همچنان‌که شاهد هستیم، مسیحیت بر نظامهای سلطنتی قیصری چیره شده‌است. منظور از آخرین جمله این سوره «فاصبحوا ظاهرین»، شب تاریک ظلم و ستم و گمراهی را به‌صبح روشن دوستی و هدایت‌رساندن می‌باشد که تحقق عینی رسالت حضرت عیسی (علی نبینا و علیه‌السلام) را نشان می‌دهد.

۲ . آیات ۵۲ تا ۵۸ سوره آل‌عمران نیز ناظر به‌همین صف‌بندی انصار حضرت عیسی دربرابر کفر زمانه خود می‌باشد.

۳ . معنای لغوی فسق خروج از پوسته محافظ درجهت فساد و خرابی است. پوسته محافظ انسان، همچون میوه‌ها و حبوبات، محدوده حلال و حرام الهی است.

٤ . معنی «افتراء»، از خودبافتن و به‌اصطلاح «من درآوردن» می‌باشد. از آنجائیکه تثلیث پایه و اساسی جز توهمات ساخته‌شده بشری ندارد «افتری» نامیده‌شده.

نمی کند (ان الله لایهدی القوم الظالمین)[1]

از این امت بزرگ که مشعل دار خداپرستی درتاریخ بوده‌اند، بیش از همه انتظار می رفته و شایسته و سزاوار بوده است که به پیامبر مژده داده شده ایمان بیاورند و رسالت او را تداوم بخش رسالت پیامبران خود بدانند، ولی متأسفانه بخاطر دورشدن از تعالیم پاک رسولان و انحراف به لغزشگاه شرک و دنیاپرستی، با تمام وجود تلاش کردند نور خدائی را با دهانشان خاموش کنند. درحالیکه خداوند نور خود را، که پرتوی از آنرا در تورات و انجیل بر دنیای تاریک بشری تاباند[2]، درقالب قرآن که «نور» نامیده شده[3] باکمال و اتمام خواهد رساند، گرچه کافران (سرپوش گذاران) را ناخوش آید[4] (آیه ۸). او کسی است که رسول خود را به همراه هدایت (قرآن) و دین حق فرستاد تا برهمه کیش های باطل چیره گرداند، اگرچه مشرکان (منحرفین از توحید) را ناخوش آید (آیه ۹)

ارتباط سوره‌های صف و جمعه (۶۱ و ۶۲)

همانطور که قبلاً گفته شد، در قرآن هفت سوره با تسبیح خدا شروع می شوند که این گروه را «مسبّحات» می نامند[5]. از این هفت سوره، پنج سوره آن نزدیک هم (با یک سوره فاصله) واقع شده‌اند[6] که دلالت بر پیوستگی آنها می نماید و از آن میان، تنها همین دو سوره به یکدیگر متصل شده‌اند.

با اینکه اسم و عنوان این دو سوره با هم بیگانه هستند ولی مضامین مأنوس و مشترکی مابین آنها به‌چشم می خورد که می توان آنها را وجه ارتباط دو سوره تلقی کرد از جمله:

۱ـ مذمّت بنی‌اسرائیل ـ از آیه چهارم سوره صف گلایه حضرت موسی (ع) را نسبت به قومش به‌خاطر اذیتی (اتهام سحر و کذب و ریاست‌طلبی و غیره) که در حق آن پیامبر

---

۱. این عبارت با اختلاف «ظالمین» بجای «فاسقین» دوبار تکرار شده‌است. قوم موسی (ع) به‌دلیل فسق و قوم عیسی (ع) بخاطر ظلم از هدایت الهی محروم شدند.

۲. در قرآن تورات و انجیل نیز نور نامیده شده‌اند: ۵/۴۴ (انا انزلنا التوراة فیها هدی و نور) ۵/۴۶ (واتیناه الانجیل فیه هدی و نور) و ۶/۹۱

۳. به‌آیات: ۱۵ مائده ـ ۱۵۷ اعراف، ۱۷۴ نساء، ۸ تغابن، ۳۲ توبه، ۵۲ شوری و... مراجعه نمائید.

٤. مشابه مضمون این آیه را با مختصری تفاوت در آیه ۳۲ سوره توبه می خوانیم (یریدون ان یطفؤا نورالله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره و لوکره الکافرون).

۵. سوره‌های اعلی ـ حدید ـ اسری ـ حشر ـ صف ـ جمعه ـ تغابن

۶. سوره‌های حدید (۵۷)، حشر (۵۹) صف (۶۱) ـ جمعه (۶۲) ـ تغابن (۶۴). در دو سوره دیگر (اعلی و اسری)، مسئله تسبیح در اوّلی فعل امر است (سبح اسم ربک الاعلی) و در دومی مصدر (سبحان الذی اسری بعبده) بنابر این تنها همین پنج سوره متوالی به‌صورت فعل سبّح (یا یسبح) می باشند

علیرغم علمی که نسبت به‌رسالت او داشتند، نقل می‌نماید و این قوم را که از حق روی گردانده و لغزش پیدا کردند «فاسق» می‌نامد. در آیه بعد انکار و اتهام ساحربودن را از طرف بنی‌اسرائیل به‌حضرت عیسی بن مریم، علیرغم تصدیق تورات و بشارت رسول بعدی و آوردن معجزات، مطرح می‌سازد و این مردم را که در پاسخ دعوت رسولان به اسلام (تسلیم خدا شدن)، همواره به افترا و دروغ متوسل می‌شدند «ظالم‌ترین» مردم نامیده و تلاشهای آنها را برای خاموش کردن نور خدا (نبوت پیامبر خاتم) بوسیله گفتار باطل (افواه خویش) به‌طعنه گرفته‌است.

در سوره جمعه این قوم را، پس از گذشت قرنها، هنوز در دنیاپرستی و حمل ظاهری توراة، نه عمل به‌آن (همچون حماری که بار کتاب می‌برد)، و تکذیب آیات الهی و درعین حال ادعای دوستی خدا نشان می‌دهد و گریز از مرگ و عشق به‌زندگی مادی را در آنها مذمت می‌نماید.

به‌این ترتیب هر دوسوره اشاراتی به این قوم که در زمان نزول این دو سوره (سال سوم هجرت) در همسایگی مدینه، علیرغم پیمانهای عدم تعرض و همزیستی، بنای توطئه و تحریک را گذاشته بودند، می‌نماید تا زمینه برای خنثی کردن خیانت‌های آنها در آینده نزدیک فراهم گردد.

۲ـ رسالت پیامبر اسلام ـ در هر دو سوره به‌رسالت پیامبر اسلام اشاره شده‌است:

صف (۹) هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی‌الدین کله و لوکره المشرکون

جمعه (۲) هوالذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین.

۳ـ تجارت ـ از آنجائیکه هر دو سوره به دنیاطلبی و اموال عنایت دارد و کار پررونق اعراب، بخصوص قریش، تجارت بوده‌است، در این دو سوره این مسئله را از دو زاویه مختلف مطرح می‌سازد؛ یکی تجارت با خدا که سودآور و سعادت‌بخش است، و یکی هم تجارت دنیائی که مانع ذکر خدا و نماز می‌گردد:

صف (۱۰) یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی **تجارة** تنجیکم من عذاب الیم ـ تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل‌الله باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون

جمعه (۱۱) و اذا راوا **تجارة** او لهواً انفضّوا الیها و ترکوک قائماً قل ما عندالله خیر من اللهو و من **التجاره** والله خیر الرازقین.

سوره «جمعه» (۶۲)

سوره جمعه با اشاره به «تسبیح» تمامی موجودات آسمانها و زمین برای خداوندی آغاز شده که به‌چهار صفت: ملک، قدوس، عزیز و حکیم توصیف گشته‌است. ذیل این آیه که عنوان مقدمه و راهنما دارد، بعثت پیامبری را ازمیان مردم «امّی» برای انجام برنامه‌ای در چهار ماده بیان می نماید: ۱ـ یتلوا علیهم آیاته، ۲ـ یزکیهم، ۳ـ و یعلمهم الکتاب، ۴ـ والحکمة.

این برنامه چهار ماده‌ای که تجلی همان چهارصفت ذکرشده در آیه نخست می باشد یک به یک انطباق با آن دارد:

«ملک» با یتلوا علیهم آیاته (هرپادشاهی ازطریق نشانه‌های مُلک و قدرتش شناخته می گردد. با شناخت آیات خدا ملوکیت او آشکار می‌شود)

«قدّوس» با «یزکیهم» [هدف تزکیه که پاکی از آلودگی‌های شرک و کفر است انسان‌را به خداوند قدّوس (مبالغه پاکی) نزدیک می کند].

«عزیز» با «یعلمهم الکتاب» (پشتوانه قانون و اصول[1] قدرت است[2] و با تعلیم کتاب

---

۱. منظور از کتاب دراینجا، آنچه روی پوست یا کاغذ نوشته و جلد می گردد نیست. بلکه آنچه ثبت و ضبط می گردد یا عنوان ضابطه و مقررات و قانون پیدا می کند عنوان کتاب می یابد. مثل: کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم...، کتب علیکم القصاص، کتب علیکم القتلی...

۲. عزیز ازنظر لغوی به‌کسی گفته‌می شود که قدرتش مافوق قدرت دیگران و به‌اصطلاح ابرقدرت و شکست‌ناپذیر باشد. مثل عزیز مصر (شاهنشاه مصر).

قوانین الهی عزت او آشکار می گردد[1]).

«الحکیم» با «الحکمة» (خداوند چون حکیم است لازمه حرکت بسوی او آموزش حکمت می باشد).

برانگیختن پیامبران درجوامع منحط و عقب‌افتاده برای بیدارساختن مردم و نجات آنها از جهالت و گمراهی، نشانه‌ای برای شناخت این حقیقت است که تمامی هستی، درآسمانها و زمین، دست‌اندرکار رشد و کمال بخشیدن به‌حیات و حرکتی هستند که خداوند اراده فرموده‌است، پس خداوند منزه‌است، منـزه از اینکـه انسانهـائـی آیات او را نشناسند، از تزکیه اخلاقی دورمانده و درمنجلاب مفاسد غوطه‌ور شوند، کتاب قوانین او را نشناسند و راه زندگی و رفتار نیکو (حکمت) را تشخیص ندهند. (یسبح لله ما فی‌السموات و ما فی‌الارض...).

معنای «تسبیح» حرکت و شناوری است، بعثت رسولان نیز برای بیدارسازی جوامع انسانی حرکتی تسبیحی می باشد که آنها را درمسیر «نزاهت» و «قداست» از پلیدیهای روحی سوق می دهد. پس «سبحان‌الله»! که همه هستی مجری مسبح او هستند.

داستان بعثت خاتم‌النبیین (ص) را علاوه بر این سوره، در سوره‌های بقره و آل‌عمران نیز با عباراتی مشابه متذکر شده‌است که مقایسه آنها می تواند نکاتی را روشن سازد:

بقره (۱۲۹) ربّنا و ابعث فیهم رسـولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب والحکمة و یزکیهم انک انت العزیزالحکیم.

« (۱۵۱) کما ارسلنا فیکم رسولاً منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یزکیکم و یعلمکم الکتاب و الحکمة و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون.

آل عمران (۱۶۴) لقد من الله علی المؤمنین اذبعث فیهم رسولاً من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین.

جمعه (۲) هو الذی بعث فی الامیّین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین.

اولین آیه، دعای حضرت ابراهیم (ع) را درباره امت موحد و مسلمانی که اولین سنگ بنایش را آن نخست امام انسانها بنا نهاد یادآوری می کند. آنچه در این دعای فراتر از زمان و

---

۱ . وجود قوانین و مقررات در هر جامعه و کشور دلالت بر نظام و سیستم و قدرت قاهره‌ای می کند که توانسته‌است به‌پشتوانه تسلط خود چنین نظاماتی را مقرر و جاری نماید. با تعلیم کتاب (مجموعه قوانین و اصول) انسان پی به‌عزت خدا می برد که توانسته است نظام خود را برهستی حاکم سازد.

مکان، که منطبق با مشیت الهی گشت (یا خداوند مشیتش را بر دعای خالص خلیل خود قرار داد) و هزاران سال بعد تحقق یافت، به‌چشم می‌خورد، تقدم و تأخری است که در دو برنامه تعلیم و تزکیه مشاهده می‌شود. حضرت ابراهیم (ع)، مقدم بر تزکیه، تعلیم کتاب و حکمت را برای مسلمانان آینده آرزو کرده بود، امّا خداوند تزکیه را مقدم بر تعلیم قرارداد. (در سه‌آیه ردیف بعد).

مخاطب آیه دوّم مسلمانان، و مخاطب سومین و چهارمین آیه همه انسانها (کلی) هستند. هرسه آیه دقیقاً یک مطلب را بیان می‌نمایند. گرچه تفاوت مختصری در ضمائر و شکل ظاهری آنها وجود دارد. علاوه بر پیام ابتدائی آیات، انتهای آنها نیز نکته مشترکی را نشان می‌دهد که همان بی‌خبری و ضلالت آشکار قبل از بعثت (دوران جاهلیت) می‌باشد (و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین). ذکر این مطلب به‌نظر می‌رسد از این جهت ضروری آمده که نشان دهد این منّت خدا[1] (نعمت سنگین رهائی) بود که موجب نجات آنها شد نه‌آنکه خود مردم با جهش تکاملی و به‌نیروی درک و اندیشه خلّاق خود چنین تحولی را آفریده باشند. و اگر چنین هدایتی ازناحیه خداوند عزیز و حکیم نمی‌آمد هرگز ممکن نبود آن مردم امی به‌چنان حقایقی آگاهی یابند (و یعلمکم مالم تکونوا تعلمون).

و نه‌تنها مردم امّی آن روزگار، بلکه تا قیام قیامت، پرتو هدایت آن بعثت تابناک انسانهای حق‌طلب نسلهای آینده را هدایت می‌کند. چرا که او عزیز و حکیم است. عزیز است از آن جهت که مغلوب کید و مکر دشمنان راه حق نمی‌شود و اراده‌اش را تحقق می‌بخشد، و حکیم است از آن جهت که چنین بعثتی نه‌عبث و بیهوده بلکه استوار و حکیمانه است (و آخرین منهم لمّا یلحقوا بهم و هوالعزیز الحکیم). درک چنین هدایتی (درزمان پیامبر یا در آینده) جز این نیست که به‌فضل الهی میسر می‌گردد و خداوند ازآنجائی که دارای فضلی عظیم است، چنین موهبتی را به‌کسانی ارزانی می‌دارد که خود را منطبق با مشیتش کرده باشند (بآنچه گفته عمل کرده باشند). ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم.

---

۱. لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم... معنای «منّت» که به‌رخ کشیدن خدمتی است که به‌دیگران کرده‌ایم، درمورد انسانها مذموم است، چرا که موجب خودستائی و غرور می‌گردد و اصولاً آنچه داده‌ایم درمالکیت حقیقی خودمان نبوده‌است. اما «منت» نعمت گرانی است که وسیله نجات و رهائی (آزادی) انسان‌ها از نوعی گرفتاری می‌شود. (برای توضیحات بیشتر می‌توانید به‌کتاب «اسماءالحسنی» از همین قلم مراجعه فرمائید).

عبرت از اهل کتاب

بعثتی که در ۱۴ قرن قبل رخ داد تنها بعثت تاریخ، و کتابی که پیامبر اسلام آورد تنها کتاب الهی نبود، قبل از او نیز موسی و عیسی (علی نبینا و علیهماالسلام) تورات و انجیل را آوردند. امّا بنی‌اسرائیل همچون چهارپائی که براو کتابی چند بارکرده باشند آنچنان که شایسته آن اسفار (کتابهای پرده‌بردارنده از حقایق) بود عمل نکردند و کوله‌بار امانتی را که بردوش آنها گذاشته‌شده‌بود به‌منزل مقصود نرساندند. آنها گرچه زباناً به‌تورات ایمان آوردند، ولی عملاً با رفتار نکردن به حقایق آن تکذیبش نمودند و مرتکب ظلمی بزرگ (برنفس خویش و برمردم) گشتند (مثل الذین حمّلوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفاراً بئس مثل القوم الذین کذّبوا بایات الله والله لایهدی القوم الظالمین). و به‌دلیل چنین ظلمی از هدایت الهی محروم گشتند. آنها گمان می‌کردند هدایت شده‌اند و خود را «یهودی» (منتسب به‌هدایت) و دوستان بسیار نزدیک خدا (اولیاءالله) می‌شمردند، امّا از مرگ که انقطاع از دنیا و نزدیکی به خدا است، بخاطر دنیاپرستی و جان‌دوستی فرار می‌کردند و هرگز چنین آرزوئی به‌خیال راه نمی‌دادند و خداوند به‌ظالمین بسیار آگاه است[1] (مضمون آیات ۶ و ۷). برای تنبّه و آگاهی این مردم خداوند به‌رسولش فرمان می‌دهد به‌آنها بگوید، آن مرگی که از آن می‌گریزید سرانجام گریبانتان را خواهد گرفت، سپس بسوی آن دانای نهان و آشکاری بازگردانیده‌می‌شوید که هرآنچه کرده‌اید بازگویتان نماید (آیه ۸).

راه نجات

آخرین بخش سوره که باجمله یا «ایها الذین آمنوا» مسلمانان را مخاطب قرار می‌دهد، گوئی راه نجاتی سراغ می‌دهد که مؤمنین درصورت پیمودن آن، از خودخواهی (فردیّت) و غرور و غفلت ناشی از آن و از دنیاپرستی و مشغول‌شدن به‌زندگی و مشغولیات کار و تجارت مصون می‌مانند. این راه نجات همان توجّه به‌«جماعت» (بجای فردیّت و خودبینی) است که درقالب نماز دسته‌جمعی روز «جمعه» تجلی می‌کند. اگر شش روز هفته را به‌کارهای شخصی گذرانده‌ایم یک‌روز را هم اختصاص به‌کارهای اجتماعی بدهیم[2] و بایاد خدا و در سایه جماعت به‌سخنان خطیب جمعه که باید زعیم جامعه بوده و سخنانش

---

۱. حمل نکردن این امانت آنچنان که در آیه ۷۲ سوره احزاب نشان داده‌شده است «ظلم» می‌باشد (انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً)

۲. بنی‌اسرائیل مطابق تعالیم تورات روز شنبه را باید تعطیل می‌کردند و با قطع کار و کسب دنیائی به‌عبادت می‌پرداختند. روز مذکور به‌تعبیر قرآن یوم‌السّبت (روز قطع و تعطیل کار) نامیده‌شده‌است. چنین سنتی در امت اسلام در روز جمعه (روز جمع‌شدن مردم) انجام می‌شود که معنای لغوی آن بیانگر منظور می‌باشد.

دررابطه با مبرم‌ترین مسائل اجتماعی باشد گوش فرادهیم. چنین برنامه‌ای اگر درست انجام شود (ابزار و وسیله توجیه سیاست‌های قدرت‌طلبان و تحمیق عوام الناس نگردد) می‌تواند از یک‌طرف فردگرائی و سرمایه‌داری (توجه به لهو و تجارت) را تعدیل و تصحیح نماید، ازطرف دیگر یاد خدا را مستمراً درجامعه زنده نگه‌دارد. به‌همین دلیل هم شتاب بسوی نماز جمعه را شتاب بسوی ذکر خدا نامیده (فاسعوا الی ذکر الله) و ادامه آنرا پس از انقضای نماز وسیله رستگاری شمرده‌است (فاذا قضیت الصلوة... و اذکروالله کثیراً لعلکم تفلحون). چنین ذکری تنها تکرار الفاظ نیست، بلکه بیادداشتن خدا و حاضر و ناظر دانستن او درتمامی لحظات شب و روز و درتمامی اعمال و افعال است. اگر مسلمانان چنین فریضه‌ای را آنچنان که شایسته‌است بجای آورند، از انحرافاتی که بنی‌اسرائیل در غرور [1] و خودپرستی و دنیاطلبی و مال‌دوستی به‌آن دچار شدند، محفوظ خواهند ماند. به‌همین دلیل هم با اولین غفلت و کم بهادادن به‌خطبه نماز جمعه، که اذهان راازسخن رسول منصرف و متوجه بانگ تبلیغاتی و ساز و دهل ورود کاروان تجارتی می‌نماید، توبیخی تنبیهی و هشداری ملامت‌بار نازل می‌شود:

و اذا راوا تجارة او لهوا انفضّوا الیها و ترکوک قائماً قل ما عندالله خیر من اللهو و من التجاره والله خیرالرازقین.

نام این سوره که از نهمین آیه آن گرفته شده است، درواقع نقش عظیم نمازجمعه و اجتماع مسلمین در روز جمعه را دررابطه با تداوم آثار بعثتی که ۱۴ قرن قبل اتفاق افتاد نشان می‌دهد. نسلهای متوالی که درامت آن رسول برگزیده به یکدیگر ملحق می‌شوند (و آخرین منهم لمّا یلحقوا بهم) در ملتقای مکانی و زمانی نمازجمعه احساس اشتراک و پیوند درمنزل و مقصود می‌کنند و بار امانتی را که در روز بعثت آن پیامبر خاتم (ص) بردوش آن‌حضرت و امتش نهاده‌شد، برخلاف قوم یهود که تحملش نکردند (الذین حمّلوا التوریه ثم لم یحملوها)، به‌اتفاق حمل می‌کنند.

و سرانجام، آخرین کلام سوره نیز متضمن معنائی خاص دررابطه با محور آن است (قل ما عندالله خیر من اللهو و من التجاره والله خیرالرازقین) سرگرمیهای زندگی و کار و تجارت روزانه که برای گذران معیشت و کسب روزی انجام می‌شود، اگر تهی از «ذکر» خدا باشد آدمی را از نفع بزرگتری که نزد خدا است، یعنی همان فوز و رستگاری و بهشت رضوان

---

۱. غرور بنی‌اسرائیل که به‌تصریح قرآن خودرا احباء و اولیاء مخصوص خدا می‌دانستد و باور نداشتند آتش جهنم آنها را دربرگیرد، مگر مختصراً چند روزی اندک، باید برای مسلمانان وسیله عبرتی باشد که گمان نکنند با نام مسلمان در شناسنامه و داشتن قرآن در طاقچه خانه، ششدانگ بهشت را خریداری کرده‌اند!

محروم می گرداند و نمازجمعه و شرکت دراجتماع مسلمین می تواند انگیزه رهاکردن موقت این اشتغالات و توجه به‌هدایتی باشد که فروغ آن با بعثت پیام‌آور این شریعت تابیدن گرفت.

اسماء الحسنی ـ در این سوره ۱۱ بار نام جلاله «الله»، ۲ بار نامهای عزیز و حکیم و یکبار نامهای: ملک، قدوسّ، ذوالفضل العظیم، عالم الغیب و الشهاده و خیرالرازقین تکرار شده‌است (جمعاً ۲۰ نام)

آهنگ انتهائی آیات ـ ۱۱ آیه این سوره به‌استثنای سه‌آیه آن که به‌حرف «م» ختم شده (حکیم و عظیم) بقیه با حرف «ن» تمام شده‌اند.

ارتباط سوره‌های جمعه و منافقین (۶۲ و ۶۳)

این دو سوره که در رکعات نماز جمعه به‌ترتیب خوانده می‌شوند، ازنظر زمان نزول نیز (مطابق جداول کتاب سیر تحول قرآن) پشت سرهم و پیوسته نازل شده‌اند و ارتباط آنها احتیاج به‌اثبات چندانی ندارد. با این حال بررسی آن خالی از فایده نخواهد بود.

با نگاهی سطحی و گذرا به‌ظاهر این دو سوره، می‌توان هشدارهای دنیاپرستی و مشغول‌شدن به‌اموال و اولاد (خانه و زندگی) را در هر دو درک کرد. در سوره جمعه ابتدا دنیاپرستی و جان دوستی یهودیان و گریز آنها از مرگ را مذمت می‌نماید، آنگاه با دعوت به‌نماز جمعه، مسلمانان را به رهاکردن موقت کسب و تجارت (به‌هنگام نماز) فرمان می‌دهد و از اینکه عدّه‌ای منفعت‌طلب با مشاهده تجارت و لهو و لعبی نماز را ترک کرده به‌سوی آن می‌شتابند آنها را توبیخ نموده و روزی‌رسانی خدا را به‌رخشان می‌کشد.

درسوره منافقون، از یک‌طرف منافقین چسبیده به‌مال و منافع دنیائی را، که معترض به انفاق و ایثار انصار به‌مهاجرین هستند و خط و نشانهائی علیه مجاهدین مخلص راه خدا می‌کشند، مذمت می‌کند، از طرف دیگر مؤمنین را از مشغول‌شدن به اموال و اولاد و غفلت از یاد خدا برحذر داشته توصیه به انفاق از روزی‌ها می‌کند تا پس از مرگ حسرت کوتاهی در این امر را نخورند. به‌این ترتیب وجه مشترک هر دو سوره در گرایش به‌اموال و اولاد و تعلق و وابستگی به‌دنیا است آشکار می‌گردد.

این دو سوره حدود سال سوم هجرت در مدینه نازل شده‌اند. این ایام مقارن استقرار و اسکان مهاجران (پس از گذر از دوران سخت شکنجه و آزار مکه و هجرت) و آغاز دلبستگی آنها به‌زمین و زندگی (به‌جای هجرت و جهاد دائمی) است. بنابر این هشدار لازم برای جلوگیری از سکون و رکود و عشق افراطی به‌زندگی به‌موقع داده شده‌است.

سوره منافقون(۶۳)

ارتباط با سوره قبل

دوسوره جمعه و منافقون را که درقرآن‌ها به‌دنبال یکدیگر قرار دارند، گویا به‌دلیل پیوستگی و ارتباطی که میان مضامین آنها وجود دارد در رکعات نماز جمعه به‌ترتیب قرائت می‌کنند. بنابراین جا دارد بدانیم چه وجه مشترک و ارتباطی بین آنها برقرار است.

در هر دو سوره یک‌بار خطاب «یاایها الذین آمنوا» بکار رفته‌است، شاید از مقایسه این دو خطاب نتیجه‌ای دستگیرمان شود:

آیه (۹) سوره جمعه ـ یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصّلوة من یوم الجمعه فاسعوا الی ذکرالله و ذرو البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون

آیه (۹) سوره منافقون ـ یا ایها الذین آمنوا لاتلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکرالله و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون

پیام اصلی هردوسوره درخطاب به مؤمنین، «ذکر» خدااست که دراوّلی بصورت ایجابی، نمازجمعه را وسیله‌ای برای این ذکر شمرده و بسوی آن دعوت کرده (فاسعوا الی ذکرالله) و در دومّی به صورت سلبی، هشدار داده تا سرگرمی به‌اموال و اولاد موجب فراموشی ذکر خدا نگردد (لاتلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکرالله). بدیهی است که منظور از «ذکر» در آیات فوق تکرار لفظی کلماتی معیّن نیست، بلکه همان بیداری، هشیاری و آگاهی نسبت به‌آرمانهای ایمانی و به‌وظائف و مسئولیتهای انسانی است که مقابل «نسیان» (فراموشی) قرار دارد. اکنون باید ببینیم چه‌عاملی موجب «نسیان» و اعراض از «ذکر» می گردد که این‌چنین برآن تأکید شده‌است، در سوره جمعه مسئله «بیع و تجارت» را به‌عنوان عاملی که موجب سرگرمی و فراموشی انسان می‌شود معرفی می‌نماید (فاسعوا الی ذکرالله و ذرواالبیع ـ و اذا

راوا تجارةاو لهواً انفضّوا اليها و ترکوک قائماً قل ما عندالله خير من اللهو و من التجارة و الله خير الرازقين)، و در سوره منافقون «اموال و اولاد» را عاملی می‌شمرد که سرگرم شدن به‌آن موجب فراموشی یاد خدا می‌گردد (لاتلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکرالله). مسلم است که نه بیع و تجارت، و نه اموال و اولاد، هیچکدام مذموم و ممنوع نیستند، بلکه آنچه نکوهش شده، متوقف شدن به‌آنها است که موجب محرومیت از رشد و کمال می‌گردد. به گفته رسول اکرم ۹ جزء از ۱۰ جزء عبادات در کسب حلال است و کار و تلاش برای بدست‌آوردن روزی و «مال» و معاش وظیفه هر مسلمان بوده و توجه و تربیت «اولاد» از اهم مسئولیت‌های انسانی بشمارمی‌رود، امّا هرکدام از فرائض فوق بخشی از فکر و ذکر و عمر و سرمایه انسان را می‌تواند به‌خود جذب نماید. اگر روح و جسم فردی تماماً وقف یکی از مراحل مشروع فوق گردد، از پرداختن به‌مراحل و مسائل دیگری که مربوط به‌سرنوشت قوم و خویش، همسایه و همکیش، هموطن و همنوع می‌باشد، محروم مانده به‌خودبینی و تنگ‌نظری و غفلت از جهان و جامعه دچار می‌گردد. این همان «نسیانی» است که به‌آن هشدار داده شده‌است، نسیان گرفتاریهای بندگان خدا، نسیان خدا، و اصلاً نسیان «خود»، چرا که انسان در ذکر خدا و خدمت به‌خلق او «خود» را می‌یابد و می‌سازد، اگر به پیله تنگ «خودخواهی» یا منافع همسر و فرزند «خود» محدودشد، «خود» را درواقع فراموش کرده‌است و به‌همین دلیل هم خداوند هشدار داده‌است که با فراموش کردن خدا، خودتان را به‌فراموشی خودتان خواهد سپرد (ولا تکونوا کالذين نسواالله فانسيهم انفسهم) و با ذکر او شما را ذکر خواهد کرد (اذکرونی اذکرکم).

درابتدای سوره جمعه (که دررکعت اول نماز جمعه خوانده‌می‌شود)، از چهارنام نیکوی الهی و چهاربند برنامه رسالت پیامبر (ص) یاد می‌کند: شناساندن نشانه‌های خدا، تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت. این همان هدف و آرمان انسان است که باید دائماً در «ذکر» داشته باشد. در سوره جمعه از بیع و تجارت به‌عنوان عاملی برای فراموشی این اهداف یاد می‌کند و در سوره منافقون از «اموال و اولاد» که موجب خسران آشکار می‌گردد. راه رهائی از وابستگی به‌بیع و تجارت و به‌اموال و اولاد، «انفاق» است که برآن تأکید شده‌است: «انفقوا ممّا رزقناکم من قبل ان يأتی احدکم الموت...»، انفاق از روزی (مما رزقناکم) انسان را آزاد می‌کند» و از بند تعلقات تجارت و تمول می‌رهاند. جالب اینکه آخرین کلام سوره جمعه به‌رزق منتهی می‌شود (والله خيرالرازقين) و آخرین توصیه سوره منافقون انفاق از «رزق» می‌باشد. پس این پیام را می‌توانیم از مجموع دو سوره دریافت نمائیم که باایمان به‌خیرالرازقین بودن خدا باید از رزقی که به‌ما ارزانی داشته انفاق نمود و با «ذکر» او از

اسیرشدن در انگیزه‌های حریصانه کسب «رزق» که چاهی پرنشدنی است، خود را محافظت نمود. «ذکر» خدا، بیادداشتن اهداف و آرمانهای الهی است و فراموشی آن، اشتغال به سرگرمی‌های دنیائی که در هر دو سوره با کلمه «لهو» معرفی شده‌است، لهو به‌معنائی مقابل آرمان طلبی و هدف‌جوئی، یعنی به‌باطل و بازیچه سرگرم‌شدن.

سوره جمعه (آیه آخر) و اذا راوا تجارة اولهواً انفضوا الیها و ترکوک قائماً قل ما عندالله خیر من اللهو و من التجاره والله خیرالرازقین

سوره منافقون (آیه ۱۰) یا ایها الذین آمنوا لاتلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکرالله...

«نفاق»

نام سوره خود نشانگر تمرکزی است که در آن به‌مسئله منافقین شده‌است. چگونه نفاق بوجود می‌آید؟ چه‌رابطه‌ای میان مسئله «نفاق» و انفاق و «ذکرخدا» در سوره به‌چشم می‌خورد؟ وچراموضع منافقین باید برای مسلمانان روشن باشد؟ اینهاسئوالاتی‌است که می‌توان از خلال آیات این سوره و سایر سوره‌های مشتمل بر این مسئله[1]، پاسخ آنرا دریافت.

درمورد سه‌سئوال فوق اجمالاً می‌توان گفت «چگونگی» پیدایش نفاق از تعارض دو انگیزه خداجوئی و دنیاطلبی حاصل می‌شود، مسلمانی که به‌وحدانیت خدا و رسالت پیامبرش شهادت داده، اگر هنوز دربند اسارت بیع و تجارت و اموال و اولاد باشد، مجبور می‌شود برای حفظ هردو، نقش بازی کند و دوروئی ونفاق پیشه نماید. ذکر خدا و انفاق از روزی (سئوال دوّم)، موجب می گردد انسان از یک‌طرف اهداف و آرمانهای بلند خویش را که سرنوشت ابدی‌اش به‌آن بستگی دارد، فراموش نکند (ذکر)، و ازطرف دیگر با انفاق به بندگان خدا از پیله تنگ تنهائی و فردیّت به‌جمع و جامعه راه‌یابد و سعه‌صدر و وسعت‌نظر پیدا کند (انفاق).

امّا اینکه «چرا» باید نقش منافقین برملا و دست آنها رو شود، بخاطر مصلحت جامعه است تا زاهد نمایان ظاهرالصلاحی با تقدس مآبی و تدیّن پیشگی نتوانند عوام الناس را بفریبندوآنهاراچشم‌وگوش بسته‌ومقلدوار به‌دنبال خودبکشند. بی جهت نیست دراین سوره از ظاهر آراسته آنها که انسان‌را به‌شگفتی وادار می‌کند و از چرب‌زبانی و تسلطشان به بیان و خطابه که دیگران را جذب گفتارشان می‌کند، مثال می‌زند تا مسلمانان فریب ظاهر و ادعا رانخورند (و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم...) و از دشمنی و دروغ

---

۱. از جمله سوره‌های توبه و نساء.

آنها درحذر باشند (هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله انّی یؤفکون)

در این سوره برخی از خصلت‌های منافقین برملا شده است که جادارد تعمق بیشتری درآنها بشود، چه بسا این صفات اختصاص و انحصار به کسانی درگذشته بسیار دور نداشته باشد و هرکسی حالتی از آنرا در خود یا مدعیانی دیگر بیابد.

بیش از همه، از عدم تفقه آنها یاد شده است: فهم لایفقهون (آیه ۳)، و لکن المنافقین لایفقهون (آیه ۷). معنای تفقه پی بردن ازعلم حاضر به‌علم غائب است. انسان با ابزار شناختی که دارد (چشم و گوش و قلب) دائماً اطلاعاتی از دنیای خارج کسب می کند. این اطلاعات در ستاد مرکزی وجود انسان که به‌تعبیر قرآن قلب نامیده می‌شود، گردآوری می شود. عملی که قلب با تجزیه تحلیل اطلاعات واصله و نتیجه گیری از آن انجام می دهد به‌اصطلاح قرآن تفقه نامیده می شود. حیوانات نیز ابزار شناخت فوق را دارا هستند ولی فاقد چنین ستادی که آثار دمیدن روح خدائی در انسان است می باشند، بنابراین در موضعی که دارند درجا می‌زنند. تنها انسان است که با «تفقه»، که رسیدن از علم حاضر به‌علم غائب است، روزبه‌روز به‌رشد و کمال بیشتری نائل می‌شود. حال اگر انسان تفقه نکند، مصداق همان کلام الهی می گردد که: «آنها همچون چارپایان، بلکه گمراه‌تر از آنها هستند» (اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلاً). منافقین چون اهل تفقه در مسائل خارج از منافع دنیائی خود نیستند موضعی ایستا و راکد دربرابر افکاری که با اعتقادات شکل گرفته آنها مغایرت داشته باشد اتخاذ می‌نمایند و در این موضع بتدریج دچار جمود و تعصب خشک (دگماتیسم) می شوند. وقتی قلب انسان حالت انعطاف و تأثیرپذیری خود را نسبت به‌هر فکر و سخن تازه ازدست داد، ثابت و لایتغیر می گردد. این حالت را قرآن «طبع قلب» می‌نامد[۱] (... فطبع علی قلوبهم فهم لایفقهون) و بارزترین صفتی که از منافقین سراغ داده طبع قلب آنها به‌دلیل عدم «تفقه» می باشد.

ایراد دوم نادانی و سطحی بودن «علم» و اطلاع آنهاست که موجب قضاوتهای غلطشان درمورد حقایق می گردد (و لکن المنافقین لایعلمون ـ آیه ۸). وقتی انسان علم درستی از مسائل نداشته، «تفقه» و تدبّری هم درامور نکند، بطور طبیعی با مسائل و موضوعات بطور واژگونه و عوضی برخورد خواهد کرد و در این حالت با تغییر نظام ارزشی و جابجائی حق و باطل بنای عداوت را با حق طلبان خواهد گذاشت: (هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله انّی

---

۱. به‌صفات و سجایای ثابت انسان نیز که ملکه او شده باشند، به‌همین دلیل طبع یا طبیعت انسان می گویند و روزنامه و کتاب را به‌دلیل ثابت‌شدن مطالب چاپ‌شده درآن مطبوعات می‌نامند.

یؤفکون[۱]). و بالاخره با خودمحوری و محق دانستن خود دچار استکبار شده و با تحقیر و تمسخر دیگران مانع راه حق و آزادی و استقلال آنها درانتخاب راه زندگی می‌شود: (رأیتهم یصدون و هم مستکبرون ـ آیه ۵). ازآنجائیکه زشت بودن چنین شیوه‌ای آشکار است (انهم ساء ماکانوا یعملون ـ آیه ۲)، خداوند نیز کسانی را که با خروج از حدود و حریم او دچار «فسق» شده‌اند هرگز هدایت نمی‌کند (ان‌الله لایهدی القوم الفاسقین ـ آیه ۶)

ویژگیهای دیگری که از منافقین سراغ داده می‌شود، یکی بازداشتن دیگران از انفاق است (لاتنفقوا علی من عند رسول‌الله) و یکی هم بازداشتن از راه خدا ازطریق پناه گرفتن پشت پیمانهای خود (اتخذوا ایمانهم جنة فصدّوا عن سبیل‌الله). منافقین با اظهار ایمان و اعتقاد به‌ارزشهای مشترک موردقبول مردم، به‌جمع آنها می‌پیوندند و بصورت خزنده و غیرمستقیم از درون ضربه خود را وارد می‌سازند.

نام‌های الهی

در این سوره ۱۴ بار نام جلاله «الله» یکبار «رب» و یکبار هم «خبیر» بکار رفته‌است که جمعا با بسم‌الله الرحمن الرحیم ابتدای سوره ۱۹ اسم می‌گردد.

آهنگ آیات ـ کلیه ۱۱ آیه این سوره با حرف «ن» ختم می‌شوند.

ارتباط سوره‌های منافقون و تغابن (۶۳ و ۶۴)

بااینکه سوره منافقون (مطابق جداول کتاب سیر تحول قرآن) در سال سوم هجرت در مدینه و سوره تغابن در سال هشتم بعثت در مکه نازل شده‌و میان آنان هشت سال فاصله است، با این حال به گونه‌ای این دو سوره با یکدیگر پیوند دارند که گوئی به‌دنبال هم نازل شده‌اند. همین خود دلیل طبیعی بودن ترتیب فعلی سوره‌های قرآن است که برحسب شأن نزول و تحولات تدریجی جامعه معاصر پیامبر (ص) به‌ترتیب دیگری تنزیل یافته‌است.

مهمترین وجه مشترک میان این دو سوره، که تقریباً نیمی از هرکدام را تشکیل می‌دهد، آفت بزرگ دنیاطلبی است که به‌صورت وابستگی به‌همسر و فرزند و مال و مکنت و خودداری از انفاق و ایثار در راه نیازمندان جلوه می‌کند. در هر دو سوره مؤمنین را مخاطب قرار داده هشدارشان می‌دهد که اموال و اولاد وسیله امتحان شما هستند مبادا با مشغول شدن به‌آنها از یاد خدا (وظائف اجتماعی و عبادات) غافل شوید که در اینصورت زیان کرده‌اید.

---

۱. یؤفکون از ریشه «افک» به‌معنای وارونه و عوضی عمل کردن، یا برعکس دیدن و جلوه‌دادن می‌باشد.

نیمه دوم سوره منافقین ناظر به روحیه ناراضی و نگران منافقینی است که از انفاق و استقبال انصار نسبت به مهاجرین و تقسیم اموالشان با آنها سخت معترض هستند و تهدیدات و تصمیماتی علیه این برنامه اتخاذ می نمایند. اینها به دلیل عدم درک و فهم درست مسائل، عزت و ارزش انسان را در میزان دارائی آن می بینند و هنوز گرفتار معیارهای طبقاتی هستند.

در این آیات که چندین بار کلمات انفاق و صدقه در آنها تکرار شده است، علیرغم چنان روحیه‌ای، مؤمنین را به انفاق از روزی های خدادادی ترغیب می نماید و از تأسفی که ممکن است در روز جزا برای کوتاهی در این امر بخورند هشدارشان می دهد.

نیمه دوم سوره تغابن نیز که ناظر به مصیبت ها و مشکلات دوران سخت مقاومت در مکه بوده اطاعت از خدا و رسول و توکل بر او رافع موانع خانوادگی برای حرکت در راه خدا و قبول رنج و محرومیت شمرده شده، مسئله فتنه (آزمایش) بودن اموال و اولاد مطرح می گردد و مؤمنین به تقوای الهی تا حد ممکن و شنیدن و اطاعت کردن و «انفاق» و مهار کردن و مسلط شدن بر بخل نفس و همچنین قرض الحسنه در راه خدا تحریص و تشویق می گردند.

ذیلاً آیاتی را در رابطه با مطالب فوق در هر دو سوره به چشم می خورد استخراج می نمائیم:

۱ـ آزمایش اموال و اولاد

منافقین (۹) { یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکرالله و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون

تغابن (۱۳ و ۱۴) { یا ایها الذین آمنوا ان من ازواجکم و اولادکم عدواً لکم فاحذروهم ... انما اموالکم و اولادکم فتنه والله عنده اجر عظیم.

۲ـ اطاعت از خدا و رسول

منافقین (آیات ۱ـ۵ـ۷ـ۸) اطاعت ظاهری و عصیان باطنی منافقین دربرابر خدا و رسول

تغابن (۱۲) { و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولیتم فانما علی رسولنا البلاغ المبین.

۳ـ خبیر بودن خدا به اعمال انسان ها

منافقون (۱۱ـ آخرین آیه) ولن یؤخرالله نفساً اذا جاء اجلها والله خبیر بما تعملون.

تغابن (۸) فامنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا والله بما تعملون خبیر

در سوره منافقین دربرابر تأکیدی که بر عدم تفقه و درک منافقین دارد (فهم لایفقهون،

لکن المنافقین لایفقهون، لکن المنافقین لایعلمون) مرتباً بر علم و آگاهی خداوند بر اعمال انسانها اشاره می‌نماید (والله یعلم انک رسوله والله یشهد ان المنافقین لکاذبون، والله خبیر بما تعملون)

در سوره تغابن این نسبت بیشتر گشته مسئله علم خدا واژه کلیدی سوره شده‌است (والله بما تعملون بصیر، یعلم ما فی السموات والارض و یعلم ما تسرون و ما تعلنون والله علیم بذات الصدور... بلی و ربی لتبعثن ثم لتنبئن بما عملتم ... والله بما تعملون خبیر، والله بکل شی علیم، عالم الغیب والشهاده العزیز الحکیم.)

اگر انسان ایمان یقینی به علم خدا بر جزئیات اعمال خود داشته باشد، دل نگرانی از انفاق و ایثاری که می کند نخواهد داشت و آنرا خسارت و غرامت نخواهد دید.

سوره تغابن (۶۴)

موقعیت زمانی

سوره تغابن باتوجه به‌سبک و سیاق و مضمون و محتوای آیاتش و نیز برحسب تحقیقات و بررسیهای انجام‌شده علمی و آماری[1]، در سالهای میانی بعثت (سالهای ۷و۸) درمکه نازل شده‌است. گرچه بسیاری از مفسرین آنرا مربوط به‌دوران هجرت و سوره‌ای مدنی شمرده‌اند. مکّی بودن این سوره، هم از مقدمات آن که درباره اصول توحیدی و هدف آفرینش و تفکیک انسانها برحسب ایمان و کفر می‌باشد، آشکار است. و هم از متن آن که درباره قبول مصیبت‌های پیوستن به‌جبهه ایمانی و آمادگی برای اطاعت و انضباط و انفاق و آزادی از وابستگی به‌اموال و اولاد می‌باشد.

سالهای ۷ و ۸ بعثت به گفته مورخین مقارن با آغاز دوران حبس و حصر رسول خدا (ص) و مؤمنین در دره تنگی درمکه (شعب ابیطالب) می‌باشد که گفته‌می‌شود سه‌سال بطول انجامید. در این مدّت که سختی و فشار، فقر و گرسنگی، بیماری و محرومیت به‌اوج خود رسیده بود، پیامبر (ص) و ابوطالب و خدیجه همه دارائی خود را برای جبران «مصیبت»های وارده بر جمع قلیل مؤمنینی که نتوانسته‌بودند به «حبشه» هجرت نمایند ازدست دادند و خود متحمل شدیدترین مصائب گشتند، بطوریکه تنها دوماه پس از خلاص شدن از این انزوای اجباری ابوطالب و خدیجه به‌فاصله سه‌روز وفات یافتند (رمضان سال دهم).

---

۱. در این مورد می‌توانید به‌جداول شماره ۱۴ و ۱۵ جلد اوّل کتاب سیر تحول قرآن نوشته‌آقای مهندس مهدی بازرگان مراجعه نمائید.

رهنمودها

سختی‌ها و محرومیت‌های سه‌ساله مؤمنین درچنین تنگنائی که همچون زندان، امکانات وارتباطات آنها را سلب کرده بود، آزمایش بزرگی برای تبلور ایمان و خالص‌و پایدارشدن آن بشمار می‌رفت، گویا برخی از مؤمنین تصور می‌کردند همینکه به‌خداوند قادر قاهر ایمان آورده و از رسول او تبعیت می‌نمایند، باید درپناه قدرت او محفوظ از گزند حوادث و مصون از تعرضات کافران باشند،بنابراین از مصیبت‌های غیرمنتظره متعددی که برآنها و پیامبرشان وارد می‌شد شگفت‌زده و حیران می‌شدند و در تضمین موفقیت و پیروزی چنین راهی دچار شک و تردید می‌گشتند. و همینجا است که خداوند حکیم آگاهشان می‌کند که هیچ اتفاقی خارج از مشیت او نمی‌افتد و هیچ مصیبتی جز «باذن» او نمی‌رسد و هرکس به‌خدا ایمان بیاورد دلش (درجهت درک و فهم چنین حکمتی) هدایت می‌گردد:

مااصاب من مصیبة الاّ باذن الله و من یؤمن بالله یهد قلبه و الله بکلشئ علیم (ایه ۱۱).

وقتی سختی و مصیبتی به‌جمعی وارد می‌گردد، مهمترین عامل برای حفظ وحدت و جلوگیری از گسیختگی، از یکطرف اطاعت و انضباط نسبت به‌آرمانهای مشترک و رهبری و فرماندهی واحد است (واطیعوالله و اطیعواالرسول...)[۱]، ازطرف دیگر، توجه به یکتائی خدا (نفی عوامل دیگر و اعراض از تمسک به‌اسباب شرک‌آمیز) و توکل به‌او می‌باشد (**الله لا اله الا هو و علی‌الله فلیتوکل المؤمنون**)[۲]. کسانیکه ایمانی راستین داشته باشند منحصراً او را مؤثر دروجود می‌دانند و بجز او معبودی نمی‌شناسند و تنها بر او تکیه و توکل می‌کنند.

امّا قوی‌ترین عامل و انگیزه‌ای که دراین شرایط زانوی مقاومت مؤمن را ممکن است به‌لرزه درآورد، عشق و عاطفه به‌زن و فرزند می‌باشد. یا خود به‌چنین حال و هوائی دچار می‌گردد و یا آنها که به‌تبع گرفتاریهای او دچار سختی و محرومیت شده‌اند، تحت فشارش قرار داده وادارش می‌نمایند از ایمان و عقیده دست‌بردارد و به‌زندگی آرام بی‌دردسر و راحت و رفاه خانوادگی بازگشت نماید. گرچه رسیدگی به‌همسر و فرزند از بدیهی‌ترین وظائف مرد است، امّا اگر همین فریضه مانع انجام فرائض مهمتری گردد و درتعارض با فرمان الهی قرارگیرد، «شرک» محسوب می‌شود و اینجاست که اصرار همسر و فرزند برای بازگرداندن

---

۱. آیه ۱۲
۲. آیه ۱۳

مرد[۱] ازراه خدا دشمنی با او محسوب می‌شود، چرا که سعادت ابدی و رضوان الهی را برای او نمی‌پسندد[۲]. امّا مخالفت و ممانعت همسر و فرزند نمی‌تواند موجب بدرفتاری و ترک آنها باشد، گرچه آنها از راه خدا دور شده‌اند، ولی اختلاف عقیده و آرمان جواز بداخلاقی و خشونت بدست کسی نمی‌دهد. شگفت اینکه علیرغم شیوه‌های رایج درمیان بیشتر مسلمانان و برخلاف انتظار، دربرابر چنین همسران و فرزندانی دستور سه‌مرحله‌ای عفو و صفح و غفران می‌دهد. «عفو»، صرفنظر کردن و ترک انتقام است، «صفح» مرتبه‌ای بالاتر از عفو است که با ترک ملامت و زدودن خاطره رفتار ناپسند از صفحه صورت یا صفحه دل توأم می‌باشد و بالاخره «غفران» که افضل از آن‌دو می‌باشد، نیکوئی کردن دربرابر بدی است، همچنانکه خداوند با غفران ذنوب گناهکاران پرده رحمت خود را برآنان می‌گستراند و با محو آثار گناه نورانیّتی به‌آنها می‌بخشد.[۳]

یا ایها الذین آمنوا انّ من ازواجکم و اولادکم عدواً لکم فاحذروهم و ان تعفوا و تصفحوا و تغفروا فان الله غفور رحیم (آیه ۱۴)

شأن نزول آیه فوق گواهی می‌دهد که درآن اوضاع و احوال مصیبت بار، همسران و فرزندانی مانع پیوستن شوهر و پدر[٤] خود به‌همراهان پیامبر و یا هجرت آنان می‌شدند، بنابراین تعیین تکلیف مسلمانان درچنین حالتی ضروری بنظر می‌رسیده‌است. علاوه برآن، دلبستگی به «اموال» نیز درکنار پیوند با «اولاد» انگیزه نیرومند دیگری برای بازداشتن مؤمنین ازراه دشوار ایمان محسوب می‌شده‌است. در نتیجه تذکر به «فتنه» (آزمایش) بودن اموال و اولاد و تأکید بر عظمت پاداش خدائی (درصورت دورشدن از اولاد با مهاجرت و مسافرت و ازدست دادن اموال با انفاق) بسیار ضروری بوده است (انّما اموالکم و اولادکم فتنه والله عنده اجر عظیم) آیه ۱۵

---

۱. البته ممکن است قضیه برعکس باشد یعنی مرد مانع پیوستن زن به‌راه خدا گردد. کما آنکه در آیه موردنظر کلمه «ازواجکم» (همسرانتان) بکاررفته‌است نه «نسائکم».

۲. شایسته‌است درچنین موقعیت‌هائی همسر مؤمن درراه خدا گام بردارد و دوشادوش یکدیگر برای اعتلای حق مبارزه نمایند. گرچه درصورت امتناع زن، شوهر وظیفه دارد درحد توان خود نفقه او را بپردازد و به‌زندگی او و فرزندانش رسیدگی نماید.

۳. مراحل سه‌گانه فوق در سوره‌های دیگر موردتأکید قرار گرفته‌است. ازجمله: سوره نور آیه ۲۲ **(و لیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفرالله لکم والله غفور رحیم)**، و یا سوره مائده آیه ۱۳ **(فاعف عنهم واصفح ان الله یحب المحسنین)** و همچنین بقره ۱۰۹ ـ ناگفته نماند بالاتر از غفران، رحمت (دلسوزی) است که به‌عنوان مرحله چهارم دربرخی سوره‌ها آمده‌است.

٤. همانطور که گفته‌شد مواردی را تاریخ سراغ می‌دهد که قضیه برعکس بوده‌است یعنی زن علیرغم میل شوهر به‌جبهه ایمان پیوسته و مهاجرت کرده‌است.

به‌این ترتیب پرهیز از خدا (تقوی) باتمام نیرو دربرابر گرایشات و انگیزه‌های مخالف پیوستن به‌جبهه توحید، و گوش به‌فرمان ولایت رسول خدا بودن و خرج کردن (انفاق) درراه اهداف الهی، توصیه‌های لازمی بوده‌است که درچنین شرایطی باید به‌مؤمنین داده می‌شده:

فاتقوا الله ما استطعتم (۱) و اسمعوا (۲) و اطیعوا و انفقوا (۳) خیراً لانفسکم و من یوق شحّ نفسه فاولئک هم المفلحون.

و بخصوص سومین آن (انفاق)، که با مهارزدن بربخل موجب رستگاری می گردد (و من یوق شحّ نفسه فاولئک هم المفلحون)، به‌دلیل ضرورت و نیاز به‌آن در شرایط موردذکر [1] قرض‌الحسنه‌ای به‌خدا شمرده می گردد که علاوه بر افزایش اصل و فرع سرمایه، وسیله آمرزش بنده می‌شود. چرا که خداوند بسیار سپاسگزار بردبار است:[2]

ان تقرضوا الله قرضاً حسناً یضاعفه لکم و یغفرلکم والله شکور حلیم (آیه ۱۷).

و بالاخره آخرین آیه این سوره، خداوند را به‌صفات دانای نهان و آشکار و عزیز و حکیم معرفی می نماید تا از یکطرف علم و آگاهی او را به‌مراتب تقوی، اطاعت و انفاق مؤمنین موردتأکید قرار دهد و ازطرف دیگر شکست‌ناپذیر (عزیز) بودن او را دراجرای مشیت حکیمانه‌ای که با آفرینش انسان اراده فرموده نشان دهد. (عالم الغیب والشهاده العزیز الحکیم).

مثلث توحید، قیامت و نبوّت

نیمه ابتدای سوره بر تبیین اصول سه گانه فوق بناشده و بر این اساس رهنمودهای نیمه دیگر سوره خطاب به‌مؤمنین صادر گشته‌است.

درآغاز از حرکت جوهری عالم که تسبیح عمومی موجودات آسمانها و زمین را برای خداوند نشان می دهد سخن می گوید، خدائی که ملک وجود منحصراً از آن اوست و حمد و ستایش تنها او را سزد و همو بر همه‌چیز قدیر (توانای اندازه گذار) است:

یسبّح لله ما فی‌السموات و ما فی‌الارض له الملک و له الحمد و هو علی کل شی قدیر

پس از آن، از آفرینش انسان برای متوجه‌ساختنش به‌آفریننده خود، سخن می گوید و از مشیت او دراختیار و مهلت دادن به‌انسان درزندگی دنیائی تا عده‌ای راه کفر درپیش گیرند و

---

۱. ضرورت چنین انفاقی باتوجه به‌فقر و محرومیت مؤمنین در دوران حبس و حصر در شعب ابیطالب و گرسنگی و بیماری بسیاری از آنان روشن‌تر می گردد.

۲. خداوند به‌این دلیل شکور است که پاس احسان بندگان را می‌دارد و نعمتشان افزون می‌نماید و حلیم است به‌این دلیل که بخاطر بخل بندگان در عقوبت آنان تعجیل نمی‌نماید.

عده‌ای راه ایمان، که در هر حال خداوند به‌اعمال بندگان بس بینا است:

هوالذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مؤمن والله بما تعملون بصیر.

و درهمین رابطه، از آفرینش به‌حق (هدفدار نه باطل و بیهوده) آسمانها و زمین یاد می کند و ازاینکه انسان را نیکوترین و کامل‌ترین نوع قرار داده تا متناسب با رشد و کمال بسوی خدا باشد: (خلق السموات والارض بالحق و صوّرکم فاحسن صورکم و الیه المصیر).

معنای «صوّرکم فاحسن صورکم»، همانا پیچیدگی و تکمیل جهازات جسمی و روحی انسان است[1] که فضیلت نوعی او را نسبت به‌سایر موجودات[2] و ظرفیت وجودی او را برای تسلط برطبیعت[3] و برتر آمدن از مخلوقات دیگر ثابت می‌نماید. خداوند چنین ظرفیتی به‌انسان بخشیده تا خود را بسوی خداگونه‌شدن بسازد (و الیه المصیر[4]).

چنین خالقی که آفریننده مراحل مختلف مخلوقات خویش است، مسلماً برجزئیات حالات و حرکات پنهان و آشکار آنها واقف است و چنین است که «علیم» بودن خدا نتیجه یا لازمه آفرینندگی او می باشد (یعلم ما فی السموات و الارض و یعلم ما تسرّون و ما تعلنون والله علیم بذات الصدور). آیه (۴).

چهار آیه اوّل مبانی توحید و ربوبیت جهانشمول الهی را بیان می‌دارد. سه‌آیه بعد گریزی به‌تاریخ گذشتگان می‌زند تا از یک‌طرف کفر و بی‌اعتنائی کافران گذشته را نشان دهد و ازطرف دیگر دو رکن دیگر مثلث یعنی قیامت و نبوّت را مطرح سازد. دراین آیات، هم به‌جریان مستمر رسالت اشاره می کند (تأتیهم رسلهم بالبینات) و هم به‌انکار کافران نسبت به بعث و برانگیختگی در روز قیامت که گویا مهمترین دلیل برای انکار رسالت پیامبران بوده‌است (زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی و ربی لتبعثنّ ثم لتنبئون بما عملتم

---

۱. خداوند «مصّور» است (هو الله الخالق الباری المصور) به‌آن دلیل که خلقت او یک‌نوع و ساده و متوقف نبوده انواع و اشکال متنوع دارد و آنها را بتدریج درجهت کمال تفصیل و پیچیدگی بیشتر می بخشد. همانند تکمیل نطفه در رحم (هوالذی یصوّرکم فی الارحام کیف یشاء) یا تکمیل نوع انسان درمرحله خلقت اولیه تا مرحله شایستگی برای سجود ملائک (و لقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکة اسجدوا لادم) و یا مراحل سه‌گانه تسویه، تعدیل و ترکیب خلقت انسان (الذی خلقک فسوّیک فعدلک، فی‌ای صورة ماشاء رکبک) که تصویر همان ترکیب موزون و متعادل عناصر مختلف وجودی می باشد.

۲. به‌نیکوتر بودن خلقت انسان علاوه بر آیه فوق، در آیات دیگری نیز اشاره‌شده‌است. ازجمله: غافر ۶۴ (و صورکم فاحسن صورکم و رزقکم من الطیبات)،

۳. اصولاً هدف از خلقت آسمانها و زمین چیزی جز جزادادن به‌انسان به‌میزان مکتسباتش (تسلط یافتن بر طبیعت یا پیشرفت علم و اسباب برای شناخت نشانه‌های الهی) نیست. جاثیه ۲۲ (و خلق الله السموات والارض ولتجزی کل نفس بما کسبت وهم لا یظلمون).

٤. معنای «مصیر»، شدن می باشد. این کلمه با «مسیر» به‌معنای راه سیر و حرکت تفاوت دارد.

و ذلک علی‌الله یسیر). آیه ۷.

نتیجه‌ای که از این جریان مستمر تاریخی برای عبرت مؤمنین ذکر می‌نماید دعوت آنها به‌ایمان به‌خدا و فرستاده‌اش و نوری (کتابی) که نازل کرده می‌باشد (فامنوا بالله و رسوله و النورالذی انزلنا و الله بما تعملون خبیر). آیه ۸.

دو آیه بعد (۹ و ۱۰) اختصاص به«قیامت» که یوم‌الجمع و یوم التغابن خوانده‌شده (رأس سوم مثلث) پیدا کرده‌است. در این آیات از یک‌طرف آینده ایمان آورندگانی را که عمل صالح کرده‌اند در بهشت‌های جاوید و رستگاری عظیم تصویر می‌نماید، و ازطرف دیگر سرنوشت زیانبار کافران تکذیب کننده نشانه‌های خدا را در آتش جاوید مجسم می‌نماید[1]:

یوم یجمعکم لیوم الجمع ذلک یوم‌التغابن:

(۱) و من یؤمن بالله و یعمل صالحاً یکفرعنه سیئاته و یدخله جنات تجری من تحتهاالانهار خالدین فیها ابداً ذلک الفوز العظیم

(۲) والذین کفروا و کذّبوا بایاتنا اولئک اصحاب النار خالدین فیها و بئس المصیر.

مفاهیم و کلمات کلیدی سوره

در این سوره مفاهیم و موضوعاتی درقالب کلماتی مشخص موردتوجه و تمرکز قرارگرفته‌است که دقت و تدبر درآنها می‌تواند رهگشای درک دقیق‌تر پیام‌های آن گردد. ذیلاً به‌برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ـ مؤمن و کافر

ازهمان آغاز سوره (آیه دوم) دوگانگی انسانها را دربرابر خدا برحسب کفرو ایمان آنها نشان می‌دهد. چنین تفکیک و تمایزی ناشی از مشیت حکیمانه‌ای است که در سایر آیات سوره به‌آن اشاره می‌کند (هوالذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مؤمن والله بما تعملون بصیر)

بطورکلی این سوره (به‌دلیل مکی بودن) دو نوع موضعگیری کفر و ایمان (نه‌شرک و نفاق) را دربرابر پیامبری که برانگیخته‌شده نشان می‌دهد.

---

۱. کلمه«مصیر»(شدن،سرنوشت‌نهائی) دوبار در این سوره تکرار شده‌است. یکی در آیه سوم (و الیه‌المصیر) و یکی هم در آیه دهم (وبئس المصیر). انسانی که باید خداگونه شود و اسماء او را فراگیرد چه‌زشت است‌اگر محروم‌از این فیض و مخلد در عذاب گردد.

ذیلاً این دوحالت را در آیات مختلف سوره متذکر می‌شود:

الف (ایمان)

آیه (۲)... و منکم **مؤمن**
« (۸) **فامنوا** بالله و رسوله و النور الذی انزلنا
« (۹) و من **یؤمن** بالله و یعمل صالحا...
« (۱۱) و من **یؤمن** بالله یهد قلبه
« (۱۳) و علی‌الله فلیتوکل **المؤمنون**
« (۱۴) یا ایها الذین **آمنوا** ان من ازواجکم...

ب (کفر)

آیه (۲)... فمنکم **کافر**...
« (۵) الم یأتکم نباء الذین **کفروا** من قبل
« (۶)... **فکفروا** و تولوا
« (۷) زعم الذین **کفروا** ان لن یبعثوا...
« (۱۰) والذین **کفروا** و کذبوا بآیاتنا...

۲ـ نقش عمل

در این سوره مرتباً بر علم و بصیرت خداوند بر اعمال انسانها تأکید می‌نماید: آیه (۲) والله بما تعملون بصیر آیه (۴) یعلم ماتسرّون و ماتعلنون والله علیم بذات‌الصدور. آیه (۷) ثم لتنبئون بماعملتم. آیه (۸) والله بماتعلمون خبیر.

منظور از این تصریحات جز این نیست که نشان‌دهد هرکسی درگرو اعمال خویش است و خداوند حساب ویژه‌ای با بندگان ندارد، نه کسی را بدون استحقاق به‌بهشت می‌برد و نه‌دیگری را بی‌جهت و ظالمانه عذاب می‌کند. حتی درمود کافرین نیز تأکید می‌نماید که فرجام **کار خودشان** را چشیدند (**فذاقوا وبال امرهم و لهم عذاب الیم**).

و امّا اعمالیکه از کافران و مؤمنان توصیف نموده می‌تواند هدایتگر انسانها باشد:

درمورد کافران: آیه (۶) فکفروا و تولوا... آیه (۱۰) والذین کفروا وکذبوا بایاتنا... (کفر و روگردانی و تکذیب)

« مؤمنین: آیه (۹) و من یؤمن بالله و یعمل صالحاً... آیه (۱۲) اطیعواالله و اطیعوا الرسول... آیه (۱۳) و علی‌الله فلیتوکل المؤمنون آیه (۱۴) و ان تعفوا و تصفحوا و تغفروا... آیه (۱۶) فاتقوا الله ما استطعتم واسمعوا و اطیعوا و انفقوا... و من یوق شح نفسه... آیه (۱۷) ان تقرض الله قرضاً حسناً... (ایمان ـ عمل صالح ـ اطاعت ازخدا و رسول ـ توکل ـ عفو و صفح و غفران ـ تقوا ـ گوش به‌فرمان رسول داشتن ـ انفاق ـ مهاربخل ـ قرض‌الحسنه).

اسماءالحسنی

در این سوره علیرغم کوتاهی آن، ۲۰ بار نام جلاله «الله» (بازاء هر ۱۲ کلمه یکبار) و ۱۵ بار اسماء نیکوی الهی به‌شرح ذیل تکرار شده‌است:

و هو علی کل شی قدیر والله غنی حمید فان الله غفور رحیم
والله بما تعملون بصیر والله بما تعملون خبیر والله شکور حلیم.
والله علیم بذات الصدور والله بکل شی علیم عالم الغیب والشهاده العزیز الحکیم.

مجموع اسماء فوق به‌اضافه نام «رب» بصورت مضاف (قل بلی و ربی) در آیه (۷) و با احتساب «بسم‌الله الرحمن الرحیم» ۳۸ نام می‌شود ۱۹×۲=۳۸=۳+۱+۱٤+۲۰

آهنگ انتهائی آیات

۱۸ آیه این سوره با ۴ حرف به‌شرح ذیل ختم می‌شود:

حرف «ر» ۷ آیه، حرف «م» (۷ آیه)، حرف «ن» ۳ آیه و حرف «د» یک آیه.

ارتباط سوره‌های تغابن و طلاق (۶۴ و ۶۵)

برای بهتر فهمیدن روابط میان دو سوره فوق، ابتدا مقدمه هفت آیه‌ای سوره تغابن را که بیان کننده هفت اصل اساسی است مورد توجه قرار می‌دهیم آنگاه با توجه به این اصول، وجوه مشترک را جستجو می کنیم. ترجمه و توضیح مختصر مقدمه موردنظر به‌قرار ذیل است:

۱ـ همه آنچه در آسمانها و زمین است، درحال تسبیح خداوندانند (حیات و حرکت تکوینی همه موجودات در مسیری است که او تعیین کرده و همه مخلوقات به‌زبان فطرت، او را ستایش می کنند). ملک هستی تنها از آن اوست (پادشاه و مالک دیگری حکومت ندارد)، حمد و ستایش منحصر به‌او است (زیبائیها و کمالات مختص او است) و او بر هر کاری توانا است (نیرومندی و اندازه گذاری مطلق).

۲ـ او بنی‌آدم را (به‌عنوان احسن و اکمل مخلوقات) بیافرید ولی بندگان برخی چنین استعدادی را در خود نادیده می گیرند و حقیقت را با عمل خود سرپوش می گذارند (کافر می‌شوند) و برخی نیز ایمان می‌آورند. در هر حال خدا به‌اعمال بندگان کاملاً بینا است.

۳ـ او آسمانها و زمین را روی هدف و برنامه‌ای حکیمانه و به حق (غیرباطل) آفرید و (به‌عنوان رشد یافته‌ترین خلق عالم در جریان سلسله تکامل موجودات زنده) انسان را در بهترین صورت (استعدادهای جسمی و روحی) آفرید تا به‌سوی او، «شدن» خود را تحقق بخشند (خداگونه گردند).

۴ـ او آنچه را که در آسمانها و زمین است و آنچه را که مردم در پنهان یا آشکار انجام می‌دهند، می‌داند و حتی به‌اسرار دلهای خلق آگاه است.

۵ـ مجتمعات انسانی (اقوام و تمدنها) در طول تاریخ به‌دلیل نادیده گرفتن حقایق فوق (کفر به‌آیات)، نتیجه عمل خود را در دنیا چشیدند و (گرفتار عذاب شدند). علاوه بر آن، عذاب دردناکی در آخرت درپیش دارند (انکار توحید و کفر به‌آن).

۶ـ اولین دلیل عذاب اقوام فوق انکار رسولانی بود که همراه با ادله و معجزات برای هدایت آنها می‌آمدند ولی آنها به‌بهانه بشر بودن رسولان، پشت کرده و از قبول حق تکبر می‌ورزیدند (انکار نبوت).

۷ـ دومین دلیل عذاب آنها انکار و محال دانستن بعثت و حساب و کتاب داشتن عالم بود، درحالیکه احیای مجدد برای خالق آسانتر از ابداع اولیه است (انکار آخرت).

در مقدمه فوق ۴ اصل اوّل مربوط به‌خداوند است و ۳ اصل بعدی مربوط به‌بنی‌آدم. در ۴ فصل اوّل، تسبیح و حمد و تکبیر را مختص به‌خداوند شمرده آفرینش انسان را به‌عنوان کاری شگفت از او مطرح می‌نماید، سپس جدی و هدفدار بودن نظام هستی و آسمانها و زمین را مورد تأکید قرار داده بالاخره علم و اطلاع دقیق خدا را بر تمامی آفریده‌ها نشان می‌دهد.

دربرابر چنین حقایقی، بیشتر انسانها راه کفر و انکار را درپیش گرفته‌اند، هم یکتائی خدا را در جمیع امور فوق منکر شده‌اند، هم هدایت و نبوت را، به‌بهانه بشربودن رسولان (ولی درواقع استکبار از اطاعت آنها و ترک منافع طبقاتی) تکذیب کرده‌اند. هم آخرت را به‌خاطر فرار از مسئولیت اعمال و حساب و کتاب غیرممکن شمرده‌اند. بنابر این گرفتار نتایج اعمال خود (وبال امرهم) یعنی عذاب دنیا و آخرت شده‌اند.

با چنین مقدمه‌ای، از آیه هشتم، مسلمانان (معاصرین رسول‌الله یا هر مسلمانی در آینده این امت) را مخاطب قرار داده مسئله توحید، نبوت (کتاب) و آخرت را به‌آنها گوشزد می‌نماید و هر دو راه سعادت و شقاوت را به‌آنها نشان می‌دهد. آنگاه در صحنه عمل، مسائل مربوط به مصیبت ها، اطاعت از خدا و رسول، توکل بر خدا، تحمل و بردباری در برابر ازواج و اولاد، فتنه اموال و اولاد، تقوی، انفاق، قرض‌الحسنه و... را به‌عنوان دستورالعمل های ضروری برای حرکت تبیین می‌نماید.

مسائل فوق مشکلاتی است که جامعه اسلامی به‌صورت برونی و درونی با آن مواجه است. امّا چهار آیه انتهای سوره به‌نظر می‌رسد مختص به‌مسائل درونی یعنی خانواده، به‌عنوان کانون اولیه جامعه باشد. این آیات با هشداری به‌مؤمنین برای آگاهی یافتن از اینکه ممکن است در درون خانواده آنها، از همسر گرفته تا فرزند، موانعی برای راه حق ایجاد نمایند، شروع می‌شود که با توصیه به عفو و غفران این مانع را با مدارا و مهربانی و ملایمت

برمی‌دارد و نشان می‌دهد اگر کسی در فتنه اموال و اولاد (امتحان و آزمایش تقوی در حلقه بسته خانواده) موفق نباشد و نتواند در جهاد اکبر موفق شود، در جهاد خارجی به‌طریق اولی شکست خواهد خورد. بنابر این تمسک به تقوی در این روابط و شنیدن سخن حق و اطاعت از آن و انفاق (که بسیاری از مشکلات خانوادگی ریشه مالی دارد) مشکل گشای مسائل درونی خواهد گردید.

با چنین زمینه‌سازی و مقدمه‌ای است که وارد سوره طلاق می‌شویم، اگر در سوره تغابن با اشاره از کنار اختلاف با همسران و فرزندان گذشته‌است، در اینجا مسئله را کاملاً باز می‌کند و به‌آخرین مرحله آن یعنی طلاق می‌پردازد. محور این سوره ناسازگاری‌ها و نافرمانی‌هائی است که از بی‌تقوائی ناشی شده آثار و عوارض گسترده‌ای پیدا می‌کند. خطاب این سوره متوجه پیامبر (ص) است. ولی آن‌حضرت را مخاطب قرار داده تا عملکرد و سنت‌اش در این مسئله الگوی مسلمانان گردد. هرچند مسئله اصلی و نام این سوره طلاق است و به‌مسائل مربوط به‌نگهداری عده طلاق، عدم اخراج زنان در هنگام عده، شیردادن نوزاد و امثالهم پرداخته است (که به‌نظر مسائل فرعی کم اهمیت می‌آید)، ولی به‌خوبی نشان می‌دهد خانواده هسته اولیه جامعه است، اگر در اینجا نفس آدمی درست کنترل نشود عوارضش در ابعاد دیگر ظاهر می‌گردد. جالب اینکه درست بعد از آیات مربوط به‌اختلافات خانوادگی است که نتیجه می‌گیرد: «جوامعی که از امر پروردگار و رسولان سرپیچی کردند حساب سختی از آنها کشیدیم و به‌عذاب شدیدی دچارشان ساختیم، آنها کیفر عملشان را چشیدند و عاقبت کارشان زیان و حسرت گردید. (این تازه عذاب دنیائی آنها بود) و عذاب شدیدی نیز در آخرت برای آنها مهیا کرده‌ایم» (آیات ۸ تا ۱۰).

آخرین آیه سوره تغابن تأکیدی است بر آگاهی خداوند بر پنهان و آشکار و عزتمند و حکیم بودن او (عالم الغیب والشهاده العزیز الحکیم). چنین پیش‌آگاهی قبل از سوره طلاق وجدانهای بیدار را درجریان اختلافات زناشوئی و طرق نگهداری زنان مطلقه به‌هنگام عده در منزل و پرداخت نفقه به‌آنها، با حاضر و ناظر دانستن خدا در حریم ایمان حفظ می‌نماید.

مطالب فوق کلیاتی از وجوه مشترک میان دو سوره و محورهای ارتباطی آن را موردنظر داشت. امّا بطور مشخص و اخص می‌توان به‌موارد و موضوعاتی اشاره کرد که دقیقاً در هر دو سوره به‌آنها عنایت شده‌است. ذیلاً برخی از این موارد را مطرح می‌نمائیم:

۱ـ «وبال امر». این اصلاح فقط ۴ بار در قرآن به‌کار رفته‌است که دو موردش در این دو سوره است، «وبال امر» یعنی کیفر کردار. از آنجائی که با کلمه «ذاقت» (چشیدند) به‌کار رفته‌است، نشان می‌دهد منظور همان عذاب دنیائی است و همانطور که چشیدن غذا با

کامل خوردن آن تفاوت اساسی دارد، عذابهای هلاک کننده اقوام در مقایسه با عذاب آخرت در حکم همان چشیدن است. آیات ذیل از هر دو سوره این ارتباط را روشن می نماید.

تغابن (۵) الم یأتکم نبؤا الذین کفروا من قبل فذاقوا وبال امرهم و لهم عذاب الیم.

طلاق (۸) وکاین من قریة عتت عن امر ربها و رسله فحاسبناها حساباً شدیداً و عذبناها عذاباً نکراً ـ فذاقت وبال امرها و کان عاقبه امرها خسراً اعدالله لهم عذاباً شدیداً.

۲ـ ایمان و عمل صالح شرط نجات و نائل شدن به بهشت.

هرچند نتیجه طبیعی خطاها «عذاب» است، امّا با ایمان و عمل اصلاحی می توان آثار بدیها را زدود و به بهشت جاوید که رستگاری عظیمی است، نائل گردید. این مطلب را هر دو سوره مورد تأکید قرار داده‌اند.

تغابن (۹) و من یومن بالله و یعمل صالحاً یکفرعنه سیئاته و یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابداً ذلک الفوز العظیم.

طلاق (۱۱) و من یومن بالله و یعمل صالحاً یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها قد احسن الله له رزقاً.

۳ـ کتاب، نور هدایت و رستگاری است. در این سفر دور و دراز از بیابانهای هولناکی باید گذشت که از تاریکی آن جز به‌مدد نورافکن‌های رهگشا به‌سلامت نمی توان عبور کرد. توحید و نبوت و آخرت نیز که نقشه و راهنمای این مسیر است، تنها در پرتو انوار روشنی بخش کتاب قابل مشاهده می گردد و چنین است که در هر دو سوره بر این حقیقت تصریح می نماید:

تغابن (۸) فامنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا والله بما تعملون خبیر.

طلاق (۱۱) رسولاً یتلوا علیکم آیات الله مبینات لیخرج الذین آمنوا و عملوا الصالحات من الظلمات الی النور

۴ـ تقوی در روابط زناشوئی. داشتن نورافکن برای عبور از بیابان تاریک کفایت نمی کند. چراغ شرط لازم است، ولی با گام‌نهادن در راه کامل می گردد. قرآن نیز کتاب هدایت است.امّا نه برای حافظان و عالمان، بلکه برای متقین (ذلک الکتاب لاریب فیه هدیً للمتقین). بنابر این نور هدایت هنگامی اثر می بخشد که اراده و نیروی «تقوی» به‌میدان آید. در دو سوره موردنظر که عنایت به‌اختلافات زناشوئی دارد، تنها علم و اطلاع داشتن از ضوابط و حدود و حریم کتاب را کافی نمی داند، بلکه تقوی را کفایت کننده آن معرفی می نماید. آیات ذیل شاهد این معنا است:

تغابن (۱۵ و ۱۶) انما اموالکم و اولادکم فتنه والله عنده اجر عظیم فاتقواالله ما استطعتم و
اسمعوا و اطیعوا و انفقوا خیراً لانفسکم...

طلاق (۱) ... احصوا العدة و اتقواالله ...
» (۲) فاذا بلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف ... و من یتق الله یجعل له مخرجاً
» (۴) ... واولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهنّ ومن یتق‌الله یجعل له من امره یسراً
» (۵) ذلک امرالله انزله الیکم و من یتق‌الله یکفر عنه سیئاته و یعظم له اجرا
» (۱۰) اعدالله لهم عذاباً شدیداً فاتقواالله یا اولی الالباب الذین آمنوا قد انزل الله الیکم ذکراً

۵ـ تقوی را عامل دیگری تکمیل می‌نماید که «توکل» نامیده می‌شود. در آیات ۲ و ۴ سوره طلاق اطمینان داده شده است که با تقوی کارها آسان می‌گردد و راه خروج از بن بست‌ها هویدا می‌شود. امّا چنین نیست که این کار به‌فوریت و سرعت انجام شود: کار خدا روی عجله و شتاب نیست، بلکه هر کاری را روی قدر و اندازه و به‌موقع خود جریان می‌دهد. بنابر این به‌جای شتابزدگی باید وظیفه را انجام داده نتیجه را به‌خدا واگذار کرد. چه در مشکلات روابط زناشوئی چه در مصیبت‌های اجتماعی.

تغابن (۱۱ تا ۱۳) ما اصاب من مصیبة الا باذن الله ... و اطیعوا الله و اطیعو الرسول ...
الله لا اله الا هو و علی الله فلیتوکل المؤمنون

طلاق (۲ و ۳) فاذا بلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف ... و من یتوکل علی‌الله فهو
حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شئ قدراً

۶ـ ریشه بسیاری از اختلافات زناشوئی، همچنین مسائل مهم اجتماعی را باید در امور مالی و ابعاد اقتصادی جستجو کرد، تنگ‌نظر و بخیل بودن مرد و محدودکردن نفقه زن، از عوامل بسیار مؤثر کشمکش‌های درونی است. همچنانکه فقر و محرومیت طبقات مستمند نیز شیرازه جوامع را ازهم می‌پاشد. بنابر این آزادشدن از تعلق به «مال» و «انفاق» آن به‌همسر، یا نیازمندان، هم باعث تزکیه نفس انفاق‌کننده می‌گردد، هم ایجاد محبت و صمیمیت کرده روابط اخلاقی و اقتصادی جامعه را بهبود می‌بخشد.

در این‌مورد نیز هر دو سوره اشارتی دارند:

تغابن (۱۵ و ۱۶ و ۱۷) انما اموالکم و اولادکم فتنة ... و انفقوا خیراً لانفسکم و من یوق
شح نفسه فاولئک هم المفلحون ـ ان تقرضوا الله قرضاً حسناً
یضاعفه لکم ...

طلاق (۶ و ۷) ... و ان کن اولات حمل فانفقوا علیهن ... لینفق ذوسعة من

سعته و من قدر علیه رزقه فلینفق ممّا اتیه الله...

۷ ـ و بالاخره در هر دو سوره مسئله دشمنی و اختلاف زن و شوهر از محورهای اصلی و وجوه مشترک می باشد:

تغابن (۱۴) یا ایهاالذین آمنوا ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم فاحذروهم و ان تعفوا و تصفحوا و تغفروا فان الله غفور رحیم.

طلاق (آیات ۱ تا ۷ که تماماً درباره طلاق و مسائل مربوط به‌آن است).

مجموعه سوره‌های تبیین کننده عذاب

میان سوره‌های دهگانه ۶۵ تا ۷۴ (طلاق ـ تحریم ـ ملک ـ قلم ـ حاقه ـ معارج ـ نوح ـ جن ـ مزمل ـ مدثر) چنین به‌نظر می‌رسد که وجه مشترکی در مسئله «عذاب» وجود داشته باشد. تمامی این سوره‌ها پیرامون جزای نیک و بد عمل انسانها در دنیا و آخرت و حساب و کتاب داشتن جهان آفرینش سخن می گویند. امّا هر کدام از زاویه‌ای و به‌شکل خاصی؛ در سوره طلاق ریشه‌های عذاب (به‌معنای گرفتاری و درد و رنج و ناراحتی و غم و غصه چه در دنیا یا در ابعاد گسترده‌تر آخرت) را از هسته اولیه خانواده و در روابط زناشوئی به‌دلیل بی‌تقوائی‌ها و خودخواهی‌های زن و شوهر نشان می‌دهد و دامنه آنرا به‌جامعه کشانده ثابت می کند «وبال و عاقبت امر» چنین نابسامانی‌هائی چگونه اساس یک جامعه را به‌هم می‌ریزد و آنها را گرفتار عذاب می‌نماید:

و کاین من قریة عتت عن امر ربها و رسله فحاسبناها حساباً شدیداً و عذبناها عذاباً نکراً فذاقت وبال امرها و کان عاقبة امرها خسراً

اعدالله لهم عذاباً شدیداً فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین آمنوا قد انزل الله الیکم ذکراً.

در سوره بعدی (تحریم) ابعاد دیگری از این گرفتاری‌های خانوادگی را مطرح نموده با نشان دادن انواع خطاها و لغزشگاههائی که در مسیر انسان قرار دارد، مسئولیت هر فرد را نسبت به سرنوشت خود و خانواده‌اش برای پرهیز از آتش جهنم گوشزد می‌نماید:

یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم ناراً و قودها الناس و الحجاره ... (آیه ۶)

و اضافه می نماید، عذرخواهی روز قیامت فائده‌ای برای نجات از عذاب ندارد. زیرا هر کس جزای عمل خودش را می بیند، در دنیا است که باید توبه خالصانه به درگاه الهی کرد تا آثار بدیها زدوده شده آدمی شایسته بهشت گردد:

(یا ایها الذین آمنوا لاتعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون ـ یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ان یکفر عنکم سیئاتکم و یدخلکم جنات تجری من تحتهاالانهار...)

و در همین سوره است که تصریح می‌نماید نه همسر پیامبر خدابودن دلیل نجات از عذاب آتش می‌شود و نه همسر فرعون بودن موجب دخول درجهنم. بلکه هرکسی در گرو عمل خویش است.

چون ممکن است چنین سئوال مقدری برای آدمی پیدا شود که اصلاً خداوند چرا عذاب می کند و چه اشکالی دارد که همه داخل بهشت شوند؟ در سوره بعدی (ملک) نظم حیرت‌آور آسمانها و حساب دقیق و حکیمانه آنرا مطرح می‌سازد و نشان می‌دهد چگونه کوچکترین خلل و بی نظمی و فرار و رانده‌شدن از مدار تعیین شده، مواجه با دفع و طرد عناصر دفاعی پدیده‌های دیگر شده، «عذاب سوزان» را موجب می گردد. یعنی عذاب مختص عوالم انسانی نیست، بلکه نتیجه طبیعی دورشدن هر پدیده‌ای از طبیعت ذاتی خویش می باشد، همانطور که برای اجرام سماوی و اشعه‌های مرگبار نفوذی به‌جوّ زمین، «عذاب السعیر» قرار داده‌شده، برای ناسپاسان نقش پروردگار نیز عذاب جهنم مهیا گشته‌است. (آیات ۵ و ۶)

و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح و جعناها رجوماً للشیاطین واعتدنالهم عذاب السعیر

و للذین کفروا بربهم عذاب جهنم و بئس المصیر.

ممکن است چنین تمثیلی از طبیعت برای کسانی که ذوق یا آشنائی علمی لازم با این امور ندارند، آموزندگی کافی نداشته باشد. بنابر این می توان به‌جای آسمان، مثال دیگری از زمین زد تا قابل فهم برای همگان باشد. آن‌هم از کشاورزی و باغداری که برای اشخاص بی‌سواد و روستائیان نیز محسوس باشد. داستانی که از باغداران بخیل در سوره بعدی (قلم) آمده‌است، در همین رابطه می باشد. در این قضیه خودخواهی‌های جمعی باغدار را نشان می دهد که چگونه موجب محرومیت و عذاب دنیائی آنها می گردد و در پایان نتیجه می گیرد: «عذاب همین است و البته عذاب آخرت به‌مراتب بزرگتر است».

کذلک العذاب و لعذاب الاخرة اکبر لوکانوا یعلمون.

با وجود ساده بودن مسئله و طبیعی بودن رابطه عمل انسان با سرنوشت آینده دنیائی و

اخروی او، و ارتباط تنگاتنگ عمل انسان با طبیعت اطراف، همواره اقوام و تمدن‌های گذشته (و حال) منکر «عذاب الهی» و مسئولیت خویش درقبال خدا و مردم شده‌اند. بهمین خاطر در سوره «حاقه» از تکذیب اقوام: عاد، ثمود، فرعون، مؤتفکات و قوم نوح نسبت به «عذاب الهی» یاد می کند و فرودآمدن آنرا به‌اشکال مختلف نشان می دهد:

الحاقه، ماالحاقه، و ما ادریک ما الحاقه، کذبت ثمود و عاد بالقارعه، فاما ثمود فاهلکوا بالطاغیه، و امّا عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیه.

تکذیب عذاب (عذاب هلاک امت‌ها در دنیا یا عذاب آخرت) مختص امت‌های پیشین نبوده‌است، بلکه امت معاصر پیامبر اسلام (ص) نیز با وجود گذشت هزاران سال از تجربه بشر در طول نسل های منقرض شده، هنوز با حالت انکار و تعجب از این قضیه سئوال می کردند: «سال سائل بعذاب واقع» و درسوره معارج چنین پاسخشان داده‌می شود: للکافرین لیس له دافع، من الله ذی المعارج، ...

و به پیامبر می فرماید هرچند آنها آنرا دور می بینند، ولی ما آنرا نزدیک می بینیم. روزی که آسمان سرخ‌رنگ گردد و کوهها همچون پشم در هوا منتشر گردند، در آن‌روز کسی سراغ دوستش را نمی گیرد، بلکه آرزو می کند کاش می‌توانست برای رهائی از آتش فرزند، همسر، برادر و خویشاوندش، بلکه همه مردم روی زمین را عوض بدهد.

در آخر همین سوره نیز بار دیگر به‌آن «روز وعده داده‌شده» اشاره می کند و حالات گناهکاران را در آن شرایط تصویر می نماید.

در سوره نوح (سوره بعدی) غرق شدن قوم‌آن پیامبر را به‌عنوان بارزترین مصداق تاریخی برای کافرانی که منکر عذاب انقراض ملت‌ها هستند، مطرح می سازد، تا به‌خود آیند و ببینند چگونه ظلم و استکبار به‌عذاب استیصال منجر می گردد. با وجود این‌همه شواهد و دلائل تاریخی، اگر باز هم کسی تردید درباره جزای اعمال و عذاب دنیا و آخرت داشته از همنوع خود عبرت نمی گیرد، لااقل به‌قضیه استماع قرآن توسط طائفه‌ای از جن و اعترافات آنها توجه کند که چگونه ایمان آورده و «عذاب» را نتیجه اعراض از یاد پروردگار شناختند:

و انّا منا المسلمون و منا القاسطون فمن اسلم فاولئک تحرّوا رشداً، و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطباً، و ان لواستقاموا لاسقیناهم ماء غدقاً لنفتنهم فیه و من یعرض عن ذکر ربه یسلکه عذاباً صعداً. (سوره جن آیات ۱۴ تا ۱۷)

اگر باز هم ایمان نیاورده وهمه آیات و نشانه‌ها را تکذیب می‌نمایند، پیامبر چاره‌ای

جز صبر و تحمل و کناره گیری به‌نیکوئی از آنها ندارد. این صاحبان ثروت را باید به پروردگارشان بسپارد که همو شکنجه و تنبیه و غذائی گلوگیر و عذابی دردناک برای آنها مهیا کرده‌است:

واصبر علی یقولون و اهجرهم هجراً جمیلاً و ذرنی و المکذبین اولی النعمة و مهلهم قلیلاً ان لدینا انکالاً و جحیماً و طعاماً ذاغصة و عذاباً الیماً. (مزمل آیات ۱۰ تا ۱۳)

و بالاخره در آخرین سوره (مدثر)، بر دشواربودن چنان روز و عذاب سختی که برای کافران مهیا شده، اشاره می کند و در آیات ۲۶ تا ۳۱ دوزخ وعده داده شده را با تمامی نشانه‌های وحشت‌آور آن، که ۱۹ فرشته موکل بر آن گمارده شده، تصویر می‌نماید و با این مثال شگفت از تعداد خازنان جهنم، فتنه‌ای برای کافران قرار می‌دهد که موجب یقین اهل کتاب و افزایش ایمان مؤمنان می گردد. سرانجام مطلب را با این سخن که مثال فوق تنها تذکر و یادآوری برای بشر است خاتمه می‌دهد:

ساصلیه سقر
و ما ادریک ما سقر
لاتبقی و لاتذر
لواحه للبشر
علیها تسعه عشر
و ما جعلنا اصحاب النار الا ملائکه و ما جعلنا عدتهم الا فتنه للذین کفروا لیستیقن الذین اوتوا الکتاب و یزداد الذین آمنوا ایماناً ولا یرتاب الذین اوتوا الکتاب والمؤمنون و لیقول الذین فی قلوبهم مرض و الکافرون ما ذا اراد الله بهذا مثلاً کذلک یضل الله من یشاء و یهدی من یشاء و ما یعلم جنود ربک الاهو و ما هی الاذکری للبشر.

سوره طلاق(۶۵)

محتوی و مضمون

سوره طلاق مشتمل بر مواعظ واحکامی درباره طلاق است که مراحل و مسائل و شرایط و ضوابط این امر را دقیقاً بیان می‌نماید. این آیات مشابهت بسیاری با آیات ۲۲۲ تا ۲۳۸ سوره بقره دارد که درهمین باب نازل شده‌است[۱]. گویا آیات اولیه این سوره که با فاصله اندکی از آیات مربوطه در سوره بقره درسال دهم هجرت نازل شده[۲] با تفصیل بیشتر و ذکر جزئیاتی درباره نگهداشتن دوران عده برای حالات مختلف، جنبه تکمیل و توضیح نسبت به‌سوره بقره داشته باشد.

مسائلی که پیرامون طلاق در مقدمات این سوره بیان شده عبارتند از:

وجوب نگهداشتن عده قبل از قطعیت طلاق، ممنوعیت اخراج یا خروج زنان از خانه در این مدّت، نگهداری به‌خوبی و خوشی یا جدائی به‌خوبی و خوشی هنگام سرآمدن مدت عده، گواهی گرفتن دو شاهد عادل به‌هنگام طلاق و برپاداشتن شهادت برای خدا، تعیین مدت عده برای زنان یائسه و زنان باردار (نامشخص درابتدای بارداری و مشخص و آشکار درماههای بعد)، اسکان زنان به‌نیکوئی و عدم سختگیری برآنان، پرداخت هزینه و مخارج آنان دردوران بارداری و حقوق مادی آنها برای شیردادن نوزاد، مشورت و همفکری و سازش بایکدیگر درامر نوزاد، دادن خرج و نفقه زن در کلیه مراحل فوق به‌تناسب استطاعت و

---

۱. کلیات مربوط به‌طلاق فقط در همین دو سوره بیان شده‌است. گرچه در آیه ۵ سوره تحریم و ۴۹ سوره احزاب هم اشاره‌ای به‌این مسئله شده‌است.

۲. مطابق جداول کتاب «سیر تحول قرآن» آیات مربوطه در سوره بقره اواخر سال نهم هجرت و هفت آیه ابتدای این سوره اواسط سال دهم هجرت نازل شده‌است.

امکانات.

آنچه درآیات تشریعی مربوط به مسائل فوق که «آیات مبیّنات» (آیات روشنگر تبیین کننده)[۱] نامیده شده[۲] جلب توجه می کند عبارتنداز:

۱ـ نام جلاله «الله» ـ در این سوره ۲۵ بار نام «الله» تکرار شده است، درحالیکه تعداد آیات آن فقط ۱۲ آیه می باشد (در هر آیه بیش از ۲ بار و در ازاء هر ۱۱/۵ کلمه یکبار)، و اتفاقاً در سوره های بقره، نساء، نور، احزاب، مجادله، ممتحنه و تحریم نیز که به نوعی مسائل مربوط به روابط با زنان در آنها بیان شده، نام «الله» به نسبت بسیار بالائی بکار رفته است. گویا این امر به دلیل اهمیت به یادداشتن خدا در روابطی است که بخاطر اختلاف قدرت و امکانات زن و مرد به شدت درمعرض ظلم و ستم و زورگوئی می باشد. همینکه طرفین بخاطر داشته باشند درمحضر و منظر خداوند علیم و قدیر قرار دارند خود می تواند عاملی برای کنترل آنها و مهار احساسات خشم و انتقام باشد.

این نکته نیز قابل توجه است که تعداد نام «الله» در این سوره بطور نسبی از تمامی سوره های قرآن (بجز دوسوره کوچک اخلاص و نصر[۳]) بیشتر است. همچنین ده سوره حدید (۵۷) تا تحریم (۶۶) تماماً از این نظر نسبت به بقیه سوره های قرآن وضعیت شاخصی دارند[۴]. بطوریکه به نظر می رسد این ۱۰ سوره مجموعه مرتبطی را درمحور نام «الله» تشکیل می دهند.

۲ـ حدودالله ـ دراولین آیه این سوره پس از بیان حکم نگهداشتن عده برای زنان مطلقه و ممنوعیت اخراج یا خروج آنها ازخانه، این ضوابط را حدود الهی می شمرد و تجاوزکنندگان از آنرا ظالم برنفس می نامد:

... و تلک حدود الله و من یتعدّ حدودالله فقد ظلم نفسه...

آنگاه به دنبال این آیه کلی که درصدر سوره قرار گرفته حالات و شرایط و جزئیات مسئله طلاق وعده و عوارض آنرا در آیات بعد شرح می دهد. جمله «حدودالله» درقرآن

---

۱. آیه (۱۱) رسولاً یتلوا علیکم آیات الله مبینات لیخرج الذین آمنوا و عملوا الصالحات من الظلمات الی النور...

۲. در سوره نور نیز توضیحات تشریعی درباره نکاح با زنان را «آیات مبینات» نامیده است (لقدانزلنا الیکم آیات مبینات...) آیه ۳۴.

۳. درهرکدام از سوره های اخلاص و نصر فقط ۲ بار نام «الله» بکار رفته ولی به دلیل کم حجم بودن آنها، نسبت این نام به تعداد کلمات آنها بالا رفته است.

۴. در شرح سوره نور لیست ۲۰ سوره ای را که نام «الله» بطور نسبی در آنها بیشتر بکار رفته است آورده ایم. ده سوره فوق در آن میان قرار دارند.

به‌تعداد محدودی بکار رفته‌است[۱] و اتفاقاً بیشترین کاربرد آن درمورد «طلاق» می‌باشد.[۲].

۳ـ امرالله ـ شاید مهمترین کلمه‌ای که بطورنسبی در این سوره به‌تعداد چشمگیرتری به‌کار رفته «امر» باشد که علیرغم کوچکی سوره ۹ بار تکرار شده‌است[۳]. امر یا به‌صورت قول است یا فعل. اگر قولی باشد معنای دستور و فرمان می‌دهد (ضدنهی) و اگر فعلی باشد معنی کار و چیز می‌دهد که جمع آن امور است و در این سوره هر دو حالت آن به‌کار رفته‌است، وقتی درمورد بشر به‌کار می‌رود معنای کار می‌دهد و آنگاه که درمورد خدا بکار می‌رود معنای امر و فرمان. ذیلاً به‌موارد موردنظر اشاره می‌کنیم:

آیه (۱)... لاتدری لعل الله یحدث بعد ذلک امراً

» (۳)... و من یتوکل علی‌الله فهو حسبه ان الله بالغ امره...

» (۴)... و من یتق الله یجعل له من امره یسراً.

» (۵) ذلک امرالله انزله الیکم و من یتق‌الله...

» (۸) و کایّن من قریة عتت عن امر ربها.

» (۶) ... و اتمروا بینکم بالمعروف

» (۹) فذاقت و بال امرها و کان عاقبة امرها خسراً

» (۱۲) الله الذی... یتنزل الامر بینهن.

به‌نظر می‌رسد مواردی که کلمه «امر» با ضمیر (امره ـ امرها) آمده‌است درمورد کارهای انسان باشد (آیات ۳ و ۴ و ۶ و ۹) و مواردی که بانام «الله» ترکیب شده (ذلک امرالله، امر ربها)، یا به‌صورت معرفه و نکره آمده (بعد ذلک امراً، یتنزل الامر بینهن) درمورد خداوند. امر خداوند گاهی به‌عنوان فرامین تشریعی به‌انسانها صادر می‌گردد (ذلک امرالله انزله الیکم ـ آیه ۵) و گاهی به‌عنوان فرامین تکوینی به‌آسمانها و زمین (یتنزل الامر بینهن ـ آیه ۱۲). گویا به‌همراه آمدن امر خدا با امر انسانها در این سوره متضمن این پیام باشد که مؤمنین باید امر خود (مسائل طلاق و غیره) را با امر خدا (ذلک امرالله انزله الیکم) که در کتاب مشخص گردیده منطبق نمایند.

درضمن کلمه «اتمروا» در آیه (۶) نیز از ریشه «امر» می‌باشد. «ایتمار» به‌معنای قبول امر

---

۱. جمعاً ۱۴ بار در سوره‌های بقره (۱۸۷ـ۲۲۹ـ۲۳۰)، نساء (۱۳ و ۱۴)، توبه (۱۱۲ـ۹۷)ـ مجادله ۴ و طلاق ۱

۲. ازجمله بقره ۲۲۹ و ۲۳۰، مجادله ۴ و طلاق ۱ (آیه ۱۸۷ سوره بقره درباره نزدیک‌شدن به‌زنان در شب‌های ماه رمضان و آیات سوره نساء درباره وصیّت است)

۳. به‌نظر می‌رسد این نسبت بی‌نظیر در قرآن باشد.

و مشورت می باشد[۱]، چرا که مشورت کنندگان امرِ یکدیگر را قبول می کنند (واتمروا بینکم بمعروف و ان تعاسرتم فسترضع له اخری).

۴ـ تقوی‌الله

ازآنجائی که محور این سوره طلاق و عوارض ناشی از آن است و بروز آن معمولاً به‌دنبال مشاجره و اختلاف و کینه و دشمنی اتفاق می‌افتد، نقش «تقوی» به‌عنوان ترمز و عامل مهارکننده نامهربانی‌ها بسیار مهم می باشد. اصولاً کاربرد این کلمه در قرآن عمدتاً در آیات مربوط به‌قتال و جهاد یا روابط زناشوئی و طلاق می باشد که در این دو زمینه میدان تحریکات شیطانی گسترده‌تر است و احساسات امکان غلبه بیشتری بر عقل انسان دارد. اگر مهار تقوی در این دو امر نباشد تجاوز و تعدی و زیاده‌روی از حدود انصاف و عدالت جوامع انسانی را متلاشی می سازد.

در این سوره ۵ بار کلمه «تقوی» تکرار شده‌است که عمدتاً ناظر به‌مسئله نگهداری عده و خوشرفتاری با زنان می باشد. در کلیه این موارد کلمه تقوی با «الله» ترکیب شده و به‌چنین رابطه‌ای تأکید شده‌است (۳ بار «من یتق‌الله» و ۲ بار «اتقواالله»)

آیه (۱)... و احصوا العدة و اتقواالله ربکم لاتخرجوهن من بیوتهن

« (۲) فاذا بلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف او فارقوهن بمعروف... و من یتق‌الله یجعل له مخرجاً

« (۴)... و اولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن و من یتق‌الله ....

« (۵) ذلک امرالله انزله الیکم و من یتق‌الله یکفرعنه سیئاته و یعظم له اجراً

« (۱۰) اعدالله لهم عذاباً فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین آمنوا قد انزل الله الیکم ذکراً

چهار آیه نخست مستقیماً درباره طلاق و مسائل مربوط به‌آن است و آخرین آیه به‌عنوان نتیجه گیری و عبرت‌آموزی از اقوامی که بخاطر عدم توجه به‌قوانین الهی در روابط فیمابین دچار عذاب شدند خطاب به«اولی الالباب» نازل شده‌است[۲]. و اما «اولی‌الالباب»

---

۱. در سوره قصص آیه ۲۰ نیز این کلمه بکار رفته‌است (ان الملأ یأتمرون بک ان یقتلوک ـ همانا اشراف قوم درباره قتل تو باهم مشورت می کنند).

۲. درقرآن معمولاً «اولواالالباب» به‌همراه دو کلمه «تقوی» و «ذکر» بکار رفته‌است و دراینجا نیز این ترکیب سه‌گانه به‌چشم می خورد. لازمه «تقوی» (پرهیز از گناه) دو چیز است، اول پایبندی به‌حدود و حریم الهی، دوم بخاطر داشتن این تعهد و پایبندی و عدم «نسیان» آن. اولواالالباب (صاحبان مغز) همانند همه حبوبات مغز داری که پوسته محافظی دارند دارای حدود و حریم محافظی به‌نام وجدان هستند و معنای «ذکر» نیز بخاطر داشتن این پوسته می باشد.

(صاحبان خرد، وجدان، تعهد و پایبندی به‌قانون) ازطریق «ذکر» (قرآن) که برپیامبر نازل شده و حضرتش بخاطر خارج‌ساختن مردم از تاریکی‌ها بسوی نور برآنها تلاوت می‌نماید به‌آیات روشنگر الهی (آیات الله مبینات) آگاهی می یابند و آنرا همانند نورافکنی فراراه زندگی خود قرار می‌دهند (رسولاً یتلوا علیکم آیات‌الله مبینات لیخرج الذین آمنوا و عملو االصالحات من الظلمات الی النور...)

نام‌های الهی ـ همانطور که گفته‌شد در این سوره ۲۵ بار نام جلاله «الله» بکار رفته‌است. بجز این نام، ۲ بار نام رب (ربکم ـ ربها) و یکبار نام «قدیر» نیز در این سوره آمده‌است. در سوره قبل (تغابن) تعداد زیادی ازاسماء الحسنی آمده بود. امّا تأکید انحصاری روی نام «قدیر» در این سوره معنای خاصی دررابطه با سیاق سوره دارد. گویا از آنجائی که در مسئله طلاق، زورگوئی و رفتار از موضع قدرت موجب ظلم و ستم می گردد، دراینجا قدرت بی‌نهایت خدا را به‌رخ کشیده تا مگر مانعی محسوب شود (... لتعلموا ان الله علی کل شی قدیر)

آهنگ انتهائی آیات ـ همه آیات این سوره با «الف» ختم می‌شوند (آیه ۶ همان آهنگ را دارد ولی با یاء مقصوره ختم شده) اتفاقاً سوره‌های نساء و احزاب نیز که بخشی از آنها مربوط به‌روابط با زنان است عمدتاً با حرف «الف» ختم شده‌اند.

ارتباط سوره‌های طلاق و تحریم (۶۶ و ۶۵)

وجه ارتباطی میان این دو سوره و حلقه پیوندشان از همان ظواهر آنها آشکار است و نیاز چندانی به‌شرح و توضیح نمی‌باشد. اولاً هردو سوره با ندای «یا ایها النبی» خطاب به پیامبر (ص) نازل شده‌اند[1] تا چگونگی عملکرد و سنت او را مؤمنین الگو قرار دهند، ثانیاً موضوع محوری هر دو سوره اختلافات زناشوئی و بگومگوی زوجین و مسائل مربوط به‌آن است. با این تفاوت که در سوره طلاق، تمرکز اصلی روی مرحله جداشدن و موضوعات وابسته به‌آن است و در سوره تحریم، هرچند مرحله طلاق مطرح شده، امّا مسئله ناسازگاری و نافرمانی موردنظر می باشد. ثالثاً موضوع «عذاب» که محور مشترک میان این دو سوره با چهار سوره بعدی است، به‌عنوان وبال امر، عاقبت امر و حساب شدید ربط دو سوره را با یکدیگر نشان می دهد.

امّا زاویه برخورد با مسئله عذاب در این دو سوره با سوره‌های بعدی تفاوت دارد. در اینجا موضوع را از بُعد خانوادگی مطرح می‌نماید و زمینه عذاب را در بی‌تقوائی‌هائی که در

---

۱ [illegible]

روابط زناشوئی اتفاق می‌افتد سراغ می‌دهد. در سوره طلاق بلافاصله پس از تبیین مسائل مربوط به طلاق و عِده و نگهداری زنان و شیردادن نوزاد و غیره، نتیجه گیری می کند اختلافات زناشوئی در کانون خانواده اگر عمومیت داشته باشد کل جامعه را به عذاب سخت می کشاند:

و کاین من قریة عتت عن امر ربها و رسله فحاسبناها حساباً شدیداً و عذبناها عذاباً نکراً ـ فذاقت وبال امرها و کان عاقبة امرها خسراً اعد الله لهم عذاباً شدیداً فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین آمنوا قد انزل الله الیکم ذکراً.

و در سوره تحریم نیز به‌دنبال آیه مربوط به طلاق، مؤمنین را مخاطب قرار داده وظیفه آنها را برای مراقبت از خود و اهل خانواده دربرابر آتش هشدار می‌دهد:

یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم ناراً وقودها الناس و الحجارة علیها ملائکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون.

زمینه های مشترک دیگری نیز در هر دو سوره وجود دارد که هماهنگی و پیوند آنها را با یکدیگر به‌خوبی آشکار می‌سازد. ذیلاً به‌مواردی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱ـ نام جلاله «الله» در هر دو سوره به‌دفعات زیادی به‌کار رفته‌است. بطوریکه بازای تقریبی هر ۱۰ کلمه در سوره طلاق و ۱۹ کلمه در سوره تحریم، یکبار این نام تکرار شده‌است که ازنظر نسبی و آماری قابل توجه می‌باشد. این امر احتمالاً به‌دلیل طرح اختلافات زناشوئی و قضیه جدائی و طلاق و دشمنی‌های حاصله است که جز یاد «الله» و بخاطر داشتن مقام و موقعیت او ترمز دیگری نمی‌تواند مانع بروز کینه‌ها و دشمنی‌ها باشد. همچنین موضوع «تقوی» به‌دلیل همین زمینه مساعد برای تحریکات شیطانی در هر دو سوره نقش کلیدی دارد.

۲ـ احاطه علم خداوند به‌جزئیات رفتار زن و شوهر از جمله مسائلی است که در هر دو سوره مورد تأکید قرار گرفته، مؤمنین را هشدار می‌دهد تا همواره خدا را حاضر و ناظر در روابط با همسران ببینند.

آخرین آیه سوره طلاق (... ان الله قد احاط بکل شی علماً) که حلقه اتصال با سوره تحریم را تشکیل می دهد، بلافاصله در دومین و سومین آیه این سوره با اسماء «و هوالعلیم الحکیم» و «العلیم الخبیر» پیوند می خورد و هماهنگی را برقرار می‌سازد.

۳ـ در هر دو سوره مسئله تکفیر ذنوب (پاک کردن و پوشاندن گناهان) ازطریق تقوی و توبه و خروج از تاریکی‌ها به‌سوی نور بوسیله کتاب و رسول، و دخول در بهشت با جملات تقریباً مشابه مطرح گردیده که همسوئی هر دو سوره را نشان می‌دهد.

سوره تحریم (۶۶)

برملا ساختن روابط خصوصی پیامبر

سوره تحریم همچون سوره قبل (طلاق) و نیز سوره احزاب (۳۳)، با خطاب «یا ایها النّبی» آغاز می گردد. مضامین این سوره، همچنین نیمی از سیزده آیه‌ائی که درکل قرآن با چنین خطابی آغاز می گردد[۱] درارتباط با «زنان» است[۲]. و بقیه آن مربوط به‌منافقین و کفار. این عنایت مخصوص به‌مسئله‌ای شخصی مربوط به‌همسران پیامبر (ص) ممکن است در برخوردی ابتدائی و قضاوتی سطحی، باتوجه به‌ابدی و عمومی بودن قرآن، غیرعادی و غیرضروری به‌نظر برسد. امّا اگر توجه داشته باشیم که به‌تصریح قرآن شخص پیامبر «اسوه»[۳] و شاهد[٤] (الگوی قابل مشاهده و اقتباس) مسلمانان بوده و رفتار و رویه و سیره او به‌اصطلاح دینی «سنت» شمرده می‌شود و مسلمانان وظیفه دارند عملکرد او را به‌عنوان ملاک و معیار حق تبعیت نمایند، به‌اهمیت این امر بهتر پی می بریم.

نه تنها زندگی عادی و روزمره پیامبر و رفتار طبیعی او با همسران و فرزندانش موردالهام و اقتباس پیروان قرار می گرفته، بلکه منافقین و کفار نیز کوچکترین رفتار او را زیر

---

۱ . انفال آیات ۶۴-۶۵-۷۰، توبه آیه ۷۳، احزاب آیات ۱-۲۸-۴۵-۵۰-۵۹ ممتحنه آیه ۱۲، طلاق آیه ۱ و تحریم آیات ۱ و ۹

۲ . احزاب آیات ۲۸-۵۰-۵۹، ممتحنه آیه ۱۲-طلاق آیه ۱ و تحریم آیه ۱

۳ . احزاب آیه ۲۱ -لقد کان لکم فی رسول‌الله اسوة حسنه (هر آینه در رسول خدا برای شما اسوه نیکوئی است)

٤ . بقره ۱۴۳ (لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیداً و حج ۷۸ (هو سمّاکم المسلمین من قبل و فی هذا لیکون الرسول شهیداً علیکم...)

ذره بین کنجکاوی قرار می‌دادند تا مگر موجبی برای توطئه‌های رذیلانه خود بیابند[1]. بنابر این به‌دلیل آثار گسترده اجتماعی که روابط خصوصی پیامبر ایجاب می‌کرده، ضرورت داشته است ازنظر وحی مهر تأیید یا تنقید برآن بخورد تا پیروان او درحال و آینده دچار سردرگمی و بلاتکلیفی نشوند.

پیام‌ها

علاوه بر خطاب «یاایها النبی»، خطابهای دیگری همچون «یا ایها الذین آمنوا» و «یا ایها الذین کفروا» نیز در این سوره بکار رفته‌است. علاوه بر آن همسران پیامبر نیز مخاطب ارشاد الهی قرار گرفته‌اند. بنابر این برای فهم دقیق‌تر مضامین پیام‌های سوره، آنها را برحسب مخاطب آن به‌چهاردسته به‌شرح ذیل تقسیم می‌نمائیم:

۱ـ **خطاب به‌پیامبر**ـ در این سوره دو خطاب مستقیم (در آیات ۱ و ۹) به‌پیامبر شده‌است. اولین آن دررابطه با محدودیت و محرومیتی است که آن‌حضرت بخاطر رضایت برخی همسرانش برخود اعمال نموده بود (یا ایها النّبی لم تحرم ما احلّ الله لک تبتغی مرضات ازواجک والله غفور رحیم). ظاهراً درمقایسه با عرف و عادت انسانهای عادی اشتباه و خطائی به‌نظر نمی‌رسد که خداوند اسماء غفور و رحیم را برای دعوت به‌توبه مطرح کرده است. آنچه اتفاق افتاده نه‌صدمه‌ای به‌کسی خورده و نه حق کسی پایمال شده است، بلکه محرومیتی است که پیامبر برخود تحمیل کرده و آزادی‌اش را درمواردی خاص محدود نموده است. امّا همانطور که گفته شد حرکات پیامبر زیرذره‌بین قضاوت واظهارنظر دوست و دشمن قرار داشته و به‌دلیل آثار اجتماعی آن درمکان و زمانی گسترده‌تر از آن مکان و زمان، نمی‌توانسته است همچون رفتار خصوصی سایر مردم درخلوت خانه به‌بوته فراموشی سپرده گردد. حتی همسران او نیز می‌توانستند رویه او را درزمان حیات یا مماتش برای دیگران نقل نمایند و ازآن به‌عنوان سنت رسول‌الله ضابطه و قانونی برای روابط درونی سایر مسلمانان بسازند. بنابراین پیامبر (ص) که پیام رسان خداوند بسوی مردم است باید خود دقیقاً مطابق موازین و معیارها و حدود و حریم الهی رفتار نماید و برای خوشایند دیگران، هرچند همسرانش، مجاز نیست با حرام‌کردن چیزی که خداوند حلال کرده مماشاتی در اصول نماید و حقوق و آزادی خود را محدود سازد. گرچه مخاطب این پیام، پیامبر است ولی درحقیقت همه مؤمنان مخاطب آن هستند. به‌این ترتیب هیچ مسلمانی سزاوار نیست بخاطر

---

۱. به‌عنوان مثال به‌داستان افک (اتهام به‌عایشه) و همچنین ازدواج پیامبر به‌فرمان خدا با همسر مطلقه زید که موجب سوءاستفاده منافقین شد می‌توان اشاره کرد.

برخی ملاحظات غیراصولی که احیاناً بر حسادت و خودخواهی همسرش مبتنی است از عملی، اگر حق است، صرف‌نظر نماید و این درس ظریف و بزرگی است که درقالب تجربه‌ای خصوصی از زندگی داخلی پیامبر برای مسلمانان باقی مانده‌است.[1]

۲-۱- سعه صدر - دررابطه با قضیه فوق، که قرآن از ذکر اصل ماجری (برخلاف راویان) خودداری کرده و تنها به‌نقل کلیات و نتایج عبرت‌انگیز آن پرداخته‌است، نکات آموزنده دیگری نیز وجود دارد که‌ازآن جمله است: پی گیری نکردن پیامبر از تقصیر همسرانی که در افشای آن، علیرغم توصیه و تأکیدش، کوشیده‌بودند. عادت و علاقه بیشتر مردم درچنین مواردی کنجکاوی و کندوکاو برای کشف جزئیات قضیه برای محکوم کردن مقصرین است، امّا پیامبر با کرامت نفس و بزرگ‌منشی به‌همان حد شناخت اجمالی اکتفا نمود و از تعقیب مسئله صرفنظر کرد (فلمّا نبّات به واظهره الله علیه عرّف بعضه و اعرض عن بعض) و اینهم درس بزرگی است که درکسب اطلاعات در چنین روابطی تنها به‌حد موردنیاز باید اکتفا کرد.

۳-۱- لزوم شکستن سوگندهای بیهوده - پیام دیگر، فرض بودن شکستن سوگندهائی است که مبنای اصولی ندارند (قد فرض‌الله لکم تحلة ایمانکم...) انسان حق ندارد به‌اصطلاح کاسه داغتر از آش بوده دست و پای خود را با غل و زنجیرهای خرافی سنتی یا فرهنگ‌های منحط ببندد و آزادی خود را در مواردی که خداوند روا شمرده محدود نماید.[2] حلال و حرام و حد[3] و حریم را خداوند تعیین می‌کند و بشر سطحی‌نگر جاهل‌تر از آن است که بتواند قانون شرعی وضع نماید. قرآن از مشرکین و نیز از گمراهان اهل کتاب موارد زیادی را نقل می‌نماید که با وضع قوانینی من درآوردی قسمتهائی از زراعت و مواردی از چارپایان را با فقاهت خاص، برخود یا دیگران حرام می‌کردند[4].

---

۱. این نکته‌نیز جالب‌توجه‌است که خداوند پیامبر گرامی‌اش را بخاطر پی‌جوئی رضایت همسران ملامت می‌کند (تبتغی مرضات ازواجک) به‌این دلیل که توحید ایجاب می‌کند فقط رضایت خدا مطرح باشد و درقرآن همواره، بجز مورد فوق، ابتغاء رضایت فقط درمورد خدا بکار رفته‌است، مثل آیات: ۲۰۷ و ۲۶۵ بقره، ۱۱۴ نساء، ۱ ممتحنه، ۲ مائده‌و ۲۱ لیل (ابتغاء مرضات‌الله - ابتغاء مرضاتی - یبتغون فضلا من ربهم و رضواناً)

۲. قل من حرّم زینة الله اخرج لعباده و الطیبات من الرزق... (اعراف ۳۲)

۳. تلک حدودالله فلا تعتدوها

٤. بخصوص در سوره‌های نساء، مائده، انعام، بقره، آل‌عمران، اعراف و توبه در این مورد آیات زیادی آمده‌است.

۲ـ خطاب به همسران پیامبر

پس از پیامبر (ص)، نوبت دو تن از همسران متخلف آن حضرت است که موعظه الهی را پذیرا گردند، آن دو به انگیزه حسادت و خودخواهی توصیه رسول خدا را زیرپا گذاشتند و موضوع سربسته‌ای را افشاء نمودند و خواستند بر آن حضرت مسلط و چیره گردند (تظاهراعلیه). درحالیکه خداوند مولای او و جبرئیل و صالحان از مؤمنین و فرشتگان پشتیبان او هستند (آیه ۴). توصیه نخست به آن دو، بازگشت بسوی خدا (توبه) از گرایش انحرافی است (فقد صغت قلوبکما)، و دیگر دعوتشان، در تهدیدی تلویحی به طلاق و به برگزیده‌ترین خصال انسانی. درتسلیم، ایمان، فروتنی، توبه، تعبد و سیاحت...

عسی ربه ان طلقکنّ ان یبدله ازواجا خیراً منکن **مسلمات مؤمنات قانتات تائبات عابدات سائحات** ثیبات و ابکارا.

درضمن با مثالی که در اواخر سوره از همسران حضرت نوح (ع) و حضرت لوط (ع) می‌زند، این هشدار را به آنها می‌دهد که درصورت خیانت همچون آنان روانه جهنم خواهند شد و همسر پیامبر خدابودن آنها را بی‌نیاز از عمل خود نمی‌کند. (آیه ۱۰)

خطای اصلی آن دوزن، سرکشی و عصیان دربرابر رسول خدا بوده‌است که مفهوم مخالف این امر در کلمه «قانتات» (زنان فروتن برای خدا)، که درآیه (۵) به آن دعوت‌شده‌اند تجلی می‌کند. جالب اینکه آخرین جمله این سوره با نمایش صفتی از حضرت مریم با کلمه «قانتین» خاتمه می‌یابد. ... و صدّقت بکلمات ربها و کتبه و **کانت من القانتین**.

۳ـ خطاب به مؤمنین

در این سوره دو پیام مهم به مؤمنین خطاب شده‌است که درارابطه با سیاق اصلی سوره بسیار قابل توجه می‌باشد. ابتدا آن دو را نقل می‌نمائیم آنگاه توضیح مختصری عرضه می‌داریم.

آیه (۶) یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم ناراً و قودها الناس والحجارة...

« (۸) « « « « توبوا الی الله توبة نصوحاً عسی ربکم ان یکفّر عنکم سیئاتکم

خطاب نخست که بلافاصله پس از پنج آیه مقدمه سوره (مربوط به پیامبر و همسران آن حضرت) آمده‌است، نتیجه گیری و عبرتی عمومی را برای تمامی مسلمانان بیان می‌دارد. دربرابر آتش سهمگینی که به‌دلیل گناه و عصیان اوامر الهی درکمین انسان است، هرکس وظیفه دارد نه‌تنها شخص خود، که اهل خود را نیز از خطرات آن برکنار دارد (قواانفسکم و اهلیکم ناراً). منظور از «اهل»، در آیه فوق تنها همسر و فرزند نیستند که این تنها یک‌نوع

«اهلیت» است، و اتفاقاً کلمه اهل درقرآن بیشتر در مواردی غیر از اهلیت خونی و خانوادگی بکار رفته‌است. مثل: اهل الکتاب (۳۱ بار)، اهل قریه (۷ بار) و همچنین اهل الذکر، اهل‌التقوی[۱] اهل النار، اهل الانجیل، اهل مدین و غیره. بنابراین اهل هر فرد تنها اهل بیت او نیستند، بلکه همفکران، همکیشان و هم‌شهریان (اهل قریه، اهل مدین) او نیز اهل او محسوب می‌شوند. کماآنکه خداوند ایمان آورندگان به‌نوح (ع) را اهل او معرفی می‌نماید درحالیکه همسر و فرزند او را که به‌واقع از اهل‌بیت او بودند بیگانه می‌شمرد:[۲]

و نادی نوح ربّه فقال رب انّ ابنی **من اهلی** و ان وعدک الحق و انت احکم الحاکمین
قال یا نوح انه لیس **من اهلک** انه عمل غیرصالح... (هود ۴۵ و ۴۶)

باتوجه به‌مقدمات فوق می‌توان به‌خطیربودن وظیفه‌ای که هر مؤمن به‌مقتضای اصل «ولایت ایمانی» (المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض) نسبت به‌سایر مسلمانان، اعم از همسر و فرزند تا همفکر و همسایه و همشهری و همسفر و... دارد پی‌برد. هیچ‌کس حق ندارد تنها به‌فکر بیرون‌کشیدن گلیم خود ازآب بوده منحصراً به‌نجات خود بیندیشد. سرنوشت جامعه ایمانی آنچنان درهم گره خورده است که بخاطر تأثیرات متقابل افراد بر سرنوشت یکدیگر، تلاش و تمهیدی همگانی برای نجات کل مجتمع، نجات تک‌تک را میسر می‌سازد. و اتفاقاً در دو آیه قرآن زیانکاران واقعی کسانی را می‌شمرد که هم خودشان را به‌خسران افکندند و هم موجب خسران «اهل» خود شدند.

... قل ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم و اهلیهم یوم القیمه الاذلک هوالخسران المبین[۳]

افراد یک خانواده، کارمندان یک‌اداره، محصلین یک مدرسه، کارگران یک کارخانه، کشاورزان یک مزرعه، مردم یک محله، اعضای یک حزب یا جمعیت و... اهل یکدیگر هستند و دربرابر عذابی که درنتیجه گناه عارض هریک می‌شود مسئول می‌باشند:

یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم ناراً...

دومین خطاب به‌مؤمنین، فرمانی است برای توبه خالصانه به‌درگاه خدا از گناهانی که چه بسا همان عدم خویشتن داریهای خود و اهل خود موجب آن شده‌باشد (یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحاً...). توبه «نصوح» توبه خالصانه‌ای است که کوچکترین شائبه

---

۱. سوره فتح آیه ۲۶ (والزمهم کلمه‌التقوی و کانوا احق بها و اهلها)
۲. علاوه بر موارد فوق، درقرآن اهلیت‌های دیگری نیز شمرده‌است. ازجمله: اهل مکر (ولا یحیق مکر السیئی الا باهله)، اهل زمین (یرثون‌الارض من بعد اهلها)، اهل کشتی (قال اخرقتها لتغرق اهلها)، اهل امانت (تؤدوا الامانات الی اهلها) و...
۳. (زمر ۱۵) و با تفاوتی در (شوری ۴۵)

شرک و ریا درآن نباشد و توبه کننده باتمام وجود پشیمان گشته و قصد جبران داشته باشد. کلمه «نصوح» منحصراً همین یک مورد در قرآن بکار رفته است و شاید تأکید روی خالص و بی شائبه بودن آن دررابطه با سیاق سوره که ناظر به مناسبات زناشوئی است به دلیل حساسیت این امر می باشد که بر زوایای آن کسی بجز خدا آگاهی ندارد.

پیام دیگری که درقالب مثال برای مؤمنین (بخصوص زنان مؤمن) در این سوره آمده است، اوج ایمان و کمال زن را مستقل از همسرش دربرابر خدا نشان می دهد (آیه ۱۲). یک نمونه همسر فرعون است که علیرغم شوهر جبارش، راه ایمان را درپیش گرفت و دیگری مریم که سمبل پاکی و فروتنی شد (و مریم ابنت عمران التی احصنت فرجها فنفخنا فیه من روحنا و صدقت بکلمات ربها و کانت من القانتین.

۴ـ خطاب به کافران

و بالاخره خطاب کوتاهی هم در این سوره به کافران بکار رفته است (یا ایها الذین کفروا لاتعتذروا الیوم انّما تجزون ما کنتم تعملون). اگر منظور از «کافران» همان منکرین قرآن و رسالت بوده باشد، ارتباط این خطاب با سیاق کلی سوره ممکن است دشمنی ها و سوءاستفاده های کافران از روابط خانوادگی شخص پیامبر باشد، اما اگر منظور از «کفر» همان معنای لغوی آن یعنی ناسپاسی و ناشکری نعمت باشد، «الذین کفروا» صفت مسلمانان سست ایمانی خواهد بود که قدر نعمت حضور پیامبر و کتاب روشنگری که براو نازل شده نشناختند و کفران نعمت کردند. عذرخواهی چنین ناسپاسانی روز قیامت پذیرفته نخواهدشد و به جزای اعمالشان خواهند رسید (... لاتعتذروا الیوم انما تجزون ماکنتم تعلمون)

علاوه بر خطاب فوق، مثالی هم برای کافران (بخصوص زنان کافر) زده شده است (ضرب الله مثلاً للذین کفروا...) این مثال همانطور که گفته شد از همسر نوح و همسر لوط (علیهما السلام) است که قدرنعمت همسر پیامبر خدابودن را نشناختند و با کفران این موقعیت که می توانست بهترین عامل هدایت آنان باشد، راه خیانت درپیش گرفتند و به سزای اعمالشان رسیدند.

جهاد با کافران و منافقان

دهمین آیه این سوره ظاهراً بطور ناگهانی تغییر سبک و سیاق می دهد و از مسائل درونی بیت پیامبر و توصیه های اخلاقی به مؤمنین، به جهاد با کفار و مؤمنین و سخت گیری

بر آنها می پردازد و به‌همین اشاره اجمالی و کوتاه که همچون جمله معترضه‌ای وسط یک بحث مستقل و منسجم آمده بسنده کرده مجدداً دنباله مطلب را در همان سیاق سابق (مسئولیت زنان) ادامه می دهد.

آیه موردبحث که عیناً در سوره توبه (آیه ۷۳) نیز تکرار شده‌است خطاب به پیامبر این چنین فرمان می دهد:

یا ایها النّبی جاهد الکفار و المنافقین واغلظ علیهم و مأویهم جهنم و بئس المصیر

سئوال اصلی در این‌است که آیه فوق چه‌رابطه‌ای با بقیه سوره دارد و مسئله جهاد با کفار و منافقین چگونه با مسائل درونی اهل بیت رسول خدا درکنار هم مطرح شده‌است؟

شگفت اینکه در سوره احزاب نیز که با خطاب «یا ایها النبی» (همچون سوره طلاق و تحریم) آغاز شده و بیش از یک‌سوم خطابهای قرآن به‌پیامبر را شامل است[1] (۵ بار از ۱۳ بار) و نیمی از سوره به‌مسائل درونی بیت پیامبر و ازواج او ارتباط دارد[2]، هم در اولین آیه سوره، هم در متن آن و هم در آخرین آیه آن خطر کفار و منافقین را یادآوری می‌نماید و به پیامبر فرمان می دهد باتقوای الهی از اطاعت آنها بپرهیزد و تنها از وحی پیروی و برخدا توکل نماید.

اول سوره: یا ایهاالنّبی اتق‌الله ولا تطع الکافرین والمنافقین ان‌الله کان علیماً حکیماً ـ واتبع ما یوحی الیک من ربک ان‌الله کان بما تعملون خبیراً ـ و توکل علی‌الله و کفی بالله وکیلاً.[3]

وسط سوره: (آیه ۴۸) ولاتطع الکافرین و المنافقین ودع اذیهم و توکل علی‌الله و کفی بالله وکیلاً

آیه (۶۱) لئن لم ینته المنافقون والذین فی قلوبهم مرض لنغرینک بهم...

آخر سوره: لیعذب الله المنافقین والمنافقات والمشرکین والمشرکات و...

براستی چه رابطی‌ای میان مسائل درونی بیت پیامبر و جهاد با کفار و منافقین وجود دارد که در این دوسوره (احزاب و تحریم) در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند؟... همانطور که قبلاً اشاره‌رفت کفار و منافقین که دشمنان خارجی و داخلی پیامبر و پیام او بودند کوچکترین

---

۱ . و نیز ۱۵ بار از ۴۳ باری که کلمه «نبی» در قرآن آمده به‌آن اختصاص دارد.

۲ . حداقل آیات ۱ تا ۷، ۲۹ تا ۳۹ و ۵۰ تا ۶۲ سوره احزاب ارتباط مستقیم به‌این امور دارد.

۳ . (پس از ذکر این مقدمه، در آیات ۵ و ۶ و ۷ مسائل مربوط به پدرخواندگی و ولایت پیامبر و مادر مؤمنین بودن همسران او را مطرح نماید).

حرکت او را زیر ذره‌بین داشتند تا مگر موجب ومحملی برای ترور شخصیت او بیابند و برای این مقصود راه نفوذی به‌حریم قدس آن‌حضرت ازطریق همسرانش می جستند تا او را لکه‌دار نمایند و آبرویش را به‌زعم خود بریزند. در سوره احزاب مرتباً از آزار و اذیت رسول و بهتان زدن به‌او نهی می کند[1] و با یادی تاریخی از پیروان حضرت موسی (ع) که با حرفهای بی‌اساس موجب رنجش آن‌حضرت می‌شدند، مؤمنین را از چنین شیوه‌ای نهی می کند و علیرغم تلاش پیروان حضرت موسی برای بی‌آبروکردن آن‌حضرت بر وجاهت و آبروی او نزد خدا تأکید می‌نماید.

(یا ایها الذین آمنوا لاتکونوا کالذین اذوا موسی فبراه الله مما قالوا و کان عندالله وجیهاً

درهمان سوره (احزاب) منافقین و کسانی را که در دلشان مرض است و کسانی را که درشهر «شایعه‌پراکنی (علیه پیامبر) می کنند تهدید به‌تبعید می‌نماید[2]

باتوجه به‌مقدمات فوق، علت و انگیزه جهاد با دشمنان داخلی و خارجی (بخاطر شایعه‌پراکنی ها، تهمت ها، اذیت ها، بهتان‌ها و...) توجیه می گردد. امّا مسئله مهمتری که وجود دارد «نوع جهاد» است که به‌کلی باجهاد مسلحانه‌ای که به ذهن خطور می‌نماید مغایرت دارد. چرا که اگر منظور از فرمان جهاد در آیه فوق، جهاد مسلحانه باشد به‌این اشکال و تناقض برمی‌خوریم که پیامبر تاپایان عمرش هرگز جهادی علیه منافقین به‌راه نینداخت و حتی یک منافق را هم نکشت! آیا پیامبر فرمان الهی را ندیده گرفته است یا جهاد مفهوم کلی‌تری از جنگ و وسیله دیگری بجز شمشیر دارد؟ حداقل آیه ۵۲ سوره فرقان نشان می‌دهد که با «قرآن» نیز می‌توان جهادی کبیر علیه کافران برپا کرد، یعنی کاری فرهنگی و اعتقادی بنا به‌ضرورت و مصلحت (فلا تطع الکافرین و جاهدهم به جهاداً کبیراً). اصولاً جهاد دامنه بسیار گسترده‌ای دارد که نوع نظامی آن تنها یکی از انواعش می‌باشد. معنای لغوی این کلمه نیز تلاش درحد طاقت با قبول مشقت و محرومیت تا مرحله جانبازی می‌باشد. بنابر معنای جهاد با کافران و منافقان در سوره‌های احزاب و تحریم، مقابله با توطئه‌های آنها و جدی بودن دربرابر مکر و حیله‌هایشان می‌باشد، در این راه به‌مقتضای اقدام آنها نوع جهاد تعیین می‌شود. اگر تلاشهایشان درحد حرف و آزار بود با صبر و توکل تحملشان کرد و جهادی اعتقادی برای اصلاحشان به‌راه انداخت و اگر دست به‌اسلحه

---

۱. بخصوص آیات ۵۴ تا ۶۲

۲. آیه ۶۱ سوره احزاب (لئن لم ینته المنافقون والذین فی قلوبهم مرض والمرجفون فی المدینه لنغرینک بهم ثم لایجاورونک فیها الا قلیلاً

بردند با اسحله باید متوقفشان ساخت.

جالب اینکه آیه «یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم و مأویهم جهنم و بئس المصیر» علاوه بر سوره تحریم، عیناً در سوره توبه (آیه ۷۳) نیز تکرار شده‌است و در آنجا نیز چنین فرمانی به‌دنبال ذکر مختصات جامعه ایمانی که درآن افرادش نسبت به یکدیگر **ولایت** دارند، **امر به‌معروف و نهی از منکر** می کنند، نماز برپا می‌دارند، زکوة می‌دهند و ازخدا و رسولش **اطاعت** می کنند، آمده‌است. مشخصات فوق تماماً مربوط به‌روابط درونی جامعه اسلامی می باشد.

درپایان این مبحث خوب است نظری هم به‌تفسیر مرحوم علامه فقید طباطبائی (رضوان الله علیه) برآیه فوق که عیناً در سوره‌های توبه و تحریم تکرار شده بیفکنیم که مؤید عرایض فوق می باشد.

جلد ۱۸ صفحه ۲۳۹- «جهاد ومجاهدت، به‌معنای سعی و بذل نهایت کوشش در مقاومت است، چه اینکه به‌زبان باشد، و چه به‌دست، تا آنجا که منتهی به‌کارزار شود... و هرجا که استعمال شده تنها کفار منظورند، که تظاهر به‌مخالفت و دشمنی دارند، و اما منافقین هرچند درواقع کافر و حتی از کفار خطرناکترند... لیکن آیات جهاد ایشان را شامل نمی‌شود... و لذا چه‌بسا از استعمال جهاد درخصوص منافقین این معنا به‌ذهن برسد که مراد به‌آن هر رفتاری است که مطابق مقتضای مصلحت باشد. اگر مصلحت اقتضا داشت معاشرتشان تحریم و ممنوع شود، اگر اقتضا داشت نصیحت و موعظه شوند، اگر اقتضاء داشت به‌سرزمین دیگر تبعید شوند، و یا اگر رده‌ای از ایشان شنیده‌شد کشته گردند[1] و اگر طور دیگری اقتضاء داشت درحقشان عملی گردد. **خلاصه معنای جهاد با منافقین مقاومت دربرابر کارشکنی‌ها و نقشه‌های ایشان است، به‌هر وسیله‌ائی که مصلحت باشد.**»

جلد ۲۸ صفحه ۳۲۴ (درتفسیر آیه مذکور در سوره تحریم)

«مرادبه جهاد با کفار و منافقین بذل جهد و کوشش در اصلاح امر از ناحیه این دو طائفه است، و خلاصه منظور این‌است که با تلاش پیگیر خود جلو شر و فسادی که این دو طائفه برای دعوت دارند بگیرد، و معلوم است که این

---

۱. مسئله کشتن مرتد شدگان نظریه‌ای است که علامه طباطبائی همچون بیشتر فقهاء اظهار داشته‌اند. به‌نظر این حقیر آیات قرآن چنین نظریه‌ای را تأیید نمی کند. اولاً ارتداد را عملی معرفی می‌نماید نه‌قولی، ثانیاً عقوبت آنرا به‌قیامت محول می‌نماید (به‌فصل ارتداد و آزادی از کتاب «آزادی در قرآن» از همین قلم مراجعه فرمائید)

جلوگیری درناحیه کفار به‌این است که حق را برای آنان بیان نموده، رسالت خود را به‌ایشان برساند، اگر ایمان آوردند که هیچ، و اگر نیاوردند با ایشان جنگ کند[۱]، و درناحیه منافقین به‌این است که از آنان دلجوئی کند، و تألیف قلوب نماید، تا بتدریج دلهایشان بسوی ایمان گرایش یابد، و اگر همچنان به‌نفاق خود ادامه دادند، درنفاق خود بمیرند، و امّا جنگ با منافقان (که شاید ظاهر آیه شریفه هم همین باشد)، سنت رسول‌خدا (ص) بر آن جاری نشده، و آن‌جناب در تمام عمر با هیچ منافقی نجنگیده، ناگزیر باید کلمه (جاهد) را به‌همان معنائی که کردیم بگیریم.»

دو مَثَل برای مؤمنین و کفار

آیات انتهای این سوره، همانطور که درمتن به‌آن اشاره‌شد، با دو مثال درباره چهار زن ختم می‌شود، دو زن برای مؤمنین و دو زن برای کفّار. از آنجائی که سیاق سوره درباره زنان است و جریانی هم که از همسران پیامبر نقل شده در این رابطه قرار دارد، در جمع‌بندی نهائی سوره استقلال زن را در بُعد ایمان و اعتقاد و در محکمه عدل الهی ازنظر حساب اعمال از همسرش نشان می‌دهد و اتفاقاً این استقلال را در دومورد کاملاً متضاد به‌نمایش می‌گذارد، حالت اوّل از بُعد منفی برای نشان‌دادن این حقیقت که حتی همسر رسول خدا بودن چیزی به‌زن اضافه نمی‌کند و او در برابر اعمال خویش مسئول و دربرابر خداوند مستقل محسوب می‌گردد. حالت دوم برای جلوه‌دادن این اصل که حتی همسر بزرگترین دشمن خدا بودن (همسر فرعون) و یا اصلاً همسر نداشتن (مریم) نیز نمی‌تواند توجیه کننده تبعیت زن از خواست شوهر، تحمیل محیط، جوّ روزگار و یا محملی به‌بهانه نداشتن مربی و معلم و سرپرست گردد.

درحالت اوّل از همسر نوح و لوط (علیهماالسلام) برای کافران (ناسپاسان نسبت به‌نعمت همسری با آنان، و بقیه قدرنشناسان نعمات خدا و پیامبری آنان) مثال می‌زند تا بدانند خداوند جز عمل شخصی هیچ رابطه و نسبتی را ملحوظ نمی‌دارد و هیچگونه پارتی بازی و رابطه‌ای جای ضابطه و قانون را، حتی درمورد نزدیکترین وابستگان نمی گیرد

---

۱. البته قرآن تنها جنگ با کفاری را مجاز می‌شمارد که تجاوزی به‌مسلمانان کرده‌باشند، وگرنه برای مسلمان کردن کفاری که هیچگونه جنگ و تجاوزی علیه مسلمانان نکرده‌اند، هرگز نمی‌توان متوسل به‌اسلحه شد. شاید منظور مرحوم طباطبائی نیز از توضیحات فوق درحالت تجاوز کفار بوده‌باشد (برای توضیحات بیشتر می‌توانید به‌فصل آزادی درقلمرو جهاد و قتال از کتاب آزادی درقرآن، از همین قلم، مراجعه نمائید)

این حقیقت هشداری است به‌همسران رسول خدا و بقیه زنان. درحالت دوّم، از همسر فرعون یاد می‌کند که علیرغم زندگی در کاخ سلطنتی و مقیدبودن به‌روابط و مهمانیهای درباری و تحت سلطه جبارترین دیکتاتور تاریخ قرارداشتن، آن‌هم در روزگاری که زن اسیر و برده مرد محسوب می‌شده و از خود استقلال رأی و شخصیتی نداشته، توانست فطرت توحیدی خود را حفظ نماید و دلش را از زرق و برقهای کاخ فرعون برگردانده متوجه خانه آخرت نزد خدا نماید و از فرعون و اعمالش و از ظالمین تمنای نجات به‌درگاه خدا نماید [1]. (ضرب‌الله مثلاً للذین آمنوا امرات فرعون اذ قالت ربِّ ابن لی عندک بیتاً فی‌الجنة و نجنی من فرعون و عمله و نجنّی من القوم الظالمین).

این پیام بلندی است به‌همه زنان درهمه مقاطع زمانی و مکانی تاریخ که نمایش ایمان و اراده یکی از همجنسان خود را که بر تمامی جبرهای سنگین و خردکننده خانواده، حکومت، جامعه، زمان و... فائق شد ببینند و عبرت بگیرند.

علاوه بر همسر فرعون، از حضرت مریم نیز نام می‌برد، اولی همسر یک ظالم بود و دوّمی اصلاً همسری نداشت. با این‌حال به‌تنهائی به‌مقامی رسید که انبیاء می‌رسند [2]. مریم آنچنان عفت خود را در حصن تقوی نگهداشت که شایسته نفخه روح الهی و پذیرای کلمه‌ای از خدا [3] به‌نام عیسی (ع) گشت، مریم با تمام وجود و عملاً (نه فقط به‌زبان) تصدیق کننده کلمات [4] پروردگارش گردید و بالاخره اینکه مریم از قانتین بود [5].

و مریم ابنت عمران التی احصنت فرجها فنفخنا فیه من روحنا و صدّقت بکلمات ربها و کانت من القانتین.

نام‌های نیکوی الهی

در این سوره ۱۳ بار نام جلاله «الله» و ۱۴ بار اسماء نیکوی دیگر الهی بکار رفته‌است که

---

۱. برحسب روایات گویا سرانجام فرعون این بانوی گرانقدر را که سمبل ایمان بود شهید ساخت.

۲. مریم آنچنان حالاتی از عبادت و عرفان داشت که مشاهده مراتب اشراق و انجذاب او، پیامبری همچون زکریا را منقلب ساخت و از خدا آرزوی فرزندی شایسته (همچو مریم) نمود. آیات ۳۳ تا ۳۹ سوره آل عمران.

۳. نساء (۱۷۱) انما المسیح عیسی بن مریم رسول‌الله و کلمته القیها الی مریم و روح منه (همچنین در آیات ۳۹ و ۴۵ سوره آلی عمران عیسی (ع) را کلمه خدا نامیده است)

۴. منظور از «کلمه» در اینجا لفظ و نوشته نیست بلکه مفاهیم و ارزش‌های ناشی از اسماء الهی است. همچنان که تقوی کلمه است (والزمهم کلمة التقوی و کانوا احق بها و اهلها)

۵. تأکید روی قانت بودن مریم در رابطه با انتقادی که از برخی همسران پیامبر در این سوره شده معنای ظریفی دارد.

جمعاً ۹ اسم ۲۷ بار تکرار شده‌اند.

الله (۱۳ بار)، رب (۵ بار)، علیم (۲ بار)، مولی (۲ بار) و غفور، رحیم، حکیم، خبیر و قدیر (هرکدام یک بار) نامهای فوق دررابطه با مفاهیم و مضامین این سوره بسیار قابل توجه می‌باشد

آهنگ انتهائی آیات

آیات این سوره با چهارحرف ختم شده‌اند. بیش از همه حرف «ن» (۵ بار)، پس از آن «ر» (۴ بار)، سپس «م» (۲ بار) و بالاخره «الف با تنوین» (یکبار).

سال نزول ـ مفسرین متفقاً این سوره را مدنی می‌دانند. درکتاب «سیر تحول قرآن» نیز سال نزول این سوره دهمین سال هجرت محاسبه‌شده است. مطالب تشریعی تفصیلی سوره هم بخوبی نشان می‌دهد که آیات آن مربوط به‌آخرین سال رسالت پیامبر باشد که باذکر جزئیات شریعت و ابلاغ آن به‌امت وظیفه خود را به‌انجام رسانده‌است.

ارتباط سوره‌های تحریم و ملک (۶۶ و ۶۷)

آنچه از ابتدا تا انتهای سوره تحریم به‌چشم می‌خورد، تصویری است از انواع خطرات و لغزشگاهها و مهالکی که در مسیر آدمی قرار دارد و خطاها و خبط‌ها و انحرافات و اشتباهاتی که ممکن است دانسته یا ندانسته مرتکب آن شود. و هشداری است برای مراقبت دائمی از خود و خانواده و نزدیکان دربرابر این خطرات و حراست مستمر از حریم ایمان.

عظمت مسئله به‌دلیل ارتباطی که با سرنوشت ابدی آدمی دارد، و جدّی بودن آن، به‌حدّی است که هیچکس را نمی‌توان از آن استثناء کرد. به‌همین دلیل در ابتدای سوره از شخص رسول اکرم که بهترین خلق خدا و دارای خُلق عظیم بود، شروع می‌کند و بعد همسران او، سپس مؤمنین و خانواده آنها. تا نشان دهد همه در معرض این مصیبت هستند. این خطاها که همه‌روزه به‌اشکال مختلف تکرار می‌گردد، آثار طبیعی خود (ذنوب) را به‌جای می‌گذارد و طبق قوانین علت و معلولی، هرکسی گرفتار جزا و نتیجه عمل خودش می‌گردد.

امّا از آنجائی که خداوند غفور و رحیم است، باب «توبه» را (که به‌فرموده امام زین‌العابدین اگر هیچ نعمتی خداوند به‌بنی‌آدم عنایت نفرموده بود و تنها همین نعمت توبه بود، برای عبادت او کافی بود) گشوده‌است تا امکان جبران و جایگزینی عمل صالح به‌جای گناه وجود داشته باشد. بنابر این انسان مسئولیت خطیری دربرابر نفس خود و همسر و فرزندانش دارد تا با مراقبت دربرابر وساوس نفسانی و تحریکات شیطانی از خود حراست

نماید و درصورت لغزش، با توبه و استغفار به درگاه الهی خود را اصلاح نماید.

در این سوره سه بار مؤمنین را مخاطب قرار داده سه مطلب اساسی را هشدار می دهد:

۱ـ مؤمنین موظفند نفس خویش و خانواده را از آتش دوزخ حفظ نمایند.

۲ـ راه توبه و بازگشت منحصراً در دنیا است و از حالا باید بدانند که در آخرت عذری پذیرفته نمی‌شود و هرکس جزای عملش را می بیند.

۳ ـ همگی باید توبه خالصانه به درگاه الهی نمایند. باشد که گناهانشان مستور و محو گردد و به بهشت نائل گردند.

در چنین مسیر خطیری، زن و مرد مسئول خویش‌اند و عمل هیچکس به پای دیگری نوشته نخواهد شد. نه همسر پیامبر خدا بودن وسیله‌ای برای نجات محسوب می گردد و نه همسر فرعون بودن دلیلی بر سقوط و هلاکت به‌شمار می‌آید.

این خلاصه‌ای است از مطالب سوره تحریم که حاوی ۴ رکن اساسی می باشد.

۱ـ همه در معرض خطا و گناه هستند.

۲ـ آثار طبیعی گناه حتماً دامنگیر انسان می شود.

۳ـ راه اصلاح و جبران این خطاها از طریق توبه و استغفار همواره گشوده‌است.

۴ـ همگان مسئول خویش و وابستگان هستند.

امّا در سوره ملک مطلب به گونه‌ای دیگر مطرح شده‌است. در آنجا نظم حیرت‌آور جهان هستی را نشان می دهد که چگونه هر پدیده‌ای در جایگاه خویش مطابق مشیت الهی هدف و مقصدی معین را تعقیب می نماید. بطوریکه اگر ذره‌ای از مسیر تعیین شده عدول نماید، به‌سرعت گرفتار «عذاب سوزان» شده دفع و طرد می گردد.

انسان نیز همچون سایر مخلوقات، لامحاله مشمول همین قانونمندی و قدر الهی است و طغیانش از حدود و حریم تعیین شده، «عذاب سوزان» به‌دنبال خواهد داشت.

به‌این ترتیب هر دو سوره از یک مطلب سخن می گویند. امّا هرکدام از زاویه‌ای معین، سوره تحریم خطاها را معیّن می‌نماید و سوره ملک عذاب آنرا (توضیح مفصل‌تر درباره سوره ملک را در بخش بعدی در مقایسه سوره‌های ملک و قلم می‌توانید ببینید).

موضوعات مشترکی نیز در هر دو سوره وجود دارد که دلالت بیشتری بر ارتباط آنها می کند ازجمله:

۱ـ علیم بودن خدا بر سرّ و نهان اعمال آدمی (تا معلوم شود در مسئولیت اعمال و عذاب مترتب بر آنها چیزی فراموش نمی گردد)؛

تحریم (۳) و اذا اسرّ النبی الی بعض ازواجه حدیثاً فلمّا نبأت به و اظهره الله علیه عرّف بعضه و اعرض عن بعض فلمّا نبأها به قال من انباک هذا قال نبأنی العلیم الخبیر

ملک (۱۳) و اسرّوا قولکم اواجهروا به انه علیم بذات الصدور ـ الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر.

۲ـ فرشتگان موکل بر آتش (در هر دو سوره جدی و سخت گیر بودن نگهبانان آتش را مطرح می‌نماید تا کسی گمان نبرد می‌تواند احساس ترحم آنها را برانگیزد و تخفیفی بگیرد).

تحریم (۶) ... علیها ملئکة غلاظ شداد لایعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون.

ملک (۸) تکاد تمیز من الغیظ کلما القی فیها فوج سألهم خزنتها الم یأتکم نذیر.

سوره ملک (۶۷)

سوره «ملک» همانند سوره تغابن که هردو به‌فاصله نزدیکی در اواسط دوران بعثت در مکه[1] نازل شده‌اند، برمحور مسائل توحیدی استوار است. با این تفاوت که هدف سوره تغابن از بیان مبانی توحیدی، منزه‌شمردن خداوند از عیب و نقص در آفرینش و در مشیت حکیمانه‌ای است که با اختیار و مهلت بخشیدن به‌انسان اراده فرموده و همچنین درتحقق این مشیت با پیروزی نهائی و رستگاری مؤمنین. و به‌همین دلیل هم سوره با تسبیح خداوند آغاز می گردد (یسبح‌لله ما فی‌السموات و ما فی‌الارض...)

امّا سوره ملک به‌جای «تسبیح» با «تبارک» آغاز می گردد و کثرت صدور برکت را ازجانب پروردگار رحمن نشان می‌دهد. بنابراین هدف این سوره بیان مبانی توحیدی درزمینه های متنوع ربوبیت و رحمانیت می‌باشد[2]. اتفاقاً آنچه برای مشرکین مورداشکال و انکار بود، همین انحصار ربوبیت و رحمانیت بوده‌است، چرا که آنها فرشتگان، قدیسین، جن‌ها، سلاطین و بت‌ها را رب خود می‌شناختند و نسبت به‌آنها تعبد و تقرب می‌جستند و خدا را «رب‌الارباب»، یعنی خدای خدایان، نه‌خدای خود، می‌شناختند، به‌همین دلیل این

---

۱. سوره ملک مطابق محاسبات کتاب سیر تحول قرآن درسال هفتم بعثت و سوره تغابن درسالهای هشتم و نهم بعثت نازل شده‌است

۲. درتوضیحات سوره‌های گذشته بارها توضیح دادیم که مشرکین معاصر پیامبر همانند بقیه مشرکین تاریخ منکر «الله» نبودند، بلکه او را خالق خود و جهان و رب‌الارباب می‌شناختند، امّا ربوبیت و رحمانیت او را که لازمه‌اش اعتقاد به‌نظارت و دخالت خداوند به‌کلیه امور و شئون مخلوقات است، قبول نداشتند، آنها نمی‌توانستند باور کنند رحمت خداوند همچون نور که یکسره درحال تابش است لایزال مخلوقات را دربر دارد. بنابراین «رحمانیت» را منکر می‌شدند و چون نمی‌خواستند سرپرستی دائمی او را بپذیرند تا معترف به‌تعهد و مسئولیت خود در برابر اعمال و رفتار و لزوم قیامت شوند، «ربوبیت» او را نیز انکار می‌کردند.

سوره دربرخورد اعتقادی با مشرکین همانند سوره‌های: انعام، یونس، زمر، مؤمنون و غیره که شکل «جدل» و مناظره منطقی دارد، چهره‌ای استدلالی به‌خود گرفته است. بطوریکه مرتباً اقوال مشرکین را نقل می‌نماید و درمقابل با فرمان «قل» به‌پیامبر دستور می‌دهد پاسخشان را، آنچنان که وحی می‌کند، بدهد[1]

در این سوره، همچون سوره تغابن، توحید را در چهارزمینه: مالکیت، قدرت، آفرینندگی و علم که چهارپایه اصلی هستی را تشکیل می‌دهند تبیین می‌نماید. ابتدا آیات مربوطه در هر دو سوره را می‌نویسیم آنگاه به‌مقایسه و استنتاج می‌پردازیم:[2]

	سوره تغابن	سوره ملک
مالکیت و قدرت	آیه (۱) یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض له الملک... و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر.	آیه (۱) تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شی قدیر
آفرینندگی: انسان، جهان	آیه (۲) هو الذی خلقکم فمنکم کافر والله بما تعملون بصیر آیه (۳) خلق السموات والارض بالحق و صورکم فاحسن صورکم و الیه المصیر.	آیه (۲) الذی خلق الموت والحیوه لیبلوکم ایکم احسن عملاً...وهوالعزیز الغفور آیه (۳) الذی خلق سبع سموات طباقاً ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور
علم: انسان، جهان	(۴) یعلم ما فی السموات و الارض و یعلم ما تسرون و ما تعلنون والله علیم بذات الصدور	آیه (۱۳) و اسّروا قولکم اواجهروا به انه علیم بذات الصدور آیه (۱۴) الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر.

---

۱. در این سوره ۱۲ بار مشتقات کلمه قال به‌کار رفته‌است که ۶ مورد آن خطاب به‌پیامبر است (قل...)

۲. هر دو سوره، درمقدمه خود بر ۴ پایه اصلی توحید تکیه می‌کنند، گرچه در سوره ملک بین مرحله ۳ و ۴ مقداری فاصله افتاده و جملات معترضه‌ای برای توضیح بیشتر مرحله ۳ دروسط قرار گرفته‌است.
جملات: و هو علی کل شی قدیر، خلق السموات، انه علیم بذات الصدور، که سه مرحله: قدرت، خلق و علم را نشان می‌دهد، در هر دو سوره عیناً تکرار شده‌است، امّا درمورد «ملک» مختصری تفاوت وجود دارد. در سوره تغابن انحصار مالکیت خدارا با مقدم‌آوردن ضمیر «له» نشان داده‌است (له الملک)، تا درارتباط با سیاق سوره، پادشاهی و مالکیت غیرخدا را نفی نماید و در سوره ملک با مقدم‌آوردن کلمه «بیده» (به‌نیروی او)، نهایت تسلط او را بر «ملک» نشان می‌دهد (بیده الملک) که این موضوع دررابطه با سیاق سوره که برمحور توحید درزمینه ربوبیت و رحمانیت استوار است متناسب‌تر می‌باشد.

رحمانیت

در این سوره نام «رحمن» از بقیه اسماء الحسنی و حتی از نام جلاله «الله» بیشتر به کار رفته است. بنابر این همچون سوره های مریم، زخرف و فرقان[1] دربیان جلوه ها و آثار رحمانیت خدا می باشد. گرچه کل هستی نشانه رحمت خدا است (و رحمتی وسعت کل شی) و در این سوره آیات فراوانی از رحمانیت او بیان شده است، امّا بطور اخص در چهار زمینه: خلقت، نصرت، محافظت و نجات (از عذاب)، شمول رحمانیت او در آیات ذیل تصریح شده است.

۱ ـ **نظام یکسان خلقت** (خلق سبع سموات طباقاً **و ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت** فارجع البصر **هل تری من فطور**). ارتباط زنجیره ای اجزاء خلقت با یکدیگر که همچون اجزاء یک ماشین در یک سیستم و نظام واحد و درجهت هدف واحدی حرکت می کنند، نشانگر انسجام تدبیر و ربوبیت الهی در کل هستی می باشد که رحمانیتش همچون نور بر همه پدیده ها گسترده و چیزی را در تاریکی و محرومیت قرار نداده است. اصلاً هدف غائی خلقت افاضه رحمت است، چرا که خدا «رحمن» است.

۲ ـ **امنیت دربرابر عوامل متضاد** (اولم یروا الی الطیر فوقهم صافات و یقبضن **ما یمسکهن الا الرحمن** انه بکل شی بصیر) پرواز پرندگان در آسمان، و تعادل و شناوری سبک آنان درفضای بیکران جَو، تدبیری است که خداوند رحمن مقرر کرده تا دسته ای از مخلوقاتش با ساختمان فیزیکی ویژه ای که دارند در چنین شرایطی زندگی کنند. اگر وزن آنها، جاذبه زمین، نیروی باد، جرم هوا، وضعیت بالها و... تفاوت می کرد چنین پروازی امکان پذیر نبود. کما آنکه حرکت آرام بشر برپشت زمین نیز همچون پرواز پرندگان درتعادل و شناوری ویژه ای نسبت به جاذبه زمین و جرم او قرار دارد. اگر جاذبه زمین مختصری کمتر بود، مانند مسافران فضائی حالت بی وزنی و عدم استقرار پیش می آمد و زندگی بسیار سخت و شاید غیرممکن می شد. اگر جاذبه قدری بیشتر بود، حرکت روی زمین فوق العاده خسته کننده و دشوار می شد و انسان نمی توانست به راحتی جابجا شود. در این حالت به دلیل جاذبه بیشتر گردش خون مختل می شد و فشار روی عضلات واستخوانها

---

۱. در سوره مریم ۱۶ بار، زخرف ۷ بار و فرقان ۵ بار نام رحمن تکرار شده است. علاوه بر این سه سوره، سوره های طه، انبیاء و یس نیز (هرکدام ۴ بار) بطور متمرکزی بر مسئله رحمانیت (بیش از سایر سوره ها) عنایت کرده اند.

طاقت‌فرسا می گشت. پس باید شکرگزار خداوندی بود که زمین را رام بشر قرار داده‌است تا بر پشت آن، همچون سواری که برشانه‌های شتر آرامی مستقر است، حرکت نماید و روزی او را از هرجا که می خواهد بدست آورد (هوالذی جعل لکم الارض ذلولاً فامشوا فی مناکبها و کلوا من رزقه و الیه النشور)

یا هرگز اندیشیده‌اید اگر این «امنیت و آرامش» در کره زمین برقرار نبود، چگونه زلزله های شدید ما را در قعر زمین فرو می برد و طوفانهای شدید ذرات خاک و شن زمین را بر سرما می ریخت و زندگی را زهر می ساخت؟ این «امنیت» را کسی جز خدای «رحمن» قرار نداده است. پس باید «انذار» او را به گوش جان شنید و از عواقب انحراف از توحید بیم داشت:

ءامنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض فاذا هی تمور(آیه ۱۶)

« « « « « « « یرسل علیکم حاصباً فستعلمون کیف نذیر (آیه ۱۷)

امّا همواره کفار این حقیقت را تکذیب کرده‌اند و با عذابِ هلاکت بارِ الهی از صحنه روزگار طرد و نفی و «انکار» شده‌اند:

و لقد کذّب الذین من قبلهم فکیف کان نکّیر (آیه ۱۸)

۳ـ نصرت و نعمت ـ توجه مشرکین به بت‌ها، یا سلاطین و ملوک روزگار معمولاً به‌دو انگیزه: «دفع ضرر»، یا «جلب منفعت» بوده‌است. اگر بت را می پرستیدند می پنداشتند سیل و زلزله و قحطی و بیماری و سایرآفات و مصیبات از غضب خدایان است و با قربانی به‌آستانه آنها امید رفع بلا و جلب نعمت داشتند، همچنین نسبت به‌سلاطین و قدرتمندان حاکم نیز بندگان آنها چنین حالتی داشتند، امّا در این سوره نشان داده‌می شود که هیچ نیرو و لشگری (جند لکم) نمی تواند تکیه گاه بشری برای «دفع ضرر» باشد و هیچ روزی‌دهنده‌ای اگر خدا «رزق» را از بندگان امساک نماید وجود ندارد که برای «جلب منفعت» بتوان به‌درگاه او مراجعه کرد:

امّن هذا الذی هو جند لکم ینصرکم من دون‌الرحمن ان الکافرون الا فی غرور

« « « یرزقکم ان امسک رزقه بل لجّوا فی عتو و نفور

امّا کافران درتکیه بر جنگ و نیروهایِ موهوم دنیائی درمستی و غرور (ان الکافرون الا فی غرور) و درانکار و اعتراف به‌رازقیت «رحمن» در لجبازی ودورشدن هستند (بل لجّوا فی عتو و نفور) چرا که همه آنچه را که گفته‌شد درقدرت خدایان خیالی خود می پندارند و به‌آنها نسبت می دهند.

۴ـ نجات و پناهندگیـ مسئله دفع ضرر و جلب منفعت، اشتغال عادی و عمومی روزانه انسان است. امّا وقتی فاجعه و مصیبت مرگبار یا عذابی واقع می‌شود، انسان پناه دهنده‌ای می‌جوید که درتکیه به او مصون ماند و چنین است که در این هنگام هیچکس، بنا به‌فطرت خویش، پناهگاهی جز درهمسایگی خدا نمی‌یابد:

قل ارایتم ان اهلکنی الله ومن معی اورحمنا فمن یجیر الکافرین من عذاب الیم(آیه۲۸).

قل هوالرحمن امنّا به و علیه توکلنا فستعلمون من هو فی ضلال مبین.

«رحمت» خدا، همان پناه‌دادن (یجیر) مؤمنین از خطر هلاک می‌باشد که بر این ایمان (قل هو الرحمن امنّا به) مؤمنین بر او توکل می‌کنند (علیه توکلنا). گرچه کافران تا چنین واقعه‌ای تحقق نیابد آنرا باور نمی‌کنند، امّا به‌زودی خواهند فهمید که چه کسی درگمراهی آشکار بوده‌است (فستعلمون من هو فی ضلال مبین).

و امّا نوع دیگری از عذاب، محرومیت از «آب»، یعنی ماده اولیه حیات وضروری‌ترین عنصر زندگی می‌باشد. این ساده‌ترین مثلی است که برای کندذهن‌ترین ناباوران می‌توان زد! مگر این رحمت رایگان دلیلی بر «رحمانیت» خدا نیست؟ و اگر نیست چه کسی می‌تواند اگر در صبحگاهی آب چشمه خود را فرورفته بیابید، چشمه‌ای گوارا برای شما جاری سازد؟

قل ارایتم ان اصبح ماءکم غوراً فمن یأتیکم بماءمعین.

آیه فوق که بدیهی‌ترین نشانه رحمانیت و ربوبیت الهی را به‌نمایش می‌گذارد، سوره را دراوج تبیین آیات توحیدی تمام می‌کند.

پیدایش و گسترش آدمی درزمین

علاوه بر زمینه‌های چهارگانه ذکر شده، که ربوبیت و رحمانیت خدا، یعنی توحید را نشان می‌دهد، درحیات و حرکت آدمی روی زمین نیز نشانه‌های آشکاری براین امر وجود دارد. درآیه (۱۵) بر رام‌بودن زمین برای حرکت انسان و جستجوی روزی اشاره کرده است:

(هوالذی جعل لکم الارض ذلولاً فامشوا فی مناکبها و کلوا من رزقه و الیه النشور)

و مجدداً در اواخر سوره به‌این نعمت که زمینه پیدایش و ادامه حیات نوع انسان و بسط و گسترش آن است اشاره می‌نماید:

قل هوالذی انشأکم وجعل لکم السمع والابصار والافئدة قلیلاً ما تشکرون.(آیه۲۳)

قل هوالذی ذرأکم فی‌الارض و الیه تحشرون. (آیه ۲۴)

پیدایش (انشاء) نوع آدمی و قراردادن ابزار سه گانه شناخت (سمع و بصر و فؤاد) برای رشد و کمال وجودی او نعمت بس گرانی است که کمتر شکرگزار آن هستند (قلیلاً ما تشکرون)، علاوه برآن، ادامه و استمرار چنین خلقتی در روی زمین و عدم نابودی و انقراض نوعی آن، خود نعمت دیگری است که مورد فراموشی قرار می گیرد.

آخرت (نشور و حشر)

در آیه (۱۵) پس از ذکر نعمت رام بودن زمین برای حرکت انسان، بر ادامه این حرکت و جهت آن به‌سوی خدا اشاره می‌نماید (والیه النّشور). معنای نشور گسترده‌شدن و حیات و حرکت یافتن است. همچنانکه باران ذرات مرده خاک را به‌جنبش و حرکت و رشد و شکوفائی می‌دارد (والذی نزّل من السماء ماء فانشرنا به بلدة میتاً ـ زخرف ۱۱)، نشور هم در دنیا جریان دارد و هم در آخرت (ثم اذا شاء انشره ـ عبس ۲۲) چرا که حیات مجدد انسان در روز برانگیختگی همچون زنده‌شدن زمین مرده به‌وسیله آب است.

و در آیه (۲۴) نیز پس از بیان گسترش نوع انسان به‌صورت انبوه میلیونی در روی زمین، در نسلها و نژادهای مختلف، به‌این امر مسلم تأکید می‌نماید که پس از این گستردگی، همگی به‌سوی او جمع خواهید شد (... و الیه تحشرون)، و البته منکرین قیامت با تعجب و انکار خواهند گفت این وعده کی خواهد بود (و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین)، امّا پیامبر پاسخی جز احاله‌دادن آن به‌خدا و تأکید بر رسالت انحصاری «انذار» برای خود ندارد (قل انما العلم عندالله و انّما انا نذیر مبین). آنگاه وقتی نشانه‌های این روز را از نزدیک ببینند چهره‌شان سیاه گشته و به‌آنها گفته‌خواهد شد این همان چیزی است که می‌خواستید:

فلمّا راوه زلفة سیئت وجوه‌الذین کفروا و قیل هذا الذی کنتم به تدعون (آیه ۲۷)

انذار

در این سوره چهاربار کلمه «نذیر» تکرار شده‌است که اهمیت کلیدی این موضوع را درارتباط با ابلاغ پیامهای توحیدی سوره و حذرکردن از عواقب خطیر انحراف از توحید و انکار نبوت و کتاب و قیامت نشان می‌دهد. منظور از «نذیر» رسولان الهی و موضوع مورد‌انذار عذاب دنیائی یا اخروی می‌باشد. ذیلاً به‌این موارد اشاره می‌شود

آیه (۸) ... الم یأتکم نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر
« (۱۷) ام آمنتم من فی‌السماء ان یرسل علیکم حاصباً فستعلمون کیف نذیر
« (۲۶) قل انّما العلم عندالله و انّما انا نذیر مبین.

برانگیخته شدن پیامبران برای «انذار» انسانها خود یکی از موارد آشکار ربوبیت و رحمانیت الهی می‌باشد که مشرکین منکر بودند.

نظم هفت آسمان

درمقدمه سوره که دربیان مبانی توحید است، پس از اشاره به‌آفرینش مرگ و حیات، از آفرینش هفت آسمان سخن می گوید که به‌صورت طبقه‌طبقه روی‌هم قرار گرفته‌اند. چنین خلقتی را که از منشأ رحمانیت خدا صورت گرفته (خلق الرحمن) مرتبط و منسجم و همآهنگ شمرده تأکید می کند هیچ گونه «تفاوت» و «فطوری» درآن نیست.

اولاً، ارتباط دادن خلقت هفت آسمان با نام «رحمن» نشان می‌دهد این آفرینش از منشأ رحمت و دلسوزی انجام شده است. کشفیات علم هواشناسی هم نشان می‌دهد طبقات مختلف جوّ، که همانند گلخانه روی زمین را پوشانده، خواص فوق‌العاده‌ای دارد که حیات موجودات زمینی (اعم از گیاهی یا حیوانی) مرهون آنهاست. اولاً خاصیت گلخانه‌ای آن همچون سقف محفوظی حرارت و هوای موجود را حفظ می‌نماید (وجعلنا السماء سقفاً محفوظاً...)[1] که اگر این سقف نبود اختلاف درجه شب و روز (به‌دلیل تابش خورشید) همانند ماه و سایر کراتی که جو ندارند، به‌صدها درجه سانتی گراد می‌رسید، ثانیاً اکسیژن و ئیدروژن و سایر عناصر موجود درفضای اطراف زمین که تأمین کننده نیازهای اولیه موجودات هستند، به‌راحتی به‌فضای لایتناهی بالاتر فرار می کردند، علاوه برآن اشعه مرگبار ماوراء بنفش و ذرات و اشعه های کیهانی را که مضر حیات هستند با خاصیت تجزیه‌پذیری یا دفع مغناطیسی از خود دور می کند، درضمن علیرغم نرمی و رقّتی که دارد همچون سد محکمی اجرام سنگین سرگردانی را که وارد حوزه جوّ می‌شوند به‌وسیله حرارت ناشی از اصطکاک ذوب می کند و مانع برخورد آنها به‌پوسته زمین می گردد (و بنینا فوقکم سبعاً

---

۱. انبیاء ۳۲ـ ما آسمان را همچون سقف محفوظی قرار دادیم.

شداداً)[۱].

به آسمانهای هفت گانهِ جوّ زمین علاوه برآیه مربوط به‌این سوره، در هفت آیه دیگر اشاراتی شده‌است[۲] که بررسی این آیات حقایق علمی و ایمانی بزرگی را آشکار می سازد.

منافع و خواص آسمانهای هفتگانه به‌موارد فوق خلاصه نمی‌شود، زیبائی شاعرانهِ نزدیک‌ترین طبقه آن به‌زمین (سماءالدنیا) که با رنگ آبیِ متن و سرخی شفق درطلوع و غروب خورشید و تلألو دل‌انگیز ستارگان در شب جلوه می کند، نعمت دیگری است از نعمات «رحمن».

شگفت اینکه تعابیر به‌کاررفته در اشارات مربوط به‌این امر، انطباق دقیقی با دریافت‌های علمی قرن اخیر دارد. ازجمله اینکه با پروازهای فضائی مشاهده شده است این همه زیبائی آسمان (رنگ آبی و سرخ و سفید، روشنی و تلألو ستارگان) فقط در پائین ترین طبقه جوّ قابل مشاهده است و بالاتر از آن، آسمان به‌رنگ سیاه تیره و ستارگان بدون حرکت و تلألو (همچون ذرات گچ برروی تخته سیاه) دیده‌می شوند.

به‌این ترتیب معلوم می شود پوسته حفاظتی زمین به گونه‌ای تعبیه شده‌است که نهایت زیبائی و ظرافت را نیز داشته باشد[۳] (و لقد زيّنّا السماء الدنيا بمصابيح و جعلناها رجوماً للشياطين و اعتدنا لهم عذابُ السعير).

درآیه فوق «سماءالدنیا» را دارای چنین حالتی معرفی کرده‌است. بسیاری از مفسرین چنین پنداشته‌اند که منظور از «سماءالدنیا» کل آسمان کره خاکی ما است. درحالیکه اگر چنین بود باید می‌فرمود «سماء الارض». کما آنکه همه جای قرآن بهمین نحو استعمال شده[٤] و بجز معنای فوق در معنای دیگری کلمه دنیا را با کلمه «سماء» ترکیب نکرده است. کلمه «دنیا» در اینجا «صفت» است[٥]، کما آنکه در قرآن این کلمه همواره با آخرت مترادف و با کلمه «حیات» ترکیب شده است. (الذين اشتروالحيوة الدنيا بالاخرة)، همانطور که منظور از کلمه «دنیا» در برابر «آخرت» نشان دادن حقارت و دون بودن آنست، منظور از «سماء الدنیا»

---

۱ . نباء ۱۲

۲ . اسراء ۴۴ (تسبح له السموات السبع و...) نوح ۱۵ (الم تروا کیف خلق‌الله سبع سموات طباقاً) نباء ۱۲ (و بنینا فوقکم سبعاً شداداً).

۳ . همچون پرهای رنگی برخی پرندگان یا شاخهای گوزن و نمونه‌های دیگری درطبیعت.

٤ . علاوه بر آیه فوق در دو آیه دیگر نیز ترکیب «سماءالدنیا» درمورد زیبائی آسمان پائین به‌کار رفته‌است: ۱ـ صافات (۶) انا زیّنا السماء الدنیا بزینة الکواکب... ۲ـ فصلت ۱۲ (ولقد زیّنّا السماء الدنیا بمصابیح و حفظاً...)

۵ . مثل آیه ۴۲ سوره انفال (اذ انتم بالعدوه الدنیا و هم بالعدوه القصوی) هنگامی که شما درکناره نزدیکتر دره و آنها در کناره دورتر بودند)

پائین‌ترین و نزدیک‌ترین طبقات هفتگانه به‌زمین می‌باشد که زینت داده شده‌است.

مطلب دومی که از آیه: «الذی خلق سبع سموات طباقاً ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور) می‌توان استنباط کرد، دررابطه با دو کلمه «تفاوت» و «فطور» می‌باشد. «تفاوت» از ریشه «فات» به‌معنای دورشدن و ازدست رفتن چیزی است که درک آن ناممکن باشد. مثل فوت کسان شخص. بنابراین به‌دورشدن و فاصله گرفتن دوچیز از یکدیگر اطلاق می‌شود. معنای «فطور» ازریشه «فطر» شکاف و رخنه است (عدم اتصال) مثل شکافتن آسمان و زمین (فاطرالسموات و الارض) یا عیدفطر (شکافتن حریم ممنوعیت خوردن و آشامیدن در ماه رمضان ـ شکوفان شدن استعدادهای روحی انسان). بنابراین عدم تفاوت و فطور در آسمانهای هفتگانه، یا بطورکلی در مخلوقات الهی، نظم و پیوند و ارتباط و انسجام آن در سیستمی هم‌آهنگ است. به‌این ترتیب می‌توان گفت هریک از طبقات هفتگانه زمین درعین استقلال نقشی که دارند، با طبقات دیگر در تبادل و ترکیب و بده بستان می‌باشند و با اتصال و انسجامی که دارند، هرنوع تفاوت (دورشدن) را نفی می‌کنند. چنین نظامی در تمامی آسمان پیرامون کره زمین برقرار است بطوریکه کوچکترین رخنه (فطوری) در هیچ قسمت آسمان مشاهده نمی‌شود.

چنین نظامی ناشی از رحمت عمومی پروردگار جهان است، پس بی‌دلیل نیست «خلق الرحمن» نامیده‌شده‌است!

توجیه عذاب

درانتهای آیات مربوط به‌هفت آسمان و پس از تبیین نظام و سیستم هم‌آهنگ و غیرمنفصل آن، از مکانیسم تیرباران (رجم) و سوزاندن شیاطین که بخشی از وظیفه آنست سخن می‌گوید (..وجعلناها رجوماً للشیاطین و اعتدنالهم عذاب السعیر). دراینجا نیز منظور از کلمه «شیاطین»، ابلیس و اعوان و انصار او نیست، بلکه همانند کلمه «دنیا» معنای لغوی آنرا که در بسیاری از آیات به‌همین مفهوم به‌کار رفته، باید درنظر گرفت. کلمه «شیطان» به‌معنای «دورشده» صفتی است برای ابلیس به‌خاطر دورشدنش از حق. علاوه بر ابلیس برای هر چیزی که نوعی دورشدن از خیر در آن ملحوظ باشد به‌کار می‌رود. اعم از جن و انس و جنبندگان. کما آنکه به‌انسانهای متمرد دورشده از حق شیطان می‌گویند (و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم ـ بقره ۱۴). دراینجا به‌نظر می‌رسد به‌میلیونها اجرام سماوی که هر روز در برخورد با جوّ زمین مشتعل گشته از بین می‌روند (عذاب السعیر) به‌دلیل سرگردانی و رانده‌شدنشان از مکان خود (به‌دلیل انفجار دائمی و مرگ ستارگان) و

نداشتن تعادل در نظام آسمانها، شیطان گفته شده است (والله اعلم)، یا اینکه اشعه های ماوراء بنفش یا ذرات بنیادین سنگینی که ازطریق بادهای خورشیدی و کیهانی به جوّ زمین وارد و به دلیل مضر بودنشان برای حیات رانده می شوند و نوعی «رانده شده» بی خیر از مرکز مشخصی محسوب می گردند. اتفاقاً در آیه مشابه دیگری نیز درهمین زمینه به «بی خیر بودن» چنین اشعه هائی (شیاطینی) اشاره کرده است: صافات ۷ (انا زیّنا السماء الدنیا بزینة الکواکب و حفظاً من کل شیطان مارد). معنای لغوی «مارد» عاری از خیر و بی فائده است[۱]

و امّا نکته جالبی که هدف ما از مطرح کردن این مقدمه می باشد، ارتباط عذاب آتشین این ذرات یا اشعه های[۲] رانده شده از آسمانها، با عذاب آتشِ کافران به پروردگار است که در سوره ملک بلافاصله پشت سرهم قرار گرفته اند:

آیه (۶) ... وجعلناها رجوماً للشیاطین و اعتدنالهم عذاب السعیر.

« (۷) وللذین کفروا بربهم عذاب جهنم و بئس المصیر.

یعنی همانطور که نظام و سیستم تعبیه شده در طبقات هفتگانه جوّ زمین مانع ورود اجرام یا اشعه ها و عناصر «رانده شده» (شیاطین) به زمین می شوند و آنها را می سوزانند[۳]، نظام و سیستم حیات آخرت به گونه ای است که مانع ورود انسانهای «رانده شده از حق» (عاری از خیر و خاصیت) به بهشت می شود و آنها را به عذاب جهنم می سوزاند.

درحقیقت مثالی که ازمکانیسم حفاظتی هفت آسمان در آیه (۶) سوره ملک زده شده، مقدمه ای است برای آیات ۷ تا ۱۲ که درباره عذاب جهنم برای انسانها می باشد.

عقل و بینش تنها وسیله ایمان به توحید

به دنبال آیات روشنگری که در جهت تبیین توحید در مقدمه سوره آمده، در آیه (۱۱) اعترافی را از زبان تکذیب کنندگان این حقیقت در روز قیامت نقل می کند که علت گمراهی خود را دردنیا عدم فهم و درک و تعقل معرفی می نماید (قالوا لو کنّا نسمع او نعقل ما کنّا فی اصحاب السعیر). به نظر می رسد منظور از «سمع» دراینجا بالاتر از شنیدن به وسیله گوش باشد. کما آنکه علاوه بر شنیدن صدا، کلمه سمع درقرآن به معنای فهمیدن و درک کردن و

---

۱ . قاموس قرآن ذیل کلمه «مرد» ازقول راغب همین معنا را کرده و اضافه نموده است «مارد و مرید از شیاطین جن و انس آنست که از خیرات عاری باشد. شجر اَمرد درختی را گویند که خالی از برگ باشد. رمله مرداء خاکی است که چیزی نرویاند و جوان بی ریش را اَمرد گویند که صورتش عاری از مو است.

۲ . در این مورد آیات ۹ به بعد سوره جن و ۸ سوره صافات می تواند مورد مطالعه قرار گیرد.

۳ . توضیحات علمی کتاب سابق الذکر (هفت آسمان) درمورد مکانیسم سوختن این ذرات در دوقطب زمین به صورت شفق قطبی بسیار جالب است.

تفقه نمودن نیز آمده‌است[1]. و امّا منظور از «عقل» در آیه فوق، چیزی بالاتر از درک و فهم است، معنای «عقل» پایبندی و تعهد به‌حق است که از تفکر نتیجه می‌شود و این پایبندی به‌حریم به‌عنوان وجدان، انسان را از ارتکاب گناه بازمی‌دارد[2].

درآیه (۲۲) نیز مقایسه‌ای تمثیلی بین کسی که سرنگون وفروافتاده راه می‌رود، باکسی که راست و ایستاده بر صراط مستقیم گام برمی‌دارد می‌نماید. درحالت اوّل گوئی چشم به‌زمین چسبیده و جز همان نقطه را نمی‌بیند و از بالا و اطراف و مقابل بی‌خبر است. درحالت دوّم رهرو صراط مستقیم از افق بلندی تا مسافتی دور مقابل و آینده خود را نظاره می‌کند و از پرتگاهها و بیراهه‌های چپ و راست مطلع می‌گردد. مثال اوّل تمثیلی است از دنیانگری و تقلید از سنت‌های آباء و اجدادی و حالت دوّم هدایت پذیری از وحی و کتاب الهی که راه گذشته و آینده و بیراهه‌های هلاکت را تبیین می‌نماید.

افمن یمشی مکبّاً علی وجهه اهدی امّن یمشی سوّیاً علی صراط مستقیم (آیه ۲۲)

ربوبیت

همانطور که گفته‌شد مشرکین منکر «الله» نبودند، بلکه رحمانیت و ربوبیت یعنی «توحید» را انکار می‌کردند. درمورد رحمانیت توضیحاتی دادیم و مناسب است درمورد ربوبیت نیز اشاره‌ای بکنیم. منظور از توحید ربوبیت، انحصار تدبیر الهی درجهان است، یعنی درنظام هستی هیچ گرداننده و مدیری به‌جز ذات پروردگار وجود ندارد. اگر نقشی هم به‌عهده فرشتگان گذاشته شده، آنها از خود اراده و مشیتی مستقل از خدا ندارند، همه کارگزاران مطیع و گوش به‌فرمان هستند و عبادت و تقرب مشرکین به‌درگاه آنها برای جلب منفعت یا دفع ضرر حاصلی ندارد.

جالب اینکه در آیه (۷) عذاب جهنم را برای کسانی معرفی می‌نماید که منکر «ربوبیت» (نه الله) شده‌اند (وللذین کفروا بربهم عذاب جهنم و بئس المصیر) و درجهت عکس، مغفرت و اجر کبیر الهی را (درآیه ۱۳) برای کسانی سراغ می‌دهد که درنهان از «پروردگارشان» خشیت دارند (ان الذین یخشون ربهم بالغیب لهم مغفرة و اجر کبیر). در این دو آیه که دو سرنوشت متضاد را نشان می‌دهد، کفر به«رب» را مقابل خشیت از «رب» قرار داده‌است.

---

۱. مثل آیه ۱۰۰ سوره اعراف (و نطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون) در آیه ۴۴ فرقان نیز سمع و عقل باهم آمده‌اند (ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون)

۲. ازنظر لغوی نیز «عقال» به‌طنابی می‌گویند که به‌پای حیوان می‌بندند تا دردایره و حریم معینی بچرد و از حدود خود به‌مزارع تجاوز نکند.

اسماء الحسنی

در این سوره، همانطور که گفته شد، نام «رحمن» بیش از بقیه نامها (حتی الله) آمده‌است و جمعاً ده‌نام به‌شرح ذیل (برخی از آنها بیش از یک بار) به کار رفته‌است. مجموع این نامها با احتساب «بسم‌الله الرحمن الرحیم» آغاز سوره **۱۹ نام می‌شود.**

رحمن (۴ بار)، الله (۳ بار)، رب (۲ بار)، بصیر، خبیر، لطیف، علیم، غفور، عزیز و قدیر

آهنگ انتهائی آیات

۲۲ آیه ابتدای سوره تماماً با حرف «ر» ختم شده‌اند. از آن به بعد ۸ آیه باقیمانده آهنگ دیگری پیدا کرده با حروف «ن» و «م» (۶ بار «ن»، ۲ بار «م») ختم شده‌اند. این ۸ آیه که تماماً با مشتقات قال (قل، قیل، یقولون) ترکیب شده سیاق جدلی کاملاً مستقلی را نسبت به بقیه سوره نشان می‌دهد، ۶ آیه از این ۸ آیه با فرمان «قل» خطاب به پیامبر (ص) آغاز شده و دو آیه دیگر نقل قول یا خطاب به‌آنها را بیان می‌نماید. تأکید روی گفتن (قل) و صحبت و مذاکره و بحث و گفتگو کردن با کفار، نشان می‌دهد که در این مکتب تفهیم توحید و مبانی اعتقادی نه‌ازطریق تقلید و تبعیت یا تهدید و تطمیع، بلکه ازطریق استدلال و ارائه منطق و برهان درگفتگو و مذاکره می‌باشد.

ارتباط سوره ملک با سوره قلم (۶۸-۶۷)

وجه مشترک و محور ارتباط سوره ملک با سوره قلم (همچنین با سه‌سوره پس از آن) موضوع «عذاب» است. عذاب به‌معنای آنچه خلاف راحتی و رفاه انسان بوده موجب رنج و زحمت او می‌گردد و با طبیعت وجودی‌اش ضدیت دارد.

در این دو سوره مسئله عذاب از دو بعد و دو زاویه مختلف، و در روابط روزمره زندگی تبیین می‌گردد تا با استفاده از این دو مثال و مصداق، عذاب انقراض اقوام، و از آن مهمتر «عذاب جهنم»، که دور از باورِ نزدیک بین اکثریت انسانها است، قابل فهم و قبول گردد.

ابتدا شرح مختصری از طرح این مسئله در سوره‌های موردنظر می‌دهیم تا مطلب شکافته گردد. آنگاه ربط این دو مثال و مصداق را با یکدیگر بررسی می‌کنیم:

سوره مِلک همانطور که از نامش پیدا است، پادشاهی جهان هستی را که به‌دست خداوند قدیر اداره می‌شود نشان می‌دهد، همان کسی که مرگ و حیات را آفرید تا انسانها را

در میدان بهترین اعمال بیازماید و به‌سوی رشد و کمال حرکت دهد. چرا که هم عزتمند است (شکست ناپذیر دربرابر مکر کافران) و هم آمرزگار (دربرابر خطاهای مؤمنین). آنگاه از این جهان بیکران هستی که نظم و ترتیب و قانونمندی حیرت‌آوری بر سراسر آن حکمفرما بوده و اراده و مشیت واحدی از جانب «رب‌العالمین» بر آن جریان دارد، به‌عنوان نمونه و مثال به گوشه‌ای از آن که سقف بالاسر بنی‌آدم، یعنی طبقات جوّ زمینی است، اشاره می‌کند و نشان می‌دهد در این پدیده شگفت‌آور کوچکترین بی‌نظمی و آشفتگی و کم و بیش و کاستی در عملکرد اندازه‌های آن وجود ندارد. آنگاه دوبار تأکید می‌نماید که خوب دقت کن! آیا کوچکترین شکاف (خلاف قاعده و قانون و بی‌نظمی) در آن می‌بینی؟! و تصریح می‌کند جز سرافکندگی و نومیدی در یافتن ایراد، نتیجه‌ای نخواهی گرفت.

و اضافه می‌نماید در آن طبقات هفتگانه، نزدیکترینشان را به زمین، زینت بخشیدیم و آنرا وسیله‌ای برای دفع شیاطین (عناصر رانده‌شده مضر) قرار دادیم و برای آنها عذاب سوزانی مهیا کردیم!

ازنظر علمی امروز آشکار گردیده که در طبقات فوقانی جو زمین، تنها پائین‌ترین طبقه آن رنگ زیبای لاجوردی داشته به‌دلیل غلظت عناصر آن، ستارگان حالت تلألؤ پیدا می‌کنند و رنگ سرخ شفق به‌هنگام غروب (یا طلوع خورشید) جلوه می‌نماید، در طبقات بالاتر، آنچنان که از سفینه‌های فضائی نیز مشاهده شده، آسمان سیاه‌رنگ است و ستارگان همچون ذرات گچ روی تخته‌سیاه ثابت و یکنواخت هستند. این طبقه (ایزوسفر) مقداری از نور خورشید را در خود ذخیره می‌کند و ذرات آن هرکدام مانند چراغی در شب، ازطریق بازتاب نور، تاریکی مطلق را مبدل به‌تاریکی نسبی می‌نمایند. همه این عوامل که آیه فوق به‌آن اشاره دارد موجب زینت آسمان پائین گشته‌است.

علاوه برآن، این طبقه همچون سقف محکمی دربرابر میلیونها قطعه سنگ آسمانی که همه‌روزه به جو زمین برخورد می‌کنند، مقاومت نموده آنها را با مکانیسم اصطکاک (برخورد ذرات و ایجاد حرارت = رجوماً) می‌سوزاند.

نه تنها این اجرام رانده‌شده بی‌هدف (شیاطین)، بلکه ذرات و عناصر مضر برای حیات و اشعه ماوراء بنفش را از حوزه زمین رانده یا توسط آخرین طبقه مغناطیسی (ماگنوتوسفر) آنرا با حرکتی مارپیچی به دو قطب رانده و در آنجا می‌سوزاند (پدیده موسوم به‌شفق قطبی که وان آلن دانشمند امریکائی آنرا کشف کرده‌است).

در آیه موردنظر تدابیری را که به‌مشیت حکیمانه الهی برای دفع و طرد این اجرام و

عناصر رانده شده از ستارگان و کهکشانهای دیگر قرار داده شده، «عذابُ السعیر» (عذاب سوزان) نامیده است:

(و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح و جعلناها رجوماً للشیاطین و اعتدنا لهم عذاب السعیر).

این ذرات چون رانده‌شده و سرگردان و بی‌هدف هستند، در جهانی که همه اجزاء آن حرکتی هدفدار به‌سوی مرکز و مقصدی معین دارند، قابل تحمل نیستند و به‌دلیل آسیبی که با سرگردانی خود به‌سایر پدیده‌های نظام دار می‌زنند، مورد هجوم عوامل دفاعی آنها قرار گرفته و سوزانده می‌شوند! (... اعتدنا لهم عذاب السعیر).

چنین مکانیسمی را قرآن عذاب نامیده‌است، عذابی برای اجرام و عناصر رانده‌شده و طغیان کرده و گریخته از مرکز. و بلافاصله به‌دنبال آن اضافه می‌نماید: برای کسانی که پروردگارشان را منکر باشند[1] نیز عذاب جهنم است که سرنوشت بدی است. جالب اینکه این عذاب را هم که مربوط به‌انسان است، همچون عذاب ذرات سرگردان، «عذاب السعیر» نامیده‌است.

آیات ۱۰ و ۱۱ (و قالوا لو کنا نسمع اونعقل ما کنا فی اصحاب السعیر ـ فاعترفوا بذنبهم فسحقاً لاصحاب السعیر).

یعنی هر دو حالت یک قانونمندی و حساب و کتاب دارد. همچنانکه ذرات بی‌هدف و مضر برای حیات دیگر پدیده‌ها، گرفتار سرپنجه نیرومند قوانین حاکم بر هستی، که نگهبان و نگهدار مخلوقات هستند گشته و سوزانده می‌شوند، انسانهای طغیان کننده از حد و مرز خود نیز که بند ارتباط با مرکزیت عالم یعنی خدا را قطع کرده (معنای عقل در آیه ۱۰ همان عقال یعنی بند ارتباط با مرکز و مبدأ هستی است) و به‌حقوق دیگران تجاوز می‌نمایند، شیاطین نامیده شده و به «عذاب السعیر» سوزانده می‌شوند.

امّا در سوره قلم، باغداران بخیلی را معرفی می‌نماید که به‌هنگام رسیدن محصولات درختی، برای آنکه مجبور نباشند به‌بینوایان گرسنه و درمانده، که چشم امید به‌هنگام برداشت محصول به‌مساعدت آنهادارند، سهمی بپردازند و همه را خود تصاحب کنند،

---

۱. در اینجا بجای کفر به «الله»، «کفر به رب» (کفروا بربهم) گفته شده، کفر به‌رب یعنی ندیده گرفتن و انکار نقش گردانندگی و سروری و تدبیر الهی و خود را صاحب اختیار و مدیر و مدبر دانستن و اتکاء به‌اندیشه و عمکرد خود داشتن که منجر به‌طغیان و گریز از مرکز می‌گردد.

تصمیم می گیرند قبل از سپیده‌دم که همه در خواب بوده و فقرا جمع نشده‌اند، محصولات را برداشت نمایند. آنها در این تصمیم هیچ احتمالی برای ناکامی نمی‌دادند و یقین داشتند تدبیر آنها کارگر خواهد افتاد. ولی هنگامی که به‌سراغ باغ‌های خود رفتند، آنها را با طوفان یا سانحه‌ای که شب هنگام اتفاق افتاده‌بود، آسیب دیده می یابند و می بینند محروم از محصول سالیانه خود شده‌اند. در اینجا می‌فهمند که مرتکب ظلم (به‌نفس خود و به‌حقوق محرومین) و طغیان (خروج از حد و مرز معقول و میل به‌زیاده‌طلبی و تجاوز به‌دیگران) شده‌اند و از اینکه تنها به «خود» متکی بوده و عوامل مؤثر در عالم هستی را، که تماماً به‌مشیت الهی جریان دارد، نادیده گرفته‌بودند، توبه می‌نمایند و تصمیم می گیرند بعد از این با امید و اتکاء به‌پروردگار عمل نمایند.

در پایان این داستان نتیجه گیری می کند: «کذلک العذاب و لعذاب الاخره اکبر لوکانوا یعلمون» (چنین است عذاب و اگر می‌دانستند عذاب آخرت بس بزرگتر است).

همین محرومیت از محصول تلاش (یکسال از عمر) و غم و غصه و احساس حسرت از دست دادن وقت و سرمایه و فقر و نیاز ناشی از آن، «عذاب» شمرده می‌شود که به‌اشکال و انواع مختلف همه‌روزه، به‌نسبت کم و زیاد، برای اکثر مردم اتفاق می‌افتد. به‌عبارت دیگر گرفتاری‌های بشر عذابهائی است که به‌دست خود به‌دلیل فراموش کردن خدا و ربوبیت او و اتکاء بر «خود» و امیال نفسانی، فراهم ساخته و همه‌روزه نتیجه‌اش را می چشد. عذاب آخرت نیز که در مقیاسی به‌مراتب عظیم‌تر و به‌صورت ابدی تحقق می‌یابد، چیزی جز بازتاب عملکردهای خارج از قاعده و قانون و طغیان از حریم و حدود الهی نیست.

به‌این ترتیب در سوره ملک مصداقی از عذاب را در طبیعت مشهود مثال می‌زند و در سوره قلم از زندگی روزمره مردم و گرفتاری‌های دائمی آنها. هر دو مثال زمینه‌سازی و مقدمه‌ای است برای تفهیم عذاب آخرت و جهنمی که هشدار داده شده است.

برای آنکه انسان موقعیت خودش را در جهان هستی بهتر شناخته دست تدبیر پروردگار را، که بر همه اشیاء سایه رحمت افکنده بیشتر احساس نماید، در سوره ملک نشانه‌ها و اشارات متعددی مطرح شده‌است تا آدمی نیک دریابد امنیت و آرامشی که برخوردار از آن است، چگونه فراهم شده و چه نیروئی همواره آنرا تداوم می‌بخشد. در این صورت از پیله تنگ و تاریک برخود تنیده خارج خواهد شد و روشنائی بیکران الطاف «رحمن» را که هستی را دربر گرفته، مشاهده خواهد نمود. از زمین هموار و استواری که به‌هر سمت و سویش برای کسب روزی می توان روان شد، درحالیکه ممکن بود ناآرامی مستمر و

زمین لرزه های شدید خواب راحت از او سلب نماید. از آسمانی که زیر چتر امنیت و حفاظت آن احساس امنیت و آسایش می کند، درحالیکه می توانست همواره باران سنگواره های آسمانی یا اشعه های مرگبار کیهانی را بر سر او ببارد.

همچنانکه خداوند رحمن پرنده را با بال زدنهای مکرر میان آسمان معلق نگاه داشته مانع از سقوط آن می گردد، انسان را نیز میان زمین و آسمان با همه خطرات موجودش در سلامت و امنیت نگاه داشته است. با این حال کافران، یعنی منکران رحمانیت خالق هستی، تکیه غرورآمیز بر نیروهای نظامی خویش می زنند و در پناه آنها امنیت را می جویند و نسبت به خدائی که روزی رسان آنها است با سرکشی و رمیدگی لجاجت می نماید. اینها همچون کسی که بر روی زمین افتاده (به جای ایستاده و نظاره گر مقابل) راه می رود و چشمش تنها زمینی را که بر آن چسبیده (دنیای خاکی) می بیند، دنیای مادی و هوی و هوس خود را می بینند، درحالیکه آفریننده آنها چشم و گوش و دلهائی به آنان بخشیده تا بصیرت یابند و اطراف خود را بشناسند. آنها از پیدایش انسان از ذره ای ناچیز پی به قدرت خدا برای احیاء مجدد آن در نشئه دیگر نمی برند و با استفهامی انکاری می پرسند: «این وعده قیامت اگر راست می گوئید کی تحقق خواهد یافت؟» درحالیکه غافل از آنند که وقتی آنرا از نزدیک ببینند روسیاه گشته پاسخ خواهند شنید این همان چیزی است که تکذیب می کردید.

وقتی پیامبر رحمت با همه خُلق و خوی عظیمش آسوده خیال از هلاک و عذاب الهی برای خود و یارانش نبوده تنها رحمت او را امیدوار است، این کافران را کدامین پناهگاه امنیت بخشیده است؟ آیا جز «رحمن» که باید به او ایمان آورده و بر او توکل کنند تکیه گاه دیگری وجود دارد؟ اینها که اینقدر متکی به خود و تدبیر و تلاش خود هستند، آیا فکر نمی کنند اگر آب های جاری از چشمه ها و چاه ها و قنوات بجای اسکان در سفره های عمق نزدیک زمین و جاری شدن تدریجی در سطح آن، به اعماق زمین فرو می رفتند چه کسی آب گوارا را برای آنها فراهم می کرد؟ (مطالب فوق مضمون بخشی از آیات سوره ملک است).

در آیه (۲۸) این سئوال مطرح شده است... چه کسی کافران را از عذاب الیم پناه خواهد داد (... فمن یجیر الکافرین من عذاب الیم)؟ جز همو که رحمن است و با ایمان به او و توکل بر او می توان پناهگاهی جست؟

اینک با توجه به وجه مشترک میان دو سوره که همان مسئله «عذاب» است، مطالب فوق را مورد دقت نظر قرار دهید، آیا ندیده گرفتن چنین حقایقی می تواند بدون آثار و عوارض «عذاب» آور باشد؟ آیا اتکاء به خود یا عوامل غیرخدائی می تواند امنیت و آرامش برای انسان به وجود آورد؟

سوره «قلم» (۶۸)

سوره «قلم» درآغاز دوران علنی شدن دعوت درمکه نازل شده[1] و اولین برخوردها و موضعگیریهای مخالفین را که با «مجنون» شمردن پیامبر (ص) و خرافات قدیمی (اساطیر الاولین) معرفی کردن آیات قرآن[2] رسالت و کتاب او را «تکذیب» می کردند نشان می دهد. بنابر این سیاق اصلی سوره دربیان زمینه ها و علل و انگیزه های تکذیب و خصلت های مکذبین است و ضمن دلداری و تقویت روحی پیامبر، رهنمودهائی به آن حضرت برای مقابله با مشکلات و مخالفت ها و پیشبرد رسالت می دهد.

گویا «مجنون» شمردن پیامبر موضوع قابل توجهی باید باشد که دراولین آیه (پس از سوگند) و آخرین آیه به آن تصریح شده است:

(ابتدا) ن والقلم و ما یسطرون. ما انت بنعمة ربک بمجنون

(انتها) و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لمّا سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون

جنون نوعی بیماری و شرّ است. درحالیکه بر او خیر و نعمت، که همان وحی و رسالت باشد از جانب «پروردگارش» نازل شده است (وما انت بنعمة ربک بمجنون). و آیاتی که پس از شنیدن به سخریه و استهزاء می گرفتند، درحقیقت چیزی جز ذکر (یادآوری فطرت و حقیقت) نمی باشد (و ما هوالاذکر للعالمین).

دربرابر این موج تکذیب، از یک طرف برای دلگرمی و تشویق پیامبر (ص)، بر قطعیت

---

۱. بررسیهای علمی و آماری کتاب «سیر تحول قرآن» ۱۶ آیه اوّل این سوره را نازل شده در سال سوّم و بقیه آنرا مربوط به سال چهارم گرفته است.

۲. اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین

اجر بی پایان او تأکید می نماید (و انّ لک لاجراً غیرممنون)[۱]، و ازطرف دیگر برای تأیید و تحسین آن حضرت، بر ظرفیت و زمینه نیرومند اخلاقی و خوی نیکوئی که دارد تأکید می کند (و انک لعلی خلق عظیم). این ستایش هم تمجیدی است از حلم و مدارای پیامبر دربرابر نسبت های ناشایسته ای که مشرکین به آن حضرت می دادند و هم یادآوری استعدادی که در این زمینه دارد.[۲]

چرا سوگند به قلم؟

سوگند به «قلم» و آنچه می نویسند (ن والقلم و ما یسطرون)[۳]، برای مردم جاهل و عقب افتاده مکه، که نه خودشان سواد خواندن و نوشتن داشتند و نه پیامبرشان، که به تصریح قرآن «امّی» و خط ننوشته بود[٤]، بسیار پرمعنا است! چرا که معمولاً به چیزی سوگند می خورند که برای مخاطب ارزش و منزلتی داشته باشد. اما اگر آن مخاطبین درک این معنا را نداشتند، آیندگان ازطریق قلم و آنچه به وسیله آن درباره قرآن و شخصیت پیامبر نوشته شد و همچنان نوشته می شود، فهمیدند و بیشتر خواهند فهمید که نه تنها حضرتش دیوانه نبوده، بلکه برخلقی عظیم تکیه داشته است.

دراینجا سوگند برای اثبات سه منظور به کار رفته است: ۱ـ تبرئه پیامبر از جنون، ۲ـ اجر بی پایان آن حضرت، ۳ـ خلق عظیم او. امروز می بینیم که چگونه سلامت کامل جسم و روح او، خدمت وصف ناشدنی اش به جامعه بشریت (که موجب اجر بی پایان است) و رفتار شگفت انگیزش با مخالفین و دشمنان، برای دوست و دشمن، در سطور کتابهای آشنا و بیگانه رقم خورده است.

علاوه بر آیه فوق، در آیه (۴) سوره علق نیز، که گفته می شود اولین سوره نازل شده بر پیامبر اکرم بوده است، بر «قلم» و علمی که به وسیله آن توسعه و تکامل پیدا می کند تأکید کرده است:

... اقرأ و ربک الاکرم، الّذی علّم بالقلم، علّم الانسان مالم یعلم.

براستی اگر خداوند کریم انسان را به کاربرد «قلم» هدایت نکرده بود چگونه تجربیات

---

۱ . دراینجا ۲ بار تأکید با حرف انّ و لام (لاجراً) شده است

۲ . درمورد خلق و خوی پیامبر اسلام که «نبی الرحمه» نام گرفته، آیه ۱۵۹ سوره آل عمران و ۱۲۸ بقره توضیحات بیشتری دارد.

۳ . جالب اینکه کلمه «یسطرون» به صورت مضارع آمده است که استمرار و دوام نوشتن را درآینده دربر داشته باشد.

٤ . عنکبوت ۴۸ ـ و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بیمینک...

علمی بشر به‌نسلهای بعد منتقل و به‌تدریج تصحیح و تکمیل می گردید؟ و اصلاً چگونه تعلیم و تعلّم انجام می‌شد؟ انتقال شفاهی علم و دانش را گویا در آیات اولیه سوره «الرحمن» موردتأکید قرار داده (الرحمن، علم‌القرآن، خلق‌الانسان، علمه‌البیان)، و انتقال «علوم» را درآیه سوره علق. پس «بیان» و «قلم» دو نعمت بزرگ خدای «رحمن» هستند که وسیله شناخت عظمت و حقانیت قرآن و علم به‌آیات تکوینی و تشریعی می گردند.

حرف مقطعه «ن»

در ابتدای این سوره و قبل از سوگند به‌قلم، حرف «ن» قرار گرفته‌است که همچون سایر حروف مقطعه ارتباطی مرموز با مضامین سوره داشته و تدبر در آن می‌تواند نکات جالبی را روشن سازد. حروف مقطعه قرآن معمولاً در ابتدای سوره‌های متعددی به‌کار رفته‌اند که از مقایسه مفهوم و مضمون سوره‌های موردنظر می‌توان به‌شناخت معنای آن حروف نزدیک شد. امّا متأسفانه درمورد حرف «ن» که تنها در این سوره به‌کار رفته‌است، چنین امکانی وجود ندارد. بنابراین باید از خود سوره مدد گرفته‌شود. اجمالاً با نگاهی سطحی به‌سوره می‌توان دریافت حرف «ن» به‌نسبت بسیار چشمگیری درآن به‌کار رفته‌است[1] بطوریکه در ۵۲ آیه این سوره ۱۳۳ بار این حرف تکرار شده‌است که مطابق برآوردهای «رشاد خلیفه» این رقم همانند رقم سایر حروف مقطعه در بقیه سوره‌ها ضریبی از عدد ۱۹ می‌باشد:

۷×۱۹=۱۳۳

امّا این اعداد و آمار به‌تنهائی نمی‌تواند گره راز حرف «ن» را بگشاید. چاره‌ای نیست جز آنکه درخود سوره تدّبر نمائیم.

قبلاً در بررسی حروف مقطعه سوره‌های قرآن گفتیم که بسیاری از حروف مقطعه اشاره‌ای به‌تجربه رسالت یکی از رسولان دارد. همچنانکه دیدیم حروف مقطعه طه و یس ناظر به‌رسالت حضرت موسی و حضرت عیسی (علیهما السلام) بود.

سوره‌هائی که با حروف مقطعه آغاز می‌شوند اصولاً دارای ۳ مشخصه هستند[2]:

۱ـ غالباً در اولین آیه آنها اشاره‌ای به‌نزول کتاب، قرآن، وحی، تلاوت آیات شده‌است.

---

۱. ظاهراً به‌نظر می‌رسد نسبت تعداد حروف «ن» به‌سایر حروف در این سوره بیش از سوره‌های دیگر باشد. برای اطمینان بیشتر باید از کامپیوتر استفاده کرد

۲. به‌جدول پیوست مراجعه نمائید.

۲ـ درهمان مقدمه سوره اعراض و ناباوری و تکذیب بیشتر مردم را نشان می‌دهد.
۳ـ مخاطب سوره شخص رسول اکرم می‌باشد و عمدتاً ضمیر «ک» در همان ابتدای سوره به چشم می‌خورد.

در بیشتر ۲۹ سوره‌ای که دارای حروف مقطعه می‌باشند تجربه رسالت یک یا چندتن از رسولان گذشته یادآوری گردیده تا حضرت خاتم‌النبیین با مشاهده اعراض و تکذیب مردم و صبر و شکیبائی آن رسولان، پیروزی و موفقیت نهائی پیامبران و پیروان آنها را بخواند و دربرابر مشکلات عظیمی که همانند آنان درپیش دارد استوار و صابر گردد. بنابر این هرکدام از این حروف معمولاً خلاصه و رمزی اشاره به‌جریان رسالت یکی از پیامبران و یا تجربه و عبرتی از تاریخ و سرنوشت اقوام گذشته می‌باشد.

نام سوره	حروف مقطعه	اشاره به نزول کتاب بر پیامبر
بقره (۲)	الم	ذلک الکتاب لاریب فیه... والذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک
آل‌عمران (۳)	الم	الله لااله الا هو الحی القیوم. نزّل علیک الکتاب بالحق...
اعراف (۷)	المص	کتاب انزل الیک فلا یکن فی صدرک حرج منه...
یونس (۱۰)	الر	تلک آیات الکتاب الحکیم. اکان للناس عجباً ان اوحینا الی رجل منهم...
هود (۱۱)	الم	کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر ـ الا
		تعبدوا الا الله اننی لکم منه نذیر مبین
یوسف (۱۲)	الر	تلک آیات الکتاب المبین ـ انا انزلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون. نحن نقص علیک
		احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القرآن...
رعد (۱۳)	الر	تلک آیات الکتاب والذی انزل الیک من ربک الحق...
ابراهیم (۱۴)	الر	کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور...
حجر (۱۵)	الر	تلک آیات الکتاب و قرآن مبین... و قالوا یاایها الذی نزّل علیه الذکر انک لمجنون.
مریم (۱۹)	کهیعص	ذکر رحمة ربک عبده زکریا
طه (۲۰)	طه	ما انزلنا علیک القرآن لتشقی. الا تذکرة لمن یخشی
شعراء (۲۶)	طسم	تلک آیات الکتاب المبین. لعلک باخع نفسک الا یکونوا مؤمنین...
نمل (۲۷)	طس	تلک آیات القرآن و کتاب مبین... و انک لتلقی القرآن من لدن حکیم علیم.
قصص (۲۸)	طسم	تلک آیات الکتاب المبین. نتلوا علیک من نباء موسی و فرعون بالحق لقوم یؤمنون

سوره	حروف مقطعه	آیات
عنکبوت(۲۹)	الم	آیه ۴۵ (اتل ما اوحی الیک من الکتاب...) تا آیه ۵۱ خطاب به پیامبر در رابطه با نزول کتاب است.
روم(۳۰)	الم	۵ آیه انتهای سوره درباره: کتاب الله، قرآن، آیه خطاب به شخص رسول اکرم است
لقمان(۳۱)	الم	تلک آیات الکتاب الحکیم آیه (۳۳) و من کفر فلا یحزنک کفره...
سجده(۳۲)	الم	تنزیل الکتاب لاریب فیه من رب العالمین. ام یقولون افتریه بل هو الحق من ربک لتنذر
یس(۳۶)	یس	والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین.
ص(۳۸)	ص	والقرآن ذی الذکر... و عجبوا ان جاءهم منذر منهم... ءانزل علیه الذکر من بیننا...
مؤمن(۴۰)	حم	تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم... ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا یغررک
فصلت(۴۱)	حم	تنزیل من رب العالمین. کتاب فصلت آیاته قراناً عربیاً لقومٍ یعلمون... و من بیننا و بینک حجاب... قل انما انا بشر
شوری(۴۲)	حم عسق	کذلک یوحی الیک و الی الذین من قبلک...
زخرف(۴۳)	حم	والکتاب المبین. انا جعلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون... آیه (۹) و لئن سألتهم...
دخان(۴۴)	حم	والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة انّا کنّا منذرین... رحمة من ربک...
جاثیه(۴۵)	حم	تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم... تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق...
احقاف(۴۶)	حم	تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم... قل ارایتم... ارونی... ایتونی بکتاب...
ق(۵۰)	ق	والقرآن المجید بل عجبوا ان جائهم منذر منهم
ن(۶۸)	ن	والقلم وما یسطرون ما انت بنعمة ربک بمجنون (ام لکم کتاب فیه تدرسون ـ ما هو الاذکر للعالمین)

اینک ببینیم چه رابطه‌ای بین اصول مشترک فوق و سوره «قلم» وجود دارد.

۱ـ در اولین آیه این سوره، همچون بقیه سوره‌های دارای حروف مقطعه، اشاره‌ای به کتاب (قلم و نگارش) و قرآن شده‌است:

آیه اوّل (ن والقلم و ما یسطرون)   آیه آخر (و ما هو الاذکر للعالمین)

علاوه برآن، درمتن سوره نیز به کتاب (ام لکم کتاب فیه تدرسون) و حدیثی که از جانب خدا نازل گشته اشاره شده است (ذرنی و من یکذب بهذا الحدیث...).

۲ـ محور اصلی و بیشترین آیات این سوره، همچون سایر سوره‌های مشتمل بر حروف مقطعه، درباره جریان تکذیب رسول خدا و خصلت های مکذبین (آیات ۸ تا ۱۶) می باشد.

۳ـ مخاطب این سوره همانند بقیه سوره‌های مورد نظر شخص رسول اکرم می‌باشد (ما

انت بنعمه ربک بمجنون و ان لک لاجراً غیرممنون ـ و انک لعلی خلق عظیم).

همانطور که گفته شد حروف مقطعه هریک از سوره‌های موردنظر اشاره‌ای به یک یا چند تن از رسولان و جریان تکذیب مردم هم‌عصر آنان داشته، «صبر» و پایداری پیامبران را برای تقویت روحیه و ثبات‌قدم پیامبر خاتم بیان می‌نماید. در این سوره نیز همانند بقیه سوره‌های موردنظر به‌داستان حضرت یونس (ع) در این ارتباط اشاره می‌شود:

فاصبر لحکم ربک ولا تکن کصاحب الحوت اذ نادی و هو مکظوم.

لولا ان تدارکه نعمة من ربه لنبذ بالعراء و هو مذموم.

فاجتبیه ربه فجعله من الصالحین.

و امّا چه رابطه‌ای میان حرف «ن» و داستان یونس پیامبر و مجنون نامیدن پیامبر؟...

اولاً حضرت یونس که در این سوره «صاحب الحوت» نامیده‌شده در سوره انبیاء (آیه ۸۷) «ذاالنون» لقب گرفته است که هر دوعنوان نوعی ملازمت آن‌حضرت را با «ماهی» (حوت ـ نون) نشان می‌دهد[1]. حرف مقطعه این سوره «نون» است و لقب حضرت یونس «ذاالنون»! معنای لغوی «نون» که جمع آن نینان و انوان است، نوعی نهنگ ماهی است که گویا در گذشته از آن مرکب مخصوصی برای نوشتن استخراج می‌کردند. شاید وجه تسمیه و دوات یا مرکب نامیدن این حرف توسط برخی از مفسران که آیه «ن والقلم وما یسطرون» را «قسم به دوات و مرکب و آنچه می‌نویسند» ترجمه کرده‌اند در همین ارتباط باشد. به‌این ترتیب در حرف «ن»، هم اشاره‌ای به‌ماجرای حضرت یونس (ذاالنون) با نهنگ ماهی وجود دارد، و هم به‌مرکبی که با آن می‌نویسند.

ثانیاً، محور اصلی داستانی که از تعدادی باغدار در سوره «قلم» نقل می‌کند، کلمه ظلم و عدم «تسبیح» خدا می‌باشد (قال اوسطهم الم اقل لکم لولا تسبحون ـ قالوا سبحان ربنا انا کنّا ظالمین) و شگفت اینکه صفت ممتاز حضرت یونس نیز اعتراف به‌ظلم و تسبیح خدا می‌باشد و درسوره انبیاء که او را «ذاالنون» نامیده بر این مطلب تأکید می‌نماید:

و ذاالنون اذا ذهب مغاضباً فظنّ ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لااله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین

همچنین در آیه ۱۴۲ سوره صافات نیز آن‌حضرت را از «مسبّحین» معرفی می‌نماید:

فلولا انه کان من‌المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون.

به‌این ترتیب آشکار می‌گردد رابطه‌ای دقیق مابین محتوای سوره قلم و داستانی که در

---

۱ . در ۲ آیه ۸۷ و ۸۸ سوره انبیاء که درباره «ذاالنون» می‌باشد ۱۹ بار حرف «ن» تکرار شده‌است.

آن نقل شده، با ماجرای حضرت یونس (ع) وجود دارد.

ثالثاً، در ابتدا و انتهای سوره قلم از «مجنون» نامیدن رسول اکرم یاد کرده است:

ابتدای سوره: ن والقلم و ما یسطرون ما انت بنعمه ربک **بمجنون**

انتهای سوره (آیه ماقبل آخر): ... ویقولون انه **لمجنون**

گویا «مجنون» نامیدن شخص عاقلی همچون رسول اکرم، موضوع مهم و قابل توجهی برای تدبر و تفکر انسانها بوده که درمقدمه و نتیجه گیری به‌آن اشاره شده‌است (و جالب اینکه کلمه «مجنون» نیز با سه حرف «ن و ن» (نون) ختم می‌شود[1]). گرچه در قرآن تصریح نشده، امّا آنچنان که روایت می کنند حضرت یونس را نیز مجنون نامیده و با اتهامات مشابهی رسالت او را تکذیب کرده‌بودند که با حالت خشم و غضب قوم خویش را ترک کرد. بنابر این ذکر ماجرای حضرت یونس در رابطه با موضوع «صبر» در این سوره مطرح می گردد:

فاصبر لحکم ربک و لا تکن کصاحب الحوت اذ نادی و هو مکظوم.

و جالب اینکه اشاره به‌تکذیب پیامبر و «مجنون» نامیدن او (درانتهای سوره) درست به‌دنبال نقل داستان حضرت یونس (ع) آمده است. به‌این ترتیب ملاحظه می‌شود ارتباط ظریفی مابین پیام و قسم ابتدای سوره و مجنون نامیدن پیامبر (ن والقلم و ما یسطرون ـ ما انت بنعمة ربک بمجنون) با ماجرای حضرت یونس (ع) وجود دارد.

رابعاً، در ابتدای سوره به‌نعمتی که ازجانب پروردگار، پیامبر خاتم را فراگرفته اشاره می کند: (ما انت **بنعمة** ربک بمجنون) و جالب اینکه درمورد حضرت یونس نیز به‌همین نعمت اشاره می کند (لولا ان تدارکه **نعمة** من ربه...)

خامساً، نکوهشی که از باغداران در سوره قلم نقل شده (فاقبل بعضهم علی بعض یتلاومون) با نکوهشی که ممکن بود به‌نقل قرآن حضرت یونس دچار آن شود (لولا ان تدارکه نعمة من ربه لنبذ بالعراء و هو مذموم) بی‌ارتباط نمی باشد.

همچنین نتیجه داستان باغداران (آیه ۳۲) که رغبت به‌سوی خدا و بازگشت آنان را شرح می دهد با نتیجه ماجرای حضرت یونس (آیه ۵۰) که اجتباء و اصلاح آن‌حضرت را بیان می کند هماهنگ می باشد.

سادساً درسوره یونس (آیات ۹۸ تا ۱۰۰) باتوجه به مرحله بعدی زندگی حضرت

---

۱. درتمامی سوره قلم به‌جز این کلمه فقط یک کلمه دیگر (ممنون) به‌سه حرف «ن و ن» ختم می‌شود.

یونس و تجربه بی‌صبری او، به پیامبر اسلام آموزشی می‌دهد که در راه تبلیغ رسالت نباید عجله کرد و شتاب به‌خرج داد و اجبار و اکراهی به‌کار برد. خود مردم باید به‌تدریج با تعقل و تمایل قلبی به‌این مرحله برسند و رسیدن به‌ایمان با «اذن» خدا و در شرایط خاص خود تحقق می یابد. آنگاه در سوره قلم (که البته در سال سوم بعثت و ۷ سال زودتر از سوره یونس نازل شده) به پیامبر اسلام هشدار می‌دهد که برای حکم پروردگار صبر کند و همچون یونس نباشد.

سوره یونس: (فلولا کانت قریة امنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس لمّا امنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و متعناهم الی حین ـ ولو شاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعاً افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین ـ و ما کان لنفس ان تومن الا باذن الله و یجعل الرجس علی‌الذین لایعقلون)

سوره قلم (آیات ۴۴ تا ۴۸): ذرنی و من یکذب بهذا الحدیث سنستدرجهم من حیث لایعلمون و املی لهم ان کیدی متین... فاصبر لحکم ربک و لا تکن کصاحب الحوت...)

در هر دو سوره نشان می‌دهد که درجریان ابلاغ رسالت باید مردم را به‌حال خود گذاشت و مهلت و مدت داد تا خودشان آگاهانه و به‌دلخواه به‌این مرحله برسند.

سابعاً در سوره قلم از خُلق نیکوی پیامبر دربرابر اتهام مجنون بودن یاد می‌کند (ما انت بنعمة ربک بمجنون... و انک لعلی خلق عظیم) و در سوره انبیاء از مرحله اوّل زندگی حضرت یونس که گرفتار عصبانیت و غضب دربرابر انکار مردم شد، یاد می‌کند (و ذاالنون اذ ذهب مغاضباً فظنّ ان لن نقدر علیه) و این نکته ربط ظریف سوره قلم را با حضرت یونس نشان می‌دهد.

ثامناً یکی از اشتباهات در ابلاغ رسالت، برای خود و «قدرت» خود اثری قائل‌شدن است. درحالیکه هرچه هست قدرت خدا است و مشیت او. در سوره انبیاء در تجربه نخستین حضرت یونس، از فراموشی قدرت خدا برخود ملامت می‌کند (وذاالنون اذ ذهب مغاضباً فظن ان لن نقدر علیه) و در سوره قلم از احساس کاذب باغداران نسبت به‌قدرت خود (و غدوا علی حرد قادرین) که هر دو ماجری به‌نهایت محرومیت و گرفتاری و ملامت خود منتهی گردید.

تاسعاً، داستان حضرت یونس نشان می‌دهد که سرانجام آن‌حضرت با شناخت منزه بودن خدا و ملامت خود و اعتراف به‌ظلم، نجات یافت (سبحانک لااله الا انت انی کنت

من الظالمین ـ فاستجبناله...) و در سوره قلم نشان می‌دهد باغداران دنیاطلب نیز همین راه را طی کردند (قالواسبحان ربنا انا کنا ظالمین ـ فاقبل بعضهم عن بعض یتلاومون ـ قالوا یا ویلنا انا کنا ظالمین عسی ربنا ان یبدلنا خیراً منها انا الی ربنا راغبون)

عاشراً ـ همانطورکه دردل ماهی شدن حضرت یونس عذابی دنیائی برای تزکیه آن حضرت بود، محرومیت باغداران در سوره قلم نیز عذابی دنیائی برای عبرت آنها (کذلک العذاب و لعذاب الاخرة اکبر لوکانوا یعلمون).

رابطه «نون» با «قلم و ما یسطرون»

درباره حرف مقطه «نون» با توضیحات قبلی چنین به‌نظر می‌رسد که اشاره‌ای به‌رسالت حضرت یونس (ذاالنون) و تجربه «صبر» او در ابلاغ رسالت و تحمل تکذیب مردم باشد، درضمن موضوع منزه‌بودن خدا (تسبیح) از اینکه در مشیتش خللی وارد آید و انحصار قدرت او بر جهان هستی نیز مطرح گردید. امّا درباره رابطه حروف مقطعه نون[1] با «سوگند به‌قلم و آنچه می‌نویسند». نیز لازم است تدبری بعمل آید. (نون والقلم و ما یسطرون)

در قرآن کلمه «قلم» فقط در دو سوره آمده‌است. یکی همین سوره و دیگری سوره علق: (اقرء باسم ربک الذی خلق ـ خلق‌الانسان من علق ـ اقراء و ربک الاکرم ـ الذی علّم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم ـ کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی...)

در سوره علق نشان می‌دهد انسان همین‌که خود را مستغنی ببیند طغیان می‌کند و با توجه به‌اینکه این حقیقت را به‌دنبال تعلیم قلم به‌انسان برای تعلیم آنچه نمی‌داند بیان کرده است، چنین به‌نظر می‌رسد (والله اعلم)، که قلم مهمترین وسیله برای هدایت انسان در احتراز از طغیان استغناء باشد و آگاه‌شدن به‌آثار پروردگار در عالم و خواندن اسم رب (به‌معنای واقعی) انسان را به‌منشأ خود که به‌تدریج از «علق» به‌دست تدبیر پروردگار تبدیل به‌انسان کاملی شده‌است، آشنا می‌سازد و مانع طغیان آدمی از حد ناچیزی که دارد، و احساس استغناء و بی‌نیازی می‌گردد.

---

۱. در برخی قرآنها به‌جای حروف مقطعه «نون» تنها حرف «ن» را می‌نویسند. درحالیکه به‌نظر می‌رسد همانطور که خوانده می‌شود باید نوشته شود. علاوه بر آن تحقیقات مرحوم رشاد خلیفه دانشمند مصری که روی حروف مقطعه و رابطه آنها با عدد ۱۹ کار کرده، نشان می‌دهد تنها اگر حروف مقطعه را «نون» درنظر بگیریم ضریب ۱۹ می‌شود که عدد مشترک میان همه حروف مقطعه است.

ازطرفی در سوره قلم در داستان باغداران ثروتمند نیز می بینیم آنها با خودداری از انفاق به مساکین و احساس قدرت (و غدوا علی حرد قادرین) دچار گمراهی شدند و سرانجام پس از ندامت اعتراف کردند که با انحصار محصولات برای خود، درحقیقت طغیان کرده بودند (یا ویلنا انا کنّا طاغین). به این ترتیب روشن می گردد در هر دو سوره‌ای که کلمه «قلم» به کار رفته، این مسئله دررابطه با طغیان انسان مطرح گشته است. یعنی مهمترین نقش قلم تبیین ناچیز بودن انسان و تعلیم عظمت های الهی برای جلوگیری از طغیان او است.

اینک باتوجه به مطالب فوق دررابطه با حروف مقطعه «نون» و سوگند به «قلم و آنچه می نویسند» شاید بتوان گفت (والله اعلم) که این حروف مقطعه و سوگند دو پیام دارد:

پیام نخست عبرت گیری از تجربه حضرت یونس در رابطه با صبر است، و پیام دوّم نقش قلم و نوشته برای تربیت تدریجی مردم و سوق دادن آنها ازطریق آگاهی (نه اجبار و اکراه) به ایمان. یعنی پیامبر اکرم از یک طرف باید دربرابر انکار و لجبازی معاندین و تکذیب رسالت «صبر» کرده و با خلق کریمانه خود ناملایمات را تحمل نماید، ازطرف دیگر امیدوار باشد این مکتب و کتاب و آثار آن در آینده ازطریق قلم و آنچه نوشته می شود جهانگیر خواهد شد و ایمان را در قلوب مردم تحقق خواهد داد. همین دو حقیقت، یعنی تجربه موفق حضرت یونس، که سرانجام قومش ایمان آوردند، و نقش قلم و نوشتار، خود حجت رسائی است که نعمت ارزانی شده به پیامبر، نه از جنون، که از نهایت هشیاری و ایمان او ناشی شده است و تلاش او در ابلاغ این رسالت اجر بی پایانی خواهد داشت.

نون والقلم و ما یسطرون، ما انت بنعمة ربک بمجنون، و ان لک لاجراً غیرممنون



علت تکذیب و خصلت های مکذبین

علت مجنون نامیدن پیامبر و تکذیب قرآن را در آیه (۱۴) داشتن مال و فرزند (پسر) می شمارد (ان کان ذامال و بنین)، منظور از مال، همان ثروت و مکنت است و منظور از بنین «قدرت» می باشد. چرا که در جامعه ابتدائی آن دوران داشتن پسرانی متعدد تکیه گاه و اعتمادی دربرابر دشمنان و نیروی کاری برای تولید به شمار می رفته است. به این ترتیب دو عامل ثروت و قدرت را که حاصلش هوی و هوس و دنیاپرستی است انگیزه تکذیب حق معرفی می نماید.

و اما خصلت‌های مکذبین، در این مورد به‌تقسیم‌بندی دقیقی پرداخته‌است:

۱ـ در برابر خدا، مکذبین از آنجائی که بی‌شخصیت و خودپرست هستند، سوگند را بازیچه و وسیلهِ رسیدن به‌امیال خود قرار می‌دهند و به‌راحتی و برای هر کار کوچکی به‌خدا سوگند می‌خورند و به‌این ترتیب حرمت چنین عملی را می‌شکنند. به‌اصطلاح «خدا را خرج خود می‌کنند» و پستی خود را با این کار آشکار می‌نمایند (ولا تطع کل حلاف مهین).

۲ـ دربرابر مردم ـ در این‌مورد سه‌ویژگی به‌تناسب موضوع از آنها نشان داده‌است:

۱ـ۲ـ بدبینی و دشمنی ـ تکذیب کنندگان همچون بیمار روحی که کمبود و عقب‌ماندگی خود را می‌خواهد با تحقیر و توهین و ترور شخصیت دیگران جبران نماید، یکسره درحال بدگوئی از این و آن و اشاعه و افشای نقطه ضعف‌های دیگران هستند (همّازمشاع بنمیم)

۲ـ۲ـ بخل و خسّت ـ خصلت دیگر این گروه بی‌تفاوتی دربرابر گرفتاریهای مادی مردم و بی‌اعتنائی به‌مشکلات آنهاست. نه‌تنها خود کمکی به‌گرفتاران نمی‌کنند، بلکه مانع کمک کردن هم می‌شوند (منّاع للخیر) و اگر دستشان هم برسد با خودپرستی تمام به‌حقوق و منافع همآنها نیز تجاوز می‌نماید (معتد اثیم)[1].

۳ـ۲ـ ممکن است کسی خصلت‌های فوق را دارا باشد اما لاافل حفظ ظاهر نموده آداب معاشرت و مصاحبت را رعایت نماید، اما این گروه در درشتخوئی و بدزبانی با مردم گوی سبقت ربوده‌اند و از آنجائی که خود بی‌اصل و نسب هستند برای دیگران هم احترام و منزلتی قائل نبوده، آنها را به‌باد دشنام و اهانت می‌گیرند (عتل بعد ذلک زنیم)

علاوه بر همه اینها، و مقدم بر آنها، هیچگونه پایبندی و اعتقادی به‌اصول و ارزشهای ادعائی خود ندارند و به‌راحتی با دنیا پرستان کنار می‌آیند و آنرا معامله می‌نمایند. به‌اصطلاح با «ماست‌مالی کردن»، با هر مخالفی، اگر منافعشان تأمین گردد سازشکاری می‌نمایند (ودّوا لوتدهن فیدهنون).[2]

---

۱. در قرآن کلمه «اثم» عموماً در مورد گناهانی به‌کار رفته‌است که به‌گونه‌ای خصلت خودپرستی با تجاوز به‌حقوق دیگران در آن ملحوظ می‌باشد.

۲. معنای «دهن» روغن است، از آنجائیکه روغنکاری برای جلوگیری از اصطکاک انجام می‌شود، مفهوم مداهنه نوعی نرمش و تسلیم و تن دادن می‌باشد که با اصطلاح «ماست مالی کردن» بیشتر نزدیک است تا تملق و چاپلوسی.

وظیفه رسول دربرابر مکذبین

دربرابر چنین منحرفانی چه باید کرد؟ اگر جواب متعارف بشری را خواسته باشید، پاسخ آن سرکوب و سر به‌نیست کردن است! مگر می‌شود کسی به‌خدا و خلقش اعتنائی نداشته باشد و شایسته حیات و زندگی باشد!... این قضاوت و حکمی است که همواره متولیان دینی از گذشته تاکنون رانده و برآن عمل کرده‌اند. نمونه‌اش قرنها سلطه کلیسا بر مردم در قرون وسطی با دادگاههای تفتیش عقاید و هیمه‌های آتشی است که «مرتدین» یعنی مخالفین تثلیث ادعائی را در آن سوزاندند. امّا خداوند شیوه دیگری به‌رسول خود توصیه می کند، شیوه‌ای که متکی به‌مشیت «اختیار» است و با مدت و «مهلت» دادن تحقق می یابد. به‌این ترتیب در مدت زندگی دنیا انسانها «مختار» هستند تا هر راهی می‌خواهند برگزینند و دیگران جز در دفاع از منافع خود، یا مجتمع ایمانی درصورت تعرض کافران، مجاز نیستند آزادی آنها را سلب نموده به‌نابودی‌شان اقدام نمایند [۲]، چرا که در این صورت مشیت حکیمانه امتحان و «ابتلاء» نقض می‌شود.

وظیفه پیامبر، چشم به‌نتیجه عمل داشتن و با زمان کارکردن است، تا هرکس به‌مقتضای عملکردش سرنوشت خود را رقم زند. در این روند نه شتابی باید به‌کار برد و نه دخالتی خارج از خواست الهی کرد. (فستبصرو یبصرون، بایکم المفتون). چرا که خداوند خودش بهتر از هرکس به‌آنکه از راهش گم شده آگاه است و به‌راه یافتگان نیز داناتر است (انّ ربک هواعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین). منظور از این سخن، اثبات علم خدا بر اعمال انسانها نیست، بلکه «داناتر بودن» او موردنظر است. وقتی صفت تفضیلی «اعلم» به‌جای فعل «یعلم» به‌کار می‌رود، منظور تأکید روی آگاهی خدا و بی‌نیازی او از علم دیگران است. یعنی اگر عده‌ای گمراه یا مرتکب گناه شدند، نیازی نیست دیگران تعصب نشان داده تنبیهشان نمایند! یا اینکه تلاش کنند از کار انها سردراورده گناهانشان برملا نمایند، خدا خودش بهتر می‌داند چه‌کسی گمراه شده و چه‌کسی هدایت یافته‌است. وقتی پیامبر خدا چنین رسالتی ندارد، به‌طریق اولی دیگران نیز مجاز نیستند «اختیار» بندگان او را سلب نمایند.

پیامبر خدا باید آنها را به‌حال خود آزاد رها نماید تا هرکس به‌تدریج به‌نتیجه عمل خود برسد. همچنانکه معلم دربرابر بازیگوشی‌ها و تنبلی‌ها و عدم انجام تکالیف مدرسه،

---

۲ . توضیح بیشتر در این موضوع را می‌توانید در کتاب «آزادی در قرآن» از همین قلم مطالعه فرمائید.

قبل از آنکه سال تحصیلی به پایان رسد، محصلی را مردود یا از مدرسه اخراج نمی‌سازد و هر شاگردی پله پله و به تدریج کسب علم می‌نماید یا مرحله به مرحله بدون آنکه متوجه باشد از دیگران عقب می‌افتد (فذرنی[۱] و من یکذّب بهذا الحدیث سنستدرجهم من حیث لایعلمون).

و بالاخره بر این اصل مهم تأکید می‌نماید که اصلاً ما خودمان به تکذیب کنندگان میدان و مهلت می‌دهیم تا در ابتلاء و امتحان دنیائی ماهیت و جوهر خود را بروز دهند: و املی لهم ان کیدی متین). کسی در عقوبت مخالفین خود عجله می‌کند که یا فرصت را از دست میدهد و یا در طرح و تدبیرش علیه دشمن اطمینان کافی نداشته باشد. امّا خداوند که مالک مطلق زمان و مکان است و قدرتش بر همه چیز چیره شده و تدبیرش علیه کسانیکه خلاف مشیت او رفتار نمایند استوار است (انّ کیدی متین) دلیلی ندارد عجله کند.

پس اکنون که خداوند در عقوبت منکرین عجله نمی‌کند رسولش نیز باید «صبر» کند و «حکم» پروردگار را با شکیبائی به‌عمل درآورد (فاصبر لحکم ربک ولا تکن کصاحب الحوت اذ نادی و هو مکظوم). در اینجا از کم‌صبری یکی از پیامبران، بدون آنکه نام او را ذکر کند، یاد می کند تا برای رسول خاتم عبرتی باشد. این پیامبر همان حضرت یونس (ع) است که نامش را در سوره‌های دیگر درارتباط با این داستان می‌خوانیم. ولی دراینجا گویا بخاطر لحن انتقادی آیات فقط به‌عنوان «صاحب‌الحوت» اکتفا کرده‌است. این پیامبر دربرابر نسبت‌های ناپسند یا تکذیب و انکار رسالتش دچار خشم گردید[۲] و قومش را رها کرد و با کشتی از آن شهر گریخت. و خداوند او را گرفتار موج دریا و دهان ماهی کرد تا متنبه گردد. و چون اهل ایمان و تسبیح خدا بود نجاتش داد و بار دیگر به‌سوی قومش فرستاد تا باردیگر ابلاغ رسالت نماید و این بار آنچنان توفیقی کسب کرد که قومش نمونه و مثلی برای ایمان شدند[۱]. داستان قوم «یونس» مثال تاریخی ارزنده‌ای است برای نشان‌دادن استعداد و ظرفیت انسان برای تغییر و تحول و نقش صبر و شکیبائی برای تربیت و اصلاح انسانها. و نیز یادآوری این اصل که چنین تحولی منحصراً در بستر «اختیار و آزادی» صورت می گیرد و

---

۱. معنای لغوی «ذر» چیزی را به‌حال خود رهاکردن و آزاد گذاشتن و عدم ممانعت می‌باشد.

۲. انبیاء ۸۷ ـ وذا النون اذ ذهب مغاضباً فظن ان لن نقدر علیه... (دراینجا نیز نام او برده‌نشده و به‌عنوان «ذاالنون» اکتفا شده‌است)

۱. داستان حضرت یونس (ع) به‌صورت پراکنده در سوره‌های انبیاء (۸۷ و ۸۸)، صافات (۱۳۸ تا ۱۴۸) یونس (۹۸) و... آمده‌است.

اکراه و اجبار را در آن راهی نیست. شگفت اینکه ایمان‌آورندگان این قوم را که پیامبرشان را قبلاً با آزار و اذیت و تکذیب از خود فراری داده بودند، خداوند در سوره‌ای به‌نام همان پیامبر (یونس) در کنار اصل آزادی ایمان بیان کرده‌است.

فلولا کانت قریة امنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس لمّا امنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی...

و لوشاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعاً افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین و ما کان لنفس ان تؤمن الا باذن‌الله و یجعل الرجس علی الذین لایعقلون (یونس ۹۸ تا ۱۰۰)

داستان باغداران، تمثیلی از زندگی دنیاپرستان

ثلث میانی این سوره، به‌دنبال بیان خصلت‌های تکذیب کنندگان، به‌داستان «ابتلا»ی باغداران می‌پردازند و تأکید می‌نماید اینان نیز همانند آنان در جریان «ابتلاء» هستند:

انا بلونا هم کما بلونا اصحاب الجنة...

این داستان درحقیقت نمونه و مثالی از زندگی بیشتر انسانها است که با غفلت و غرور به‌دنیا می‌پردازند و مسئولیتها و مردم را فراموش می‌کنند تا سرانجام گرفتار نتایج اعمال خود می‌گردند. خصلت‌هائی که از این باغداران سراغ می‌دهد مشابه همانهاست که از تکذیب کنندگان سراغ داده‌بود، در سوگند خوردن به‌خاطر موضوعات بی‌ارزش (اذاقسموا لیصرمنها مصبحین) و در منّاع الخیر بودن و امساک (ان لایدخلنّها الیوم علیکم مسکین - و غدوا علی حرد قادِرین) درحالیکه حق چنین اقتضا می‌کرد به‌هنگام میوه‌چینی سهم فقرا و نیازمندان را می‌پرداختند.[۲]

نتیجه‌ای که از این داستان گرفته‌می‌شود در دو آیه ۲۸ و ۲۹ به‌این ترتیب خلاصه می‌گردد:

قال اوسطهم الم اقل لکم لولا تسبحون. قالواسبحان ربّنا انّا کنّا ظالمین.

آنها اشکال کار خود را در عدم «تسبیح» می‌شمرند و سرانجام با تأکید بر ظالم‌بودن خود، پروردگار را «تسبیح» می‌نمایند! به‌راستی چه‌ارتباطی میان کار آنها و تسبیح پروردگار

---

۲. در سوره انعام با ذکر نعمت انواع باغات میوه با انواع میوه‌ها، دستور می‌دهد از میوه آن هنگام رسیدنش بخورید و روز چیدن آن «حق» آنرا (به‌نیازمندان) بپردازید و اسراف نکنید که او اسراف‌کنندگان را دوست نمی‌دارد... کلوا من ثمره اذااثمر و اتوا حقه یوم حصاده ولا تسرفوا انه لایحب المسرفین (آیه ۱۴۱) همچنین آیه ۲۶ سوره بنی اسرائیل و ۳۸ سوره روم که مشابه هستند (و ات ذا القربی حقه والمسکین و ابن السبیل...)

وجود دارد؟ از آنجائی که معنای اصلی این کلمه در ترجمه به‌فارسی مسخ شده است، معمولاً منظور از آن درک نمی گردد. اما ببینیم کجای کار آنها با تسبیح تناقض داشته‌است؟ معنای «سباحه» شناوری و حرکت است، حرکتی در جهت هدف و ساحلی معین و با حرکات منظم و مستمر درجهتی که مشیت خالق معین کرده‌است. درست مثل ماشینی که دستگاههای متعدد دارد و هر دستگاه و دنده درجهتی که سازنده‌اش طراحی کرده حرکت می کند و مجموعه آنها منظور معینی را تحقق می بخشند، ماشین ریسندگی، ماشین چاپ، ماشین تحریر، ماشین حساب و غیره. هماهنگی و نظم و کارکرد این ماشین دلالت بر کاردانی و لیاقت و هنر سازنده‌اش می کند و بینندگان را به‌تحسین (تسبیح نسبی) آن وامی دارد. این ماشین مدل کوچک و ناقصی است از ماشین بزرگتر هستی که تماماً با یک نظم و در یک سیستم کار می کند. اگر هدف و حرکت یک ماشین ریسندگی، بافت پارچه است، هدف ماشین هستی رشد و کمال بخشیدن به پدیده‌ها به‌سوی خدا می باشد تا مشمول رحمت الهی گردند.[1]

چگونه‌است اگر پیچ ومهره یا قطعه‌ای از یک ماشین بخواهد به‌میل خود و نه در جهت حرکت عمومی مجموعه (سباحه) حرکت کند؟ انسانی که با تکیه بر اسباب دنیائی (نه حکم خدا) برای خود اصالت و استقلالی قائل باشد و با غفلت و غرور، نظامات عمومی و قوانین شرع را زیرپا گذارد، درحقیقت مثل همان پیچ و مهره‌ای است که از خدمت برنامه‌عمومی ماشینی که به‌آن تعلق دارد خارج شده است. ارزش این پیچ و مهره در خدمت هماهنگی است که در مجموعه دستگاه انجام می دهد وگرنه وازده‌ای است که دور ریخته می‌شود. تسبیح خداوند از یک‌طرف پیوستن آگاهانه به‌حرکتی عمومی است، که مشیتش آنرا به‌راه انداخته، از طرف دیگر منزه و بی‌عیب و نقص شمردن هدف و حرکتی است که اراده فرموده‌است. و چنین است که «یاران باغ» پس از زمانی که با غفلت و غرور و باتکیه بر تلاش و تدبیر خویش به‌اسباب دل بستند و مؤثر و موجد و علت اصلی را فراموش کردند، سرانجام به‌ظلم خویش (انا کنّا ظالمین) و طغیان بر نظامات (انّا کنا طاغین) واقف شدند و

---

۱ . این سخن همان مفهوم «الا مارحم ربک و لذلک خلقهم» (هود ۱۱۹) می باشد

با اعتراف به حاکمیت و تدبیر الهی (ربوبیت)، به سوی «رب» خویش گرایش یافتند (عسی ربنا ان یبدلنا خیراً منها انا الی ربّنا راغبون).

داستان این باغداران باتوجه و عبرتشان ختم به خیر شد، امّا آیا برای ما فرصت و مهلتی برای توبه و بازگشت باقی است؟ (اللهم اجعل عواقب امورنا خیراً).

گمراهی و محرومیتی که نصیب یاران باغ شد (... قالوا انّا لضالون، بل نحن محرومون) عذابی بود که به خاطر دنیاطلبی و بخلشان دامنگیر شد و چنین است عذاب آخرت که البته اگر کسی بداند بس بزرگتر است:

کذلک العذاب و لعذاب الاخره اکبر لوکانوا یعلمون.

سجده

در آیه ۴۲ و ۴۳ سخن از «سجده» در دنیا و آخرت به میان می‌آید که همانند کلمه «تسبیح»، درک آن، برای کسانی که با مفاهیم قرآنی ازطریق ترجمه‌ها آشنا شده‌اند، مشکل است. بیشتر مردم سجده‌را در همان پیشانی به‌خاک سائیدن منحصر می‌نمایند و به‌مفهوم و مقصود آن توجه ندارند، درحالیکه این حرکت اگر به‌صورت مکانیکی و بدون توجه به‌منظور و معنای آن انجام شود تفاوتی با بقیه حرکات بدن نخواهد داشت. معنای سجود در لغت، اظهار فروتنی و خضوع و رام‌شدن می‌باشد که معنائی مقابل استکبار و امتناع و عصیان دارد، و مفهوم سجده به‌درگاه خدا، تسلیم‌شدن به‌خواست و اراده او و مشیتی که مقرر فرموده می‌باشد، همچنان‌که معنای تسبیح، پیوستن به‌حرکت عمومی جهان است، معنای سجده، اظهار فروتنی و خضوع دربرابر مشیت الهی و عدم عصیان و گردنکشی دربرابر نظاماتی که مقرر فرموده می‌باشد، در این حالت بنده ساجد تسلیم نظامی می گردد که خداوند عزیز و حکیم برقرار کرده‌است.

در قرآن به کرّات از سجده عمومی موجودات اعم از جاندار و بی‌جان (بی‌جان به‌زعم ما) مثل ماه و خورشید، ستاره، درخت، کوه و... یاد می کند و تصریح می‌نماید همه آنچه در آسمانها و زمین هستند، با شعور و بی‌شعور[1]، برای خدا سجده می‌نمایند، سجده فرشتگان نیز بر خداوند و به‌دستور او بر انسان، (که ابلیس از آن سرپیچی کرد) از همین قرار است، امّا سجده موجودات عالم پیروی آنها از نظامات و قوانینی است که خداوند مقرر فرموده و به‌صورت تکوینی انجام می‌شود، تنها انسان است که با اختیار و اراده‌ای که خدا به‌او عنایت

---

۱. در سوره رعد آیه (۱۵) کلمه «من» درباره سجده موجودات به‌کار برده و در سوره نحل آیه (۴۹) و حج آیه (۱۸) کلمه «ما».

کرده باید سجده تشریعی نماید و با آگاهی و ایمانی که کسب کرده اظهار تذلل و خضوع دربرابر اراده الهی نماید.

با شناختی که از تسبیح و سجده پیدا کرده‌ایم شایسته‌است به‌ستایش پروردگار تسبیح نمائیم و از ساجدین گردیم.

فسبح بحمد ربک و کن من الساجدین (حجر ۹۸)

اینک با توضیحاتی که داده شد، مجدداً به‌آیات ۴۲ و ۴۳ این سوره بازگشت می‌نمائیم و می‌بینیم چگونه کسانیکه درحیات دنیائی خویش اهل سجده (خاضع بودن دربرابر خدا و نظامات تکوینی و تشریعی او) نبوده‌اند، در آخرت نیز نمی‌توانند خود را هم‌آهنگ این نظامات و خاضع دربرابر آنها نمایند، بنابراین از پیوستن به‌جمع مؤمنین و داخل‌شدن در بهشت محروم می‌مانند:

یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون.

خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلة و قد کانوا یدعون الی السجود و هم سالمون.

تسلیم متقین و طغیان مجرمین

ثلث آخر سوره که فصل مستقلی را پس از داستان صاحبان باغ تشکیل می‌دهد، با این جمله آغاز می‌گردد:

انّ للمتقین عند ربهم جنات النعیم، افنجعل المسلمین کالمجرمین.

اگر این آیه را با آنچه درباره تسبیح و سجده گفته‌شد موردنظر قرار دهیم، به‌مفهوم و منظور آن بهتر پی می‌بریم. متقین کسانی هستند که با خویشتن‌داری دربرابر گرایشاتی که در داستان صاحبان باغ به‌آن اشاره شد، و خصلت‌هائی که در ابتدای سوره از مکذبین معرفی گردید، نفس خود را با قوانینی که خداوند تشریع فرموده هماهنگ می‌سازند. اینها همان «تسلیم» شدگان به‌خدا هستند که در نظام هستی نقش خویش راهمچون مهره‌ای از ماشین بزرگی ایفا می‌نمایند، درحالیکه «مجرمین» با طغیان بر نظامات، رابطه خود را مثل مهره‌ای که از ماشینی جدا شده باشد، از کل سیستم و نظام هستی قطع می‌نمایند[۱]. ارزشی که در صنعت برای هر قطعه‌ای قائل هستند به‌میزان نقشی است که آن قطعه در خدمت منظوری که از ساختن آن در یک مجموعه درنظر گرفته‌شده برآورده می‌کند. آیا تسلیم‌شدگان به‌نظامات الهی که درخدمت هدف مشترک خلقت هستند با بریدگان و جداشدگانی از این نظام

---

۱. اصولاً معنای لغوی «لاجرم» قطع کردن و بریدن است و در اصطلاح قرآنی به‌گناهی جرم گفته‌می‌شود که‌نوعی انفصال و بریدگی از خدا، مردم، مسئولیتها و قیامت در آن ملحوظ باشد.

برابرند؟ قطعاً خیر. افنجعل المسلمین کالمجرمین؟ ما لکم کیف تحکمون.

اسماء الهی

در این سوره هیچ نامی (حتی الله) به‌جز نام «رب» به‌کار نرفته‌است. تکرار ۹ بار نام «رب» که به‌صورت مضاف با ضمائر مختلف به‌کار رفته‌است (ربه، ربنا، ربک، ربهم) معنای خاصی را در ارتباط با تأکید سوره بر موضوع «ربوبیت» افاده می‌کند. تمرکز سوره روی این موضوع کلیدی نشان دهنده اهمیت اعتقاد به‌انحصار ربوبیت برای خدا است که شرط اولیه توحید می‌باشد.

آهنگ انتهائی سوره

سوره قلم از ۵۲ آیه تشکیل شده‌است که به‌جز ۱۰ آیه آن که با حرف «م» ختم شده بقیه آیات با حرف «ن» تمام شده‌اند.

درس‌هائی که از سوره قلم می‌توان گرفت

۱ـ حکم پروردگار ـ در آیه ۴۸ می‌فرماید (فاصبرلحکم ربک و لا تکن کصاحب الحوت). همچنین در این سوره بار دیگر نیز کلمه «حکم» به‌کار رفته‌است: آیات ۳۵ تا ۴۰ (افنجعل المسلمین کالمجرمین ما لکم کیف **تحکمون** ـ ام لکم کتاب فیه تدرسون ـ ان لکم فیه لمّا تخیرون ـ ام لکم ایمان علینا بالغة الی یوم القیمه ان لکم لما **تحکمون**) منظور از حکم همان داوری و قضاوت نهائی است. از آنجائیکه خداوند حلیم است و در حکم خود عجله‌ای ندارد، به بندگان مهلت و مدت کافی داده‌است. بنابراین رسول اکرم نباید عجله و شتابی برای ایمان آنان نشان دهد. این امر تدریجی و قلبی است و در همه تحولات اجتماعی نیز سیر تغییرات و تطور اوضاع به‌صورت آرام و تدریجی و به‌موازات تغییر نفوس مردم انجام می‌شود.

۲ـ عامل صبر یعنی روی عنصر زمان و تحولات تدریجی تکیه‌کردن و با اخلاق نیکو با مخالفین برخورد کردن و چشم به‌آینده تحولات داشتن رسم پیامبری است (انک لعلی خلق عظیم فستبصر و یبصرون).

۳ـ پیامبر نیازی ندارد نگران گمراهان و بی‌حساب و کتاب ماندن زشتکاری‌های آنان باشد، خداوند خودش بهتر از هرکس این‌را می‌داند. وظیفه پیامبر فقط عدم اطاعت از آنها و سازش نکردن با ایشان است: فلا تطع الکافرین. ودوا لو تدهن فیدهنون ـ ولا تطع کل حلاف

مهین.. (یعنی به‌جای تعرض و ممانعت باید از آنها کناره گرفت و اعتنائی به‌آنها نکرد)

۴ـ کار خدا زیبا و بی‌عیب و نقص و مبرای از هرگونه سوء است. و این است معنای تسبیح که اعتراف و اشعار دائمی به‌این حقیقت است، حال اگر کسی یکی از دستورات خدا را انجام ندهد، درحقیقت درستی آن کار را عملاً نفی کرده و کار خود را بهتر دیده و سبحان بودن پروردگار را نقض کرده است. در سوره قلم نشان می‌دهد باغداران ثروتمند با استنکاف از انفاق به‌مستمندان عملاً تسبیح خدا را انکار کرده‌بودند (قال اوسطهم الم اقل لکم لولا تسبحون ـ قالو سبحان ربنا انا کنا ظالمین) و مرتکب ظلم به‌نفس خود (یا مردم و خدا) شده‌بودند، همچنین حضرت یونس در مرحله اوّل رسالت با بی‌صبری دربرابر انکار مردم مرتکب ظلم شده بود، ولی به‌دلیل مسبح بودن مشمول عنایت ربوبی قرار گرفت:

(سبحانک لااله الا انت انی کنت من الظالمین ـ لولا کانت من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم بیعثون).[1]

ارتباط سوره‌های قلم و حاقه (۶۸-۶۹)

وجه مشترک سوره‌های حاقه، معارج و نوح که پس از سوره قلم قرار گرفته‌اند، انکار «عذاب» (دنیائی یا اخروی) توسط کافران است. این سوره نیز مکانیسم تحقق عذاب دنیائی را در قالب داستان باغداران بخیلی بیان و از این مصداق عینی برای نشان‌دادن چگونگی نزول عذاب استفاده می‌کند و نتیجه می‌گیرد عذاب آخرت نیز همین قانونمندی را دارد.

در این داستان که به‌تفصیل و با جزئیات بیان شده است نشان می‌دهد چرا و چگونه عذاب (به‌معنای محرومیت و درد و رنج و غم و غصه) دامنگیر انسان می‌شود.

تعدادی باغدار در فصل چیدن میوه و محصول، برای آنکه فقرا و محرومین جمع نشده و از آنها تقاضای کمک نکنند، تصمیم میگیرند قبل از طلوع آفتاب هنگامی که مردم در خواب‌اند این کار را بدون سرو صدا و مخفیانه و در تاریکی انجام دهند تا کسی خبردار

---

۱. در سوره قلم، همچنین سوره انبیاء، از آنجائیکه بوئی از مذمت و انتقاد نسبت به حضرت یونس(ع)، بخاطر کم صبری آن حضرت در ابتدای رسالت، استشمام می‌شود، از آن پیامبر بزرگ با اشاره و کنیه «ذاالنون» و «صاحب الحوت» یاد شده است تا حواس شنونده را متوجه داستان بلعیده شده توسط نهنگ کند. امّا در سوره یونس (و در سایر سوره‌ها) که رنگ تمجید و تحسین دارد، نام واقعی آن حضرت، یعنی «یونس» برده شده است. گویا خداوند حکیم که ستار العیوب و غفور و رحیم است، نخواسته نام پاک پیامبرش با شائبه‌ای از شک و تردید همراه باشد و این درس بزرگی است از حلم و کرم برای انسانهای طالب مکارم اخلاق.

۱. ازنظر علم هیئت و فیزیک نجومی روشن است که به‌هنگام مرگ ستارگان به‌دلیل به‌پایان رسیدن فعل و انفعالات هسته‌ای تبدیل هلیوم به‌ئیدروژن، رنگ قشر مرکزی آن از سفید به‌طرف قرمز میل می‌کند و آسمان سرخ‌رنگ می‌گردد. کوهها نیز به‌دلیل تغییرات نیروی جاذبه متلاشی و سرگردان در فضا می‌شوند.

نشود. آنها در این تصمیم، خود را فعال مایشاء دانسته و هیچ استثناء و احتمالی برای عدم توفیق در این کار قائل نشدند. امّا وقتی صبح زود به‌سراغ باغات خود با حالت خفا و خندان می‌روند و احساس زرنگی و توانائی و تدبیر برای بازداشتن بینوایان از دریافت صدقه می‌کنند، مواجه با صحنه‌ای باورنکردنی می‌شوند. ابتدا فکر می‌کنند اشتباه آمده‌اند! ولی به‌زودی می‌فهمند شب هنگام باغاتشان دچار سانحه و طوفانی شده و همه محصولات از دست رفته‌است. وقتی محرومیت خود را از نتیجه تلاش یکسال کار و زحمت می‌بینند، به‌خود می‌آیند و احساس ندامت کرده می‌فهمند تکیه مطلق بر خود و درنظر نداشتن عوامل مؤثر دیگری که خارج از خواست و اراده آنها و تماماً به‌مشیت الهی است، موجب این محرومیت گشته‌است، در این حالت با منزه‌شمردن خدا (منزه و بی‌عیب و نقص شمردن مشیت او) اعتراف به «ظلم» (ظلم به‌نفس خود و به‌حقوق محرومان) می‌کنند و با نکوهش و اذعان به‌اینکه با چنین خودخواهی و بخل و بی‌خبری دچار طغیان (خروج از حد و مرز خود) شده بودند توبه و به‌سوی خدا متوجه می‌شوند و این بار اظهار امیدواری می‌کنند که شاید خدا باغات بهتری به‌آنها عنایت کند (به‌جای تکیه بر خود امید بستن بر خدا).

پس از ذکر این ماجریٰ چنین نتیجه گرفته می‌شود: «چنین است عذاب و قطعاً عذاب آخرت اگر مردم بدانند بزرگتر است (كذلک العذاب و لعذاب الاخرة اكبر لوكانوا يعلمون).

در این داستان ساده که مشابه آن همه‌روزه به‌اشکال مختلف برای اکثر مردم اتفاق می‌افتد، نشان می‌دهد چگونه گرفتاری‌های زندگی و درد و رنج‌ها و محرومیت‌ها همان «عذاب» عملکردهای ظالمانه‌ایست که با فراموش کردن خدا و اطمیان و تکیه بر «خود» تحقق می‌یابد، طغیانی است که آدمی نسبت به‌موقعیت و حد و مرز خود می‌کند و بیش از آنچه لازم است طلبیده و از حریم حلال و حرام خارج می‌گردد.

در مقیاس بزرگتر، عذاب انقراض و هلاکت اقوام نیز به‌دلیل پیوستگی نظامات زمین و آسمان با نظام عوالم انسانی و عملکرد آدمیان همین قانونمندی را دارد. از آن بالاتر، عذاب آخرت نیز به‌دلیل مقدمه بودن دنیا برای حیات جاوید آخرت، چنین است ولی با مقیاس و شدت و وسعتی عظیم‌تر.

با توضیحات فوق چنین به‌نظر می‌رسد که سوره قلم در تبیین مسئله «عذاب»، جنبه مقدمه‌چینی و زمینه‌سازی برای سه سوره بعدی داشته باشد. در این صورت وجه ارتباط آن با سور سه‌گانه روشن می‌گردد.

نکته ظریفی در سوره قلم، در ارتباط با اشاره‌ای که به‌حضرت یونس کرده‌است، جالب توجه است. می‌دانیم قوم یونس در آستانه فرارسیدن عذاب بودند که یونس از میان آنها

به‌حالت قهر و اعتراض بیرون رفت. امّا قوم او توبه کردند و عذاب از آنها برداشته شد. و برعکس، حضرت یونس که با بی‌صبری دچار ظلمی بر نفس خویش شده‌بود، گرفتار عذابی در دل نهنگ گشت. این عذاب نیز به‌دلیل «مسبّح» بودن حضرت یونس از او برداشته شد و نجات یافت. به‌این ترتیب نشان داده می‌شود با توبه و تسبیح می‌توان عذاب را برگرداند و اثرات آنرا خنثی کرد.

به‌غیر از مسئله عذاب، وجوه مشترک دیگری نیز میان این دو سوره به‌چشم می‌خورد که ذیلاً اشاره می‌نمائیم:

مجنون نامیدن پیامبر ـ ابتدا و انتهای سوره قلم (که جنبه مقدمه و نتیجه گیری دارد) چنین نسبت و اتهامی را به پیامبر (ص) مطرح می‌سازد

نون ـ والقلم و ما یسطرون ـ ما انت بنعمة ربک <u>بمجنون</u>

و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لمّا سمعواالذکر و یقولون انه <u>لمجنون</u> ـ و ما هوالاذکر للعالمین.

در سوره حاقه نیز مشابه چنین اتهاماتی را علیه پیامبر نقل می‌نماید (آیات ۴۰ ← ۴۳)

انه لقول رسول کریم ـ و ما هو بقول <u>شاعر</u> قلیلاً ما تومنون ـ و لا بقول <u>کاهن</u> قلیلاً ما تذکرون ـ تنزیل من رب العالمین

در سوره قلم مجنون نامیدن پیامبر را ذکر می‌نماید و در سوره حاقه شاعر و کاهن نامیدن او را و در هر دو سوره این اتهامات را با تأکید بر اینکه قرآن جز یادآوری (ذکری) از جانب «رب‌العالمین» و فرستاده شده او (تنزیل من رب‌العالمین) نیست رد می‌کند.

طبقه‌بندی انسان‌ها در قیامت ـ در سوره قلم دو دسته: مسلمین و مجرمین (تسلیم شدگان به‌نظامات الهی و بریدگان از آن) را که به‌عبارت دیگر همان متقین و ظالمین هستند، معرفی می‌نماید و درسوره حاقه اصحاب یمین و اصحاب شمال را، و به‌این ترتیب هر دو سوره سرنوشت نهائی انسانها را در آخرت برحسب عملکرد آنها نشان می‌دهد.

سوره «حاقّه» (۶۹)

محتوای سوره

محور اصلی این سوره همانطور که از آیات کوتاه و کوبنده ابتدای آن برمی‌آید، درباره «تحقق» و حتمیت وقوع امری است که یکی از نام‌های آن برگرفته از کلمه «حق» (مقابل باطل) به‌معنای واقع شدن و تحقق یافتن مسلّم می باشد.

الحاقه، ما الحاقه، و ما ادریک ماالحاقة...

و در قرآن کریم هرگاه کلمه «حقّ» (یا حقّت، به‌صورت متعدی) به کار رفته‌است غالباً درباره «تحقق عذاب» بر کافران می باشد که حتمیت و حقانیّت چنین عذابی را مورد تأکید قرار می دهد[1]. مشیت خدا بر این قرار گرفته که هرکس خود هدایت راکسب نماید. و «قول» او بر اینکه جهنم از کسانی که از هدایت او روی برتابند، اعم از جن و انس، پرخواهد شد، «تحقق» مسلّم خواهد یافت[2].

علاوه بر نام «حاقه»، نامهای دیگری بر این امر مسلّم و فراگیر در این سوره

---

۱. این مسئله گاهی به‌صورت «تحقق عذاب» مورد تأکید قرار گرفته و گاهی به‌صورت «تحقق کلمه رب» یا «تحقق قول رب» که در هر حال به‌عذاب برمی گردد:

مثل:

۲۲/۱۸ و کثیر حقّ علیه العذاب

۳۹/۱۹ افمن حق علیه کلمة العذاب...

۳۹۷۱ قالو بلی و لکن حقت کلمه العذاب علی الکافرین

۱۰/۳۳ کذلک حقت کلمة ربک علی الذین فسقوا

۴۰/۶ و کذلک حقت کلمة ربک علی الذین کفروا

۱۷/۱۶ فحقّ علیها القول فدمّر ناها تدمیراً

۲۸/۶۳ و قال الذین حقّ علیهم القول

۳۲/۱۳ و لکن حقّ القول منّی لاملئن جهنم...

۳۶/۷ و لکن حق القول علی اکثرهم

۳۷/۳۱ فحق علینا قول ربّنا انّا لذائقون

۴۶/۱۸ و ۴۱/۲۵ و حق علیهم القول...

۲. سجده ۱۳ (ولو شئنا لاتینا کل نفس هدیها و لکن حقّ القول منّی لاملئن جهنم من الجنة و الناس اجمعین)

گذاشته شده است که هر کدام از زاویه بخصوصی آنرا تعریف می کند. از جمله:

قارعه (به دلیل کوبندگی آن): آیه (۴) کذبت ثمود و عاد بالقارعه.

واقعه (به دلیل حتمیت وقوع آن): آیه (۱۵) فیومئذ وقعت الواقعه

و اتفاقاً اشارات فوق مشابهت بسیار نزدیک سوره «حاقه» را با سوره‌های «قارعه» و «واقعه»، که هرسه در سومین سال بعثت نازل شده‌اند، نشان می دهد که در این مورد پس از ذکر محورهای اصلی سوره به شرح نکات مشترک خواهیم پرداخت.

در همان ابتدای سوره با جمله «ما ادریک ما الحاقه» بر عظمت و شگفتی چنین واقعه حیرت‌انگیز که فراتر از ظرفیت ذهنی و حد درک و فهم انسان است تأکید می کند تا بدانند از روی جهل و نادانی چه واقعه کوبنده‌ای را انکار می‌نمایند (کذبت ثمود و عاد بالقارعه).

و اتفاقاً غالب مواردی که جمله «ماادریک...» در قرآن به کار رفته درارتباط با قیامت یا عذاب آن می باشد[1].

جالب اینکه علاوه بر ابتدای سوره که با نام «حاقه» بر «تحقق قطعی» قیامت و عذاب کافران تکذیب کننده تأکید می کند، در انتهای سوره نیز که خلاصه و جمع بندی و نتیجه گیری آن محسوب می شود مجدداً با تکرار کلمه «حق» یقینی بودن امری را که تکذیب می‌نمایند، با تصریح بر حسرتی که به هنگام وقوع آن خواهند داشت، بیان می‌نماید:

(و انا لنعلم انّ منکم مکذبین ـ و انه لحسرة علی الکافرین ـ و انه لحق الیقین).

حال که حقانیت و تحقق چنین امری قطعی و مسلم است پس باید از توجیهات و تصورات باطلی که در این زمینه داریم توبه کنیم و پروردگار عظیم را منزه از این پندار بشماریم که جهان را عبث و باطل آفریده و نسبت به اعمال نیک و بد انسانها بی تفاوت باشد.

و به همین مناسبت سوره حاقه با فرمان به تسبیح پروردگار عظیم ختم می شود: و انه لحق الیقین ـ فسبح باسم ربک العظیم.

نام «عظیم» که در انتهای این سوره و نیز یکبار دیگر در متن آن به کار رفته است (انه کان لا یومن بالله العظیم) به استثنای این دو مورد، همچنین آخرین آیه سوره «واقعه» در هیچ سوره دیگری نیامده است[2] این نکته نشان دهنده این حقیقت است که سوره حاقه (همچنین واقعه)

---

۱ . مثل: ما ادریک ماالحاقه، ما ادریک ماالقارعه، ما ادریک مایوم الدین، ما ادریک مایوم الفصل، ما ادریک ماسقر، ما ادریک ماالحطمه، نارالله الموقده، ما ادریک ماهیه نار حامیه (هاویه)، ما ادریک ما سجین، ما ادریک ماعلیون...

۲ . شگفت اینکه ۸۵ بار کلمه عظیم در قرآن آمده است امّا به جز سه مورد فوق بقیه موارد به عنوان صفتی برای عذاب، فضل الهی، فوز، یوم، عرش، اجر و... (نزدیک به ۳۰ موضوع) به کار رفته است.

جلوه هائی از عظمت الوهیت (آیه ۳۳) و ربوبیت (آیه ۵۲) را در تحقق امر قیامت تبیین می نماید.

مشابهت سوره های حاقه، واقعه، قارعه

گرچه سوره های سه سال ابتدای بعثت ازنظر تأکید فوق‌العاده روی مسئله وقوع قیامت و آثار و عوارض و نتایج آن با هم مشابهت فراوانی دارند [1]، ولی سه سوره حاقه، واقعه و قارعه (به خصوص دو سوره اوّل) که هرسه در سومین سال بعثت نازل شده‌اند [2]، هماهنگی بیشتری را نشان می دهند. مضمون عمومی این سوره ها بیان قطعیت تحولات شگفتی است که به هنگام وقوع قیامت رخ می دهد که در آستانه این انقلاب عظیم، زمین و آسمان و بطور کلی جهان هستی درهم ریخته به گونه دیگری درمی‌آیند. پس از ذکر این مقدمه، در سوره های فوق الذکر سرنوشت نهائی انسان را برحسب کردارش رقم می‌زنند و حساب اعمال را عرضه می نماید، البته هرکدام به سبک و سیاقی متناسب با سوره، و بالاخره در سوره های واقعه و حاقه بر صادق بودن «کتاب» یا «رسولی» که چنین حقیقتی را برای نجات انسانها بیان داشته است سوگند می خورد.

ذیلاً مشابهت های ویژه دو سوره فوق‌الذکر را که در مواردی کاملاً با یکدیگر منطبق هستند بیان می نماید:

۱ـ نام عظیم ـ همانطور که اشارت رفت نام نیکوی «عظیم» منحصراً در همین دو سوره به کار رفته‌است و هر دو سوره با آیه «فسبح باسم ربک العظیم» ختم می‌شوند. گویا پس از نزول این دو سوره در سال سوم بعثت بوده‌است که رسول‌اکرم (ص) فرمان یافت در رکوع نماز خدا را به‌صفت عظیم تسبیح نماید.

۲ـ سوگند به‌حقانیت قرآن ـ خبری که از تحولات عظیم قیامت داده‌شده منبعی جز قرآن ندارد [3]، چرا که اصولاً «علم» بشر که در بستر واقعیات و تحقق یافته‌ها (طبیعت و پدیده های موجود) جولان می دهد راهی به‌سوی ماوراء طبیعت یا تحقق نایافته‌ها ندارد. بنابراین باور داشتن و اثبات این قضیه ازطریق ایمان است. امّا ایمان به‌چنین واقعه‌ای بدون یقین به‌صداقت گوینده‌اش ممکن نیست و به‌همین دلیل در هر دو سوره با سوگندی بس

---

۱ . این سوره‌ها عبارتند از: قارعه، زلزال، تکویر، انفطار، نباء، قیامة، انشقاق، غاشیه، معارج، حاقه، واقعه و...

۲ . اتفاقاً در سوره حاقه هر سه‌نام فوق آمده‌است.

۳ . البته در توراة و انجیل نیز که موردتحریف و تغییر قرار گرفته، اشاراتی کلی و اجمالی (نه به‌تفصیل و تشریح قرآن) به‌تناسب رشد فکری بشر آن دوره به‌مسئله آخرت شده‌است.

شگفت به پدیده‌های عظیم و دیدنی یا نادیدنی طبیعت موجود حقانیت آنچه را که ازجانب رب‌العالمین نازل شده مورد تأکید قرار می‌دهد. (تنزیل من رب العالمین).

و شگفت اینکه برای تحریک باور انسان، پروردگار عظیم مؤکداً (با حرف تأکید لا) سوگند می‌خورد[1] که این کتاب (یا رسول‌آورنده آن) ازجانب همان کسی است که همه عالمین را تحت پوشش «ربوبیت» دارد و نبوت و کتاب نیز جزئی از ربوبیت است.

ذیلاً مشابهت دو سوره موردنظر را در تبیین مسئله فوق، با قراردادن آیات مربوطه در کنار یکدیگر نشان می‌دهیم:

(واقعه) **فلا اقسم بمواقع النجوم ـ و انه لقسم لوتعلمون عظیم ـ انه لقرآن کریم ـ فی کتاب مکنون ـ لایمسّه الا المطهرون ـ تنزیل من رب‌العالمین.**

(حاقه) **فلا اقسم بما تبصرون ـ و ما لاتبصرون ـ انه لقول رسول کریم ـ و ما هو بقول شاعر قلیلاً ما تومنون ـ ولا بقول کاهن... ـ تنزیل من رب‌العالمین.**

همانطور که ملاحظه می‌شود ابتدا و انتها و وسط دو عبارت فوق با یکدیگر قابل انطباق (کامل یا نسبی) هستند. تفاوتی هم که وجود دارد در جواب قسم است. در سوره واقعه (اول) چون منظور اثبات کرامت قرآن و صدق وعده آن‌است، بر مکنون‌بودن و دور از دسترس ناپاکان قرارداشتن آن تأکید شده ولی در سوره دوم (حاقه) بر کرامت رسولی که چنین گفتاری را از جانب خدا آورده و صداقت او و برائتش از شاعری و کهانت تصریح شده‌است. در هر حال نتیجه هر دو عبارت به‌این برمی گردد که این قول تنزیل از جانب رب‌العالمین است.

۳ـ تحقق عذاب بر مکذبین ـ در هر دو سوره به‌ترتیب ذیل بر موضع کافران «در تکذیب» این حقایق و راست و «یقینی» بودن آن تأکید می‌نماید:

(واقعه:) و اما ان کان من المکذبین الضالین ـ فنزل من حمیم ـ و تصلیة جحیم ـ ان هذا **هذاالهو حق الیقین ـ فسبح باسم ربک العظیم.**

(حاقه:) و انا لنعلم ان منکم مکذبین و انه لحسرة علی الکافرین ـ و انه لحق الیقین ـ **فسبح باسم ربک العظیم.**

در ابتدا از مکذبین و در انتها از تسبیح پروردگار عظیم مشترکاً یاد می‌کند. تنها در وسط عبارت است که اختلافی در ظاهر وجود دارد. در اینجا کلمه «حسرت» که ازدست دادن بهشت و رستگاری ابدی است دربرابر حمیم و جحیم که نقطه مقابل آن است قرار

---

۱. گرچه عده‌ای از مفسرین حرف لا (درلااقسم) را نافیه و به‌معنای سوگند نمی‌خورم (به‌جای مؤکداً سوگند می‌خورم) گرفته‌اند ولی در این‌حالت نیز به‌گونه دیگری تأکید بکار رفته‌است.

داده شده است.

۴ـ اصحاب میمنه و اصحاب مشئمه ـ در سوره واقعه انسانها را برحسب اعمال به سه دسته: ۱ـ اصحاب المیمنه، ۲ـ اصحاب المشئمه، ۳ـ سابقون، تقسیم می نماید و سرنوشت هرکدام را در آخرت نشان می دهد. به همین نحو در سوره حاقه از یمین و شمال سخن می گوید و نامه عملی که به دست انسان داده می شود:

فاما من اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه

و امّا من اوتی کتابه بشماله فیقول یا لیتنی لم اوت کتابیه

۵ـ وقوع واقعه قیامت و تحولات زمین و آسمان ـ سوره واقعه با آیه: اذا **«وقعت الواقعه»** آغاز می شود و در آیه ۱۵ سوره حاقه نیز به همین واقعه اشاره می شود (فیومئذ وقعت الواقعه) و به غیر از این دو مورد، این کلمه در سوره دیگری به کار نرفته است. در ارتباط با این واقعه در هر دو سوره به انقلاباتی در زمین و آسمان اشاره شده که ذیلاً نقل می گردد.

(واقعه) اذا وقعت الواقعه ـ لیس لوقعتها کاذبه ـ خافضه رافعه ـ اذا رجت الارض رجّا ـ و بسّت الجبال بسّاً ـ فکانت هباءً منبثاً.

(حاقه) فاذا نفخ فی الصور نفخه واحده ـ و حملت الارض والجبال فدکتا دکة واحده ـ فیؤمئذ وقعت الواقعه ـ و انشقت السماء فهی یومئذ واهیه.

۶ـ مشابهت در زندگی دنیائی و اخروی ـ توصیفاتی که در هر دو سوره از بهشت متقین و جهنم مجرمین شده تا حدود زیادی به یکدیگر مشابهت دارد، علاوه بر آن اشاراتی که به نحوه زندگی کافران در دنیا شده در هر سوره به تناسب سیاق آن تغییر کرده است.

(واقعه) انهم کانوا قبل ذلک مترفین ـ و کانوا یصرّون علی الحنث العظیم ـ و کانوا یقولون ءاذا متنا...

(حاقه) انه کان لایؤمن بالله العظیم ـ ولا یحض علی طعام المسکین.

مشابهت های دیگری نیز این دو سوره دارند که مقایسه و مقابله آنها به فهم بیشتر مضامین هر دوسوره کمک شایان می نماید.

تقسیمات سوره

این سوره را باتوجه به تغییر سیاق و مضامین آن بطور کلی می توان به ۴ بخش تقسیم نمود. بااین تقسیم بندی ارتباط آیات هر بخش را با یکدیگر بهتر می توان درک کرد:

۱ـ سه آیه ابتدای سوره ـ مطرح ساختن تحقق قطعی قیامت و عذاب (طرح موضوع)

۲ـ آیات ۴ تا ۱۲ ـ اشاره ای به تکذیب اقوام گذشته و هلاکت کافران (بخش تاریخی ـ

گذشته)

۳ـ آیات ۱۳ تا ۳۷ ـ تصویری از قیامت و سرنوشت نهائی انسانها برحسب نامه اعمال (بخش آینده)

۴ـ آیات ۳۸ تا ۵۲ ـ نبوت و کتاب، آزمایش کافران عصر اسلام (بخش حال و حاضر)

جریان تاریخی تکذیب

در آیات بخش دوّم (۴ تا ۱۲) اشاره‌ای مجمل و گذرا به تکذیب قوم ثمود و عاد و خطاکاری فرعون و اقوام قبل از او و مؤتفکات (قوم لوط پیامبر) می‌نماید. و در آخر بطور تلویحی از داستان «نجات» مؤمنین در کشتی نوح (ع) یاد می‌کند تا جریان تاریخی «نجات» را در کنار جریان «هلاک» نشان دهد و این واقعه شگفت را که منجر به‌نابودی نوع بشر (حداقل در آن منطقه زمین) و نجات قلیلی از مؤمنین شد به‌عنوان اولین تجربه بشر و اولین محصول نبوت (نوح اولین پیامبراولوالعزم) معرفی نماید تا تذکری برای نسلها و امت‌های آینده باشد و گوشهای شنوا طنین اولین بانگ بیداری را بشنوند:

انّا لمّا طغا الماء حملناکم فی‌الجاریه، لنجعلها لکم تذکرة و تعیها اذن واعیه

(آیات ۱۱ و ۱۲).

مقدم آمدن ضمیر «انّا» و تأکید بر «لکم»، عنایت و رحمت ویژه پروردگار را به‌رشد و کمال و نجات انسان از گرداب بلاها نشان می‌دهد.

نکتهٔ جالب توجه تفصیلی است که در آیات این بخش، علیرغم اختصار واجمال آن، درباره سرنوشت قوم عاد داده‌شده‌است. بطوری که نیمی از این بخش اختصاص به‌این قوم پیدا کرده‌است. گویا این توجه و تأکید بخاطر قدرت و شوکت فوق‌العاده این مردم بوده‌باشد که موجب غرور و غفلتی بیش از بقیه اقوام شده‌است. برحسب اشارات قرآن قوم عاد به‌دلیل برخورداری از مواهب طبیعی سرشار و زندگی در سرزمینی پرباران و حاصلخیز، نیرومندی (بدنی و اقتصادی) روزافزون و فوق‌العاده یافتند[1] و ازنظر جسم و بنیه بدنی بسیار قوی‌هیکل و تنومند گشتند.[2] بطوریکه مستکبرانه ادعا کردند «ابرقدرت» جهان

---

۱. هود ۵۵ ... یرسل السماء علیکم مدراراً و یزدکم قوة الی قوتکم ولا تتولوا مجرمین
رفاه و نیرومندی و مصرف و شکم‌پرستی موجب تغییر خلقیات این قوم و بداخلاقی و خشونت و جباریت آنها گردید. (شعراء ۱۳۱ ـ و اذا بطشتم بطشتم جبّارین)

۲. اعراف ۶۸ـ ... زادکم فی الخلق بصطة فاذکروا آلاء‌الله لعلکم تفلحون.

هستند![1] و بااتکاء به‌این توانمندی‌ها کاخ‌ها و قصرهائی بنا کردند و شهر «ارم» را به‌وجود آوردند که در شوکت و زیبائی و هنر معماری بدیعی که در ساختن کاخها و ستونهای عظیم سنگی به‌خرج داده‌بودند، شهره آفاق و از عجائب عالم گشت[2]. با این همه جلال و جبروت وقتی عذاب الهی درنتیجه عمل خودشان فرارسید با نیروی باد! همین باد که برای سست و ساده نشان‌دادن چیزی به‌آن مثل می‌زنند، علیرغم هیکل‌های تنومند و قدبلند و عضلامت سطبری که داشتند همچون تنه‌های درخت نخل از ریشه کنده‌شده به‌زمین مرگ افتادند[3].

به‌نظر می‌رسد تأمل و توقفی که درمورد قوم «عاد» در آیات این بخش شده و تفصیلی که علیرغم اختصار داستان بقیه اقوام در این‌مورد داده‌شده، بی‌مناسبت با زمینه‌های تاریخی فوق الذکر نباشد. وقتی چنین مردمی با این قدرت و عظمت به‌این سرنوشت دچار شدند، وای بر حال تکذیب کنندگان فقیر و ضعیف قریش و دیگر کفار عربستان و کافران و مشرکین حال و آینده!

نبوت و کتاب

همانطورکه گفته‌شد آخرین بخش این سوره، که آهنگ دیگری نیز پیدا می‌کند، از آینده‌قیامت، که دربخش سوم به‌آن پرداخته بود، خواننده را به‌حال حاضر و رسالت پیامبر و کتابی که از جانب خدا آورده متوجه می‌سازد. این بخش با سوگندی فراگیر به‌تمامی آنچه دیده‌می‌شود یا نمی‌شود آغاز می‌گردد (فلااقسم بما تبصرون و مالاتبصرون). تنوع غیرقابل شمارش موجودات زنده و غیرزنده اعم از جماد و نبات و حیوان در کوه و دشت و دریا و آسمان چیزی نیست که احتیاجی به‌توضیح داشته‌باشد، اینها را با چشم خود می‌بینیم، امّا عظیم‌تر و بیشتر از اینها، پدیده‌ها و موجوداتی است که به‌چشم نمی‌آیند، نه‌تنها به‌دلیل کوچکی همچون میکرب‌ها و الکترونها و جریانات مغناطیسی و الکتریسته وغیره، بلکه حتی به‌دلیل بزرگی و بُعد مسافت فوق‌العاده‌ای که با ما دارند، بطوریکه مرکب نور که رساننده تحولات ستاره‌های دور در کهکشانهای اطراف ما میباشد، علیرغم سرعت فوق‌العاده‌ای که

---

۱. فصلت ۱۵ ـ فاما عاد فاستکبروا فی الارض بغیر الحق و قالوا من اشدّ مناقوة ـ اولم یروا ان الله الذی خلقهم هو اشد منهم قوة ...

۲. فجر ۶ ـ الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد ـ شعراء ۱۳۰ ـ اتبنون بکل ریع آیة تعبثون و تتخذون مصانع لعلکم تخلدون

۳. قمر ۱۸ ـ انا ارسلنا علیهم ریحاً صرصراً فی یوم نحس مستمر ـ تنزع الناس کانهم اعجاز نخل منقعر.

دارد، و علم بشر سریعتر از آن نمی‌شناسد، سالها و قرنها، و بلکه هزاران و میلیونها سال طول می‌کشد تا تولد، مرگ، انفجار و تحول و دگرگونی ستاره‌ای را به‌رؤیت ما برساند. بسیاری از ستاره‌های فروزانی که هم‌اکنون در آسمان مشاهده می‌کنیم[۱]، صدها یا هزاران سال قبل متلاشی و نابود شده‌اند و هنوز نور آنها بما نرسیده و گذشته قبل از انفجار آنها را مشاهده می‌کنیم. فرضاً اگر خورشید ما منفجر گردد، ساکنین زمین ۸ دقیقه و ۱۳ ثانیه بعد منظره انفجار را می‌بینند و به‌همین ترتیب تحولاتی که در ستاره‌های دوردست اتفاق می‌افتد به‌تناسب فاصله آنها با زمین گاهی تا میلیونها سال نوری بعد خبر آن به‌زمین می‌رسد!! تازه آنچه ما در آسمان با چشم مسلح و با دوربین‌های پیشرفته می‌بینیم، ستاره‌های فروزان یعنی خورشید هائی هستند که درخشش و تلألؤ دارند و گرنه سیاراتی مانند زمین که سرد و تاریکِ هستند نوری ندارند که دیده‌شوند.

نتیجه‌ای که از سوگند «فلااقسم بما تبصرون و ما لاتبصرون» گرفته می‌شود حقانیّت گفتاری است که رسولی کریم آنرا ابلاغ نموده (انه لقول رسول کریم) رسولی که نه شاعر است و نه کاهن، بلکه آنچه می‌گوید حقایق نازل‌شده‌ای (در سطح درک و فهم و ظرفیت ذهنی بشر) است که از جانب «رب‌العالمین» برای تربیت و رشد انسان‌ها تلاوت می‌کند (تنزیل من رب‌العالمین). پس از این مقدمات تأکید می‌کند که هرگز رسول نمی‌تواند چیزی را به‌خدا نسبت دهد و سخنی را از خود به‌عنوان کلام الهی القاء نماید که در این‌صورت شدیدترین عقوبت را خواهد چشید. بنابر این آنچه ابلاغ می‌کند جز کلام خالص خدا به‌عنوان «تذکره‌ای برای متقین» نیست و علیرغم تکذیب کافران، حقانیت یقینی آن به‌زودی آشکار خواهد شد (وانه لتذکرة للمتقین ـ و انا لنعلم ان منکم مکذبین ـ و انه لحسرة علی الکافرین ـ و انه لحق الیقین ـ فسبح باسم ربک العظیم).

در آیات این بخش (۳۸ تا ۵۲) چهار بار ضمیر مؤکد «انه» در اشاره به «قرآن» و پنج بار مشتقات کلمه «قول» به‌کار رفته‌است.

اسماء الحسنی ـ در این سوره تنها یک‌بار نام جلاله «الله» و چهاربار «رب مضاف» (ربهم ـ ربک ـ رب‌العالمین) به‌کار رفته‌است. به‌غیر از آن از اسماء الحسنی تنها نام «عظیم» ۲ بار تکرار شده‌است (سه‌بار در کل قرآن): آیه (۳۳) انه کان لایؤمن بالله العظیم ـ آیه آخر (فسبح باسم ربک العظیم)

---

۱. بعنوان مثال، مجله تایم شماره مارس ۱۹۸۷ در پشت جلد و صفحات داخل خبر از رؤیت انفجار عظیم یکی از ستاره‌های کهکشان ابر ماژلان داد که ۳۸۳ سال قبل رخ داده و نور آن در شب ۲۳ فوریه سال ۱۹۸۷ به‌زمین رسیده و توسط یکی از اخترشناسان (ایان شلتون) با دوربین نجومی ثبت شده‌است

آهنگ انتهائی آیات ـ ۳۲ آیه ابتدای سوره (۶۰٪) یکسره با حرف «ه» ختم شده‌اند. پس از آن آهنگ سوره تغییر می‌کند و بقیه آن با حرف ن (۱۵ آیه)، م (۴ آیه)، و ل (یک آیه) ختم می‌شوند.[۱]

ارتباط سوره‌های حاقه و معارج (۶۹-۷۰)

اصلی ترین محور مشترک این دو سوره و وجه ارتباطی آنها (همچون دو سوره بعدی) مسئله «انکار عذاب» توسط کافران است که مقدمه آنها عنایت به این موضوع دارد.

در سوره حاقه از تکذیب اقوام ثمود و عاد و فرعون و اقوام قبل از آنها و مؤتفکات و قوم نوح اشاره‌وار یاد می‌کند و اخذ الهی را که به‌شکل عذاب‌های مختلف بر آنها فرود آمد، متذکر می‌گردد. این عذاب دنیائی است که بازتاب و نتیجه انکار عذاب آخرت می‌باشد. (الحاقه، ماالحاقه و ما ادریک ما الحاقه ـ کذبت ثمود و عاد بالقارعه). سوره معارج نیز با همین سؤال انکاری نسبت به‌عذاب آغاز می‌گردد (سال سائل بعذاب واقع ـ للکافرین لیس له دافع) و شک و تردید معاصرین پیامبر خاتم را نسبت به‌تحقق این عذاب بیان می‌نماید. در آخر این سوره نیز مجدداً ملاقات چنین روز وعده داده شده‌ای را مورد تأکید قرار می‌دهد. (فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون ... ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون).

در هر دو سوره اشاراتی به‌تحولاتی که در آستانه قیامت در زمین و آسمان رخ می‌دهد کرده و این پیش‌درآمد را که مقدمه آغاز مراحل بعدی است توصیف نموده‌است.

سوره الحاقه (آیات ۱۳ تا ۱۷)	فاذا نفخ فی‌الصور نفخه واحده و حملت الارض والجبال فدکتا دکة واحده ـ فیومئذ وقعت الواقعه ـ و انشقت السماء فهی یومئذ واهیه.
سوره معارج (آیات ۶ تا ۹)	انهم یرونه بعیداً و نریه قریباً ـ یوم تکون السماء کالمهل ـ وتکون الجبال کالعهن.

همچنین در هر سوره دو گروه انسانهای نیک و بد را، که به‌بهشت یا جهنم روانه خواهند شد، توصیف می‌نماید و گذشته دنیائی و آینده سعادت یا شقاوت آنها را شرح می‌دهد.

امّا حلقه ارتباطی میان دو سوره را که اتصال میان آن دو را تأمین می‌کند، باید در رابطه

---

۱. تنها موردی که با حرف «ل» ختم می‌شود (لو تقول علینا بعض الاقاویل) اهمیت واژه قول (اقاویل) را که ۵ بار در آیات انتهائی سوره تکرار شده برای جلوه‌دادن اصالت و خدائی بودن قرآن نشان می‌دهد.

میان آخرین آیه سوره حاقه (فسبح باسم ربک العظیم) و آیات ابتدای سوره معارج جستجو کرد. در این آیات سخن از عروج ملئکه و روح به‌سوی خدا در روزی است که مقدار آن ۵۰ هزار سال است! هرچند منکران قیامت چنان فاصله زمانی را بعید می‌دانند، ولی در حساب خدا، که خالق زمان است، بسیار نزدیک است. در آن‌روز آسمان همچون روغن گداخته سرخرنگ می گردد و کوهها همچون پشم حلاجی‌شده در هوا پراکنده می گردند[۱]. هول و هراس و وحشت آن‌روز چنان است که مجرم آرزو می کند کاش می‌توانست فرزندش، همسرش، برادرش و خویشاوند نزدیکش را برای نجات از عذاب به‌جای خود فدیه دهد!

آیا این عروج شگفت‌آور، این تحولات عظیم در آسمان و زمین، که چنین حیرت و هراسی را در دلها می‌افکند، دلالت بر عظمت پروردگار نمی کند و نباید به‌یاد چنین قدرتی او را تسبیح کرد؟ اگر پاسخ مثبت است پس «فسبح باسم ربک العظیم»

به‌این ترتیب خواننده‌ای که با عمق نظر و تدبر این دو سوره را بخواند، احساس پیوستگی و انسجام می‌نماید واز تغییر سوره‌ها دچار آشفتگی ذهنی و بیگانگی نمی گردد.

سوره «معارج» (۷۰)

سوره معارج همچون سوره قبل (حاقه) درباره عظمت تحولاتی است که در یوم‌الدین رخ می‌دهد. با این تفاوت که تمرکز و تکیه سوره حاقه روی قطعیت و مسلم‌بودن تحقق چنین مرحله‌ای است، و این سوره روی هولناک‌بودن «عذاب» آن روز برای کافران تأکید می‌نماید (للکافرین لیس له دافع). موضوع «عذاب» که در اولین آیه آن به‌عنوان مقدمه و پیش‌درآمد مورد اشاره قرار گرفته و مسئله بیم و هشداردادن (یوعدون)[1] از عواقب دهشتناک عذاب که سوره با آن ختم گشته، محور اصلی سوره را تشکیل می‌دهد. بطوریکه علیرغم کوچکی سوره، چهاربار کلمه «عذاب» و دوبار کلمه «یوعدون» در آن تکرار شده‌است:

آیه (۱) سأل سائل بعذاب واقع، للکافرین لیس له دافع

آیات (۲۶ و ۲۷) والذین هم من عذاب ربهم مشفقون، ان عذاب ربهم غیرمأمون

آیه (۱۱) یبصّرونهم یودّ المجرم لویفتدی من عذاب یومئذ ببنیه.

آیه (۴۱) فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون.

آیه (۴۴) ... ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون.

در همان ابتدای سوره تأکید شده که کافران را دافعی در برابر این عذاب نیست و چند آیه بعد تصریح می‌نماید که سراسیمه گی آن‌روز چنان است که هیچکس سراغ دوست خود را نمی‌گیرد و شدت عذاب به‌حدی است که مجرم آرزو می‌کند ای کاش می‌توانست فرزند، همسر، برادر و خویشاوند، بلکه تمامی اهل زمین را فدیه می‌داد تا نجات می‌یافت. آنگاه از شراره سوزان این آتش که بدن را می‌سوزاند بیم می‌دهد (کلا انها لظی، نزاعة للشوی) تا

---

۱. معنای «یوعدون»، وعده داده شده‌اند می‌باشد، امّا این کلمه در قرآن بیشتر درمورد عذاب و به‌معنای وعده عقوبت و بیم و هشدار از آن می‌باشد.

هرکس حساب خویش مراقبت نماید. جالب اینکه وقتی هم از «مصلّین» ستایش می‌نماید و خصلت‌های آنها را برمی‌شمرد، ازجمله: از بیم‌داشتن آنها از عذاب پروردگارشان که امنیّتی درقبال آن نیست یاد می‌کند (والذین هم من عذاب ربهم مشفقون، ان عذاب ربهم غیرمأمون) و بالاخره در پایان سوره از صحنه هولناکی از چنان روز که کافران درحالیکه دیدگانشان از وحشت فروافتاده و ذلت سراسر وجودشان را فراگرفته تصویری ارائه می‌دهد، که ازگورهای خویش به‌گونه‌ای که انگار بسوی نشانه‌ای می‌شتابند به‌سرعت خارج می‌شوند، این همان روزی‌است که قبلاً از آن بیم داده‌شده‌بودند (ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون).

علاوه بر سوره «حاقه»، مشابهت‌های نزدیکی میان این سوره و سوره‌های «طور» و «مرسلات» وجود دارد. ازجمله در مقدمه این سوره و سوره طور از وقوع عذاب و دفاع نداشتن در برابر آن سخن گفته‌شده‌است:

سوره طور: ان عذاب ربک لواقع، ما له من دافع

سوره معارج: سال سائل بعذاب واقع، للکافرین لیس له دافع

همچنین در سوره مرسلات از واقع‌شدن آنچه بیم داده‌شده خبر می‌دهد (انما توعدون لواقع) و مضامین سوره اشاره به‌تحولات زمین و آسمان در آستانه «یوم الفصل» و انواع عذاب مکذبین و مجرمین می‌باشد.

در هر دو سوره طور و معارج پیامبر اکرم مأمور به«صبر» می‌گردد (طور: واصبر لحکم ربک ... معارج: فاصبر صبراً جمیلاً)

و در هر دو سوره، با مختصری تفاوت، دستور آزاد گذاشتن کافران و رهاکردن آنها تا روزی که خودشان به‌ملاقات نتیجه عملکردشان نائل شوند داده‌شده‌است:

معارج آیه (۴۲) فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون

طور آیه (۴۵) فذرهم حتی یلاقوا یومهم الذی فیه یصعقون

معارج و نسبیّت زمانی

نام این سوره که از آیه سوم آن (من الله ذی‌المعارج) گرفته‌شده‌است، خودموضوعی کلیدی درارتباط با مضامین سوره می‌باشد. کلمه «معارج» یکبار دیگر نیز در قرآن آمده‌است که به‌معنای نردبان (وسیله صعود به‌بلندی) می‌باشد [1] و فعل یَعْرُجُ (و یعرجون) که از مصدر «عروج» به‌معنای بالارفتن و صعود می‌باشد، علاوه بر آیه (۴) این سوره (تعرج الملئکة ...) در سه‌سوره دیگر تکرار شده‌است که دو مورد آن ناظر به‌صعود بخار آب

۱ . زخرف ۳۳ (ولو لاان یکون الناس امة واحده لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفاً من فضة و معارج علیها

به‌آسمان (ماینزل من السماء و مایعرج فیها)[1] و مورد دیگر ناظر به‌بالارفتن انسان در آسمان می‌باشد[2]. به‌این ترتیب در این سوره از نوعی عروج ملئکة و روح در روزی معین (یوم‌الدین) یاد می‌کند که مقدار آن پنجاه‌هزار سال می‌باشد! یعنی ظهور قیامت که به‌نظر می‌رسد چند لحظه یا چند ساعتی بیش نباشد، مستلزم فعل و انفعالات و تحولاتی است که سالیانی دراز به‌طول می‌انجامد. گرچه این مقدار در مقایسه با عمر زمین که حداقل آنرا ۵ میلیارد سال تخمین می‌زنند، یک صد هزارم می‌باشد و اگر این نسبت را با نسبت عمر صدساله یک انسان با لحظات جان کندن او مقایسه کنیم کمتر از یک ساعت می‌شود، با این حال همین مقدار پنجاه هزارسال که در حساب عمر زمین و آسمان بسیار ناچیز و لحظه‌ای زودگذر است برای کافران بسیار طولانی می‌آید:

انهم یرونه بعیداً و نریه قریباً

در تنها آیه دیگری که از عروج به‌سوی خدا در روزی خاص (قیامت) یاد می‌کند مقدار آنرا به‌جای پنجاه هزار سال فقط یک‌هزار سال از سال‌هائی که بشر می‌شمرد ذکر می‌نماید:

(۳۲/۵) یدبّر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون).

در آیه سوره معارج کلمه «سنه» را کلی ذکر کرده و قیدی بر آن نیفزوده است درحالیکه در سوره سجده تأکید «مماتعدون» بر آن اضافه شده‌است.[3]

علاوه بر آن در سوره معارج از عروج ملئکة و روح سخن می گوید و در سوره سجده از عروج «امر»، بدون‌آنکه فاعل آن مشخص گردد. در هرحال به‌نظر می‌رسد اختلاف دو مقدار زمانی مربوط به کیفیت عروج و معراج دارد. در آیه فوق تصریح می‌نماید که خداوند تدبیر «امر» را از آسمان به‌سوی زمین (از بالا به پائین از دیدگاه ما) انجام می‌دهد، سپس «امر» در روزی خاص به‌سوی او بالا می‌رود. نزول باران به‌سوی پائین و صعود بخارات آب به‌سوی آسمان که در دو سوره قرآن به‌آنها اشاره‌شده، مدل مناسبی برای درک جریان دایره‌مانند تدبیر امر و عروج مجدد می‌باشد که زمان انجام این دو مکانیسم متفاوت می‌باشد، علاوه برآن سرعت سقوط ذرات باران به‌زمین با نیروی جاذبه‌ای که برآن وارد می‌شود و سرعت صعود بخار آب با نیروی نسبی غلظت هوائی که آنرا می‌راند دومقوله متفاوت هستند و به‌همین نحو عروج ملئکه و روح با عروج «امر» متفاوت به‌نظر می‌رسند (والله اعلم).

---

۱. آیه ۲ سوره سبا و ۴ سوره حدید

۲. سوره حجر آیه ۱۴ (ولوفتحنا علیهم باباً لظلّوا فیه یعرجون).

۳.. احتمال هم دارد که سرعت گردش زمین به‌دور خورشید به‌دلیل به‌هم خوردن نظام موجود ۵۰ برابر شود!(والله اعلم).

مجرمین و مصلّین

در این سوره، کافران را «مجرم» و مؤمنان را «مصلین» معرفی می‌نماید. و اتفاقاً دوکلمه مجرمین و مصلین ازنظر لغوی مخالف یکدیگر هستند. در کتاب قاموس قرآن صلوة را «توجه و انعطاف» و جرم را «قطع کردن» معنا کرده‌است. درحالت اول انسان به‌چیزی رو می‌کند و به‌آن علاقه و توجه نشان می‌دهد و درحالت دوّم با آن قطع رابطه و پیوند می‌نماید. مجرم کسی است که با خدا و خلق و با آنچه با منافع دنیائی‌اش مغایرت داشته‌باشد قطع رابطه می‌نماید. واز آنجائی که جز «خود» و منافع مادی «خود» رانمی‌بیند، ارتباطش با همسر و فرزند و دوست و برادرش سست است و به‌خاطر همین خصلتی که ریشه در جانش دوانده در آخرت نیز آرزو می‌کند همه آنها، بلکه همه اهل زمین را فدا کند و قربانی دهد تا از عذاب نجات یابد (آیات ۱۱ تا ۱۴ یبصرونهم یود المجرم ...). اینهایکسره در خود و مشغولیتهای بی‌هدف فرورفته‌اند و هیچ‌چیز را نمی‌بینند (فذرهم یخوضوا و یلعبوا...)

مقابل مجرمین، مصلین قرار دارند که خصلت‌های آنها را در آیات ۲۲ تا ۳۵ برشمرده‌است. مشابه چنین اوصافی را در سوره مؤمنون (درشأن مؤمنون) و در سوره فرقان (در شأن عبادالرحمن) مورد تأکید قرار داده‌است[1] که در اکثر خصلت‌ها با یکدیگر انطباق دارند، گرچه به‌تناسب سیاق هریک از سوره‌ها تفاوت‌هائی مشاهده می‌شود. به‌عنوان مثال در این سوره موضوع صلوة مورد تأکید بیشتر قرار گرفته و توجه به‌کمیت و کیفیت آن در ابتدا و انتهای شرح اوصاف مصلین ظاهر گشته است (آیه (۲۳) الذین علی صلوتهم دائمون، آیه (۳۴) و الذین هم علی صلاتهم یحافظون). معنای صلوة توجه و انعطاف نسبت به‌خدا و نزدیک شدن به‌اوست. «مصلین» علاوه برخدا، به‌بندگان او نیز ازطریق انفاق به‌سائل و محروم (آیات ۲۴ و ۲۵) توجه و عنایت دارند و علیرغم مجرمین که منکر حساب و کتاب و مسئولیت انسان بوده و به‌این ترتیب رابطه خود را با «زمان» و ابدیت «قطع» می‌کنند و مرگ را انقطاع و نقطه پایان حیات می‌دانند، «یوم‌الدین» را عملاً و مستمراً تصدیق می‌نمایند و از عذاب ربوبی بیم دارند (آیات ۲۶ تا ۲۹). در روابط جنسی و در ارتباطات اجتماعی، در زمینه امانات، عهودوشهادات نیز مقید به‌اصول و قوانین شرعی هستند و پایبندی خود را در حریم و حدود الهی با ریسمان عقل و تقوی محکم نگه‌می‌دارند.

حال که چنین است (مجرمین را شراره آتش و مصلین را بهشت در انتظار است)، کفار

---

۱. در خلاصه و جمع‌بندی سوره مؤمنون این سه‌مورد با یکدیگر مقایسه شده‌اند.

را چه می‌شود که گروه گروه از چپ و راست از نزد تومی‌رمند، درحالیکه طمع هم دارند داخل بهشت شوند (آیات ۳۶ تا ۳۸). چنین نیست که پنداشته‌اند (جهان عبث و باطل نیست). پس به پروردگار خاورها و باخترها سوگند، ما که آنها را از چیزی (نطفه‌ای) که خودشان هم می‌دانند آفریده‌ایم، قطعاً قدرت داریم بهتر از آنها را جایگزینشان سازیم و در این کار اراده کسی بر ما پیشی نمی‌گیرد (مضمون آیات ۳۹ تا ۴۱). و امّا پیامبر، باید آنها را به‌حال خود آزاد گذارد تا به‌روزی که بیم داده‌شده‌اند، برسند (مثل شاگرد تنبل و روز امتحان)، گرچه در دنیا فراری و گریزان و لاابالی و سهل‌انگارهستند، امّا وقتی آنروز فرارسد از گورهای خود آنچنان شتابان خارج می‌شوند که گوئی (در مسابقه دوندگی) به‌سوی علامتی به‌سرعت روان هستند، آن‌هم نه با تکبر و عزت دنیائی، بلکه با چشمانی فروافتاده (از ترس) و ذلتی فراگیر به‌سوی سرنوشت خویش که از آن قبلاً بیم داده شده بودند می‌شتابند (مضمون آیات ۴۲ تا ۴۴)

اسماء الحسنی ـ در این سوره تنها یک‌بار نام جلاله «الله» (آیه ۳) و سه‌بار «رب» مضاف (آیات ۲۷ـ۲۸ـ۴۰) به‌کار رفته‌است.

آهنگ سوره ـ ۴۴ آیه این سوره با ۸ حرف ن (۲۱ بار)، الف (۷ بار)، هـ (۵ بار)، ی (۴ بار)، م (۳ بار)، ع (۲ بار) و ج (۱ بار) ختم شده‌است.

ارتباط سوره‌های معارج و نوح (۷۰ و ۷۱)

این دو سوره ازجهات مختلفی بایکدیگر هماهنگی و ارتباط دارند که شاید مهمترین آن مسئله «عذاب کافران» باشد. این مسئله در اولین آیه هر دو سوره (که معمولاً اولین آیه هر سوره تابلوئی از فهرست مندرجات آن بشمار می‌رود) بچشم می‌خورد:[1]

سوره معارج: سأل سائل بعذاب واقع ـ للکافرین لیس له دافع

سوره نوح: انا ارسلنا نوحاً الی قومه ان انذر قومک من قبل ان یأتیهم عذاب الیم.

عنوان «کافر (پوشاننده حق، بی‌اعتنای به‌حقایق) که در اولین آیه سوره معارج آمده، در هر دو سوره به‌عنوان صفت اصلی انکارکنندگان حقایق ایمانی بیان شده است:

معارج (۳۶) فمال الذین کفروا قبلک مهطعین

نوح (۲۶ تا ۲۸) و قال نوح رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیّاراً. انک ان تذرهم یضلّوا عبادک ولا یلدوا الاّ فاجراً کفاراً.

در سوره معارج مسئله عذاب را به‌عنوان یک اصل کلی در جواب پرسش سئوال کننده‌ای مطرح می‌نماید. ظاهراً در اینجا «عذاب آخرت» موردتردید و نظر سئوال‌کننده قرار گرفته است که آیات بعدی آنرا تبیین می‌نماید و نشان می‌دهد که عذاب آنروز (عذاب یومئذ) چه‌اندازه وحشتناک است.[2] امّا عذاب تنها در آخرت نیست، بلکه در دنیا هم عذاب کافران تحقق می‌یابد. به‌همین دلیل سوره بعدی مصداق دنیائی عذاب را به‌عنوان نتیجه و اثر ظلم و استکبار کافران در قالب داستان غرق‌شدن قوم نوح در دریا شرح می‌دهد. به‌این ترتیب هر دو سوره عنایت به‌مسئله «عذاب کافران» دارد. با این تفاوت که اوّلی عذاب آخرت را شرح می‌دهد و دوّمی عذاب دنیائی را. اگر سئوال کنندهِ معاصر پیامبرِ آخرالزمان عذاب آخرت را دور می‌بینند و آنرا باور نمی‌کنند، مصداق تاریخی آن قابل بررسی و تحقیق می‌باشد. چه درمورد قوم نوح و چه اقوام بعدی.

ازجهات دیگری نیز این دوسوره مشابهت‌هائی دارند بطوریکه همواره سوره نوح به‌عنوان مصداقی تاریخی تجربه‌ای واقعی را برای اثبات اصول ارائه شده در سوره معارج مطرح می‌نماید. از جمله موضوع انزجار و فرار کافران را از شنیدن حرف حق. اینهم یک

---

۱. در همین سوره کوچک معارج ۴ مرتبه کلمه عذاب به‌کار رفته‌است که بطور نسبی بی‌نظیر یا کم‌نظیر در قرآن است.

۲. در همین سوره مجموعه‌آیات ۱۹ تا ۳۵ که گروه مستقلی را در معرفی «مصلین» تشکیل می‌دهد، ازجمله ویژگیهای مصلین را تصدیق روز جزا و هراس از عذاب پروردگار و غیرایمن دانستن آن شمرده است: والذین یصدقون بیوم‌الدین ـ والذینهم من عذاب ربهم مشفقون ـ ان عذاب ربهم غیرمأمون.

اصلی است که عناد و دشمنی با حق ممکن است تا آنجا برسد که انسان داروی شفابخش خود را سم مهلک تصور کرده از آن بگریزد! در سوره معارج چنین حالتی را از کافران معاصر پیامبر نشان می دهد که چگونه از چپ و راست همچون استرانی که از حمله شیر رمیده باشند گروه گروه از نزد پیامبر رم می کردند!

فمال‌الذین کفروا قبلک مهطعین ـ عن الیمین و عن‌الشمال عزین.

و برای آنکه نشان داده شود چنین موضع گیری و عکس‌العملی تازگی نداشته و اختصاص به پیامبر خاتم ندارد، بلکه معاصرین اولین پیامبر اولی‌العزم نیز چنین حرکاتی از خود نشان می دادند، سوره نوح مصداق آنرا از زبان نوح به درگاه الهی در شکوه از قومش بیان می نماید: (فرار از دعوت ـ انگشت در گوش نهادن و جامه برسر کشیدن).

قال رب انی دعوت قومی لیلاً و نهاراً ـ فلم یزدهم دعائی الافراراً ـ و انی کلّما دعوتهم لتغفرلهم جعلوا اصابعهم فی اذانهم و استغشوا ثیابهم و اصروا واستکبروا استکباراً.

نکته دیگری که در هر دو سوره به چشم می خورد توجه دادن کافران به مسئله آفرینش انسان از نطفه‌ای ناچیز و طی مراحل رشد و کمال آن است تا به خود بیایند و منشأ خود را بخاطر آورده از غرور دست بکشند.

معارج (۲۹) کلا انا خلقناهم مما یعلمون.

نوح (۱۳ و ۱۴) ما لکم لاترجون لله و قاراً ـ و قد خلقکم اطواراً.

تدبّر در مراحل رشد و کمال نطفه از زمان جنینی تا خروج طفل از رحم مادر، حرکت هدفدار و غایت مطلوبی را نشان می دهد که در هر پدیده‌ای به چشم می خورد. اگر کوچکترین عیب و نقصی در نطفه یا خللی در کروموزوم های آن باشد، نوزاد ناقص‌الخلقه و عقب‌افتاده و معلولی بدنیا خواهد آمد که موجب «عذاب» خود و والدینش خواهد گردید. چگونه ممکن است برای روح انسان چنین قانونمندی حاکم نباشد و عدم انطباق با قوانین جهان شمول و مشیت خالق آنرا دچار عوارض و عذاب بعدی نکند؟ دنیا نیز برای آخرت حکم «رحم» را دارد که مهد رشد و کمال انسان برای واردشدن در قرارگاه واقعی و ابدی خویش می باشد.

سوره «نوح» (۷۱)

معرفی رسالت نوح (ع) در قرآن

نام حضرت نوح (ع) ۳۳ بار در ۲۸ سوره قرآن تکرار شده‌است.[۱] ماجرای رسالت این پیامبر عظیم‌الشأن، تکذیب قومش، قضیه طوفان و طغیان آب، هلاکت قوم و نجات نوح و پیروان، جمعاً در ۱۰۱ آیه[۲] در طول ۲۰ سال (از ۳ بعثت تا ۱۰ هجرت) به‌تدریج از اجمال و اختصار تا تفصیل و تشریح نازل شده‌است[۳]، بطوریکه در هر سوره به‌تناسب موضوع و محتوای آن اشاره‌ای به‌این داستان شده است، در ۶ سوره که تماماً در سالهای ابتدائی و میانی بعثت نازل شده‌اند[٤] آیات متعددی به‌شرح این رسالت اختصاص یافته، ولی در بقیه سوره‌ها (۲۲ سوره دیگر) درحد اشاره و استنادی با یک آیه (و استثناءاً ۲ یا ۳ آیه) اکتفا شده‌است. امّا تنها این سوره است که ابتدا تا انتهای آن انحصاراً به‌این ماجری اختصاص یافته و نام سوره یادآور صبر و مجاهدت این پیامبر اولوالعزم گشته‌است. گرچه سوره «نوح» مشخصاً به‌این عنوان نازل شده ولی درحقیقت تفصیل کاملتر این داستان را در آیات ۲۵ تا ۴۹ سوره هود که پنج سال بعد از سوره نوح نازل شده‌است می توان یافت.

---

۱ . سوره‌های: آل عمران (۳۳)، نساء (۱۶۳)، انعام (۸۴)، اعراف (۵۹)، توبه (۷۰)، یونس (۷۱)، هود (۲۵ تا ۴۹)، ابراهیم (۹)، اسراء (۳ و ۱۷)، مریم (۵۸)، انبیاء (۷۶ و ۷۷)، حج (۴۲)، مؤمنون (۲۳ تا ۳۰)، فرقان (۳۷)، شعراء (۱۰۵ تا ۱۲۲)، عنکبوت (۱۴)، احزاب (۷)، صافات (۷۵ تا ۸۲)، ص (۱۲)، غافر (۵ و ۳۱)، شوری (۱۳)، ق (۱۲)، ذاریات (۴۶)، نجم (۵۲)، قمر (۹)، حدید (۲۶)، تحریم (۱۰)، نوح (تماماً)

۲ . نوح ۲۸ آیه ـ هود ۲۵ آیه ـ شعراء ۱۸ آیه ـ قمر ۹ آیه ـ مؤمنون ۸ آیه ـ صافات ۸ آیه ـ انبیاء و عنکبوت هر کدام ۲ آیه ـ هود ۳ آیه ـ ۲۲ سوره دیگر هر کدام یک آیه.

۳ . سال نزول سوره‌ها از جدول شماره ۱۵ کتاب «سیر تحول قرآن» استخراج شده‌است.

٤ . صافات (۳ بعثت)، شعراء (۳ و ۴ ب)، نوح (۴ ب)، مؤمنون (۵ ب)، هود (۹ ب)

اگر خواسته باشیم برحسب سال نزول به‌آیات متفرقی که درباره رسالت حضرت نوح در قرآن پراکنده‌است نگاهی بیفکنیم مقدم بر همه به‌آیه (۵۲) سوره نجم برمی‌خوریم که با اشاره‌ای کوتاه بر ظلم و طغیان این قوم در گذشته تاریخ آغاز مطلب کرده‌است:

... و قوم نوح من قبل انهم کانوا هم اظلم و اطغی.

به‌دنبال این اشاره کوتاه در همان مقطع زمانی (سوم بعثت)، در سوره صافات با اختصار و ایجازی لطیف، خلاصه ماجرای آن‌حضرت را از اجابت ندای پیامبری تا نجات از طوفان و بقای ذریه و غرق قوم بیان می‌کند و درپایان ازجانب همه نسلهای آینده بر این معلم نخستین سلام می‌گوید:

سلام علی نوح فی العالمین، انا کذلک نجزی المحسنین، انه من عبادنا المؤمنین.

به‌دنبال این توضیح مختصر، چندی بعد (۳ و ۴ ب)، در سوره شعراء با اندکی توضیح، جریان تکذیب قوم و مخالفت آنها را با نوح (ع) به‌خاطر وضعیت طبقاتی و فقر و مسکنت گرونِدگانش بیان می‌کند و با اشاره‌ای به‌رسالت آن‌حضرت و تهدید شدنش به‌سنگسار، داستان را با نجات نوح و مؤمنین و غرق‌شدن باقیماندگان خاتمه می‌دهد. در این سوره عمدتاً مسئله موضعگیری مخالفین و دلایل و توجیهات مخالفت آنها مطرح شده‌است.

در چهارمین مرحله، همچون اولین مرحله، اشاره‌ای کوتاه به‌این قوم در تاریخ باستان می‌نماید، با این تفاوت که در اینجا به‌جای «ظلم و طغیان» که در سوره نجم از آن یاد کرده‌بود به«فسق» یعنی خارج‌شدن از حریم و حدود الهی اشاره می‌کند:

و قوم نوح من قبل انهم کانوا قوماً فاسقین. (ذاریات ۴۶)

بلافاصله پس از این تک آیه[۱]، در سوره قمر با توضیحات بیشتری در ۹ آیه جریان تکذیب قوم و مجنون نامیدن نوح و دعای آن‌حضرت را برای نصرت توضیح می‌دهد و آنگاه با تفصیل بیشتر طغیان آب از آسمان و زمین و نجات نوح و غرق کافران را که نشانه و عبرتی برای نسلهای آینده گشت بیان می‌نماید. و لقد ترکناها آیة فهل من مدّکر.

به‌دنبال مراحل پنجگانه فوق است که سوره نوح بطور یکپارچه مختص رسالت آن‌حضرت نازل شده و در آن عمدتاً به‌احتجاج و استدلالهای نوح در برابر کافرین پرداخته‌است. در سوره‌های دیگر اصل ماجرا و زوایای مختلف آن بیان شده و در اینجا شیوه‌های ابلاغ رسالت و موضع گیری‌های کافران و عکس‌العمل و دعای نوح به‌درگاه الهی

---

۱. مطابق جدول کتاب سیر تحول آیات سوره قمر بلافاصله پس از آیه مربوط در سوره ذاریات نازل شده‌اند.

نقل شده است، بطوریکه مرتباً با جملات: قال نوح ...، قال رب، قال یا قوم، فقلت استغفروا، وقالوا... اقوال و نظریات طرفین را نقل می‌نماید و منطق و برهان توحیدی نوح را برای دعوت قومش نشان می‌دهد.

بار دیگر در سوره انبیاء رسالت توحیدی نوح و مخالفت «ملأ» با این نهضت و انواع اتهامات آنها مطرح می‌شود و با شرحی مفصل‌تر از سایر سوره‌ها، داستان ساختن کشتی و فوران آب و غرق شدن ظالمین توضیح داده‌می‌شود و بار دیگر این ماجری را به‌عنوان نشانه‌ای برای ابتلای امت‌ها معرفی می‌نماید. (ان فی ذلک لایات و ان کنّا لمبتلین)

سرانجام کاملترین توضیحات را در سال نهم بعثت در سوره هود عرضه می‌نماید و رسالت نوح را از ابتدا تا انتها مشروحاً بیان می‌کند، بطوریکه آیات این سوره را می‌توان جامع بقیه سوره‌ها تلقی نمود. به‌این ترتیب در سال نهم بعثت جزئیات داستان بیان می‌شود و پرونده این ماجری با آیه «تلک من انباء الغیب نوحیها الیک ما کنت تعلمها انت و لاقومک من قبل فاصبران العاقبه للمتقین» بسته می‌شود.

پس از این سری آیات، جز اشاراتی کوتاه در یک آیه (یا کمتر از آن)، در سوره‌های دیگری که تا سال دهم بعثت ادامه پیدا می‌کند [1] درمورد حضرت نوح و رسالتش دیده نمی‌شود [2] و آخرین آیه‌ای که در این ارتباط نازل می‌شود یادی است از همسر نوح که علیرغم همسری با پیامبر خدا، به‌خاطر پیروی از کافران به‌سرنوشت آنان دچار شد و نمونه و مثلی ماندگار در تاریخ برای عبرت‌آیندگان گشت.

ضرب‌الله مثلاً للذین کفروا امرات نوح و امرات لوط ... (تحریم ۱۰)

رابطه عمل انسان با اجل او

از آیات ابتدای سوره می‌توان دریافت که قوم نوح به‌خاطر اعتقادات باطل و اعمال ناشایسته خود در معرض عذابی الیم که نتیجه و اثر طبیعی انحرافشان بود قرار داشتند و خداوند برای نجات آنها از این عاقبت سوء حضرت نوح را برای هشداردادن از خطر قریب الوقوع عذاب به‌سویشان گسیل داشت و او پس ازتأکید بر نقش «انذار» دهندگی خود، به‌عنوان درمان اصلی انحرافات آنها، به‌توحید و تقوی و اطاعت از خود (به‌عنوان رسول خدا) دعوتشان کرد و جزای چنین دعوت و شرطی را «آمرزش گناهان و تأخیر اجلشان تا

---

۱. در ۱۰ سوره دیگر این اشارات کوتاه دیده می‌شود.

۲. به‌استثنای ۲ آیه در سوره عنکبوت در سال دهم بعثت با اشاره به درنگ هزار ساله نوح در میان قومش (آیات ۱۴ و ۱۵) و ۳ آیه در سوره یونس (۷۱ تا ۷۳) در نمایش باشکوه توکل و تحمّل آن حضرت.

سرآمدی مشخص» ذکر نمود (یغفر لکم من ذنوبکم و یؤخرکم الی اجل مسمی ...) به‌این ترتیب به‌آنها فهماند که خطر عذابی که آنها را تهدید می‌کند و اجلشان را نزدیک کرده، همانا شرک و بی‌تقوائی و اطاعت از جبّاران است و اگر استغفار نمایند (توبه و بازگشت از رویه و رفتار خود) عوارض و آثار سوءرفتارشان که عذاب را نزدیک کرده پوشانده می‌شود و اجل زودرسشان به‌اجل مسمّی (سرآمد طبیعی عمر هر پدیده) نزدیک می‌گردد.

برای درک اجل زودرس (معلق) و اجل مسمّی (ظرفیت اسمی هر پدیده و دوام طبیعی آن) می‌توان از نمونه و مثالهای ساده‌ای مدد گرفت. فرضاً عمر طبیعی یک شمع را می‌توان یک‌ساعت فرض کرد که در پایان یک‌ساعت خاموش می‌گردد. این سرآمد، اجل مسمای شمع را که ظرفیت نوردهی و دوام آنرا مشخص می‌نماید نشان می‌دهد. امّا اگر در همان دقایق اوّل بادی بوزد، شمع قبل از رسیدن به‌اجل مسمای خود خاموش می‌گردد. این اجل زودرس یا اجل معلق نامیده می‌شود، جوامع انسانی و اقوام و تمدنها نیز عمری دارند که تابع شرایط تاریخی، جغرافیائی، سیاسی، فرهنگی و غیره می‌باشد و سرانجام مرگ محتوم آنها فرامی‌رسد و منقرض می‌شوند. همچون تمدنهای بابل، کلده، آشور، یونان، روم باستان، هخامنشیان و غیره. همانطور که عمر تک‌تک انسانها محدود است (فرضاً حدود یکصد سال)، عمر تمدنها و مجتمعات انسانی نیز محدود می‌باشد. یک انسان ممکن است با رعایت اصول بهداشتی و اخلاقی و با ورزش و استراحت و تغذیه سالم و زندگی در محیطی با آب و هوای سالم و دور از جنجالهای محرک اعصاب و روان، عمر خود را به‌مرز صدسال نزدیک کند یا آنکه با افراط در پرخوری و شهوترانی و قمار و زندگی در محیط آلوده با روابط غیرسالم، زودتر از اجل طبیعی در همان سنین جوانی فوت کند (اجل معلق). به‌نسبتی که انسان بتواند شرایط زندگی خود را از هرجهت سالم‌تر سازد، اجل معلق او به‌تأخیر می‌افتد و به‌مرز اجل طبیعی نزدیک می‌شود (یؤخرهم الی اجل مسمّی). اقوام و جوامع نیز چنین حالتی دارند اینکه حضرت نوح به‌قوم خود می‌فرماید: توحید و تقوی و اطاعت را پیشه کنید تا ذنوب (دنباله و نتیجه و اثر اعمال بد) شما پوشانده شود و اجلتان را خدا به‌طرف اجل مسمّی به‌تأخیر بیندازد به‌همین دلیل می‌باشد.

نه تنها تأخیر اجل، که بهبودی شرایط زندگی یعنی فراوانی ریزش باران که موجب سبز و خرمی و آبادی می‌گردد، امداد به‌وسیله مال و فرزند، دراختیار قرارگرفتن باغات و نهرها نیز رابطه‌ای مستقیم با عملکرد قوم پیدا می‌کند و اینجاست که حضرت نوح تصریح می‌نماید که اگر از گناهانتان استغفار نمائید پروردگارتان غفار است و (به‌جای تعجیل در اجل شما) نعمت‌های فوق را جزای شرط استغفارتان قرار می‌دهد.

فقلت استغفروا ربکم انه کان غفاراً. یرسل السماء علیکم مدراراً و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهاراً

شیوه‌های تبلیغ

از آیات ۵ تا ۸ این سوره انواع شیوه‌های دعوت نوح را شرح می‌دهد که چگونه شب و روز آنها را به گونه‌ای عادی یا با صدای بلند (ثم انی دعوتهم جهاراً) و آشکار و پنهان (ثم انی اعلنت لهم و اسررت لهم اسراراً) به‌سوی توحید دعوت نمود ولی آنها با نهایت جحود و اصرار بر گناه و استکبار دعوتش را پاسخی منفی دادند. وقتی نوح چنین لجبازی و انکار را مشاهده کرد و دریافت که استعداد آنها برای هدایت به‌کلی تباه گشته و هرگز ایمان نمی‌آورند، از خداوند هلاکت آنها را همچون باغبانی که ریشه‌کن شدن علفهای هرزه را به‌خاطر رشد و نمو گلهای زیبای باغ و بوستان آرزو می‌کند از خدا طلب کرد.

شیوه‌های تبلیغی متنوعی که با قید کلمه «ثم»، در این سوره مورد اشاره قرار گرفته به‌نظر نمی‌رسد همزمان و به‌موازات یکدیگر بوده باشد، بلکه باید در دوران درنگ و رسالت ۹۵۰ ساله نوح که در سوره عنکبوت به‌آن تصریح شده (و لقد ارسلنا نوحاً الی قومه فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاماً ... آیه ۱۴) به‌تدریج به‌کار رفته باشد، ابتدا دعوتی عادی و تنهائی، آنگاه با صدای بلند و رسا، سپس علنی کردن و اظهار عمومی آن و سرانجام (شاید بخاطر تهدید علیه مؤمنین) به‌صورت پنهانی و مخفیانه (والله اعلم). گرچه این مطلب را نیز گفته‌اند که شیوه‌های ذکر شده به‌تناسب موقعیت و شرایط دعوت و تبلیغ بوده‌است.

استدلال‌های توحیدی

به‌نظر می‌رسد درمیان ۲۸ سوره‌ای که نام و رسالت حضرت نوح در آنها ذکر گشته تنها در این سوره به‌احتجاج و استدلال و برهان آن‌حضرت علیه مشرکین اشاره کرده‌باشد. این حجت‌ها و دلائل که آیات ۱۳ تا ۲۰ ناظر به‌آن است، نه رنگ فلسفه و کلام دارد و نه از عرفان و اشراق مجرد ذهنی و شعر و ادبیات خبری است! مشاهده (الم تروا) و شناخت علمی کیفیت پدیده‌هائی است که خداوند خلق کرده، از طبقات هفتگانه زمین (الم تروا کیف خلق الله سبع سموات طباقاً) تا وضعیت نورافشانی خورشید و انعکاس نور آن توسط ماه که در طبقات هفتگانه جوّ زمین قرار گرفته.[1] تا تغذیه و رویش انسان از عناصر و مواد

---

۱. ماه برخلاف خورشید که خارج از دائره طبقات مختلف جوّ زمین قرار دارد همواره در طبقه مغناطیسی (ماگنتوسفر) زمین حرکت می‌کند. (به‌کتاب هفت‌آسمان مراجعه شود).

درون خاک (والله انبتکم من الارض نباتاً)، تا گسترش زمین و مساعدشدن آن برای زندگی و حرکت انسان (والله جعل لکم الارض بساطاً، لتسلکوا منها سبلاً فجاجاً).

مشاهدات فوق که با خطاب توبیخی «الم تروا» بیان شده، به‌ترتیب مبنای علوم: جوّ شناسی، کیهان‌شناسی (نجوم)، کشاورزی و علوم تغذیه، زمین‌شناسی (یا دیرین‌شناسی) می‌باشد.

همه این استدلال‌ها به‌دنبال ۲ آیه «مالکم لاترجون لله وقاراً ـ و قد خلقکم اطواراً» می‌باشد و نشانه‌های فوق که آثار و آیات خلقت پروردگار عالم را نشان می‌دهد، از یک‌طرف دلیل عظمت و شکوه (وقار) خداوندی است که مشرکین با قطع امید از او دل به‌شرکاء خود بسته بودند (مالکم لاترجون لله وقاراً)، و ازطرف دیگر تنوع خارق‌العاده خلق خدا را که با اطوار و انواع مختلف آنها را (و نیز انسان را) آفریده نشان می‌دهد. و این خود دلیلی بر ربوبیت جهانشمول او می‌باشد.

انحراف از توحید

به‌دنبال آیات توحیدی فوق‌الذکر، از گمراهی مشرکانه این قوم یاد می‌کند که چگونه با عصیان نسبت به پیامبر خدا و پیروی از فرد صاحب ثروت و قدرتی، به‌مکر و نیرنگ پرداختند و سردمداران گمراهگر آنها (ملاء) مردم را به‌تمسک و پایبندی به‌پنج بت بزرگ تشویق و علیه نوح تحریک کردند.

در آیه (۲۳) این سوره برخلاف سبک متعارف قرآن که با اعراض از ذکر جزئیات و شرح اسامی، پیام و پند اصلی را بیان می‌کند، نام هر پنج بت معروف (ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر) برده‌شده‌است. قطعاً در این تفصیل و تشریح غیرعادی نکته و عبرتی است که با تدبر و تعمق باید آشکار گردد. آنچه از اخبار و احادیث برمی‌آید[۱] اسامی فوق نام پنج مؤمن بزرگواری بوده‌است که مردم معاصر آنها، بخاطر ارج و منزلتی که برایشان قائل بودند پس از مرگ، علامت یا سنگ قبری با شکوه (شاید هم بنائی) به‌یادگاری برای تجلیل آنها ساختند و گهگاه به‌پاس قدردانی و احترام و شاید طلب رحمت و مغفرت برای آنها بر مزارشان گرد می‌آمدند. تا اینکه نسل بعد و نسلهای بعد به‌تدریج سوابق بندگی این بندگان

---

۱. در تفسیر المیزان ذیل آیه فوق (بخش روائی) به‌روایاتی در این باب اشاره‌شده‌است.

مصلح را فراموش کرده با «غلو» در تعظیم و تکریم و انتساب کرامات و کمالاتی، از آنها «بت» هائی ساخته به‌جای خدا سر بر آستانه آنها سائیدند و برگردشان طواف کرده حاجاتشان را از آنها طلب نمودند. به‌این ترتیب در توحید و تعبد راه شرک پیمودند و به‌جای خداپرستی از بت پرستی سردرآوردند[1]

گرچه توده مردم درک و فهم این سوابق و آثار را نداشتند، امّا کسانیکه منافعشان در تولیت چنین بت پرستی‌ها و بتخانه‌هائی تأمین می‌شد، دربرابر هر موحد و هر ندای توحیدی که مردم را به‌خدای یکتا می‌خواند، عوام‌الناس چشم و گوش بسته و مقلد خود را با فرمان «لاتذرنّ الهتکم ...» و با یادآوری نام «مقدسان» تاریخی که مردم از جانشان آنها را بیشتر دوست دارند، علیه نوح، یعنی پیامبری که می‌خواهد پیرایه‌های خرافات و اوهام را بزداید و پرده‌های جهل و جمود و تعصّب و قشری گری را پاره کند تحریک می‌کردند. و به‌این ترتیب بیشتر مردم را با گمراهی خود به‌قعر گمراهی‌ها ساقط می‌ساختند (و قد اضلّوا کثیراً ولا تزدالظالمین الاّ ضلالاً) آیه ۲۴

قیامت

گرچه ظرفیت ذهنی مردم معاصر حضرت نوح برای درک ابدیت و زمان طولانی قیامت ناچیز بوده و همانند کودکی که فقط زمان حال و حاضر را می‌بیند[2] از وعده آینده گریزان بودند، با این حال در آموزشهای آن‌حضرت اشاره‌ای هرچند کوتاه و اجمالی به‌این مهم نیز شده‌است که آیات ۱۷ و ۱۸ شاهد آن است (والله انبتکم من الارض نباتاً، ثم یعیدکم فیها و یخرجکم اخراجاً).

نکته ظریف در آیه فوق انطباق حالت زندگی، مرگ و خروج مجدد انسان از زمین (در روز قیامت) با حالت زندگی دنیا در تابستان، مرگ آن در زمستان و بالاخره خروج مجددش از خاک در فصل بهار می‌باشد که راهنمائی برای قبول و پذیرش استدلالی قیامت است. در آیه فوق برای انطباق این دو مثال، رشد و نمو انسان را در زمین با کلمه «انبتکم» که

---

۱. امامزاده‌های اصیلی که در گوشه کنار روستاهای این کشور، بخصوص در نواحی مرکزی و شمالی کشور به‌چشم می‌خورند، مقبره فرزندان و نوادگان اهل بیت پیامبر و علویانی است که پیام اسلام را به‌ایران می‌آوردند و در ادامه رسالت تبلیغی خود عموماً به‌دست دژخیمان خلفا که در تعقیب آنها بودند در مخفیگاه‌های خود در کوهستانها یا خانه‌های امن دوستدارانشان شهید می‌شدند و مردم در سوگ آنها قبرشان را مزار شیعیان می‌ساختند و از طریق آنها به‌خدا و رسول و اهل بیتش معرفت می‌یافتند. تا به‌تدریج فرم و قالب از محتوی تهی گشته و نسلهای بعد به‌جای خدا هم‌آنها را عبادت کرده و از آنها حاجت می‌طلبند.

۲. اگر جوامع انسانی را به‌یک فرد انسان تشبیه کنیم دوران حضرت نوح مقارن دوران کودکی نوع بشر بوده‌است.

مخصوص نباتات است بیان کرده‌است و اتفاقاً در قرآن همواره برای اثبات قیامت از بهار و شکوفائی در طبیعت نام می‌برد.[۱]

نفرین نوح

آخرین آیه سوره نوح دعای نفرین مانندی را از آن پیامبر اولوالعزم که در قرآن به‌صفات: نیک اجابت کننده (نعم المجیبون) و محسن و مؤمن[۲] نامیده شده نقل می‌کند که به‌ظاهر با صبر و شکیبائی و دلسوزی و محبتی که از پیامبران معرفی شده مغایرت دارد. گرچه آن حضرت ۹۵۰ سال قوم خود را دعوت کرده و آنها جز انگشت در گوش کردن و جامه بر سر کشیدن جوابی ندارد، امّا با این حال چنین درخواستی حداقل با آنچه از حضرت ابراهیم در ارتباط با بی‌تابی از شنیدن خبر عذاب قوم لوط در قرآن نقل شده هماهنگی ندارد.

همانطور که گفته‌شد ظاهر آیه فوق چنین سوء برداشتی را موجب می‌شود امّا اگر تفصیل آیات این سوره را در سوره هود که پنج سال بعد (نهم بعثت) نازل شده مطالعه کنیم اشکال موردنظر مرتفع می‌گردد. در آیات مذکور خداوند به‌نوح وحی می‌کند که جز کسانی که ایمان آورده‌اند هرگز کس دیگری ایمان نخواهد آورد بنابر این از اعمالشان آزرده نشو، کشتی را زیرنظر و وحی ما بساز و با من در مورد **ظالمینی که غرق خواهند شد** گفتگو مکن (طلب نجات آنها مکن)

و اوحی الی نوح انه لن یومن من قومک الا من قد امن فلا تبتئس بما کانوا یفعلون.

و اصنع الفلک باعیننا و وحینا و **لاتخا طبنی فی‌الذین ظلموا انهم مغرقون.**

به‌این ترتیب معلوم می‌شود چراحضرت نوح دعا می‌کند که خدایا در روی زمین دیّاری از کافرین باقی مگذار که اگر باقی گذاری بندگانت را گمراه کرده و جز فاجر ناسپاس نمی‌زایند.

جبهه مخالف نوح

در این سوره با اشاره‌ای کوتاه و اجمالی، دربرابر حضرت نوح از کسی یاد کرده که صاحب مال و قدرت (فرزند) بسیار بوده و مردم را علیه نوح تحریک می‌کرده‌است. (قال نوح رب انهم عصونی **واتبعوا من لم یزده ما له و ولده** الاخساراً). او و اعوان و انصارش با مکری گران مردم را علیه آن‌حضرت شورانده به‌طرف بت‌ها سوق می‌دادند (و مکروا مکراً کباراً و

---

۱ . همچون سوره‌ها و آیات: روم ۵۰ ـ حج ۵ ـ شعراء ۷ ـ لقمان ۱۰ ـ ق ۷ و...

۲ . صافات ۷۵

قالوا لاتذرن الهتکم ...) بیش از این در این سوره به‌معرفی جبهه مخالف حضرت نوح نپرداخته است امّا در سوره‌های مؤمنون و هود از «ملاء» یعنی سردمداران چشم پرکن کافری نشانه می‌دهد که مردم را با استدلالهای پوچی همچون: او بشری همچون شما است، می‌خواهد بر شما برتری بجوید، مجنون است، اراذل دنباله‌رو او هستند، ما این حرفها را از پدران خود نشنیده‌ایم، آنها را برتر از خود نمی‌دانیم، دروغگو است، اگر راست می‌گوید عذاب را بیاورد و ... از این قبیل از پیرامونش با تهدید پراکنده می‌ساختند و با فریب تبلیغات گمراهشان می‌ساختند.

این موضع جبهه کفر بود، امّا اگر خواسته باشید موضع محکم و جرأت و جسارت و ایمان و توکل شگفت‌انگیز نوح را بدانید باید آیات ۷۱ به‌بعد سوره یونس را مطالعه نمائید.

نام‌های الهی

در این سوره ۷ بار نام جلاله «الله»، ۵ بار نام «رب» (به‌صورت مضاف) و یکبار نام نیکوی غفّار[1] به‌کار رفته‌است.

آهنگ سوره ـ به‌استثنای چهار آیه ابتدای سوره که با حرف «م» و «ن» ختم شده ۲۴ آیه بقیه سوره با حرف الف (همچون سوره بعدی) تمام شده‌است.

ارتباط سوره‌های نوح و جن (۷۲ و ۷۱)

این دو سوره دو جهت کاملاً مخالف و متضاد را در عکس‌العمل نسبت به‌دعوت رسولان الهی نشان می‌دهد، یک‌طرف صددرصد انکار و تکذیب و استکبار و طرف دیگر نهایت آمادگی و استقبال و ایمان. سوره نوح رسالت این پیامبر اولی‌العزم را شرح می‌دهد که پس از ۹۵۰ سال دعوت شبانه‌روزی و به‌کار گرفتن انواع شیوه‌های علنی و پنهان تبلیغ، چگونه مخاطبینش با عصیان و استکبار از او فرار کرده برای نشنیدن کلامش انگشت در گوشهای خود نموده جامه بر سر می‌کشند و بر پرستش همان بت‌های آباء و اجدادی پافشاری می‌کنند. تا جائیکه نوح از ایمان آنها مأیوس شده دعا می‌کند «خدایا جنبنده‌ای از آنها باقی نگذار که نسل آنها فاسد شده و جز فاجر کافر نمی‌زایند و بقیه بندگان را گمراه می‌کنند».

امّا در سوره جن قضیه کاملاً برعکس است. گروهی از جن (جن به‌هر معنا، موجودی

---

۱. کلمه «غفران» از واژه‌های کلیدی این سوره است که مشتقات آن ۵ بار در آیات ۴ـ۷ـ۱۰ و ۲۸ به‌کار رفته‌است.

غیرمادی یا انسانهائی غریبه و ناشناخته با فرهنگ و زبانی دیگر) بدون آنکه خود مخاطب دعوت باشند و رسولی با آنها سخن گفته باشد، همینکه قرآن را می‌شنوند، می‌فهمند که این کتاب به‌راه رشد هدایت می‌کند. پس به‌آن ایمان آورده تعهد می‌نمایند احدی را برای پروردگار که بلندپایه و بدون همسر و فرزند است نگیرند. آنگاه بیانات حکیمانه‌ای ایراد می‌کنند که دلالت بر استواری عقیده و حق‌طلبی نفسانی آنها می‌کند. از جمله تأکید می‌نمایند ما فهمیده‌ایم که (با عصیان و خودخواهی) هرگز نمی‌توانیم خدا را به‌عجز درآوریم و نه از ملک او بگریزیم. بلکه ما به‌محض شنیدن پیام هدایت به‌آن ایمان آوردیم. چرا که هرکس به‌پروردگارش ایمان آورد، بیمی از ضایع شدن حق یا ستمی برخود نخواهد داشت:

(و انّا لما سمعنا الهدی آمنا به فمن یومن بربه فلایخاف بخساً ولا رهقاً)

به‌این ترتیب نشان داده‌میشود که چگونه دربرابر یک حقیقت واحد، بندگان خدا مواضع صددرصد مخالف می‌گیرند.

سوره «جن» (۷۲)

سوره جن علاوه بر نام آن که ناشناخته و پوشیده‌است، دارای مضامین شگفتی از عکس‌العمل و اقوال این طائفه درقبال قرآن می‌باشد که تماماً حیرت‌آور و عجیب می‌نماید. معلوم نیست آیا منظور از «جن»، انسانهای بیگانه و ناشناس و پوشیده از علم و اطلاع ظاهری مردم مکه و مدینه، یعنی مخاطبین پیامبر می‌باشد، یا آنکه موجود دیگری غیر از انسان مورد نظر است؟ ازطرفی ترجمه و تفسیرهای موجود توضیح روشن و قانع کننده‌ای برای معضلات این سوره ارائه نداده‌اند تا روح تشنه و کنجکاو جویندگان حقیقت را با منطقی که توجیه علمی داشته باشد سیراب نماید، گذشته از آنکه معلومات بشر امروزی نیز درحدی نیست که شناخت علمی و قابل مشاهده و تجربه‌ای درباره این پدیده پوشیده از ذهن عرضه نماید. بنابر این چاره‌ای نمی‌ماند جز آنکه اولاً به‌عجز خود در فهم بسیاری از مسائل که در پرده غیب علمی ما قرار دارند اعتراف کنیم، که خداوند چنین اعترافی را ستوده و رسوخ در علم نامیده[1]، ثانیاً در حدّ خود و با علم و اطلاع مختصری که داریم به‌قرآن مراجعه و از آن استمداد نمائیم، با این امید و اعتقاد که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر و تبیین می‌نمایند[2] و تماماً در مجموعه و سیستمی قرار گرفته‌اند که اجزاء آن مشابه و عطف بر یکدیگر می‌باشند[3].

---

۱. نهج‌البلاغه خطبه شماره ۹۰ (معروف به‌اشباح) ...و اعلم انّ الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم عن اقتحام السّدد المضروبه دون الغیوب، الاقرار بجملة ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب، فمدح الله تعالی اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم یحیطوا به علماً، و سمّی ترکهم التعمق فیما لم یکلفهم البحث عن کنهه رسوخاً...

۲. ان القرآن یفسّر بعضه بعضاً.

۳. زمر ۲۳ ـ الله نزل احسن الحدیث کتاباً متشابهاً مثانی ...

بررسی سوره‌های دیگر

خوشبختانه قرآن که تدبّر در آن فرمان داده‌شده[۱] هر موضوع و مسئله‌ای را چندین بار از ابعاد و زوایای مختلف به‌تناسب مضمون و محتوای سوره‌ها مطرح ساخته‌است که با مطالعه و مقایسه آنها می‌توان به‌فهم موضوع، برحسب علم و آشنائی، نزدیک شد. درباره مضامین پیچیده این سوره نیز زمینه‌های مقایسه و انطباق چندی وجود داد که باید از آنها کمک گرفت.

اولاً ازنظر محتوای آیات، آزمایش استماع قرآن توسط گروهی از جن و عکس‌العمل آنها، علاوه بر این سوره، در سوره «احقاف» نیز آمده‌است که با تفاوتهایی در بیان مطلب، عیناً همین واقعه را شرح می‌دهد. ثانیاً ازنظر شکل ظاهری و فرم و قالب خارجی، آیات این سوره بطور شگفت‌انگیزی با آیات سوره «کهف» که آن نیز مشتمل بر غرائب حیرت‌آوری از اصحاب کهف که در غار مخفی خود بیش از سیصد سال پوشیده و پنهان از دید مردم[۲] زنده ماندند می‌باشد[۳]، که با بررسی انطباقی مضامین این دو سوره می‌توان به‌حقایق مهمی دست یافت. ثالثاً در موضوع حضور جن در آسمان و مسئله تلاش آنها برای استماع آنچه در زمین می‌گذرد، در سوره‌های صافات و حجر و شعراء اشاراتی شده است که با مطالعه مجموعه آنها باید تلاش کنیم گامی به‌خواست خدا به‌سوی فهم این موضوع عجیب برداریم.

به‌این ترتیب قبل از آنکه وارد سوره جن شویم و محورهای آنرا موردبحث قرار دهیم، از دید کلی‌تری با بررسی سوره‌های فوق به‌مسئله می‌نگریم:

---

۱. نساء ۸۲ ـ محمد ۲۴ ـ ص ۲۹

۲. اتفاقاً معنای لغوی جن، پوشیده و پنهان بودن از حواس انسان می‌باشد.

۳. داستان موسی و بنده صالح خدا که کارهای عجیب و شگفت‌آوری پوشیده از علم و دانش حضرت موسی انجام می‌داد و داستان ذوالقرنین و یأجوج و مأجوج نیز در این سوره واقع‌اند.

سوره احقاف (آیات ۲۹ تا ۳۲)

و اذ صرفنا الیک نفراً من الجن یستمعون القرآن فلمّا حضروه قالوا انصتوا فلمّا قضی ولّوا الی قومهم منذرین قالوا یا قومنا انّا سمعنا کتاباً انزل من بعد موسی مصدقاً لمابین یدیه یهدی الی الحق و الی طریق مستقیم.
یا قومنا اجیبوا داعی الله و امنوا به یغفرلکم من ذنوبکم و یجرکم من عذاب الیم.
و من لم یجب داعی الله فلیس بمعجز فی الارض و لیس له من دونه اولیاء اولئک فی ضلال مبین.[1]

مطرح شدن آیات فوق در سوره احقاف برای نشان دادن آزمایش عرضه قرآن بر گروهی از جن است. مقدم بر این آیات در سوره فوق، از بی‌اعتنائی و اعراض کافران مشرک معاصر پیامبر اسلام یاد می کند که چگونه همچون گمراهان امت‌های پیشین به‌انکار و استهزای کلام الهی می پرداختند و در اعتقادات جاهلانه خود خدایانی از جنس جن و ملک به‌عنوان تکیه گاه و وسیله تقرب قائل بودند و به‌این ترتیب از توحید به‌چندخدائی (شرک) منحرف می‌شدند (فلولا نصرهم الذین اتخذوا من دون‌الله قرباناً الهة ...)[2]

در آیات فوق می‌خواهد ثابت نماید خدایانی که مشرکین از جن و ملک برای یاری در زندگی و تقرب به«الله» اتخاذ کرده‌اند خودشان دربرابر قرآن خاضع هستند و اگر در معرض استماع آن قرار بگیرند ایمان می‌آورند. پس چگونه است که موجود پوشیده‌ای (یا مردم بیگانه‌ای) به‌کتاب آنها ایمان می‌آورد ولی خود آنها از آن اعراض می نمایند؟.

از مقایسه آیات فوق با آیات ابتدای سوره جن نکات چندی دستگیر می شود:

۱ـ اولاً اگر منظور از جن موجود ناشناخته‌ای غیر از انسان باشد، باید گفت جن و انس عوالم جداگانه‌ای دارند که در یکدیگر دخالت نمی‌نمایند. در سوره جن به پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «بگو به‌من وحی شد که گروهی از جن قرآن را شنیدند»، معنای این سخن این‌است که شخص رسول اکرم علیرغم مقام رفیعی که داشته تماس و ارتباطی نمی توانسته

---

۱. هنگامی که تنی چند از جن‌ها را بسوی تو روآور ساختیم تا قرآن را بشنوند، پس زمانیکه حضورش یافتند (بخاطر عظمت آن) گفتند خاموش باشید. تا گاهی که پایان یافت به‌حالت هشدار دهندگی نزد قوم خویش بازگشتند، گفتند ای قوم ما، ما کتابی را که پس از موسی نازل شده و تصدیق کنند. (کتب) پیش رو است شنیدیم. (این کتاب مردم را) بسوی حق و به‌سوی راه راست هدایت می کند. ای مردم، (ندای) دعوت کننده خدا را بپذیرید و به او ایمان بیاورید تا از گناهانتان بیامرزد و از عذاب دردناک نجاتتان دهد. و هر کس دعوت کننده خدا را اجابت نکند پس هرگز عاجز کننده خدا در زمین نیست و جز او اولیائی نخواهد داشت. آنها در گمراهی آشکاری هستند.

۲. احقاف ۲۸

با جن‌ها برقرار نماید تا از عوالم آنها باخبر شود و جریان فوق را ازطریق وحی مطلع شده‌است. همچنین درجهت مقابل، نیز جن‌ها کاری به‌انسانها ندارند. اگر در آیه فوق حضور آنها را نزد پیامبر به‌هنگام تلاوت قرآن توضیح می‌دهد، به‌خاطر تغییر حالتی بوده‌است که خداوند ایجاد نموده. معنای کلمه «صرف» در جمله «اذ صرفنا الیک ...» چیزی را از حالت خود به‌حالت دیگری درآوردن می‌باشد[1]. خلاصه آنکه عوالم جن و انس مثل دو دریای شور و شیرین است که به‌دلیل مانع و برزخی که در میانشان کشیده‌شده با یکدیگر مخلوط نمی‌شوند. این تعبیر را در سوره «رحمن» به‌دنبال مطرح ساختن آفرینش جن و انس آورده‌است:

خلق الانسان من صلصال کالفجار و خلق الجان من مارج من نار ...

مرج البحرین یلتقیان، بینهما برزخ لایبغیان.

گذشته از آن، در هر دو سوره تنها استماع قرآن توسط گروهی از جن را به‌عنوان ارتباطی آزمایشی میان دو عالم جن و انس مطرح می‌نماید. بنابر این از قرآن نمی‌توان ادعای احضار ارواح و ارتباط با اجنه! را اثبات نمود.

۲- تاکید روی کلمه «نفراً» در هر دو سوره نشان می‌دهد که این آزمایش بسیار محدود و موقت بوده‌است.

۳- عکس‌العمل جن‌ها در هر دو سوره درقبال قرآن بسیار مثبت توصیف شده‌است. در سوره احقاف کتاب و دعوت‌کننده به‌سوی خدا (نبوت) را صادقانه تصدیق می‌کنند و در سوره جن شگفتی کتاب و اعتقاد توحیدی را اعتراف می‌نمایند.

۴- در هر دو سوره موضوع «ناتوانی در عاجز ساختن خدا در زمین» به گونه ذیل مطرح شده‌است:

احقاف (۳۲) و من لم یجب داعی‌الله فلیس بمعجز فی الارض و لیس له من دونه اولیاء ...

جن (۱۲) و انّا ظنّنا ان لن نعجز الله فی‌الارض و لن نعجزه هرباً.

در آیات فوق بدون آنکه نام آسمان برده‌شود مشخصاً از زمین (ارض) اسم برده‌شده، گویا منظور عجز جن‌ها از دخالت در نظام و سیستمی است که خداوند برای حیات مادی و معنوی زمینی تدبیر فرموده‌است. این مطلب نیز به گونه دیگری بطلان خرافات دخالت جن را در زندگی انسانها نشان می‌دهد.

---

۱. مثل صرف افعال در آموزش زبان عربی (ذهب، ذهبا، ذهبوا)

سوره کهف

همانطور که در مقدمه گفته شد، نه تنها آهنگ آیات و شکل ظاهری و فرم و قالب دو سوره کهف و جن به طور شگفت‌آوری با یکدیگر همساز هستند، بلکه مضمون و محتوای آنها نیز پوشیده از علم امروزی و بسیار عجیب می باشد. بطوریکه ازنظر ظاهر و باطن هیچ سوره‌ای را نمی توان یافت که مانند سوره کهف با سوره جن هم‌آهنگی داشته باشد[۱].

الف ـ شکل ظاهری

۱ـ تمامی آیات این دو سوره با حرف الف ختم می شوند (آهنگ یکسان در ختم آیات).

۲ـ کلماتی که ایات این دو سوره به‌ان ختم می شوند در بسیاری از موارد یکی هستند. مثل: احداً، ابداً، امداً، عجباً، رشداً، شططاً، ملتحداً، ولداً (برخی از این کلمات بیش از یک بار انطباق پیدا کرده‌اند[۱]).

۳ـ برخی از این کلمات مثل ملتحداً و شططاً منحصراً در این دو سوره به کار رفته و کاربرد دیگری در قرآن ندارند.

۴ـ کلمات فوق به‌جز در این دو سوره در هیچ سوره‌ای در انتهای آیات آن قرار نگرفته‌اند.

جدول صفحه مقابل آیاتی از دو سوره را که کلمات انتهائی آنها یکسان هستند به صورت جدولی نشان می دهد.

ب ـ محتوی مطلب

۱ـ مطالب هر دو سوره با علم و دانش فعلی بشر غیرقابل توجیه و تبیین می باشد. در سوره جن، اصل موجودیت جن و مسئله لمس آسمان و مقاعد سمع و شهاب رصد و مطالب مربوط به‌آن عجیب می باشد و در سوره کهف قضیه خواب سیصدساله جوانانی در غار و حواشی مربوط به‌این داستان. همانطور که جن از دید انسانها پوشیده‌است، اصحاب کهف نیز در غار مخفی خود در مدتی بیش از سه قرن از دید مردم مخفی بودند.

۲ـ موضوع جن علاوه بر سوره جن در سوره کهف نیز مطرح شده‌است که به گونه‌ای ظریف ارتباط این دو سوره را نشان می دهد. عجیب اینکه طرح این مسئله درست از همان

---

۱ . بخصوص ۲۸ آیه ابتدای سوره کهف که منحصراً مربوط به‌داستان اصحاب کهف بوده و درست قابل انطباق با ۲۸ آیه سوره جن می باشد.

۱ . مثل ابداً و رشداً (۲ بار)، احداً (۳ بار)

آیه	سوره جن	آیه	«سوره کهف»
۱	قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ ... إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا	۹	أَمْ حَسِبْتَ .... كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا
۲	يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا	۱۹	وَكَذَٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ .... بِكُمْ أَحَدًا
۳	وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا	۴	وَيُنْذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا
۴	وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا	۱۴	وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ ... لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا
۵	وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا	۱۵	هَٰؤُلَاءِ .... أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
۷	وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا	۲۲	سَيَقُولُونَ ... وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا
۱۰	وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ ... أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا	۱۰	إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ ... وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا
۱۴	وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ ... فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا	۲۴	إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ .... لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا
۱۸	وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا	۲۶	قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا .... فِي حُكْمِهِ أَحَدًا
۲۰	قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا	۳۸	قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ ... رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا
۲۱	قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا	۶۶	قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ ... تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا
۲۲	قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي ... وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا	۲۷	وَاتْلُ مَا أُوحِيَ ... وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا
۲۳	إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ ... خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا	۳	مَاكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا
۲۴	حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا ... مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا	۱۱	فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ ... سِنِينَ عَدَدًا
۲۵	قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ ... أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا	۱۲	ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا
۲۶	عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا	۴۲	وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ ... وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا

به‌این ترتیب ملاحظه می شود از ۲۸ آیه سوره جن ۱۶ آیه آن دقیقاً از نظر ختم آیات، با سوره کهف منطبق می باشد که با مطالعه مقایسه‌ای آنها می توان به‌فهم معضلات دو سوره با کمک کلمات تکراری نزدیک شد. ۱۲ آیه باقیمانده که قابل انطباق نیستند [۱] یا مشتمل بر مطلب عجیب و پیچیده‌ای نبوده‌اند که نیازی به‌توضیح و تطبیق داشته باشد [۲]، و یا برای درک آنها امکان مراجعه به‌سوره‌های دیگری که مسئله جن در آنها مطرح شده وجود داشته است (مثل کلمه شهاب و رصد و کمین بودن آن که در آیه ۱۸ سوره حجر و ۱۰ سوره صافات تبیین شده است). علاوه برآن، برای آیه ۶ و ۱۳ سوره جن که با کلمه «رهقا» ختم می شوند، گرچه نمی توان آیه‌ای در سوره کهف یافت که چنین خاتمه‌ای داشته باشد، ولی به‌هر حال در متن آیات ۷۳ و ۸۰ این سوره کلمات «ترهقنی» و «یرهقهما» به کار رفته است که از همان ریشه است و با مقایسه آنها می توان مفهوم آنرا دریافت. به‌این ترتیب با مطالعه مقایسه‌ای این دو سوره می توان گامهای بلندی در جهت شناخت معضلات آنها برداشت (انشاءالله).

---

۱ . آیات ۶-۸-۹-۱۱-۱۲-۱۳-۱۵-۱۶-۱۷-۱۹-۲۷ (رهقا - شهبا - رصدا - قددا - هربا - رهقا - حطبا - غدقا - صعداً - لبدا - رصدا

۲ . مثل آیات ۱۵-۱۷-۱۹ (حطباً، صعداً، لبداً)

زاویه‌ای انجام شده که در سوره احقاف مطرح گشته و در آیه ۶ سوره جن از آن به‌عنوان پناه‌بردن برخی مردان به‌اجنه یاد کرده (و انه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقاً).

در سوره احقاف از الهه قراردادن جن و ملک برای تکیه گاه زندگی و تقرب به‌خدا توسط مشرکین یاد می کند و در سوره کهف از «ولی» گرفتن و دعای به‌درگاه آنها که تماماً شرک محسوب می‌شود:

و اذ قلنا للملئکة اسجدوا لادم فسجدوا الاابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدو بئس للظالمین بدلاً ـ ما اشهدتهم خلق السموات ولا خلق انفسهم و ما کنت متخذا المضلین عضداً ـ و یوم یقول نادوا شرکائی الذین زعمتم فدعوهم فلم یستجیبوا لهم وجعلنا بینهم موبقاً.

۳ـ هر دو سوره کهف و جن با موضوع قرآن شروع می شوند:

کهف ـ الحمدلله الذی انزل علی عبده الکتاب و لم یجعل له عوجاً

جن ـ قل اوحی الیّ انه استمع نفراً من الجن فقالوا انّا سمعنا قرآنا عجباً

۴ـ محور اصلی هر دو سوره مسئله توحید می باشد و شرک در عبادت را که ریشه‌اش در اتخاذ جن و ملک به‌عنوان «الهه» بوده‌است مطرح می نماید. قابل توجه است که کلمه «احداً» ۵ بار در انتهای آیات سوره جن و ۸ بار در انتهای آیات سوره کهف قرار گرفته‌است.

مسئله شرک و اتخاذ همسر یا فرزند برای خدا و عبادت آنها به‌همراه او و انتظار پناهندگی داشتن از آنها برای دفع شر و خواندنشان برای جلب منفعت در هر دو سوره به‌عنوان محور اصلی مطالب مطرح شده‌است:[1]

سوره جن: آیات ۲ تا ۶ و ۱۸ تا ۲۲

سوره کهف: آیات ۴ و ۵، ۱۴ تا ۱۶، ۲۰، ۲۶، ۲۸، ۴۲ تا ۴۴، ۵۰ تا ۵۲، ۱۰۲، ۱۱۰

۵ـ موضوع قیامت در هر دو سوره از موضوعات کلیدی می باشد.

سوره جن آیات ۲۴ و ۲۵

سوره کهف آیات: ۱۹ـ۲۱ـ۳۶ـ۴۶ تا ۴۹ـ۵۱ و ۵۲ـ۵۸ـ۵۹ـ۹۸ـ۱۰۵ـ۱۱۰ و ...

به‌این ترتیب سه‌محور اساسی توحید، کتاب (نبوت) و قیامت در هر سه‌سوره بطور اساسی مطرح شده‌اند.

---

۱. سوره کهف با این جمله ختم می‌شود: ...فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرک بعباده ربه احداً

سوره‌های صافات و حجر (مسئله استماع جن و شیطان)

گفتیم علاوه بر سوره‌های احقاف و کهف، که روشنگر بسیاری از مشکلات سوره جن می باشند، درخصوص مسئله استماع قرآن توسط نفراتی از جن که آیات ۸ تا ۱۲ سوره مذکور ناظر به‌آن است، سوره‌های دیگری همچون صافات و حجر نیز که متعرض این مسئله شده‌اند، باید مورد مطالعه قرار گیرند. ابتدا آیات موردنظر در سوره‌های مذکور را مورد توجه قرار می‌دهیم سپس به‌بررسی مقایسه‌ای آن با آنچه در سوره جن مطرح شده می‌پردازیم. اتفاقاً در سوره‌های فوق‌الذکر نیز، همچون سوره‌های کهف و احقاف، مسئله اعتقاد به‌جن و ملک به‌عنوان «اله» مطرح شده‌است. (درضمن علاوه بر سوره‌های فوق، سوره‌های فصلت، ملک و ق را که مطالبی در این رابطه دارند مورد مطالعه قرار می‌دهیم).

الف ـ سوره صافات: والصافّات صفا ـ فالزّاجرات زجراً ـ فالتالیات ذکراً ـ ان الهکم لواحد ـ رب السموات والارض و رب المشارق ـ انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب ـ و حفظاً من کل شیطان مارد ـ لا یسّمّعون الی الملاء الاعلی و یقذفون من کل جانب ـ دحوراً و لهم عذاب واصب ـ الامن خطف الخطفه فاتبعه شهاب ثاقب ـ فاستفتهم اهم اشد خلقاً ام من خلقنا انا خلقناهم من طین لازب[1] (آیات ۱ تا ۱۱).

ب ـ سوره حجر (آیات ۱۶ تا ۱۸) و لقد جعلنا فی‌السماء بروجاً و زیّناها للناظرین ـ و حفظناها من کل شیطان رجیم ـ الامن استرق السمع فاتبعه شهاب مبین[2].

ج ـ سوره فصلت (آیات ۱۱ و ۱۲) ثم استوی الی السّمآء و هی دخان فقال لها و للارض أتیا طوعاً اوکرهاً قالتا أتینا طائعین فقضیهن سبع سموات فی

---

۱. سوگند به صف بستگان به کیفیتی خاص، پس به‌آنانکه (نیروها و عواملی که) بگونه‌ای خاص می‌رانند، پس به سرایندگان ذکر، همانا خدای شما یکتا است. (همان) پروردگار آسمانها و زمین و پروردگار مشرق‌ها، همانا ما آسمان نزدیکتر را بزیور ستارگان آراستیم و (آنرا) از شر هر شیطان رانده شده‌ای حفظ کردیم. آنها توانائی استماع بطرف ملاء اعلی (بالاترین طبقه آسمان) را ندارند و از هر سو پرتاب می‌شوند. آنها رانده شده و پیوسته در معرض عذاب هستند، مگر آنکه بگونه‌ای خاص برباید (نفوذکند و وارد شود) که در اینصورت او را شهابی نافذ تعقیب خواهد کرد. پس از آنها بپرس آیا آنها از نظر خلقت سخت‌ترند یا آنکه ما آفریدیم. ما آنها را از گل چسبنده‌ای آفریدیم.

۲. هر آینه ما در آسمان برج‌هائی قرارداديم و آنرا برای بینندگان آراستیم و از شر هر شیطان رانده شده حفظ کردیم، مگر آنکه استراق سمع کند (بطور غیر متعارف وارد جوّ شود) در اینصورت شهاب آشکاری او را دنبال خواهد کرد.

یومین و اوحی فی کل سماء امرها و زیّنا السماء الدنیا
بمصابیح و حفظاً ذلک تقدیر العزیز العلیم[۱].

د ـ سوره ملک (آیات ۳ تا ۵) الذی خلق سبع سموات طباقاً ماتری فی خلق الرحمن من
تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور ـ ثم ارجع البصر
کرتین ینقلب الیک البصر خاسئاً و هو حسیر ـ و لقد زیّنا
السماء الدنیا بمصابیح و جعلناها رجوماً للشیاطین و
اعتدنالهم عذاب السعیر[۲].

ر ـ سوره ق آیه (۶) افلم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها و زیّناها و ما لها من
فروج[۳].

از مجموع آیات فوق و آیات مربوط در سوره جن می توان چنین نتیجه گرفت:

۱ـ جن نیز همچون انس نیک و بد دارد. برخی صالح و برخی غیراز آن هستند (و انّا منا الصالحون و منّادون ذلک طرائق قدداً) یا آنکه برخی تسلیم امر خدا و برخی گریزان و منحرف از آن هستند (و انّا منا المسلمون و منّا القاسطون). بنابراین جن‌ها نیز همچون انسانها شیطان صفت یا فرشته صفت دارند (شیاطین الانس والجن ـ ۶/۱۱۲)، همچنانکه در تمامی آیات فوق آفرینش طبقات هفتگانه را برای ممانعت از نفوذ شیاطین مطرح می‌نماید (حفظاً، حفظاً من کل شیطان مارد ـ حفظناها من کل شیطان رجیم ـ جعلناها رجوماً للشیاطین ـ ما لها من فروج). امّا اینکه چرا در سوره جن نام شیطان برده نشده به‌نظر می‌رسد به‌این دلیل باشد که عملی شیطانی از آنها سرنزده بلکه گزارش می‌دهند که ما قبلاً چنین امکانی داشتیم که چنان کنیم ولی اکنون با حریمی که ایجاد شده مجاز به‌این عمل نیستیم ـ به‌این ترتیب می توان گفت نیروهای غیرمادی ناشناخته یا پوشیده‌ای (جن) که در طبیعت وجود دارند، یا مفید و مصلح (برای موجودات مادی) هستند یا چنین نفعی ندارند و دو

---

۱. پس (خداوند) به‌آسمانها پرداخت درحالیکه بصورت دود (گازی شکل) بود، پس بآن و بزمین گفت با میل یا کراهت بیائید، گفتند با میل و رغبت آمدیم. پس آنها را در دو مرحله (بصورت) هفت آسمان گذراند و در هر آسمانی امر آنرا وحی کرد و (از جمله) پائین ترین آسمان را به زینت چراغهائی آراستیم و (همچنین برای) حفاظت (زمین از شر اجرام و اشعه‌های مخل حیات). این است تقدیر آن خداوند عزیز و علیم.

۲. آنکه هفت آسمان مطبق آفرید (بگونه‌ای که) در آفرینش خداوند رحمن کم و بیش (نقصان و فروگذاری) نمی بینی. پس دیده بگشا آیا فطوری (شکاف و خللی) می بینی؟ پس بازهم دیده برگردان تا چشم سرافکنده و خوار برگردد. و هر آینه ما آسمان نزدیک تر را با چراغهائی آراستیم و آنرا وسیله پرتابهائی برای (دفع و طرد) شیاطین (عناصر و اجرام رانده شده) قرارداديم و برای آنها عذابی سوزان آماده کرديم.

۳. آیا پس آنها بآسمان بالاسرشان نگاه نمی کنند که ما چگونه آنرا برافراشتیم و زینتش بخشیدیم و برای آن پارگی و شکافی نیست؟

دسته فوق صرف نظر از خیر و شری که فی نفسه می توانند داشته باشند، یا تسلیم امر خدا هستند یا از آن سرپیچی می نمایند (آیات ۱۱ و ۱۴ سوره جن) و ابلیس که از جن بود به دلیل تمرد از فرمان خدا شیطان لقب گرفت (۱۸/۵۰ و اذ قلنا للملآئکة اسجدوا لادم فسجدوا الاابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه...).

از فرمان خداوند به ملائکه برای سجده به آدم که ابلیس نیز درمیان آنان بود و نیز تأکید بر اینکه او از جن بود می توان فهمید که جن نیز طائفه‌ای از ملائکه هستند (و شاید ملائکه نیز بدلیل پوشیده بودن نام جن بخود می گیرند) الله اعلم.

۲- از مجموعه آیات فوق می توان فهمید که رابطه‌ای میان طبقات هفتگانه جوّ زمین و مسئله استماع شیاطین وجود دارد. گویا قبل از پیدایش جوّ پیرامون کره خاکی ما، زمین دربرابر نیروها و عناصر خارجی بی‌دفاع و حفاظ بوده‌است که در سوره فصلت از مرحله گازی‌شکل بودن (دخان) ابتدائی آسمان، سپس تشکیل هفت‌آسمان در دو مرحله تکوینی و آنگاه دستور انجام وظیفه به‌هر آسمان صادر می گردد، وظیفه‌ای که در دو زمینه زیبائی و حفاظت خلاصه شده‌است:

ثم استوی الی السماء و هی دخان... فقضیهن سبع سموات فی یومین و اوحی فی کل سماء امرها و زیّنا السماء الدنیا بمصابیح و حفظاً ...

دو نقش زیبائی و حفاظت که به‌آسمانهای هفتگانه (طبقات فوقانی جّو زمین) نسبت شده، در تمامی آیات مورد استناد مورد تأکید قرار گرفته‌است. درمورد مکانیسم زیبا جلوه کردن آن (زیناها للناظرین ـ زیّنا السماء الدنیا بمصابیح[1]) که با رنگ لاجوردی متن و سرخی شفق در صبحگاه و غروب رنگ‌آمیزی شده و تلألو ستارگان و روشنائی نسبی آسمان در نیمه شب (به دلیل بازتاب نور روز از ذرات ازن) قبلاً در بررسی سوره‌های ملک و فصلت توضیح دادیم و اضافه کردیم که این زیبائی به‌اولین آسمان از آسمانهای هفتگانه که نزدیکترین به‌زمین می باشد (سماءالدنیا ـ آسمان نزدیک) منحصر می گردد و در بقیه طبقات تجزیه طیف نور خورشید که موجب پیدایش رنگها می‌شود اتفاق نمی‌افتد.[2] امّا درمورد مکانیسم حفاظتی زمین باید در اینجا توضیحات بیشتری بدهیم.

در آیات موردنظر یک‌بار از رخنه‌نداشتن آسمان (۵۰/۶ ما لها من فروج) سخن گفته و در موارد دیگر از حفظ آن، همانطور که درمورد زیبائی گاهی به‌ذکر زیبا بودن آن اکتفا شده

---

۱. علاوه بر کلمه مصابیح در سوره‌های صافات و حجر از بروج و کواکب به‌عنوان وسائل زیبائی آسمان نام می‌برد (انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب ـ ولقد جعلنا فی السماء بروجاً و زیناها للناظرین)

۲. در کتابهای دبیرستان این موضوع نشان داده‌شده‌است.

و گاهی دلیل آن هم اضافه شده (زینا السماء الدنیا بمصابیح)، درمورد حفاظت نیز گاهی فقط نقش حفاظتی آن مورد تأکید قرار گرفته (زینا السماء الدنیا بمصابیح و حفظاً ذلک تقدیر العزیز العلیم) و گاهی از خطری که باید دربرابر آن زمین را محافظت نماید یاد شده (جعلناها رجوماً للشیطاین ـ حفظناها من کل شیطان رجیم ـ و حفظنا من کل شیطان مارد) در هرحال عموماً حفاظت را دربرابر شیاطین یا شیطان رجیم و شیطان مارد ذکر کرده‌است. آیا این شیطان همان ابلیس است که از درگاه خداوند به‌خاطر کبر و عصیان رانده‌شد یا باید به‌معنای اصلی کلمه شیطان رجوع کرد؟ (همانطور که جن نیز شامل هر آنچه بر انسان پوشیده‌است می‌شود). معنای لغوی شیطان که از ریشه «شطن» گرفته شده مطلق دورشدن یا دورشدن از خیر است (البعید من الخیر). بنابراین پیش از آنکه اسمی برای ابلیس باشد «وصفی» است بر هر موجودی که صفت دورشدن از خیر داشته باشد، اعم از جنبدگان یا جن و انس. بنابراین به‌انسانهای متمرد و طاغی نیز می‌توان شیطان گفت، کما آنکه در قرآن کریم نیز چنین نسبتی بکرّات داده شده‌است. ازطرفی معنای «رجیم» (در آیه حفظناها من کل شیطان رجیم) نیز مطرود و رانده‌شده (توسط رجم که نوعی زدن با سنگ است) می‌باشد. در سوره صافات آنرا به‌صفت «مارد» (به‌جای رجیم) توصیف کرده‌است (و حفظاً من کل شیطان مارد). معنای مارد عاری‌بودن مستمر از خیر است (مثل درخت خالی از برگ ـ مرد بی‌ریش و کوسه)، انسان طاغی و عاصی را نیز به‌دلیل عاری‌بودن از طاعت خدا فاقد خیر و «مرید» می‌نامند (و یتبع کل شیطان مرید ـ ۲۲/۳). به‌این ترتیب سه کلمه شیطان، رجیم و مارد به‌آنچه رانده شده و خیر و خاصیتی نداشته باشد گفته می‌شود. اکنون ببینیم براستی چه خطراتی زمین را تهدید می‌کند که طبقات هفتگانه[1] جو که در آیات قرآن سقفاً محفوظاً[2]، و سبعاً شدادا[3] نامیده شده، دربرابر آن مقاومت می‌کنند. می‌دانیم طبقات جو زمین علاوه بر سنگهای آسمانی مانع نفوذ اشعه ماوراء بنفش و انواع متنوع اشعه‌های مضر حیات که از خورشید یا کهکشانهای دور وارد میدان مغناطیسی زمین می‌گردند می‌شوند.

این مسئله امروز ازنظر علمی کاملاً روشن شده و ما نیز در بررسی برخی سوره‌های

---

۱. ۲۳/۷ لقد خلقنا فوقکم سبع طرائق ... ۶۷/۳ الذی خلق سبع سموات طباقاً ... ۷۱/۱۵ الذی خلق سبع سموات طباقاً ... ۱۷/۴۴ تسبح له السموات السبع .... ۲۳/۸۶ قل من رب السموات السبع ورب العرش ... ۶۵/۱۲ الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن.

۲. انبیاء ۳۲ ـ ما آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم درحالیکه آنها از نشانه‌های من روگردان‌اند.

۳. نباء (۱۲) ما بر فراز شما هفت آسمان شدید (محکم) قرار دادیم.

گذشته اشاره‌ای به مکانیسم حفاظتی این سقف محفوظ که به‌صورت هفت سپر محکم (سبعاً شداداً) ساخته شده، در برابر عناصر و ذرات باردار کیهانی، بادهای خورشیدی و اجرام سماوی کردیم. در اینجا اضافه می‌کنیم علاوه بر خطرات فوق که در کمین حیات مادی انسان و موجودات زمینی است، حیات معنوی انسان نیز که به‌وسیله وحی تغذیه می‌شود در معرض خطر قرار دارد چرا که اگر نزول وحی توسط فرشتگان را برای سهولت درک و فهم به‌نزول امواج و انرژی تشبیه کنیم، این نیرو هر آینه ممکن است در معرض اختلاط و آمیزش با سایر نیروهای موجود درفضا قرار گیرد، بنابراین خالص ماندن آن و به‌صورت دست نخورده و تحریف نشده به‌بندگان ابلاغ شدنش امر مهمی است و چنین به‌نظر می‌رسد آیات مربوطه در سوره جن خبر از تغییر و تحولی در آسمان می‌دهد که مقارن وحی و نزول قرآن اتفاق افتاده‌است، قبل از چنین تحولی طیفی از جن‌ها مطلع از رخدادهای زمینی می‌شدند ولی اکنون فعل انفعالی حاصل شده‌است که دیگر نمی‌توانند «استماع» نمایند. (آیات ۸ به‌بعد).

منظور از «استماع» جن و شیطان چیست؟

نه‌تنها در سوره جن، بلکه در سوره‌های احقاف و صافات و حجر و شعراء و غیره سخن از استماع قول یا استراق سمع و دزدکی گوش کردن جن و شیطان شده‌است. می‌دانیم صوت از ارتعاش ذرات هوا به‌وجود می‌آید و باداشتن دستگاهی مثل گوش قابل احساس است. بنابراین در خلأ که هوائی وجود ندارد صدائی شنیده نمی‌شود. یا اگر صدا باشد ولی گیرنده‌ای نباشد چیزی احساس نمی گردد. حال چگونه است که جن و شیاطین در فضائی که قسمتهای فوقانی آن فاقد هوائی برای انتقال صوت است می‌شنوند؟ صرف‌نظر از آنکه به‌دلیل منشاء وجودیشان که از انرژی ساخته شده‌اند اصلاً دستگاهی همانند گوش برای شنیدن، آنطور که ما می‌شنویم، ندارند!

پس باید منظور از «استماع» شنیدنی مغایر با آن گونه که ما می‌شنویم باشد.[1] گرچه معنای سمع درمورد انسانها نیز الزاماً گوش کردن نیست، بلکه «فهمیدن و درک کردنی» است که معمولاً به‌وسیله گوش انجام می‌شود.[1] و اصل داناشدن و اطلاع پیداکردن بیشتر موردنظر است، تا دریافت امواجی توسط لاله گوش. و به‌همین دلیل وحی الهی که بر قلب و

---

۱ . انفال ۲۱ (ولا تکونوا کالذین قالوا سمعنا و هم لا یسمعون ـ مانند کسانی نباشید که گفتند فهمیدیم درحالیکه نمی‌فهمند)

فؤاد القا می‌شود و ظاهراً کاری با امواج صوتی ندارد شنیدنی نامیده می‌شود[۱] و خداوند بدون آنکه گوش داشته باشد یا تابع قوانین امواج صوتی باشد «سمیع» نامیده می‌شود. (سمیع العلیم ـ سمیع البصیر ـ سمیع الدعاء).

کلمه سمع در قرآن گاهی به‌نوعی فهمیدن و درک کردن مشابه «تعقل» به کار می‌رود[۲] و گاهی در کنار احساس قلبی و درونی[۳] و شگفت اینکه وسیله سمع ممکن است به‌جای گوش، نردبانی (گیرنده بلندی که به‌فضا بالا رود) باشد که اطلاعاتی از عوالم بالا کسب نماید[۴]

طور ۳۸ (ام لهم سلّم یستمعون فیه فلیأت مستمعهم بسلطان مبین)

آیا آنها را نردبانی است (به‌سوی آسمان)، که بدان می‌شنوند؟ (اگر چنین است) پس شنونده ایشان دلیلی روشن بیاورد.

با این مقدمات، اکنون روشن می گردد که منظور از «استماع شیاطین» مطلع شدن آنها به گونه‌ای خاص از رخدادهای زمینی است، همانطور که اگر انسان در معرض امواج یا القائات مشابه قرار نگیرد نمی‌شنود، نیروهای ناشناخته طبیعت (جن) نیز نیازمند چنین مقدماتی هستند.

همانطور که گفته‌شد طبقات هفتگانه جوّ زمین عناصری را که مضر حیات باشند دفع می‌نماید. اما از آنجائی که برخی از این عناصر و انرژیها و امواج که منشأ انرژتیک داشته[۵] و سرگردان در فضا و رانده‌شده از خورشید یا سیارات دورتر هستند (به‌معنای شیطان و رجیم توجه کنید) و خیر و خاصیتی ندارند (شیطان مارد) وارد جو زمین می‌شوند لازم است به‌گونه‌ای باآنها مقابله شود. نفوذ این شیاطین که به‌تعبیر قرآن «سمع» نامیده می‌شود از همه‌طرف با ضربات هسته‌ای که مکانیسم آن ازنظر علمی کشف شده[۶] و با شهاب ثاقب دفع می‌گردد. ذیلاً اشاراتی که در این مورد شده یادآور می‌شویم:

صافات (۶ تا ۱۰): انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب ـ و حفظاً من کل شیطان مارد ـ

---

۱. طه ۱۰۳ «انا اخترتک فاستمع لما یوحی»
۲. ملک (۱۰) قالوا لوکنا نسمع و نعقل ما کنّا فی اصحاب السعیر.
۳. ق (۳۷) ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب اوالقی السمع و هو شهید
٤. امروزه اطلاعات حیرت‌آوری که از کهکشانهائی با فاصله میلیونها سال نوری کسب می‌نمایند، توسط همین گیرنده‌های نردبان مانند رادیوئی می‌باشد که امواج کیهانی را ثبت می‌نماید.
۵. به‌تعبیر قرآن جن از آتش نافذ (نارالسموم) یا آمیزه‌ای از آتش (مارج من نار) ساخته شده‌است.
٦. در این مورد در بررسی و شرح سوره صافات توضیح دادیم. برای توضیحات بیشتر به‌کتاب هفت‌آسمان مراجعه نمائید.

لا یسمعون الی الملاء الاعلی و یقذفون من کل جانب ـ دحوراً و لهم عذاب واصب ـ الامن خطف الخطفه فاتبعه شهاب ثاقب.

حجر (۱۶ تا ۱۸) و لقد جعلنا فی السماء بروجاً و زیناها للناظرین ـ و حفظناها من کل شیطان رجیم ـ الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین.

ملک (۵) ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوماً للشیاطین.

جن چگونه موجودی است؟

معمولاً وقتی از جن سخن گفته می‌شود موجود مکلفی که همانند انسان عقل و شعور و ثواب و عقاب دارد در ذهن تداعی می‌شود. درحالیکه کلمه جن همانند شیطان وصف است نه اسم خاص، همانطور که ابلیس به‌دلیل رانده شدنش شیطان و به‌دلیل پوشیده بودنش جن نامیده شده است (کان من الجن). این دو کلمه می‌توانند مصادیق بی‌شمار دیگری پیدا کنند. اگر به‌ریشه لغوی این کلمه مراجعه کنیم دامنه وسیع آنرا که ابعاد مختلفی دارد ملاحظه می‌کنیم. در زبان عربی به‌سپر به‌دلیل آنکه جنگنده را می‌پوشاند جنّه[1] می گویند و نطفه در رحم را به‌دلیل پوشیده‌بودنش «جنین»[2] می‌نامند و به‌همین نحو «جنت» باغی است که زمین آن با گیاه پوشیده شده، مجنون کسی است که عقلش پوشیده شده، جنان قلب انسان است که درمیان سینه پنهان شده، جانّ ماری است که در سوراخ خود پنهان شده[3] و به‌همین نحو مصادیق دیگر. جالب اینکه درمورد شب از آنجائی که پرده تاریکی و پوشیدگی بر اشیاء می‌افکند فعل «جنّ» را به‌کار می‌برند[4] و بطور کلی ازنظر لغوی آنچه از حواس پوشیده باشد جن نامیده می‌شود (سترالشیء عن الحاسه).

در حدیثی از رسول اکرم آفرینش جن در سه‌صنف مختلف بیان شده است:

خلق الله عزّ و جل الجن ثلاثة اصناف: صنف حیات و عقارب و حشاش الارض، صنف کالریح فی الهواء و صنف علیهم حساب و عقاب.

خداوند صاحب عزت و جلال جن را به‌سه‌صنف آفرید: صنفی مانند مارها و عقرب‌ها و حشرات زیرزمینی و صنفی همانند باد در هوا و صنفی که بر آنها حساب و عقاب است (نهج الفصاحه).

---

۱. ۶۳/۲ اتخذوا ایمانهم جنّة

۲. ۵۳/۳۲ اذ انتم اجنة فی بطون امهاتکم

۳. ۲۸/۳۱ و ۲۷/۱۰ فلما راها تهتز کانها جانّ

۴. ۶/۷۶ فلمّا جنّ علیه اللیل رای کوکباً

طبقه‌بندی سه گانه‌ای که در حدیث فوق به‌عمل آمده تا حدود زیادی مسئله را حل می کند. به صنف اوّل که شامل مار و عقرب و جنبنده‌های زیرزمینی می باشد به‌دلیل آنکه برخلاف سایر حیوانات ظاهری مثل سگ و گربه، زیرزمین پنهان‌اند جن می گویند، صنف دوّم که به باد تشبیه‌شده امواج و اشعه‌ها و نیروهای مختلف همچون الکترومغناطیس و جاذبه را قاعدتاً دربر می گیرد و بالاخره صنف سوم به‌موجودات پنهانی گفته‌می‌شود که همچون انسان اراده و اختیار دارند و خود انتخاب می کنند.

درمورد صنف اول دیدیم که قرآن در دو آیه مار را جن نامیده، در مورد صنف دوّم به‌نظر می‌رسد آیاتی که در سوره‌های صافات و حجر و ملک در رابطه با هفت آسمان آمده ناظر به‌اشعه‌های ماوراء بنفش و امواج و عناصر کیهانی باشد و بالاخره آیات سوره‌های جن و احقاف که مسئله ایمان به‌قرآن در آن مطرح شده مربوط به‌صنف ثالث (الله اعلم).

به‌این ترتیب این گفتار جن که «از ما عده‌ای صالح و عده‌ای پائین‌تر از آن هستند و ما گروههای گوناگونی بودیم» دلالت بر تنوع فوق‌العاده این موجود و مصلح و مفید بودن ذاتی برخی و غیرمفید بودن برخی دیگر (ظاهراً نسبت به‌انسان) می نماید.

و انّا منا الصالحون و منادون ذلک طرائق قدداً.[1]

امّا گذشته از مصلح یا غیرمصلح بودن ذاتی که هر موجودی می تواند نسبت به‌انسان چنین حالتی را دارا باشد[2]، درمورد صنفی از جن که اختیار و حساب و عقاب دارند خوب و بدبودن و به‌تعبیر قرآنی تسلیم امر خدا یا عدول کننده از آن بودن نیز به‌آن اضافه می شود (و انّا منا المسلمون و منا القاسطون). بنابر این برخی از جن‌ها، همانند وضعیت حیوانات نسبت به‌انسانها، حالت صالح (مفید و اصلاح کننده) دارند یا فاقد این حالت هستند و برخی دیگر به‌دلیل اراده و اختیار، میدان عمل تسلیم‌شدن به‌امر خدا یا قاسط شدن از آن‌را دارند.

از نکات جالب اینکه علیرغم تنازع و تضادی که در صحنه حیات طبق قانون آکل و مأکول میان موجودات زمینی برقرار است، تعادل و نظام هستی به‌هم نمی‌خورد و نسل هیچیک به‌این دلیل منقرض نمی‌شود. جن‌ها نیز با وجود دوگانگی که در ماهیت صالح یا غیرصالح بودن خود دارند. اعتراف می نمایند که هرگز این نظام صالح و متعادل زمینی را نمی‌توانند آشفته نمایند و خدا را در تدبیر حیات زمینی ناتوان سازند و یا از دائره قدرت او

---

۱ . طرائق جمع طریق به‌معنای راه‌عمومی می‌باشد و کلمه «قد» به‌معنای پاره و جدا شده، به‌جز مورد فوق به‌دفعات، درباره پیراهن یوسف آمده‌است.

۲ . فرضاً گاو و گوسفند برای انسان مفید و درندگان برای او غیرمفید هستند.

بگریزند (و انّا ظننا ان لن نعجزالله فی الارض و لن نعجزه هرباً)[1]
ازنظر علمی نیز این امر به‌اثبات رسیده‌است که چگونه اشعه‌های ماوراء بنفش که کشنده و مرگبار هستند، در برخورد با طبقات جو موجب فعل و انفعالاتی می‌شوند که نهایتاً به‌سود حیات دز روی زمین تمام می‌شود.

پناه‌بردن انسان به‌جنّ

در آیه ششم سوره جن خبر از پناه‌بردن مردانی از انس به‌مردانی از جن می‌دهد و اضافه می‌نماید که این کار جز پوشانده و محکوم و محاط شدن (در چنگال خیالات باطل) نتیجه‌ای نخواهد داشت (و انه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقاً).
همانطور که قبلاً اشاره کردیم این پناه‌بردن ریشه در فلسفه اعتقادی شرک‌آمیز آنها داشت که جن و ملک را از خدایان (الهه) شمرده برای مشکلات زندگی به‌آنها پناه می‌بردند و با عبادت آنها به‌خیال خود به‌خدا تقرب می‌جستند.

ذیلاً به‌آیاتی که در سوره‌های کهف و احقاف آمده به‌عنوان نمونه اشاره‌می کنیم:

احقاف — ۲۸ ـ فلولا نصرهم الذین اتخذوا من دون‌الله قرباناً الهة بل ضلّوا عنهم و ذلک افکهم و ما کانوا یفترون.
(۲۹) و اذ صرفنا الیک نفراً من الجن ...

کهف — (۵۰) تا (۵۲) و اذ قلنا للملئکة اسجدوا الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی ... و یوم یقول نادوا شرکائی الذین زعمتم فدعوهم فلم یستجیبوا ...



پیام توحیدی سوره

پیام اصلی سوره جن همانطور که از بخش نخست آن که درباره جن است، و بقیه مطالب که از آیه ۱۸ تا انتهای سوره ادامه پیدا می‌کند پیدا است، «توحید» است، همانطور که گفته‌شد مشرکین به‌نیروهای پنهانی مثل جن و ملک به‌دیده خدایانی که تدبیر عالم به‌آنها محول شده می‌نگریستند و آنها را فرزندان خدا می‌دانستند. از آنجائی که خدا را رب الارباب شمرده و امکان ایجاد رابطه با او را برای بشر عادی محال می‌دانستند، به‌زعم خود

---

۱ . در سوره احقاف نیز چنین اعترافی از جن در رابطه با زمین نقل شده‌است (و من لا یجب داعی الله فلیس بمعجز فی الارض) ۴۶/۳۲

اینها را می پرستیدند تا وسیله تقربشان به‌درگاه خدا گردند[۱] و شر و ضرر را از آنها دفع نمایند.

در این سوره همچون سوره‌های کهف و احقاف (و سوره‌های دیگر) چنین اعتقادی باطل شمرده شده و نشان داده می‌شود که چگونه همان موجوداتی که مشرکین آنها را در کنار خدا قرار می دهند و با تمسک به‌آنها کتاب و نبوت و قیامت را منکر می‌شوند، زمانیکه به گونه‌ای در معرض این حقایق قرار بگیرند خاضعانه تصدیق می‌نمایند و ایمان می‌آورند.

اعترافات جن را در موضوعات توحید، نبوت (و کتاب) و قیامت به‌شرح ذیل می توان در سوره مشاهده کرد.

توحید: لن نشرک بربنا احداً ـ و انه تعالی جد ربنا ما اتخذ صاحبة ولا ولداً ـ و انه کان یقول سفیهنا علی الله شططا ـ و انا ظننا ان لن تقول الانس والجن علی الله کذباً ـ و انه کان رجال من الانس ... رهقاً

رسالت: و انهم ظنوا کما ظننتم ان لن یبعث الله احداً.

کتاب: ... انا سمعنا قرآنا عجباً ـ یهدی الی الرشد فامنّا به ...

قیامت: ... و امّا القاسطون فکانوا لجهنم حطباً.

و امّا نتیجه‌ای که از این آیات گرفته می‌شود، بطور واضح و آشکاری از آیات ۱۸ به‌بعد توحید خالص را تبیین می نماید. در این بخش نیز سه‌محور: توحید، نبوت و قیامت به گونه قاطعی به‌پیامبر فرمان داده‌می‌شود تا به‌مردم ابلاغ نماید:

توحید:
(۱۸) و انّ المساجدلله فلا تدعوا مع الله احداً.
(۱۹) و انه لمّا قام عبدالله یدعوه کادوا یکونون علیه لبداً.
(۲۰) قل انّما ادعوا ربی و لااشرک به احداً.
(۲۱) قل انی لااملک لکم ضراً و لارشداً.
(۲۲) قل انی لن یجیرنی من الله احد و لن اجد من دونه ملتحداً.

ابلاغ رسالت
(۲۳) الا بلاغاً من الله و رسالاته ...
(۲۷) الا من ارتضی من رسول ...
(۲۸) ان قد ابلغوا رسالات ربهم ...

قیامت
(۲۳) ... و من یعص الله و رسوله فان له نار جهنم خالدین فیه ابداً.
(۲۴) قل ان ادری اقریب ما توعدون ام یجعل له ربی امداً.
(۲۵) عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً.

---

۱ . به‌آیات ابتدای سوره «زمر» مراجعه نمائید.

اکنون می توانید به سوره کهف و احقاف مراجعه کنید و محورهای فوق را عیناً در سوره‌های مذکور ملاحظه نمائید. بی جهت نیست که فرم و قالب ظاهری سوره کهف به‌عنوان راهنمائی برای هدایت خواننده به‌انطباق مضامین و محتوای آن با این سوره و تکرار داستان استماع قرآن توسط جن در سوره احقاف رهنمودی برای درک محورهای توحیدی و آیات مشکله این سوره قرار داده‌شده‌است (والله اعلم)

امّا آیا این مباحث توحیدی تنها به‌عنوان شرحی تاریخی از اعتقادات نسلهای پیشین نقل شده یا پیامی زنده و بیدار کننده برای امروز ما دارد؟ خوب است به‌افکار و اعتقادات خود که از گذشتگان به‌ارث برده‌ایم و همچون مشرکین نسلهای گذشته، ایمان جزمی و مطلق به‌آن داریم، بازنگری کنیم و ببینیم آیا ما براستی فقط خدا را می پرستیم، آیا تواضع و تکریم‌مان منحصر به‌او است و جز او کسی را (برای جلب منفعت یا دفع ضرر) در معیت و به‌همراه او نمی‌خوانیم؟ (آیه ۱۸). آیا اگر کسی علیه برخی خرافات و پیرایه‌های شرک‌آمیز و غلّو درباره مقدسات مذهبی و تاریخی قیام کند علیه او نمی‌شوریم؟ (آیه ۱۹)، آیا فقط و منحصراً و تنها خدا را می‌خوانیم و احدی را با او شریک نمی گیریم؟ (۲۰)، آیا این بیان صریح رسول خدا را قبول داریم که «من هیچگونه ضرر و رشدی را برای شما مالک نیستم» یا اینکه معتقدیم با هر سابقه‌ای که داشته‌باشیم به‌صرف محبت خیالی خاندان رسول شفاعت او را مالک می‌شویم؟ (۲۱)، و بالاخره آیا قبول داریم که پیامبر خدا هرگز پناه‌دهنده‌ای جز خدا ندارد و هرگز به‌جز او پناهگاهی نمی‌یابد و جز ابلاغ پیام الهی و انجام رسالتی که به‌عهده حضرتش گذاشته نقشی ندارد؟ (۲۲ و ۲۳)، یا اینکه به‌جای خدا به‌رسول او متوسل می‌شویم و با فراموش کردن خدا نجات خود را از رسولش تمنا می کنیم؟ آیا براستی ما رسول مکرم خدا و خاندان طاهر او را که همگی نمونه‌های توحید، تقوی، توکل، تسلیم و تعبد بودند، به‌عنوان بندگان مخلص و موحد خدا مورد احترام و اکرام و اسوه اعمال خود قرار می دهیم یا آنکه به‌گونه اهل «غلو» در امت بنی‌اسرائیل (نسبت به‌حضرت موسی و حضرت عیسی)، آنها را در اموری که به‌خدا اختصاص دارد شریک قرار می‌دهیم؟ آیا ما همه‌چیز را همچون برخی روستائیان ساده‌دل از امامزاده طلب می کنیم و با دخیل بستن و نذر و نیاز و توسل و تمسک، از خدا به‌آنها متمایل می‌شویم یا مطابق آیات فوق خدا را به «یکتائی» عبادت می کنیم؟...

در هر حال مرز میان توحید و شرک بسیار ظریف است و به‌فرموده پیامبر عظیم‌الشأن اسلام که نمونه تسلیم و توحید بود:

«شرک در وجود مؤمن همانند راه‌رفتن مورچه در شب تاریک روی سنگ سیاه نادیدنی است.» (حدیث دبیب النمل).

ارتباط سوره‌های جن و مزّمّل (۷۲ و ۷۳)

اسامی و ظواهر آیات این دو سوره متفاوت و غیرمرتبط با یکدیگر به‌نظر می‌رسند. امّا اگر در مضامین و عمق معانی آن‌ها دقت کنیم، وجوه مشترکی در هر دو سوره خواهیم یافت و تداوم مطالب سوره جن را در سوره مزمل (و مدثر) خواهیم دید. ذیلاً به‌این وجوه اشاره کرده محور اتصال دو سوره را مورد توجه قرار می‌دهیم:

۱ـ نیمه اول سوره جن گفتار گروهی از جن را پس از شنیدن قرآن و شناخت عظمت های آن نقل می‌نماید و نیمه دوم آن با مخاطب قرار دادن پیامبر وظیفه خطیر او را برای ابلاغ رسالت‌های الهی مشخص می‌نماید. در این نیمه دوبار موضوع «ابلاغ رسالات الهی» مطرح شده‌است. یکی در آیه (۲۲) الاّ بلاغاً من الله و رسالاته... و دیگری در آخرین آیه که جنبه جمع‌بندی و نتیجه گیری دارد: لیعلم ان قد ابلغوا رسالات ربهم. به‌این ترتیب آخرین مطلبی که درذهن خواننده با تلاوت سوره جن نقش می‌بندد، مسئله «ابلاغ رسالت» می‌باشد. حال اگر سوره‌های بعدی، یعنی مزمل و مدثر را بخوانید، نحوه پیاده‌کردن این رسالت را که با قیام در شب برای خودسازی و آمادگی (در سوره مزمل) و قیام در روز برای انذار مردم و تکبیر پروردگار (در سوره مدثر) انجام می‌شود، شرح می‌دهد.

برای ابلاغ چنین رسالتی و پایداری و مقاومت دربرابر مشکلات و موانع راه و مخالفت های منکرین و معاندین، از یک‌طرف باید دائماً به‌منبع و منشاء همه نیروها متصل بود و کسب روحیه و رحمت کرد (نماز و تلاوت‌های شبانه قرآن ـ زاهدان شب)، از طرف دیگر باید به‌میدان انذار و هشدار غافلان شتافت و چون شیر روز در معرکه مکذبین خروشید (سوره مدثر) •

۲ـ فصل مشترک میان دو نیمهِ سوره جن را آیات ۱۶ تا ۱۹ که سیاق مستقل و مجزائی دارد، تشکیل می‌دهد. آخرین آیه این بخش این حقیقت را اعلام می‌نماید که «هرگاه بنده خدا برای توحید قیام کند، انبوهی از مردم علیه او خواهند شورید» (و انه لمّا قام عبدالله یدعوه کادوا یکونون علیه لبداً). در اینجا سخن از «قیام» برای توحید می‌رود و شوریدن علیه چنین نهضت و حرکتی را قطعی معرفی می‌نماید.

دو سوره مزمل و مدثر نیز عیناً با کلمه قیام آغاز می‌شوند (قم اللیل ... قم فانذر) و در هر دو سوره جریان مخالفت و تکذیب علیه این جریان توحیدی را با فرمان صبر و مقاومت به پیامبر و توکل به خدا و دوری گزیدن به‌نیکوئی از مخالفین و به‌حال خود رها کردن و مهلت دادن آنها نشان می‌دهد.

به‌این ترتیب اصلی را که در سوره جن بطور اجمال به‌صورت یک کلیت در حرکت‌های توحیدی انبیاء بیان کرده، در سوره بعدی بطور اخص درباره پیامبر خاتم (ص) نشان می‌دهد.

جالب اینکه در آیه موردنظر از قیام یک «عبد» سخن می‌گوید و مهمترین صفت پیامبر اسلام نیز عبد بودن او بود (محمد عبدالله).

سبحان الذی اسری بعبده ... الحمدلله الذی انزل علی عبده الکتاب ... تبارک الذی نزّل الفرقان علی عبده...

الیس الله بکاف عبده ... فاوحی الی عبده ما اوحی ... هوالذی ینزل علی عبده آیات بینات ...

۳ـ محور مشترک دیگری که در هر دو سوره به‌چشم می‌خورد، «قرآن» است. سوره جن با این آیه شروع می‌شود که «قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرآناً عجباً»، شاید این قضیه به‌این دلیل در ابتدای این سوره و قبل از سوره مزمل آمده‌است که وقتی طائفه‌ای از جن (بهر معنا) پس از شنیدن قرآن این چنین متحول و منقلب شده اعتراف به‌توحید و عبودیت نمودند، چرا نباید مخاطبین «انس» به‌آن ایمان بیاورند؟ حال که قرآن چنین عظمتی دارد، پس ابلاغ کننده آن باید بخش عمده‌ای از اوقات شب را به‌تلاوت و تدبر آن بپردازد (سوره مزمل) و رتّل القرآن ترتیلاً.

بیش از نیمی از سوره جن گفتار آنها را درباره قرآن و آثار هدایتی آن در توحید و آخرت و نبوت نقل می‌نماید. چنین داستانی در مقدمه این سوره زمینه‌ساز مطالبی است که درباره قرآن در دو سوره بعدی می‌آید. در سوره مزمل که جنبه خودسازی دارد، پیامبر و مؤمنین توصیه به‌ترتیل و قرائت قرآن می‌شوند (رتل القرآن ترتیلا ـ فاقرؤا ما تیسّر من القرآن ـ فاقرؤا ما تیسّر منه) و در سوره مدثر ناباوری کافران را نسبت به‌قرآن و سحر بشرساخته دانستن آن نقل می‌نماید:

فقال ان هذا الاّ سحر یؤثر ـ ان هذا الا قوم البشر

* * *

سوره «مزّمّل» (۷۳)

محور اصلی سوره مزمل که در اولین سالهای بعثت نازل شده توصیه‌هائی درجهت «خودسازی» نفسانی پیامبر (و پیروان او) می‌باشد که ازطریق قیام به‌نماز و قرائت قرآن با تأنی و توجه (ترتیل) در نیمه‌های شب تحقق می‌یابد. این توجه و تمرکز عارفانه که فارغ از گرفتاریهای روزمره و در انقطاع کامل از اشتغالات ذهنی دنیائی انجام می‌شود، موجب پیدایش حالتی از استحکام و استواری نفس و به‌تعبیر قرآن، استواری گامها و گفتار می‌گردد و آن‌حضرت را برای دریافت و پذیرش قول (یا برنامه و رسالت) سنگینی که به‌زودی بر او القاء می‌شود آماده می‌سازد. علاوه بر توصیه به‌شب زنده‌داری و عبادت، تأکیداتی در جهت توکل به‌خدا و صبر و پایداری در برابر گفتارهای تکذیب و تمسخر و تهدیدآمیز کافران و دوری گزیدن شایسته و مهلت‌دادن به‌آنها شده‌است.

خطاب دیگر سوره، به‌تکذیب کنندگان پیامبر می‌باشد که آنها را به‌عذابهای سختی به‌دلیل عواقب اعمالشان انذار می‌دهد و توجهشان را به‌سرنوشت بزرگترین مستکبر و مکذب تاریخ، یعنی فرعون معطوف می‌دارد تا در ارتباط با رسولی که شاهد (الگو و نمونه) معرفی شده عبرت گیرند و از راه گذشتگان حذر نمایند. در این قسمت که همچون جمله معترضه‌ای در وسط مباحث مربوط به‌قیامت آمده، هشداری شدید درباره روزی می‌دهد که کودکان را شدت سختی‌ها و عوارض هولناک آن پیر می‌کند و آسمان را پاره‌پاره می‌نماید.

و بالاخره آخرین پیام سوره خطاب به‌مؤمنین اولیه‌ایست که به‌همراه پیامبر قیام به‌نماز شب را انجام می‌دهند. باتوجه به‌مسئولیت‌ها و وظائف خطیری که از جهاد فی‌سبیل‌الله گرفته تا انجام مأموریت‌های سیاسی و تبلیغاتی در سفرهای طولانی به‌عهده این پیشگامان صادق گذاشته می‌شود، در آخرین آیه این سوره که گویا در مدینه و یا حداقل آخرین

سالهای مکه نازل شده، دستور قرائت قرآن در حد مقدور و میسور در نیمه‌شب و اقامه صلوة و پرداخت زکوة (حقوق مالی اجتماعی) و قرض‌الحسنه (به‌نیازمندان مؤمنین در شرایط سخت نهضت) و بالاخره استغفار به‌درگاه الهی داده‌می‌شود تا با انجام این توصیه‌ها نفس خود را مهیای انجام این رسالت‌ها نمایند.

تقسیمات سوره

به‌این ترتیب باتوجه به‌آنچه گفته شد این سوره را می‌توان به‌پنج بخش تقسیم نمود.

۱ـ آیات ۱ تا ۸ (خودسازی نفسانی شخص پیامبر)

در این قسمت همانطور که گفته‌شد شخص پیامبر مورد خطاب می‌باشد و توصیه‌های سخت و سنگین بیدارماندن در حدود نیمی از اوقات شب (کمی بیشتر یا کمتر از نصف برحسب شرایط و آمادگی جسمی و روحی) منحصر به‌آن حضرت می‌باشد تا خود را آماده دریافت قول سنگین نماید. ذکر شبانه اسماء ربوبی و یادآوری عظمت او توأم با انقطاع از غیر (معنای تبتل الیه تبتیلاً) موجب پیدایش زمینه‌های محکم و استواری در نفس می‌گردد که برای ایفای رسالت ضرورت دارد.

۲ـ آیات ۹ تا ۱۴ (جبهه مخالف)

در این بخش در ارتباط با کسانی که رسالت پیامبر را تکذیب می‌نمایند چند توصیه شده‌است:

۱ـ۲ـ تکیه قرار دادن خدا و توکل بر او در انجام این رسالت (فاتخذه وکیلاً)

۲ـ۲ـ صبر و پایداری دربرابر گفتار مخالفین و تحمل ناسزاهای آنان (فاصبر علی ما یقولون)

۳ـ۲ـ دوری گزیدن جمیلانه از تکذیب کنندگان (واهجرهم هجراً جمیلاً) نه با تندی و تلخی و خشونت که با حلم و حکمت و محبت.

۴ـ۲ـ آزاد گذاشتن و به‌حال خود رهاکردن مکذبین و سپردن آنها به‌خدا (ذرنی والمکذبین ...)

پس از این توصیه‌ها برای آنکه رسول گرامی مطمئن باشد ممانعت‌های آنان دربرابر حق بدون پاسخ و بازتاب نخواهد ماند، از مجازات و عذاب جهنم در ورای روزی که توأم با لرزش شدید زمین و کوهها و درهم ریختن نظام طبیعت می‌باشد سخن می‌گوید.

۳ـ آیات ۱۵ تا ۱۹ (عبرتی از تاریخ) ـ در این قسمت همانطور که در مقدمه اشاره شد از ارسال رسول به‌منزله شاهدی بر مردم، به‌همان گونه که موسی(ع) به‌سوی فرعون فرستاده شد، یاد می‌کند و با اشاره به‌نافرمانی و عصیان فرعونیان و گرفتاری سخت آنها به‌خاطر

اعمالشان، هشداری شدید و هول‌انگیز از شدائد روز قیامت به‌کافران می‌دهد. این هشدار تکان‌دهنده را به‌عنوان یادآوری و تذکاری مطرح می‌نماید تا دلهائی را به‌همت اراده ایمانی بسوی خدا جلب نماید (انّ هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلاً). همچنانکه به‌هنگام وقوع خطر و مصائب دنیائی هرکس راهی برای فرار می‌جوید، دربرابر وقوع قیامت و عذابهای آن نیز که محصول اعمال انسانها می‌باشد، باید هرکس به‌طریقی از ایمان و عمل صالح راه نجاتی به‌سوی پروردگار بجوید.

۴ـ آیه ۲۰ (تشویق و تثبیت)ـ پایان بخش این سوره آیه مفصلی است که به‌تنهائی حدود چهل درصد حجم سوره را به‌خود اختصاص داده‌است. طول متوسط این آیه که نزدیک به‌بیست برابر متوسط آیات سوره می‌باشد، دلالت از تأخیر زمانی آن با فاصله‌ای بسیار نسبت به ۱۹ آیه دیگر سوره دارد، چنین به‌نظر می‌رسد که این آیهِ مفصل به‌دلیل سبک و سیاق و طول متوسط آن در سالهای آخر هجرت در مدینه نازل شده باشد. محتوی و پیام این آیه ازطرفی مهر تأیید و تشویقی است بر عبادت‌های شبانه پیامبر اکرم (ص) و پیروان شایسته آن حضرت نسبت به‌فرمانی که در ابتدای رسالت صادر گردیده بود، تا هم خودشان بدانند خداوندِ سمیع و علیم شاهد و شنوای مناجات آنها است و هم آیندگان بدانند پیامبرشان و پیروان اولیه او چگونه خدا را عبادت می‌کردند. و ازطرف دیگر تخفیف و تقلیلی است برای گروه گروندگان بعدی، در دوران بسط اسلام و گسترش پیام توحیدی، که به‌دلیل درگیری با مسائل و مشکلات فراوان درحد میسور به‌عبادث شبابه بپردازند و در روز نیز اقامه صلوة و پرداخت زکوة و قرض‌الحسنه و استغفار را با جدیت به‌جای آورند و مطمئن باشند تلاشهای آنها به‌عنوان ذخیره‌ای جاوید نزد خداوند متعال محفوظ خواهد ماند و آنچه پیش می‌فرستند نزد او باز خواهند یافت.

آهنگ آیاتـ به‌استثنای اولین و آخرین آیه این سوره، بقیه آیات آن تماماً با حرف الف تنوین‌دار (اً) ختم می‌شود. آیه اوّل که خطاب به‌پیامبر می‌باشد با حرف «ل» و آیه آخر که خطاب به‌مؤمنین است با حرف «م» ختم می‌گردد.

اسماءالحسنیـ در ۱۹ آیه ابتدای سوره دوبار نام رب (به‌صورت مضاف) و در آخرین آیه آن به‌تنهائی ۷ بار نام جلاله «الله»، یک بار نام «رب» و یک بار نیز نامهای غفور و رحیم به‌کار رفته‌است (جمعاً ۱۰ نام در یک آیه).

ختم سوره با نام‌های نیکوی «غفور رحیم» معنای ظریفی در ارتباط با مضامین سوره دارد که حکمت رهنمودهای ارائه‌شده را درجهت شایستگی برای کسب رحمت و مغفرت الهی نشان می‌دهد.

ارتباط سوره‌های مزّمّل و مدّثّر (۷۳ و ۷۴)

هماهنگی و پیوند میان این دو سوره آنچنان است که شاید نیازی به‌شرح و توضیح نباشد. با این حال طبق روال انجام‌شده، ارتباط میان این دو را نیز مورد بررسی قرار داده ذیلاً محورهای مشترک و موضوعات مشابه آنها را استخراج می‌نمائیم:

۱ـ هر دو سوره خطاب به پیامبر (ص) است. برای خارج شدن از جامه به‌خود پیچیده و قیام کردن (اشاره‌ای به‌حرکت از خود به‌خدا و خلق او). با این تفاوت که در سوره مزمل این خروج، شب‌هنگام به‌صورت فردی و برای یاد خدا و نماز و تلاوت با تأنی قرآن است، و در سوره مدثر هنگام آن روز و بخاطر انذار مردم، تکبیر پروردگار پاکسازی خود دوری جستن از پلیدی، احسان به‌مردم و صبر و پایداری است. قیام اولی جنبه روحی و خودسازی معنوی داشته با تمرکز ذهنی و توجه قلبی و تفکر در آیات قرآن صورت می گیرد و قیام دومی جنبه عملی و اجتماعی داشته از خودسازی به دیگر سازی تسری می یابد:

یا ایها المزمل ـ قم اللیل الا قلیلاً ... انا سنلقی علیک قولاً ثقیلاً ـ انّ ناشئة اللیل هی اشدّ و طأ واقوم قیلاً

یا ایها المدثر ـ قم فانذر ـ و ربک فکبّر ـ و ثیابک فطهر ـ و الرجز فاهجر ـ ولا تمنن تستکثر ـ و لربک فاصبر

۲ـ هر دو قیام با عنایت و استمداد از اسم «رب» است. در سوره مزمل یادآوری نقش ربوبیت او در جهان هستی و انقطاع از همه ارباب باطل دنیائی، در نمازهای شب با تلاوت قرآن تأکید شده، و در سوره مدثر به‌دلیل آنکه مسئله انذار و هشدار مردم موردنظر است، بزرگ شمردن «رب» دربرابر آنچه مردم بزرگ می‌دانند و صبر و مقاومت در راه او توصیه شده‌است:

مزمل = واذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلاً ـ رب المشرق و المغرب لااله الا هو فاتخذه وکیلا

مدثر = و ربک فکبّر ... و لربک فاصبر

۳ـ در هر دو سوره مسئله «صبر» دربرابر انکار کافران و دوری گزیدن به‌نیکوئی از آنها و به‌حال خود رها ساختنشان توصیه شده‌است:

مزمّل: واصبر علی ما یقولون ـ واهجرهم هجراً جمیلاً ـ و ذرنی والمکذبین اولی النعمة و مهلهم قلیلاً

مدثر: و لربک فاصبر ... ذرنی و من خلقت وحیداً ـ وجعلت له مالاً ممدوداً

۴ـ در هر دو سوره قرآن را وسیله‌ای برای «تذکر» عظمت و خطیر بودن آخرت و هشدار برای توجه و مراقبت دربرابر آن معرفی می‌نماید تا دلهای بیدار آنرا جدی گرفته راهی برای نجات خویش به‌سوی خدا برگزینند:

مزمل: فکیف تتقون ان کفرتم یوماً یجعل الولدان شیباً ـ السماء منفطربه کان وعده مفعولاً ـ انّ هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلاً

مدثر: کلا انه تذکرة ـ فمن شاء ذکره ـ و ما یذکرون الا ان یشاء الله هو اهل التقوی و المغفرة

نذیراً للبشر ـ لمن شاء منکم ان یتقدم او یتأخر.

*

و امّا وجه اتصال دو سوره؛ آخرین آیه سوره مزمل شهادتی است از جانب پروردگار بر اینکه پیامبر و برخی از پیروان او کمتر از دو ثلث شب، نیمی از آن، یا ثلث آنرا برای نماز و تلاوت قرآن قیام می کنند. وقتی چنین آمادگی و سازندگی در شب حاصل شد، پارسایان شب می توانند در روز گامهای استوارتری برداشته شیران روز باشند و دیگران را نیز با خود همراه سازند. به‌همین دلیل سوره بعدی (مدثر) به‌قیام هشدار دهنده پیامبر برای بزرگداشت پروردگار در روز آغاز می گردد و نقش او را دربرابر دشمنان لجوج مشخص می‌نماید.

سوره «مدثر» (۷۴)

سوره مدّثّر از اولین سوره‌هائی است که در نخستین سالهای بعثت بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است بطوریکه هفت آیه ابتدای آنرا دومین سروش الهی بعد از آیات سوره علق (اقرأ باسم ربک ...) گرفته‌اند.[۱]

این سوره از جهات زیادی، به‌خصوص در خطاب قیام آن به پیامبر[۲]، توصیه به صبر در انجام رسالت[۳]، معرفی مکذبین ثروتمند و قدرتمند[٤]، توصیف جهنم کافران[5]، تذکره بودن انذارهای قرآن برای تحریک خواست انسان[٦]، و بالاخره ختم شدن آن به «غفران» الهی[۷] با سوره «مزمل» که قبل از آن قرار گرفته مشابهت نزدیکی دارد[۸]. همچنین ازنظر وزن و آهنگ آیات، که عموماً با حرف «ر» ختم می‌شوند، با سوره «قمر» نیز هماهنگ می‌باشد[۹]. بطوری که انتهای برخی آیات هر دو سوره به کلمات مشترکی مثل: قمر، قدر، سقر، صبر (اصطبر) و عسر (عسیر) ختم می‌شوند که دلالت بر پیوند مضامین آنها می‌نماید.

---

۱. برحسب محاسبات آماری کتاب «سیر تحول قرآن» و نظریات برخی از مفسرین.

۲. یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلاً - یا ایها المدثر، قم فانذر

۳. مزمل (۱۰) واصبر علی ما یقولون... مدثر (۷) و لربک فاصبر

٤. مزمل (۱۱) ذرنی والمکذبین اولی النعمة ... مدثر (۱۱) ذرنی و من خلقت وحیداً.

۵. مزمل آیات ۱۲-۱۳-۱۷-۱۸ مدثر آیات ۲۶ تا ۳۱-۴۲-۵۳

٦. مزمل (۱۹) ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلاً - مدثر (۵۴ تا ۵۶) کلّا انه تذکره، فمن شاء ذکره، وما یذکرون الا ان یشاء الله...

۷. مزمل (۲۰) ... واستغفروا الله ان الله غفور رحیم - مدثر (۵۶) ... هو اهل التقوی والمغفرة

۸. گرچه سوره مزمل برحسب محاسبات کتاب سیر تحول چهارسال بعد نازل شده است.

۹. از ۵۶ آیه این سوره ۳۱ آیه آن و تمامی آیات سوره قمر با حرف «ر» ختم می‌شوند.

محورهای سوره

در این سوره سه کلمه: «انذار»، «ذکر» و «بشر» مثلثی را تشکیل می‌دهند که مطالب سوره بر محور مشترک آنها می‌گردد. «انذار» که هشدار دادن و آگاه‌ساختن از خطری در کمین است، به‌عنوان اولین و اصلی‌ترین پیام رسالت (یاایها المدثر، قم فانذر)، و نخستین نقش قرآن نشان داده‌شده است (نذیراً للبشر). آنچه خداوند ازطریق وحی بر پیامبر نازل کرده «تذکره» نام دارد. کلمه «ذکر» که مقابل «نسیان» است نوعی «خودآگاهی» و یادآوری فطرت پاک نخستین می‌باشد. نقش این کتاب جز این نیست که او را از انحراف و گمراهی هشدار دهد (انذار) و به‌راه مستقیم که به‌دلیل اشتغال به‌دنیا و نسیان آخرت از آن دور شده متذکر سازد، راهی که در خمیره و ذاتش به‌آن آگاهی دارد و فطرتاً متناسب پویائی آن خلق شده‌است:

شگفت اینکه کافران از این «تذکره» که یادآور فطرتشان می‌باشد، روی برمی‌تابند (فمالهم عن التذکرة معرضین) و از آنچه مصلحت و منفعتشان در آن است به‌دلیل استکبار و عدم خوف از آخرت همچون گورخری که از شیر می‌رمد می‌گریزند (آیات ۵۰ تا ۵۳)، درحالیکه اکراه و اجباری در پذیرش این تذکره (یادآوری فطرت)، جز آزادی و اختیار و انتخاب کسی که خود بخواهد (فمن شاء) نیست، گرچه همین یادآوری نیز به‌اختیار مطلق انسان و خارج از محدوده مشیت الهی نمی‌باشد، مشیتی که بر این تعلق گرفته تا با نزول «تذکره»ای برای انسان (قرآن)، او را از عواقب اعمال و عذاب آتش برکنار دارد (هو اهل التقوی)، و با هدایت‌های آن، بنده را مشمول مغفرت نماید (و اهل المغفرة). چرا که خداوند اهل تقوی و مغفرت است و انسان نیز با کسب چنین اهلیتی یادآور او می‌شود:

کلّا انه تذکره فمن شاء ذکره، و ما یذکرون الّا ان یشاءالله هواهل التقوی والمغفرة.

تکرار سه بار کلمه «ذکر» در آخرین آیات این سوره و طرح مشیت انسان (فمن شاء) در چارچوب مشیت الهی (یشاءالله)، آزادی و اختیار بنده را در پذیرش این «ذکر» یا هشدارناپذیری از «انذار»ی که در متن سوره به‌آن اشاره شده نشان می‌دهد:

نذیراً للبشر، لمن شاء منکم ان یتقدم او یتأخر (آیات ۳۶ و ۳۷)

تأکید مجدد بر خواست انسان (فمن شاء ـ لمن شاء) اختیار او را در پیش‌افتادن به‌راه خیر یا عقب‌افتادن از آن تصریح می‌نماید.

و امّا سومین کلمه مثلثی که به‌آن اشاره شد «بشر» می‌باشد. کلمه بشر در این سوره،

علیرغم کوتاهی آن، چهار بار تکرار شده[۱] که در هیچ سوره‌ای چنین رقمی مشاهده نمی‌شود[۲]، مطلب مهمی که از این تکرار و تأکید استنباط می گردد رسالت جهانی پیامبر و شمول انذار و تذکرات قرآن به‌تمامی ابناء «بشر» می باشد. جالب اینکه این حقیقت در نخستین سالهای بعثت، در شرایطی در مکه بیان شده‌است که پیامبر و یارانش در نهایت محدودیت و فشار قرار داشتند، امّا در این آیات تأکید می‌شود: و ما هی الاذکری للبشر (۳۱)، نذیراً للبشر (۳۶).

تقسیمات سوره

این سوره را برحسب محتوا و آهنگ آیاتش برای تسهیل در تدبر و شناخت می توان به‌هفت بخش به‌شرح ذیل تقسیم نمود:

۱ـ آیات ۱ تا ۷ (ابلاغ رسالت) ـ این هفت آیه که مقدم بر بقیه آیات و مستقل از آن، در اولین سال بعثت نازل شده است با ایجاز و اختصاری شگفت رسالت پیامبر را در هفت بند بیان می دارد:

۱ـ قیام و به پا خواستن از حالت در خود فرورفتگی و پوشیدگی (همچون شکفتن غنچه گل)،

۲ـ انذار مردم (بیم دهندگی و هشدار)،

۳ـ تکبیر پروردگار (بزرگتر شمردن او از خدایان و بت‌های متنوع)،

۴ـ پاک‌سازی خویش (اصلاح معایب گذشته)،

۵ـ دوری از پلیدی (پاک‌ماندن)،

۶ـ بلندنظری (باندک راضی نشدن)،

۷ـ پایداری در انجام رسالت.

۲ـ آیات ۸ تا ۱۰ (سختی آخرت) ـ موضوع «انذار»ی که در آغاز بخش نخست به‌آن فرمان داده‌می شود (قم فانذر)، خطر قریب‌الوقوع روز سختی است که هیچگونه آسانی برای کافران ندارد. این روز بطور ناگهانی همچون ضربه کوبنده چکش بر زنگ مدرسه که خبر از پایان ساعتی را می دهد، با کوبیدن در ناقور آغاز می گردد.

اگر آیات فوق دومین سروش الهی پس از سوره علق باشد، مطالب فوق اولین خبری

---

۱. آیات ۲۵ـ۲۹ـ۳۱ـ۳۶ (کلمه بشر در آیه ۲۹ را مفسرین پوست بدن ترجمه کرده‌اند درصورتی که در ۳۷ موردی که کلمه بشر در قرآن به‌کار رفته همواره منظور شکل ظاهری آدمی می باشد).

۲. در سوره‌های ۱۴ـ۱۹ـ۲۱ـ۲۳ـ۲۶ـ۱۷ نیز در هرکدام ۲ بار این کلمه تکرار شده‌است.

است که وحی الهی از قیامت آینده می‌دهد و بدون آنکه کیفیت آنرا بیان نماید با جمال و اختصار تنها به‌سخت بودن آن برای کفار اکتفا می کند.

۳ـآیات ۱۱ تا ۳۰ (مصداق مورد انذار) ـ در این قسمت که طولانی‌ترین بخش سوره را تشکیل می‌دهد ویژگیهای فردی را که مصداق و نمونه انحراف و گمراهی می‌باشد و بیش از همه نیازمند «انذار» است ذکر می‌نماید. فردی که ثروت بیکران و فرزندان (قدرت) آشکار و زمینه مساعد دارد و افزون طلب و معاند با آیات الهی است، کسی که با پشت‌کردن مستکبرانه (ادبر و استکبر) به‌قرآن، درحالیکه حالت تفکر و ارزیابی صاحب‌نظرانه به‌خود می‌گیرد، آنرا سحر مؤثری که جز گفتار بشر نیست معرفی می‌نماید.

در انتهای این بخش از خصوصیات دوزخی که چنین فردی در آن دگرگون خواهد شد نشانه می‌آورد.

۴ـآیه ۳۱ (اصحاب‌آتش)ـ در این آیه که طول متوسط آن به‌مراتب بیش از سایر آیات می‌باشد (نزدیک به ۲۰ برابر متوسط آیات سوره) و گویا سالیان بعد به‌عنوان توضیح و تکمیل نازل شده‌است، عدد ۱۹ را که در آخرین آیه بخش قبل به‌آن اشاره شده‌بود (علیها تسعه عشر) تبیین می‌نماید. ظاهر آیات نشان می‌دهد که عدد ۱۹ چیزی است که کافران با آن روبرو می‌شوند. یعنی کسی که می‌گوید قرآن جِز گفتار بشر نیست (ان هذا الاقول البشر) گرفتار دوزخی خواهد شد که بر آن نوزده! می‌باشد (سر و کارش با ۱۹ خواهد بود، باید جوابگوی حقیقت ۱۹ در ادعای بشری بودن قرآن باشد).

برحسب آنچه روایت کرده‌اند گویا همان شخص موردنظر (ولیدبن مغیره) که آیات بخش قبل در معرفی امثال او نازل شده، چنین پنداشته‌بود که منظور از نوزده تعداد موکلین برآتش‌اند و با ذهن سطحی‌نگر و کوتاه بین خود ادعا کرده‌بود همه آنها را با اعوان و انصاری که دارد از میدان به‌در خواهد کرد. بنابراین در این آیات که ظاهراً مدتی بعد نازل شده است پاسخ این اباطیل را اینگونه می‌دهد که کارگزاران دوزخ (اصحاب النار) جز فرشته نیستند (بشر نیستند که آنها بتوانند برایشان غلبه نمایند) و تعداد آنها را قرار ندادیم مگر به‌منظورهای ذیل:[1]

---

۱. شرح و توضیح ذیل را از کتاب «اعجاز قرآن در عصر کامپیوتر» تحقیق دکتر رشاد خلیفه و ترجمه دکتر محمد جواد سهلانی با تغییراتی استفاده کرده‌ایم.

۱ـ برای آنکه عدد ۱۹ دستاویز و بازیچه‌ای شود برای کسانی که کافر شده‌اند[1] (و ما جعلنا عدتهم الافتنة للذین کفروا).

۲ـ پیروان ادیان قبلی که به‌آنان نیز کتاب آسمانی داده‌شده‌است (ولی اکنون با آخرین کتاب آسمانی مغرضانه مخالفت می کنند) ناگزیر به‌این یقین برسند که قرآن سخن خداوند است (لیستیقن الذین اوتوا الکتاب).

۳ـ برای اینکه ایمان مؤمنین (به‌حقانیت و اصالت و آسمانی بودن قرآن) افزایش یابد (و یزداد الذین آمنوا ایماناً).

۴ـ کسانی از اهل کتاب (که برخورد مغرضانه با اسلام و قرآن ندارند) و نیز خود مؤمنین (مسلمانان) هر گونه شک و شبهه‌ای اگر در رابطه با اصالت و آسمانی بودن قرآن دارند ازمیان برود (ولا یرتاب الذین اوتواالکتاب والمؤمنون).

۵ـ آن کسانی که دلهایشان بیمار است (منافقین که برای به‌راه‌انداختن هو و جنجال دنبال این گونه سوژه‌ها می گردند) با کافران (مسلمانان سست ایمان و بی‌عقیده یا غیرمسلمانان بیگانه) هم‌صدا گردند و (از در انکار و استهزاء) بگویند، منظور خداوند از این عدد چیست؟ (ولیقول الذین فی قلوبهم مرض والکافرون ماذا اراد الله بهذا مثلاً).

خداوند به‌همین ترتیب هرکس را که سزاوار بداند گمراه می گرداند، و هرکس را که لایق بداند هدایت می کند (کذلک یضل‌الله من یشاء و یهدی الیه من یشاء)، و تعداد لشگریان خدا را جز خود او نمی‌داند (۱۹ فقط بخشی از آن است) و این آیات جز یادآوری (برای اثبات حقانیت قرآن) برای بشریت نیست ... و ما هی الاذکری للبشر.

درمورد رابطه عدد ۱۹ و نظم ریاضی قرآنی تحقیقات ارزنده‌ای پرفسور رشاد خلیفه استاد مصری کامپیوتر در دانشگاه آریزونا کرده‌است که علاقمندان می‌توانند به‌کتاب سابق‌الذکر (اعجاز قرآن...) و سایر شرح و ترجمه‌هائی که از تحقیقات او شده است مراجعه نمایند.[2]

---

۱ . همانند بهائیان که برای کتابهای آسمانی اعتباری قائل نبوده با انکار آنها از عدد ۱۹ برای خود اصالتی تراشیده‌اند.

۲ . ازجمله نکات جالبی که در رابطه با عدد ۱۹ در قرآن در تحقیقات و محاسبات کامپیوتری او نشان داده‌شده عبارتند از:

۱ـ جمله «بسم‌الله الرحمن الرحیم» که اولین آیه قرآن است دارای ۱۹ حرف می باشد.

۲ـ تک تک کلمات این جمله به‌تعدادی قابل تقسیم برعدد ۱۹ در قران به‌کار رفته‌اند (اسم ۱۹ بار، الله ۱۴۲×۱۹=۲۶۹۸ بار، رحمن ۱۹×۳=۵۷ بار، رحیم ۶×۱۹=۱۱۴ بار). ←

۵ـ آیات ۳۲ تا ۳۷ (سوگند به پدیده‌های طبیعی برای اثبات اصالت و حقانیت قرآن)

پس از بیان عکس‌العمل‌های مختلف مردم دربرابر ذکر عدد ۱۹ در قرآن (که امروز

۳ـ قرآن درست دارای ۱۹×۶=۱۱۴ سوره است.

۴ـ سوره ناس که آخرین سوره قرآن (شماره ۱۱۴) و دارای ۶ آیه است تعداد حروف آن ۶ برابر عدد ۱۹ است ۱۱۴=۶×۱۹

۵ـ پنج آیه ابتدای سوره علق که اولین آیات نازل‌شده بر پیامبر می‌باشد (از اقرأ، تا، مالم یعلم) درست مشتمل بر ۱۹ کلمه می‌باشد.

۶ـ عجیب اینکه تعداد حروف این ۵ آیه نیز ضریب ۱۹ می‌باشد ۱۹×۴=۷۶

۷ـ خود سوره علق نیز دارای ۱۹ آیه می‌باشد.

۸ـ سوره علق از ابتدای قرآن ردیف ۹۶ و از انتهای قرآن درست ردیف ۱۹ می‌باشد.

۹ـ سوره علق مطابق شمارش کامپیوتری از ۱۵×۱۹=۲۸۵ حرف تشکیل شده‌است.

۱۰ـ سوره نصر که به‌قولی گفته‌می‌شود آخرین سوره می‌باشد درست دارای ۱۹ کلمه می‌باشد.

۱۱ـ اولین آیه سوره نصر (اذا جاء نصرالله والفتح) نیز از ۱۹ حرف تشکیل شده‌است.

۱۲ـ ۹ آیه ابتدای سوره قلم که گویا در همان اوائل نازل شده است دارای ۱۹×۲=۳۸ حرف می‌باشد.

۱۳ـ سوره مزمل از ۲۰ آیه تشکیل شده‌است که ۱۹ آیه آن در اوائل بعثت و آخرین آیه آن که هم طول متوسطی بین ۱۰ تا ۱۵ برابر متوسط بقیه آیات سوره دارد و هم آهنگ خاتمه آن بر خلاف بقیه که با الف ختم می‌شوند با «م» ختم می‌شود، چندین سال بعد (گویا در مدینه) به‌خاطر تکمیل و توضیح نازل شده‌است.

۱۴ـ ۱۰ آیه ابتدای سوره مزمل که گروه مستقلی به‌نظر می‌رسد دارای ۳×۱۹=۵۷ کلمه می‌باشد.

۱۵ـ سوره توبه فاقد «بسم‌الله الرحمن الرحیم» است. در عوض در سوره نمل ۲ بار جمله فوق آمده است. این دو سوره و سوره‌های مابین آنها درست ۱۹ سوره را تشکیل می‌دهند.

۱۶ـ ۲۹ سوره قرآن با حروف مقطعه آغاز شده‌اند. این حروف مجموعاً از ۱۴ حرف تشکیل شده و ۱۴ ترکیب را (مثل الم ـ حم ـ الر ـ و غیره) تشکیل داده‌اند ۱۹×۳=۱۴+۱۴+۲۹

۱۷ـ در هر یک از ۲۹ سوره‌ای که در افتتاح آن حروف مقطعه آمده‌است مجموع تعداد آن حرف یا حروف در آن سوره دقیقاً و بدون استثناء ضریب ۱۹ می‌باشد. (جدول این سوره‌ها و تعداد حروف دقیقاً تهیه شده‌است).

۱۸ـ سوره‌هائی که حروف مقطعه مشترک دارند، یا یک حرف از حروف مقطعه آنها مشترک است در معانی نیز مشترک هستند و تعداد آن حرف در سوره‌های مذکور مجموعاً ضریب ۱۹ می‌باشند.

۱۹ـ اگر تعداد مواردی را که تک‌تک کلمات جمله «بسم‌الله الرحمن الرحیم» بعد از تقسیم بر عدد ۱۹ در قرآن به‌کار رفته‌است محاسبه کنیم باز هم به‌ضریب ۱۹ می‌رسیم.

ارتباط شگفت‌انگیز آن با ساختمان ظاهری قرآن ازنظر ریاضی با محاسبات دقیق کامپیوتری محاسبه گردیده) برای نشان‌دادن غیربشری بودن و عظمت قرآن سه بار سوگند می‌خورد.

کلا والقمر، والليل اذا ادبر، والصبح اذا اسفر، انها لاحدى الكبر.

معمولاً سوگندهای قرآن تناسب و ارتباطی با جواب سوگند دارد. بنابر این بجاست که ببینیم چه تناسبی میان سه سوگند به‌ماه و شب و صبح، با جواب آن که تأکید بر بزرگداشت قرآن است (انها لاحدى الكبر) دارد؟ ... به‌نظر می‌رسد اگر نقش ماه در آسمان را که نور خورشید را شب هنگام به‌نیمه‌ای از زمین که پشت به‌خورشید است می‌تاباند، با نقش رسولان و کتابهای الهی که نور هدایت را به‌پشت کنندگان از خدا در روزگار تیره و تار جوامع می‌تابانند، مقایسه کنیم، دریچه‌ای برای فهم اولین سوگند (کلا والقمر) گشوده گردد. امّا دومین سوگند (والليل اذا ادبر) از لحظاتی از شب که نزدیک به‌طلوع فجر است یاد می‌کند، در مقام تشبیه، واپسین لحظات یک دوره تاریک تاریخی را در جوامع انسانی که ظلم و ظلمت و جور و جهل جباران حاکم است تداعی می‌نماید. در این مرحله پرده تاریکی هنوز برچیده نشده ولی امید و انتظار آن از علامات و نشانه‌هائی در افق ظاهر می‌گردد. و بالاخره سومین سوگند از مرحله‌ای یاد می‌کند که صبح صادق دمیده و نور خورشید از اشیاء پرده‌برداری کرده‌است[1] در این مرحله زمین کاملاً مقابل خورشید قرار گرفته و ماه تحت الشعاع این تابش شدید محو شده‌است. عظمت قرآن و غیربشری بودن آن برای مردم روزگار پیامبر (ص) که درتاریکی جهالت بسر می‌بردند روشن نبود، تنها ازطریق حضرتش که نور هدایت را، همچون ماه از خورشید، بر آنها می‌تاباند به‌آن ایمان می‌آوردند. اما به‌تدریج که با گردش زمین و روزگار، علم و آگاهی بشر بیشتر می‌شود و نور دانش از افق سر می‌زند، آثار و نشانه‌های عظمت قرآن آشکار می‌گردد. هم‌اکنون کشفیات حیرت‌آوری که از زوایا و ابعاد مختلف این کتاب شده آینده‌ای را بشارت می‌دهد که با طلوع خورشید علم و آگاهی در صبح امید آینده، عظمت و غیربشری بودن این کتاب در پرتو انوار هدایت

بسم	الله	الرحمن	الرحیم.
۱۹	۲۶۹۸	۵۷	۱۱۴
(۱×۱۹)	(۱۴۲×۱۹)	(۳×۱۹)	(۶×۱۹)

۶+۳+۱۴۲+۱=۱۵۲=۸×۱۹

۲۰ـ تعداد «بسم‌الله‌الرحمن الرحیم» در قرآن با آنکه سوره توبه فاقد آن است و سوره نمل ۲ بار این جمله را دارد، ضریب ۱۹ می‌باشد ۱۹×۶=۱۱۴ همچنین موارد بسیار دیگری که می‌توان در این مورد پیدا کرد.

۱. معنای «اسفر» که با کلمات سفر، تفسیر، اسفار، هم ریشه است، نوعی گشودن و پرده‌برداری کردن و آشکار نمودن می‌باشد.

الهی برای همگان آشکار گردد.

بارخدایا ما را از کوردلان نسبت به کتابی که آنرا «نور» خوانده‌ای[1] قرار مده.

خدایا با ولایت خودت ما را از تاریکی‌های افکار و اعمالمان به‌طرف نور خودت خارج ساز[2]

خدایا ما را از پیروان راستین این کتاب و ایمان‌آورندگان و ارج گذارندگان و یاری‌دهندگان آورنده‌اش قرار ده تا رستگار شویم[3]

خدایا کسی که تو نوری برای او قرار نداده باشی نوری ندارد[4]، پس افسردگی و ... و مرگ اخلاقی، روحی، روانی، علمی و... ما را با نور حیات‌بخشت به‌زندگی مبدل ساز تا خط‌مشی خود را در جامعه و درمیان مردم بدانیم.[5].

خدایا ما را از کسانی قرار مده که به‌خاطر بی‌توجهی به‌قرآن مشمول شکوه و گلایه رسول اکرم به‌درگاهت گردیم[6].

سوگندهای سه گانه و جواب آن که نشان‌دهنده عظمت قرآن است، مقدمه‌ای است برای بیان این حقیقت که قرآن برای تمامی بشریت هشداردهنده است (نذیراً للبشر)، هشداردهنده‌ای که جبر و اکراه یا تکلیف و تحمیلی در هشدار خود ندارد، این کتاب راه رشد و غی را نشان می‌دهد، بقیه‌اش با انسانهاست که بخواهند پیشتاز باشند یا عقب بمانند (لمن شاء منکم ان یتقدم او یتأخر)، و این همان فلسفه اختیار و آزادی انسان و مهلت الهی در مدت زندگی دنیا است که زیربنای روابط پیامبر با مردم بوده و امروز نیز باید در جوامع اسلامی حاکم باشد.

(۶) ـ آیات ۳۸ تا ۴۸ (نقش عمل و مکتسبات انسان)

به‌دنبال بیان «خواست» انسان درپیش‌افتادن یا عقب‌ماندن در آخرین آیه بخش قبل، در این بخش وابستگی سرنوشت انسان‌را به«مکتسبات» او نشان می‌دهد. بطور کلی هرنفسی گرفتار و در گرو اعمال خویش است جز «اصحاب یمین» که با ایمان و عمل صالح، خود را

---

۱ . مائده(۱۵) قد جائکم من الله نور و کتاب مبین (و سوره‌ها و آیات اعراف ۱۵۷ توبه ۳۲ نساء ۱۷۴)

۲ . بقره ۱۵۷ ـ الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور.

۳ . اعراف ۱۵۷ ـ فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون

٤ . نور (۴۰) و من لم یجعل له نوراً فما له من نور

۵ . او من کان میتاً فاحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس...

٦ . فرقان ۳۰ ـ و قال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجوراً.

از گرو آزاد کرده‌اند. به‌عبارتی همه انسانها زندانی عواقب اعمال خویش‌اند به‌استثنای اصحاب یمین (ملازمان با راستی و نیکوئی) که یا گرفتار نشده‌اند و یا اگر شده‌اند به‌دلیل سنگینی کفه راست اعمالشان مشمول عفو گشته و آزاد شده‌اند. این بیان کلی و استثنای مترتب بر آن، شبیه همان آیات سوره «عصر» است (والعصر، ان الانسان لفی خسر، الاالذین...) که شرطی را بر یک قانون عمومی استثناء می‌نماید. مطالب این بخش که سیاق آن نشان دادن وابستگی سرنوشت انسان با عمل خویش می‌باشد، با آیات بخش قبل که در شأن عظمت قرآن بود هماهنگی ظریفی دارد، نزول قرآن و تأکید بر حقانیت آن جز به‌این دلیل نیست که انسان به‌عنوان کتاب راهنما آنرا سرمشق قرار دهد و «اعمالش» را با احکام آن هماهنگ سازد. این کتاب «ارتباط» و پیوند انسان را با خدا و خلق و تاریخ گذشته و آخرت آینده برقرار می‌نماید (همچون گیاهی که برای زنده‌ماندن باید با عناصر حیاتی خویش همچون نور، هوا، آب، خاک پیوند ارگانیک داشته باشد)، حیات معنوی انسان نیز موقعی تأمین خواهد شد که با خالق خود و عواملی که او تعیین کرده ارتباط داشته باشد. امّا کسانی که در این آیات «مجرمین» معرفی شده‌اند، به‌دلیل خودبینی، خودخواهی و خودپرستی، بندهای ارتباطی خود را با خدا و خلق و زمین و زمان قطع می‌کنند. اصولاً معنای اصلی و لغوی «جرم» قطع ثمره از درخت است که به‌طور استعاره به‌گناه، از آنجائی که عمل واجب الوصل را قطع می‌کند جُرم می‌گویند و گناهکار را از آن‌جهت که عمل صالح را قطع (یا ترک) می‌کند «مجرم» می‌نامند. اکنون به‌آیات این بخش برمی‌گردیم و ملاحظه می‌کنیم مجرمین در پاسخ «اصحاب الیمین» که به‌دلیل راستی و نیکوئی در بهشت قرار گرفته‌اند، وقتی از آنها می‌پرسند چه‌عاملی شما را به «سقر» (دوزخ) درآورد، پاسخی می‌دهند که سراسر نشانه از انواع قطع رابطه‌ها دارد:

کل نفس بما کسبت رهینه الا اصحاب الیمین، فی جنات یتسائلون عن المجرمین، ما سلککم فی سقر؟

قالوا:

۱ـ لم نک من المصلین	(قطع ارتباط با خدا) صلوة = پیوند با خدا
۲ـ و لم نک نطعم المسکین	(قطع ارتباط با مردم ـ از دست دادن احساس و عاطفه حتی در برابر گرسنگان)
۳ـ و کنا نخوض مع الخائضین	(قطع ارتباط با مسائل زمان ـ عدم عبرت‌گیری از تاریخ و فرورفتن غافلانه همچون کبک در هوسهای خود).
۴ـ و کنا نکذب بیوم الدین	(قطع ارتباط با آخرت که روز جزا و دین است، انکار مسئولیت (حساب و کتاب).

این بریدگی‌ها را مجرمین تا هنگام مرگ ادامه دادند (حتی اتینا الیقین) و از آنجائی که در زندگی دنیائی از همه‌چیز قطع رابطه کرده و به‌چیزی پیوند نداشتند، در روز قیامت نیز از شفاعت (پیوند و منضم شدن چیزی به‌چیزی) بطور طبیعی محروم خواهند ماند (فما تنفعهم شفاعة الشافعین).

۷ـ آیات ۴۹ تا ۵۶ (نتیجه‌گیری ـ کتاب «تذکر») ـ در این قسمت که به‌نظر می‌رسد خلاصه و جمع بندی مطالب ذکر شده درباره قرآن است، این کتاب را دوبار به‌نام تذکره (وسیله یادآوری) معرفی می‌نماید: فما لهم عن التذکره معرضین (۴۹)، کلّا انها تذکرة (۵۴)

همانطور که قبلاً گفته شد کلمه ذکر مقابل نسیان و به‌معنای خودآگاهی و یادآوری فطرت نیالوده‌است. نقش این کتاب (تذکرة) که کافران، همچون خری که از شیر می گریزد از آن رم می کنند! چیزی جز یادآور ساختن انسان به‌همان حقایقی که با ساختمان وجودی‌اش هماهنگی دارد، و اصلاً تنها راه رشد و حیات واقعی‌اش می باشد، نیست. گویا کافران به‌دلیل استکبار انتظار داشتند (و امروز نیز دارند) که به‌جای پیامبر، این کتاب مثل نامه‌ای سر گشاده به آنان داده‌می‌شد تا باور می کردند (آیه ۵۲)! ولی حقیقت این است که ناباوری و تکذیب آنان مهمتر از استکبار، به‌دلیل بی‌خیالی و بیم نداشتنشان از آخرت است (کلّا بل لایخافون الاخرة).

تصورات و اظهارات آنها درباره قرآن (بشری بودن، سحر و جادو بودن، افک و افتری بودن و...) یکسره باطل است، این کتاب «تذکره» است بنابر این هرکه می‌خواهد بیدار شود از این «تذکره» ذکر گیرد، که جز در مشیت خداوند، بندگان متذکر نخواهند شد، همان خداوندی که این «تذکرة» را به‌دلیل اهل تقوی بودنش (برای نجات انسان از جهنم اعمال) و اهل مغفرت بودنش (برای آمرزش انسان و شایسته بهشت کردن) نازل نموده‌است.

کلّا انها تذکره، فمن شاء ذکره، و ما یذکرون الا ان یشاءالله هو اهل التقوی و اهل المغفرة.



نام‌های خدا

در این سوره ۳ بار نام جلاله «الله» (در آیات ۳۱ و ۵۶) و ۳ بار رب مضاف (ربک در آیات ۳، ۷ و ۳۱) تکرار شده‌است. در آخرین آیه نیز بر اهلیت خداوند نسبت به‌تقوی و مغفرت تأکید شده‌است (هو اهل التقوی و اهل المغفرة).

آهنگ آیات سوره

از ۵۶ آیه این سوره ۳۱ آیه آن با حرف «ر»، ۱۰ آیه با حرف «ن»، ۸ آیه با حرف «ه»، یک آیه با حرف «و» و یک آیه با حرف الف (با تنوین) ختم شده‌است (جمعاً ۵ حرف) تنوع آهنگ آیات تناسب لطیفی با مضامین متنوع سوره دارد.

آخرین پیام

کلمه «مغفرة» که آخرین آیه سوره مدثر می باشد این حقیقت را نشان می دهد که تمامی برنامه و رسالتی که با جمله «یا ایها المدثر قم فانذر» آغاز شده، نشئت گرفته از نام نیکوی «غفور» می باشد. خداوند چون «اهل المغفرة» است راضی نمی‌شود بندگانش آلوده به گناه بمانند و گرفتار عذاب عواقب اعمال خود گردند. بنابر این برای پوشاندن این گناهان (معنای غفران) رسولی می‌فرستد تا آنان را انذار نماید و کتابی نازل می کند تا با پیروی از آن بندگان خود را پاک و شایسته بهشت گرداند.

و مگر جز این است که در همان ابتدای سوره پس از ابلاغ فرمانِ «برخاستن و انذار» (قم فانذر) و تکبیر پروردگار (و ربک فکبّر)، دستور پاک کردن جامه و دوری از چرک و پلیدی می دهد؟ ... و ثیابک فطهر، والرجز فاهجر.

آنکه رسول خدا بود، به‌این دستور با تمام وجود عمل کرد و مشمول «مغفرت» ربوبی قرار گرفت، کتابی که ازجانب خدا آورد و برای ما باقی گذاشت، راه‌های پاکی و پیراهه‌های پلشتی را با شیوه‌های پاکسازی و پروا از پلیدی نشان می دهد. به‌اختیار ما است که بخواهیم پیش برویم یا عقب بمانیم (لمن شاء منکم ان یتقدم او یتأخر) آیه ۳۷.

ارتباط سوره‌های مدّثّر و قیامة (۷۴ و ۷۵)

ارتباط میان سوره قیامه آنچنان که با سوره انسان آشکار است، واضح و ساده نمی باشد، با اینحال با دقت بیشتر می توان زمینه های مشترکی در هر دوسوره یافت و محورهای همسوئی مشاهده نمود که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می شود.

۱ـ هر دو سوره از دنیاپرستی کافران و بی‌اعتنائی به «آخرت» سخن می گویند ومسئله آخرت را به‌عنوان محور اصلی مطرح می نمایند:

مدثر (۵۳) کلا بل لایخافون الاخرة

قیامه (۲۰ و ۲۱) کلا بل تحبون العاجله ـ و تذرون الاخرة

در سوره مدثر از بیم نداشتن آنها نسبت به آخرت سخن می گوید و در سوره قیامه

نشان می دهد چون بیم ندارند، به دنیاپرستی روی آورده و آخرت را رها می کنند (تکمیل مطلب).

۲ـ ویژگی های کفار در هر دو سوره بطور یکسان در چهار زمینه معرفی شده‌است: ۱ـ اهل نماز نبودن، ۲ـ اهل صدقه و اطعام و احسان به‌مردم نبودن، ۳ـ تکذیب روز دین، ۴ـ با همپالگی های خود غافلانه مشغول بودن (قطع رابطه با خدا ـ قطع رابطه عاطفی با مردم ـ تکذیب مسئولیت و حساب و کتاب اعمال ـ مشغول‌شدن به‌هوی و هوس)

مدثر (۴۲ تا ۴۶) قالوا لم نک من المصلین ـ و لم نک نطعم المسکین ـ و کنّا نخوض مع الخائضین ـ و کنا نکذب بیوم الدین

قیامه (۳۱ تا ۳۳) فلا صدق و لا صلي ـ و لکن کذّب و تولي ـ ثم ذهب الی اهله یتمطّي.

زمینه مشترک هر دو سوره موضوع آخرت و قیامت و بی‌اعتنائی و تکذیب آن می باشد که در هرکدام به‌گونه‌ای مطرح شده و یکدیگر را تکمیل می‌نمایند. بطور کلی حدود ٪۴۰ سوره مدثر و ٪۶۰ سوره قیامت به‌این مسئله که محوری‌ترین موضوع مشترک هر دو سوره می‌باشد اختصاص یافته‌است.

و امّا حلقه ارتباطی میان دو سوره را با مختصری تدبر در آخرین آیات سوره مدثر و آیات اولیه سوره قیامه می توان پیدا کرد، سوره مدثر با این پیام ختم می‌شود که خداوند به دلیل اهل تقوی و مغفرت بودنش (که ایجاب می کند بندگان را از عذاب دور نماید و آنها را بیامرزد) از طریق وحی و قرآن بندگان را متذکر آخرت و جدی بودن زندگی کرده‌است تا هرکسی می خواهد بیدار گردد (من شاء ذکره)، امّا اکثر مردم از این کتاب که جز تذکر و یادآوری هدفی ندارد (کلاّ انه تذکره) اعراض می‌نمایند (فما لهم عن التذکره معرضین) و بیمی از آخرت ندارند (کلا بل لایخافون الاخرة)

سوره بعدی (قیامه) پرده بعدی را نشان می‌دهد که این اعراض و بی‌اعتنائی چگونه وقتی قیامت تحقق یابد، موجب ملامت می گردد (ولا اقسم بالنفس اللوامة) و انسان در آن روز در جستجوی گریزگاهی می گردد تا خود را نجات دهد ولی با آگاه‌شدن از نتایج اعمالش چاره‌ای جز پذیرش سرنوشت محتوم نمی یابد.

لا اقسم بیوم القیمه ولا اقسم بالنفس اللوامة ... یقول‌الانسان یومئذ این المفر کلا لاوزر ـ الی ربک یومئذ المستقر ـ ینبئوا الانسان یومئذ بما قدّم و آخّر

به‌این ترتیب می توان چنین نتیجه گرفت که در سوره مدثر تذکرات داده‌شده و مشیت الهی برای حفظ و نگهداری بندگان و آمرزش مؤمنان عنوان می گردد و در سوره قیامه نتایج

بی‌اعتنائی به‌تذکرات و هشدارها در قیامت ظاهر می‌گردد که همان ملامت نفس به‌هنگام آگاه‌شدن از عملکردها (ینبؤا الانسان یومئذ ...) و سیه‌روی گشتن هنگام مواجه با حساب اعمال می‌باشد (والله اعلم).

سوره «قیامة» (۷۵)

محور اصلی سوره «قیامه» همانطور که از نام و سوگند ابتدای آن پیدا است، «روز قیامت» می باشد. امّا نه قیامت ازنظر قطعیت وقوع و شرح تحولات و دگرگونیهائی که در نظام عالم بوجود می‌آورد (آنطور که مثلاً در سوره‌های واقعه، حاقه، طور و غیره بیان شده)، بلکه قیامت ازنظر «احیاء مردگان» و ترکیب مجدد سلولها و استخوانهای پوسیده. این مطلب را، هم در آیات ابتدائی سوره، که حکم مقدمه و مطلع دارد، پس از سوگند به قیامت و نفس لوامه مطرح می سازند (ایحسب الانسان الن نجمع عظامه بلی قادرین علی ان نسوی بنانه) و هم در آخرین آیه سوره که حکم جمع بندی و نتیجه گیری را دارد (الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی).

از آیات قرآن چنین برمی‌آید که عمده‌ترین مشکل و مانع باورداشتنِ قیامت همین مسئله احیای مجدد انسانهای پوسیده و خاک شده بوده‌است. در این سوره برای ردّ چنین تصوری اطمینان می‌دهد که حتی سرانگشتان نیز به‌حالت نخست درجای خویش قرار خواهد گرفت (بلی قادرین علی ان نسوّی بنانه) و می‌دانیم که خطوط انگشتان هر فردی ویژگیهای خود را داراست و در جهان دونفر یافت نمی‌شوند که در انگشت‌نگاری خطوطی یکسان از آنها مشاهده شود. چنین تأکیدی با همه ظرافت و لطافتی که دارد، دقیق بودن حیرت‌آور مکانیسم «بعث» و احیاء مردگان را برای اذهان ظاهربین و سطحی‌نگری که پرونده عمر انسان را با مرگ بسته می پندارند ثابت می‌نماید. در ابتدای سوره به‌نکته فوق اشاره می‌نماید و در آخر آن از مراحل مختلف تکوین نطفه که از قطره آبی ناچیز آغاز می گردد و به‌موجودی کامل منتهی می‌شود نشانه می‌آورد تا تدبیر الهی را در تمامی مراحل حیات یادآور شود، آیا کسی که از هیچ، موجودی را آفرید قادر به‌آفرینش مجدد او نیست؟

بیان خصلت‌های انسان

اینکه انسان به‌راحتی نمی‌تواند امری بدیهی مانند قیامت را باور کند تا اندازه زیادی ناشی از خصلت های بشری او است که عجول و ظاهر بین می باشد. در این سوره به‌موازات طرح مسئله قیامت، روان‌شناسی «انسان» نیز به‌عنوان مسئله‌ای کلیدی و بنیادی مطرح شده‌است. بطوری که علیرغم کوتاهی حجم سوره، شش بار کلمه «انسان» در آن تکرار گردیده که چنین توجه و تمرکزی بی‌سابقه در قرآن می باشد. جالب اینکه در سوره بعدی که اصلاً به‌نام «انسان» می باشد فقط دوبار این کلمه به‌کار رفته‌است. البته ازنظر آماری سوره اسراء (بنی‌اسرائیل) با هفت بار تکرار این کلمه در جایگاه نخست قراردارد، ولی اگرحجم آنرا که بیش از ۱۰ برابر این سوره می باشد درنظربگیریم، متوجه می‌شویم تمرکز سوره قیامت روی مسئله خصلت‌های «انسان» بطور نسبی به‌مراتب بیشتر است. ذیلاً آیات ناظر به‌این مسئله را مورد توجه قرار می دهیم:

آیه (۳) ایحسب الانسان الن نجمع غظامه	آیه (۱۳) ینبئوا الانسان یومئذ بما قدّم و اخّر
آیه (۵) بل یرید الانسان لیفجر امامه	« (۱۴) بل الانسان علی نفسه بصیرة
« (۱۰) یقول الانسان یومئذ این المفر	« (۳۶) ایحسب الانسان ان یترک سدی

آیات ۳ و ۳۶ (ابتدا و انتها) که با جمله «ایحسب الانسان» شروع می‌شود پندار غلط انسان را در ناباوری مطلق زنده‌شدن مجدد و تصور باطلش را در رها و بی‌هدف بودن آن نشان می دهد. آیات ۵ و ۱۴ (ردیف دوم از اول و آخر) که با جمله «بل الانسان» آغاز می گردد زمینه مثبت و مساعدی را از انسان سراغ می‌دهد که برخلاف حیوانات، کنجکاوی و شور و شوق کشف و درک مجهولات دارد و علیرغم انکار قیامت مایل است بفهمد کی این واقعه اتفاق می‌افتد (یسئل ایّان یوم القیمه)، دیگر اینکه با وجود پرده‌پوشی و صحنه سازی و قیافه حق به‌جانب گرفتن و عذر و بهانه تراشیدن، بر نفس خویش آگاه است (بل الانسان علی نفسه بصیره و لوالقی معاذیره)

و بالاخره آیات ۱۰ و ۱۳ حالت انسان را در روز قیامت تصویر می‌نماید. حالت کسی که یکسره در جستجوی راه فراری است و با نگرانی و وحشت، از کسانی که همچون خودش در تحیر و سرگردانی‌اند مرتباً راه گریز را می جوید! این روزی است که هر انسانی به‌آنچه در زمان حیاتش پیش فرستاده، یا پس از مرگ، گفتار و کردار نیک و بدش در نسلهای بعد به‌صورت زنجیره‌ای بازتاب داشته، آگاه می گردد.

شتاب‌زدگی

نقطه ضعف دیگری که درارتباط با قبول قیامت از انسانهائی سراغ داده می‌شود، عجول بودن و دنیای عاجله را دوست داشتن و آخرت را رها کردن می‌باشد (کلّا بل تحبون العاجله، و تذرون الاخرة) و اتفاقاً در سوره بعدی (انسان) نیز چنین ایرادی را با جمله‌ای مشابه بیان می‌نماید (انّ هؤلآء یحبون العاجله و یذرون و رآءهم یوماً ثقیلاً)[1]

مسئله «عجول» بودن انسان و انتظار زود و فوری داشتن از تلاشهائی که می‌کند تنها در این سوره مطرح نشده، بلکه بطور واضح و آشکار در سوره‌های دیگر نیز تصریح شده‌است. ازجمله:

انبیاء (۳۷): خلق الانسان من عجل

اسراء (۱۱): و یدع الانسان بالشّر دعاءه بالخیر و کان الانسان عجولاً

نکته جالب توجهی که در این سوره به‌چشم می‌خورد توصیه‌ای است که از آیات ۱۶ تا ۱۹ در ارتباط با عدم عجله و شتابزدگی در تلاوت وحی به‌پیامبر اکرم (ص) شده‌است! در این آیات تأکید شده[2] جمع و قرائت آیات با خدااست و رسول اراده خود را باید منطبق با اراده الهی ساخته با تسلیم مطلق نفس خویش، هرگاه او قرائت می‌کند، پیروی ازقرائت نماید و بداند بیان آنچه تلاوت کرده نیز برخدا است![3]

ظاهراً چنین توصیه‌ای به‌رسول اکرم در وسط آیات مربوط به‌قیامت و احیاء مردگان و تغییر خطاب آن غیرعادی و عجیب به‌نظر می‌رسد و ارتباط و انسجام مطالب سوره با این چند آیه به‌ظاهر گسیخته و بریده جلوه می‌کند، امّا درحقیقت هیچگونه بریدگی و انفصالی وجود ندارد و عجله پیامبر در تلاوت آیات، گرچه از وجد وشوقی بی‌تاب کننده برای درک حقیقت و ابلاغ آن حکایت می‌کند، ولی به‌هر حال در راستای خصلت عمومی «عجول» بودن انسان قرار دارد، چرا که پیامبر نیز سوای مقام متعالی معنوی‌اش، ازنظر ویژگیهای بشری به‌مصداق «انا بشر مثلکم» همانند دیگران به‌شمار می‌رفت. و اتفاقاً علاوه بر آیه موردنظر در این سوره، در سوره «طه» نیز خطاب به‌پیامبر (ص)، آن‌حضرت را از تعجیل در قرائت آنچه بر او وحی می‌شود نهی می‌کند:

---

۱. آیه ۲۷ سوره انسان (دهر).
۲. با حرف تأکید «انّ».
۳. از این آیات می‌توان فهمید نه‌تنها درنزول قرآن، بلکه در تلاوت و تحویل آن بمردم نیز جز اراده الهی، حتی اراده رسول هم دخالتی نداشته‌است.

طه (۱۱۴) ولا تعجل بالقرآن من قبل ان يُقضى اليک وحيه و قل رب زدني علماً.
و نه تنها تعجيل و شتاب‌زدگی در تلاوت وحی، بلکه تعجيل در ايمان آوردن مردم يا عذاب آنها را از حضرتش نهی می‌کند و به‌جای عجله او را به «صبر» يعنی پايداری و همراه «زمان» کارکردن دعوت می‌نمايد:

۴۶/۳۵ فاصبر کماصبر اولوالعزم من الرّسل ولا تستعجل لهم

۱۹/۴۶ فلا تعجل عليهم انّما نعدّ لهم عدّاً.

آيات مکرری در قرآن نشان می‌دهد که پيامبر از يک‌طرف بر ايمان مردم حريص بود و از ناباوری و تکذيب آنها در رنجی جانکاه و کشنده بسر می‌برد، ازطرف ديگر از گفته‌های آنها در حزن و اندوه قرار می‌گرفت. به‌اين دليل برای تسلط بر نفس و کنترل احساسات بشری، خداوند آن‌حضرت را به «صبر» و تحمل دعوت می‌نمايد و جريان تدريجی و مرحله‌ای تغيير نفوس را متذکر می‌گردد. يک ساختمان را يک‌روزه می‌توان درهم کوفت، امّا بنای آن مستلزم طی مراحل تدريجی در مدت زمانی معين می‌باشد. سرنوشت ابدی انسان نيز سطر به‌سطر بايد توسط خودش رقم بخورد. هرگونه شتابزدگی در اين جريان قابل تشبيه به‌احساساتی شدن معلمی است که قبل از اتمام سال تحصيلی شاگردی را به‌خاطر يک‌بار بی‌انضباطی و تنبلی مردود نمايد و يابرعکس، شاگرد زرنگی را قبل از امتحان نهائی قبول کند.

گويا اشاره به شتابزدگی پيامبر (ص) در بيان آنچه بر او وحی می‌شد، با اينکه از نيتی پاک و خيرخواهانه برخوردار بود، برای بيان اين حقيقت باشد که انسان ذاتاً عجول است، چه در کارهای خير و چه شر، چرا که چنين آفريده شده است (خلق الانسان من عجل) جالب اينکه مطلب فوق را در سوره قيامه به‌عنوان مقدمه‌ای برای بيان اين حقيقت که انسان «عاجله» (دنيا) را دوست می‌دارد و آخرت را رها می‌کند (کلابل تحبون العاجله و تذرون الاخرة) قرار داده است تا زمينه ذاتی دنيا طلبی انسان را در شتاب‌زدگی‌اش به‌خاطر رسيدن به‌نتايج فوری نشان دهد. از آنجائی که آخرت ازنظر زمانی دور از دسترس است، باورداشتن نتيجه و ثوابی که در آخرت عايد می‌گردد دشوار می‌باشد، بنابراين دنيا که محصول فوری و قابل درک و لمس دارد محبوب دلهای نزديک‌بين می‌گردد.

اين مطلب نيز قابل توجه است که پيامبران ديگر نيز به‌خاطر رسيدن به‌اهداف و آرمانهای بلند توحيدی، گهگاه دچار ذوق و شوق و شتاب‌زدگی می‌شدند و عجله‌ای در آنچه مصلحت تدريج و تأنی در آن اولويت داشته به‌خاطر کسب رضايت خدا به‌کار می‌بردند. ازجمله درمورد حضرت موسی (ع)، شتاب آن‌حضرت برای باريافتن به‌آستانه الهی

در کوه طور قبل از موعد تعیین شده این چنین بیان شده‌است:

طور (۸۴): و ما اعجلک عن قومک یا موسی، قال هم اولاء علی اثری و عجلت الیک رب لترضی

ارتباط قیامت با نفس لوامة

در آغاز سوره به‌دنبال سوگند به‌روز قیامت، سوگند مؤکد دیگری به «نفس لوامه» خورده‌است که ارتباط این دو سوگند با یکدیگر و با جواب آن که ناباوری احیاء مردگان است موضوع قابل مطالعه‌ای است. گرچه حالت انتقاد از خود و ارزیابی و محاسبه نفس خویش و «ملامت» آن، برای انسانهای بیدار و حق‌طلب در زندگی دنیائی گهگاه حاصل می‌شود و ملامت دیگران نیز برای احاله تقصیر و گناه به‌آنها، صفت بیشتر مردم می‌باشد، امّا به‌نظر می‌رسد با توجه به‌سیاق سوره، سوگندی که به «نفس لوامة» خورده است ناظر به‌نقش آن در روز قیامت باشد، روزی که «یوم التغابن» و «یوم الحسرة»[1] نامیده‌شده، روزی که با کناررفتن پرده‌ها و روشن‌شدن حقایق و آگاهی یافتن از دستاوردها (ینبئوا الانسان یومئذ بما قدم و اخّر)، انسان احساس ندامت می‌کند، اگر در دنیا اهل محاسبه و مراقبه و انتقاد از خود بوده‌باشد خویشتن را ملامت می‌نماید که چرا بیش از آن پیش نفرستاده و اگر عادتش ملامت دیگران و جستجوی دلیل شکست و خطاهای خویش در غیره بوده‌باشد[2] در قیامت نیز شیطان را «ملامت» می‌نماید که چرا او را فریب داده‌است. و جالب اینکه قرآن جواب شیطان را در ردّ این «ملامت» و متوجه‌ساختن آن به‌نفس خطاکاران در سوره ابراهیم (آیه ۲۲) نقل کرده‌است:

و قال الشیطان لما قضی الامر ان الله وعدکم وعدالحق و وعدتکم فاخلفتکم و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم فلا تلومونی و لوموا انفسکم ...

نشانه‌های قیامت

در آیات ۶ تا ۹ بطور کاملاً سربسته و مجملی نشانه‌هائی از روز قیامت بیان می‌نماید:

فاذا برق البصر، و خسف القمر، و جمع الشمس والقمر،

معنای «برق البصر» را اهل لغت خیره شدن و مضطرب گشتن چشم معنی کرده‌اند.

---

۱ . روز مغبون شدن، روز حسرت.

۲ . درسوره قلم این حالت را در وصف باغداران دنیاطلب پس از غرامتی که به‌آنها وارد شد نشان می‌دهد (فاقبل بعضهم علی بعض یتلاومون ...).

ممکن است این حالت به‌دلیل ترس و وحشت باشد یا گشودن کامل چشم برای دیدن اشیاء در تاریکی. به‌خصوص حال دوم با دو آیه بعد که از خسوف ماه و در هم جمع شدن خورشید و ماه سخن می گوید متناسب‌تر می‌باشد. اگر خسوف را ماه گرفتگی فرض نمائیم ظاهراً این امر باید به‌دلیل خاموشی خورشید (اذا الشمس کوّرت) باشد که معنای جمع شدن خورشید وماه، به‌قول مؤلف قاموس قرآن، قرار گرفتن هردو در تاریکی می‌شود. امّا اگر خسوف را به‌همان معنای اصلی و لغوی آن که «فرو رفتن» می‌باشد، و در قرآن نیز تماماً به‌همین معنا به‌کار رفته بگیریم، در این صورت فرضیه دیگری مطرح می‌شود و آن اینکه در روز قیامت با به‌هم ریختن نظام فعلی جهان و تغییراتی که در جاذبه فیمابین ستارگان به‌وجود می‌آید، ماه در جاذبه خورشید «فرومی‌رود» تا سرانجام درنزدیکی به‌خورشید، در جرم آن جذب گشته و ماه و خورشید با یکدیگر جمع می‌شوند (و جمع الشمس والقمر).

در چنین حالتی ماه دراثر نزدیک‌شدن به‌خورشید، قبل از برخورد با آن، به‌دلیل اختلاف جاذبه بر دو سوی قطر مقابل خورشید، دو نیمه‌شده و متلاشی می گردد، به‌نظر می‌رسد آیات ابتدائی سوره قمر نیز در ارتباط با این حالت باشد (اقتربت الساعة وانشق القمر).

اسماء الهی

در این سوره منحصراً سه‌بار نام «رب» به‌صورت مضاف (ربک ـ ربها) به‌کار رفته است که تجلی «ربوبیتِ» ذات باریتعالی را به‌هنگام مرگ (الی ربک یومئذ المساق) و روز قیامت (الی ربک یومئذ المستقر ـ الی ربها ناظره) نشان می‌دهد.

آهنگ سوره

این سوره آهنگ متنوعی را متناسب با مضامین آن در انتهای آیات به‌گوش می‌رساند. حدود نیمی از آیات (۱۸ آیه) در ابتدا و وسط سوره با حرف «هـ» ختم می‌شوند. یازده آیه در انتهای سوره (و یک آیه هم در وسط) با حرف «ی»، ۷ آیه با حرف «ر» و بالاخره ۴ آیه با حرف «ق» ختم می‌شود.

ارتباط سوره‌های «قیامة» و «انسان» (۷۵ و ۷۶)

ارتباط این دو سوره در مقایسه با سوره‌های مجاور آشکارتر و قابل فهم‌تر است، با اینکه نام سوره دوم «انسان» است، درسوره اوّل (قیامه) کلمه «انسان» بیش از بقیه سوره‌های قرآن (۶ مرتبه) به‌کار رفته است. باتوجه به کوتاه بودن این سوره چنین تأکید و تمرکزی نشان دهنده کلیدی بودن مسئله «انسان» در رابطه با محتویات این سوره می‌باشد. ذیلاً آیاتی از هر دو سوره را که مشتمل بر کلمه «انسان» است موردنظر قرار می‌دهیم:

سوره قیامة: {ایحسب الانسان الّن نجمع عظامه (۳) ... بل یرید الانسان لیفجر امامه (۵) ... یقول الانسان یومئذ این المفر (۱۰) ... ینبئوا الانسان یومئذ بما قدّم و اخّر (۱۳)... بل الانسان علی نفسه بصیرة (۱۴) ایحسب الانسان ان یترک سدی (۳۶)}

سوره انسان: {هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً ـ انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج ...}

همانطور که ملاحظه می‌شود موضوع انسان محور مشترک هر دو سوره می‌باشد. امّا انسان را از زوایای مختلفی می‌توان نگاه کرد؛ زاویه‌ای که در هر دو سوره موردنظر قرار گرفته، مسئله قیامت و ناباوری نسبت به‌زنده‌شدن مجدد مردگان است. در سوره قیامه پندار انسان را برای محال بودن پیوند مجدد استخوانهای پوسیده بیان و تأکید می‌نماید: «ما قادریم حتی (خطوط) سرانگشتان او را بازسازی کنیم. با این وجود انسان عجول که می‌خواهد آینده را بگشاید دائماً از زمان قیامت سئوال می‌کند»:

(ایحسب الانسان الّن نجمع عظامه ـ بلی قادرین علی ان نسوی بنانه ـ بل یریدالانسان لیفجر امامه ـ یسئل ایان یومه القیمه).

و در سوره بعدی (انسان) به‌هنگامی از زمان اشاره می‌کند که انسان در عدم بود و خدا او را از نطفه‌ای خلق کرد. پس استبعادی ندارد این کار تکرار گردد، آفرینش مجدد از سلولهای خاک شده ساده‌تر از آفرینش از عدم است:

(هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً ـ انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج ...)

امّا نکته جالب، حلقه ارتباطی این دو سوره است که بسیار طبیعی و منطقی به‌نظر می‌رسد. آخرین آیات سوره قیامه درباره آفرینش انسان از نطفه و علقه، تا شکل گیری جنینی مذکر یا مؤنث است و اولین آیات سوره انسان نیز همین مطلب را از بعد استعداد و آمادگی این نطفه برای مراحل بعدی رشد معنوی تشرح می‌نماید. بنابر این در سوره اوّل عنایت

به‌استعداد مادی و جسمی نطفه است، و در سوره دوم عنایت به‌استعداد معنوی و روحی آن، ذیلاً آیات موردنظر را نقل می‌نمائیم:

سوره قیامه: ایحسب الانسان ان یترک سدی ـ الم یک نطفة من منی یمنی ـ ثم کان علقة فخلق فسوّی ـ فجعل منه الزوجین الذکر والانثی ـ الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی

سوره انسان: هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکورا ـ انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعاً بصیراً



وجه تشابه دیگر این دو سوره اشاره‌ای است که به‌کیفیت نزول تدریجی قرآن شده‌است. دربرابر چنین پدیده شگفتی، دوستی عاجله (دنیا) و رهاکردن آخرت توسط کافران را مذمت می‌نماید:

قیامة (آیات ۱۶ تا ۱۹) لاتحرک به لسانک لتعجل به ـ ان علینا جمعه و قرآنه ـ فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ـ ثم ان علینا بیانه ـ کلا بل تحبون العاجله ـ و تذرون الاخره.

انسان (۲۳ تا ۲۷) انا نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلاً ... ان هؤلاء یحبون العاجله و یذرون وراءهم یوماً ثقیلاً



بطور خلاصه سوره قیامت شناخت انسان را، در ارتباط با قیامت، از بُعد جسمی و مادی او مطرح می‌نماید و سوره انسان شناخت انسان را از بُعد استعدادهای روحی او که در نطفه امشاج قرار گرفته و در بوته ابتلا (نبتلیه) با ابزار سمع و بصر مجهز گردیده است.

سوره «انسان» (۷۶)

مشیّت و سرنوشت

نام این سوره «انسان» و پیامش بیان مشیت الهی و چگونگی آفرینش ابتدائی و سرنوشت نهائی «انسان» است که دو حالت متضاد شاکر و کافر پیدا می کند، انسانی که از عدم مطلق (لم یکن شیئاً مذکوراً) به‌عالم وجود قدم نهاد و از حالت نطفه‌ای درهم آمیخته، در روند تکاملی خویش، مجهز به‌مهمترین ابزار شناخت یعنی سمع و بصر گردید و به‌راهی که بتواند متناسب با خلقتش حرکت نماید راهنمائی شد. در هیچیک از مراحل فوق انسان نقش و اراده‌ای از خود نداشته یکسره تابع مشیت خداوند علیم و حکیم (که ۸ بار با ضمیر «نا» مورد تأکید قرار گرفته) بوده‌است.

انا خلقنا الانسان ... نبتلیه فجعلناه ... انا هدیناه ... انا اعتدنا ...

و جالب اینکه در اواخر سوره نیز ۸ بار دیگر حاکمیت انحصاری اراده الهی را در آفرینش و آینده و هدایت انسان با مقدم آوردن ضمائر «انّا» و «نحن» مورد تأکید قرار می دهد:

انّا نحن نزّلنا ... نحن خلقناهم و شددنا اسرهم و اذا شئنابدّلنا امثالهم تبدیلاً.

و این یک‌طرف قضیه است که مشیت الهی را برای داخل کردن بندگان در رحمتش ازطریق هماهنگ‌کردن مشیت آنها با مشیت خود نشان می دهد:

ان هذة تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلاً ـ و ما تشاؤن الا ان یشاء الله ان الله کان علیماً حکیماً ـ یدخل من یشاء فی رحمته...

آیات فوق که در انتهای سوره قرار گرفته و خلاصه پیام و ماحصل مطالب آنرا بیان می کند با ۴ مرتبه تمرکز روی کلمه «شاء»، فلسفه خلقت و مشیت حکیمانه آفریدگار دانا را نشان می دهد.

و امّا انسان که طرف دیگر ترازوی «مشیت» است، دوخواست مختلف پیدا کرده و دو راه متضاد می پیماید:

۱ـ راه شکر (بهره برداری از نعمت در جهت منعم) درپیش می گیرد و از استعداد پیچیده و شگفتی که در نطفه و نهاد اولیه‌اش به‌ودیعه سپرده شده، و ابزار شناختی که به‌آن تجهیز شده، و هدایتی که به‌آن رهنمون گشته، استفاده کرده راهی به‌سوی «رب»اش پیش می گیرد (فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلاً).

۲ـ راه کفر (ناسپاسی و نادیده‌انگاشتن نعمت) درپیش می گیرد و از امکانات خود درجهت ظلم و تجاوز به‌بندگان دیگر استفاده می نماید.

در این سوره چگونگی پیمودن این دو راه (امّا شاکراً اما کفوراً)[1]، و سرمنزلی را که به‌آن منتهی می‌شود دقیقاً تبیین نموده و نشان می دهد چگونه هرکس به‌فراخور راهی که درپیش گرفته و عملی که مرتکب شده به‌نتیجه عمل خود می رسد، گرچه هدف خلقت انسان، درآمدن در رحمت الهی می باشد، امّاکسانی که خود چنین نخواسته باشند به‌جای رحمت گرفتار عذاب می گردند.

عملکرد دنیائی

گروه نخست که راه «شکر» را درپیش می گیرند و خواست خود را با «مشیت» الهی هماهنگ می سازند، در این سوره به‌نام «ابرار» معرفی شده‌اند. معنای «بر» نیکوکاری سرشار و وسیع است[2]. نیکی دربرابر خدا و دربرابر مردم، دربرابر خدا، ابرار او را (نه طاغوتها را) بندگی می کنند (عیناً یشرب بهاد عباد الله ...) و از احسانی که به‌مردم می نمایند بدون تظاهر و ریا و انتظار تشکر و پاداش، خالصانه روی او را می جویند (انما نطعمکم لوجه الله لانرید منکم جزاء ولا شکوراً) و با وفای به نذر (یوفون بالنذر) از پروردگار خویش به‌خاطر

---

۱. نکته قابل ملاحظه‌ای که در این آیه وجود دارد این است که «شاکراً» را به‌صورت اسم فاعل به‌کار برده‌ولی «کفوراً» را به‌صیغه مبالغه. گویا علت آن این باشد که انسان دربرابر نعمت‌های پروردگار هرگز نمی تواند شکر گذار کامل باشد که صفت «شکور» (دربرابر کفور) به‌او اطلاق شود. ذرحالیکه در کفران نعمت می تواند مبالغه کند و همه‌چیز را انکار نماید. سعدی علیه الرحمه چه‌زیبا ناتوانی انسان‌را در ادای شکر بیان کرده‌است: منت خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربت است و به‌شکر اندرش مزید نعمت، هر نفسی که فرو می رود مُمد حیات است و چون برمی آید مفرّح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمت شکری واجب ... از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به‌در آید...

۲. گفته می شود معنای اصلی این کلمه خشکی (برّ) می باشد که توأم با وسعت باشد و به‌همین جهت به‌توسّع در خیر ونیکی فراوان، برّ (مصدر) گفته می شود و شخص بسیار نیکی کننده را «بر» می نامند. درضمن این کلمه یکی از اسماء الحسنی می باشد (انه هو البرّ الرحیم.)

روز هراسناک قیامت بیمناک می گردند (... و یخافون یوماً کان شره مستطیراً ـ انا نخاف ربنا یوماً عبوساً قمطریراً) و امّا دربرابر مردم، به‌شکرانه احسانی که خدا به‌آنها کرده و با عاطفه و احساس محبت و مسئولیتی که درقبال مساکین و یتیمان و اسیران دارند، باطعام ایثارگرانه آنها (علیرغم نیاز و میل خود) اقدام می‌نمایند (و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً) و نه تنها منت و آزاری نمی‌نهند، که حتی پاداش و تشکر آنها را نیز طلب نمی‌کنند[1].

و امّا گروه دوّم، که برخلاف مشیت الهی راه کفر درپیش می گیرند، به‌جای بندگی خدا شیفته و بنده دنیای گذرا می گردند و بی‌توجه و غافل از عواقب عمل، خطرات سنگین روز آخرت را نادیده می گیرند (ان هؤلاء یحبّون العاجلة و یذرون وراءهم یوماً ثقیلاً). امّا کفر و ناسپاسی آنها در انکار پروردگارشان خلاصه نمی‌شود، دامنه چنین انحرافی به‌ظلم به‌خویشتن و ظلم به‌دیگران کشیده می‌شود که البته نتیجه طبیعی و بازتاب «ظلم» که معنای اصلی آن «قراردادن هرچیز در غیرموضع خویش» و «ایجاد کسری و نقصان»[2] و تجاوز ستمگرانه از حدود حق» است، عذاب دردناک می باشد ... و الظالمین اعدّ لهم عذاباً الیماً.

انسانی که فطرتاً به‌گونه‌ای آفریده شده تا منطبق با مشیت الهی در رحمت او داخل گردد، اگر استعداد وجودی خود را در غیرراهی که برآن آفریده شده به‌کار اندازد درحقیقت نفس خویش را در غیرموضع طبیعی آن قرار داده و با نقص و آسیبی که برخود وارد کرده به‌انحراف از سلامتش کشانده‌است. بنابر این در آثار سوئی که از این انحراف بطور طبیعی دامنگیرش می‌شود کسی جز خودش مؤثر و مقصر نیست.

حقیقت و باطن اعمال دنیائی

هریک از دو دسته کافر و شاکر تلاشی که در دنیا می‌کنند آثاری در نفسشان به‌جای می گذارد که حقیقتی نامحسوس و ناخودآگاه دارد. کافران با ناسپاسی نسبت به‌خالق و اعراض از «عبودیت» او، برنفس خویش «ظلم» می‌کنند و به‌نسبتی که شیفته دنیا و غافل از آخرت می گردند (ان هولاء یحبون العاجله و یذرون وراءهم یوماً ثقیلاً)، دست و پای خویش

---

۱. یعنی اگر به‌ازای این احسان، از ناحیه آنها بدی و ناسپاسی دیدند به‌دل نمی گیرند و قطع احسان نمی‌کنند چرا که منظورشان کسب رضایت خدا است نه مخلوق.

۲. در آیه ۳۳ سوره کهف کم بار دادن درخت را «ظلم» نامیده‌است. این تعبیر گویا از این جهت اطلاق گردیده که علت غائی ونتیجه‌وجودی درخت، میوه‌و محصول دادن است. حال اگر درختی میوه ندهد یا کم بار باشد درحقیقت نقشی غیر از طبیعت خویش ایفا کرده و کسری و نقصانی نسبت به‌استعداد و توانائی وجودی خویش پیدا کرده‌است. انسان نیز چنین است و میوه‌و محصول او احسان و نیکوکاری می‌باشد.

را به زنجیرهای اسارت دنیا می بندند و گردنهای خود را به بند عبودیت صاحبان زر و زور و تزویر خم می کنند (انا اعتدنا للکافرین سلاسل و اغلالاً وسعیراً).

کلمه غُل (مفرد اغلال) به معنای طوقی است که برای ذلت و شکنجه به گردن مجرمین می نهند و به طور استعاره و تمثیل به فرهنگ و سنت های جاهلانه ناپاکی که گریبانگیر فرد یا ملتی می شود اطلاق می گردد. همچنانکه قرآن رسالت پیامبر اسلام (ص) را بر داشتن تکالیف شاق و سنگین و رسومات ناهنجاری که مانند طوق بندگی بر گردن اهل کتاب (بنی اسرائیل) سنگینی می کرد معرفی می نماید: (الذین یتبعون الرسول النّبی الامّی الذی یجدونه مکتوباً عندهم فی التوراة و الانجیل ... و یضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم) و در سوره های دیگری نیز که ذیلاً اشاره می شود، نتیجه کفر و ناباوری حق را پیدایش چنین غل و زنجیرهائی در زندگی دنیائی معرفی می نماید:

یس ۷ و ۸ ـ لقد حق القول علی اکثرهم فهم لایؤمنون ـ انا جعلنا علی اعناقهم اغلالاً فهی الی الاذقان فهم مقمحون.

رعد ۵ ـ و ان تعجب فعجب قولهم ءاذامتنا و کنا تراباً ائنا لفی خلق جدید اولئک الذین کفروا بربهم و اولئک الاغلال فی اعناقهم و ...

کلمه «غُلّ» که به ضم غین معنای طوق گردن را می دهد، به کسر غین (غِلّ) معنای عداوت و کینه دارد و خیانت را نیز «غلول» می گویند. اصل غلول از «غلل» به معنی آبی که به میان درختان روان می شود گرفته شده است و به خیانت از آن جهت که به طور مخفی و غیرحلال (همچون آبی که بی سروصدا به زمینی نفوذ می کند) به ملک دیگری وارد می شود غلول و به عداوت و کینه که در سینه ها همچون آب درمیان درختان می گردد «غِل» می گویند. با خویشاوندی که مابین کلمات: غُل (طوق گردن) و غِل و غلول وجود دارد می توان گفت کینه و عداوت و خیانتی که کافران در دنیا می ورزند همچون طوقی که بر گردن می زنند آنان را وابسته و اسیر این اعمال می کند.

کلمه «سعیر» نیز که در انتهای آیه چهارم (انا اعتدنا للکافرین سلاسل و اغلالاً وسعیراً) آمده است، الزاماً آتش جهنم آخرت نمی باشد (گرچه این کلمه عمدتاً در ارتباط با آتش جهنم آمده است). در سوره سبا و داستان حضرت سلیمان از تنبیه جن هائی که از فرمان خدا سرپیچی می کردند به صورت حال با کلمه «عذاب السعیر» یاد می کند (...و من یزغ منهم عن امرنا نذقه عذاب السعیر) و در سوره ملک (آیه ۵) نیز بار دیگر از عذاب سعیر جن هائی که به آسمان زمین نفوذ کنند سخن می گوید (وجعلناها رجوماً للشیاطین واعتدنا لهم عذاب السعیر) اصولاً آتشی که در آخرت دامنگیر مجرمین می گردد زمینه و شعله

نخستینش در زندگی دنیائی برافروخته شده‌است، این معنا را از آیه ۱۰ سوره نساء درباره کسانیکه اموال یتیمان را می‌خورند به‌خوبی استنباط می‌کنیم:

ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انّما یأکلون فی بطونهم ناراً و سیصلون سعیراً.

*

و امّا «شاکران» (امّا شاکراً امّا کفوراً) که در این سوره به‌صفت «ابرار» معرفی شده‌اند[1]، حقیقت اعمالشان به‌گونه‌ای دیگر در عالم وجود تحقق می‌یابد. اینها از جامی می‌نوشند که آمیزش آن از کافور است و (این جام) از چشمه مخصوص بندگان خدا (نه بندگان شیاطین و طاغوتها و دنیا) که به‌دست خودِ آنها به‌گونه‌ای خاص حفاری و شکافته گشته و به‌رگه‌های آب حیات رسیده پر می‌شود.

اِنّ الابرارَ یَشرِبُونَ مِنْ کأسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً - عَیناً یَشْرِبُ بها عِبادُاللهِ یُفَجِّرُونَها تَفْجیراً.

اغلب مفسرین این آیات را مربوط به‌قیامت دانسته‌اند[2] و نوشیدن ابرار را از چشمه‌ای که آبش آمیخته با کافور است و شکافتن آنرا به‌آخرت نسبت داده‌اند. درحالیکه سیاق آیات و

---

۱. جامع‌ترین وصف ابرار را در آیه ۱۷۷ سوره بقره ارائه داده‌است که در آن «بر» بودن آنها را در رابطه با خدا، در ایمانشان به‌او و آخرت و فرشتگان و کتاب و پیامبران، و در رابطه با مردم (همانند این سوره) در دادن مال علیرغم علاقه به‌آن، به‌نزدیکان و یتیمان و مساکین و ... وفای به‌عهد و صبر معرفی می‌نماید:
لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب و لکن البّر من آمن بالله والیوم الاخر والملائکة والکتاب والنبیین و اتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین و ابن السبیل والسائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و اتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون.

۲. البته مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان (جلد ۳۹ صفحه ۳۵۴ با استدلالهائی احتمال داده‌است آیات موردنظر مربوط به‌حقیقت اعمال ابرار در دنیا باشد که ذیلا ملاحظه می‌نمائید:
«... بعیدنیست که این دو آیه درمقام بیان حقیقت عمل صالح آنان براساس تجسم اعمال باشد و بفهماند وفاء به نذر و اطعام طعام برای رضای خدا ظاهرش وفاء و اطعام است امّا باطنش نوشیدن از کأسی است که مزاجش کافوری است، آن‌هم از چشمه‌ای که لایزال خودشان با اعمال صالح خود می‌شکافند، و به‌زودی حقیقت عملشان در جنة الخلد برایشان ظاهر می‌شود، هرچند که در دنیا به‌صورت وفاء و اطعام است، درنتیجه دو آیه موردبحث در مجرای امثال آیه: (انا جعلنا فی اعناقهم اغلالاً فهی الی الاذقان فهم مقمحون) (یس ۸) است.
مؤید این معنا ظاهر جمله (یشربون) و جمله (یشرب بها) است که می‌فهماند همین حال مشغول نوشیدنند نه اینکه در قیامت می‌نوشند و گرنه می‌فرمود (سیشربون)، و (سیشربوا بها)، علاوه بر اینکه نوشیدن و وفاء کردن و اطعام نمودن و ترسیدن، همه را در یک سیاق آورده و فرموده: یشربون، یوفون، یخافون، یطعمون، و نیز ذکر تفجیر درجمله: (یفجرونها تفجیراً) مؤید دیگری است برای اینکه ظهور دارد در اینکه شکافتن چشمه و جاری ساختن آب آنرا با اسباب این کار انجام می‌دهند که همان وفاء، و اطعام و خوف است. پس حقیقت این اعمال همان تفجیر عین است.»

موقعیت این آیه درمیان آیات قبل و بعد، چنین نشان می دهد (الله اعلم) که این صحنه ها مربوط به دوران زندگی دنیائی ابرار باشد. افعال مضارع یشربون و یفجّرون (انّ الابرار یشربون ... یفجرونها تفجیراً) با افعال مضارع دیگری چون: **یوفون بالنذر و یخافون ... یطعمون ... نطعمکم ... انا نخاف** ... که به‌وضوح عمل دنیائی ابرار را نقل می کند تعقیب شده‌است که مجموعه این اعمال توصیف کننده نقش مستمر ابرار در حیات دنیائی می باشد. دو فعل یشربون و یفجرون حقیقت نامحسوس اعمال آنان را بیان می کند و بقیه افعال حقیقت محسوس و مشهود اعمال آنان‌را.

برای درک بهتر مسئله لازم است مفردات آیه فوق را ازنظر لغوی توضیح مختصری بدهیم:

معنای «یشربون» الزاماً آشامیدن مایعات از راه دهان نیست. کما آنکه تشنگی و عطش نیز منحصر به‌آب نمی باشد. این اصطلاح را در فارسی هم زیاد به‌کار می بریم که فلانی تشنه قدرت یا تشنه انتقام و قصاص است و فلان کودک از محبت سیراب شده‌است. حضرت علی (ع) شیرین‌ترین جرعه را فروبردن خشم توصیف کرده‌است[۱] و اتفاقاً در قرآن نیز این کلمه خارج از معنای متعارف آن، که همان نوشیدن مایعات باشد، آمده است: در سوره بقره شیفتگی قوم موسی (ع) را به گوساله و دلبستگی و محبت آنها را به‌این حیوانِ سراسرفائده، به‌نوشیدن گوساله در قلب! تشبیه کرده‌است (واُشربوا فی قلوبهم العجل - ۲/۹۳). بنابراین جامی که ابرار می نوشند، چه‌بسا جام محبت الهی و اسماء نیکوی او و به‌زبانی دیگر جام اخلاق و معنویات باشد. تشنگی احساسی قلبی است، تشنگی محبت، تشنگی انتقام و تشنگی شهوات یا تشنگی معمولی ناشی از عطش به‌آب، امّا تشنگی قلبی ابرار به‌چیزهائی است که نزد خدا است و کاسه عطش خود را از آن سیراب می کنند، از این چشمه فقط «عبادالله» که عشق عبودیت او را دارند می‌نوشند و بندگان دنیا و عبدالطاغوت را به‌آن دسترسی نیست. آمیزش این جام با کافور است. کلمه کافور از همان ریشه کفر است که معنای پوشاندن دارد. صرف نظر از اینکه کافور ازنظر واقعی چه خواص و آثاری داشته باشد، اگر به ریشه لغوی این کلمه برگردیم و معنای پوشانندگی و فراگیری آنرا درنظر بگیریم می توانیم بگوئیم بوی خوش کافور همه بدبوئی ها[۱] و تعفن ها را می پوشاند (همانطور که

---

۱ . نهج‌البلاغه نامه ۳۱ (انی لم ارجرعة احلی منها)

۱ . «بو» نیز معنای عمیقی دارد که فراتر از اصطلاح متعارف است. بوئی که یعقوب (ع) از یوسف (ع) می یابد (۱۲/۹۴ انی لاجدریح یوسف) با بوی معمولی تفاوت دارد.

مژده‌ای دل که مسیحا نفسی می آید که ... زانفاس خوششش بوی کسی می آید.

در غسالخانه جنازه رابا سدر و کافور می‌شویند). ابرار نیز از جامی می‌نوشند که آمیزش آن با کافور است و بوی ناخوش خطاها و گناهان آنها را می‌پوشاند (والله اعلم). جالب اینکه در بخش دوّم سوره که بهشت ابرار را توصیف می‌نماید به‌جای لفظ «کافور»، لفظ «زنجبیل» را می‌آورد (یسقون فیها کأساً کان مزاجها زنجبیلاً عیناً فیها تسمی سلسبیلاً) اگر آمیزش آنچه ابرار در دنیا می‌نوشیدند کافور بود و عطر آن بوی ناخوش خطاهای نسبی آنان را می‌پوشاند، در بهشت بوی ناخوشایندی از نفوس آنان استشمام نمی‌شود که عطر پوشاننده‌ای نیاز باشد، عطر آنچه در بهشت می‌نوشند عطر دیگری است که زنجبیل نام گرفته و تیزی و گرمای ویژه‌ای دارد که روح و جان را تسخیر می‌نماید[۲]

حال که سخن از امتزاج شراب‌های بهشتی بمیان آمد و کافرو زنجبیل معرفی شد، خوب است از سومین و تنها مورد دیگری که مطلب امتزاج شراب بهشتی در قرآن به‌کار رفته نیز یادی بکنیم و آن امتزاج شراب مقربون با «تسنیم» است که در سوره مطففین به‌آن اشاره شده است:

ان الابرار لفی نعیم ... یسقون من رحیق مختوم ... و مزاجه من تسنیم، عیناً یشرب بها المقرّبون

اصل کلمه «تسنیم» بالابردن است (سنم الشی = رفعه) کما آنکه درمورد سنام شتر به‌خاطر بلندی آن، متصاعدشدن دود به‌خاطر ارتفاع آن، قدکشیدن گیاه از روی زمین به‌دلیل رشد آن و ... مشتقات این کلمه را به‌کار می‌برند و به‌انسان عالیقدر «سنیم» می‌گویند و «تسنیم» که شراب بهشتی با آن آمیزش یافته، علوّ مقام و مرتبه می‌بخشد و اندیشه را به‌عوالم ملکوتی عروج می‌دهد. اگر شرابهای دنیائی اهل مستی را از خود بی‌خود و نشئه و خمار می‌کند و از درد و رنج شکست‌ها به‌عوالم لذت‌بخش واهی و خیالی سیر می‌دهد، شراب بهشتی، ابرارو مقربان را به‌عوالم متعالی و کمال‌بخش معنویات عروج می‌دهد. ابرار از جامی می‌نوشند که با تسنیم مخلوط شده است درحالیکه مقربان به‌سرچشمه آن رسیده دائماً از تسنیم مشروب می‌شوند (عیناً یشرب بها المقربون).

---

۲. این لفظ فقط یک بار در قرآن به‌کار رفته است و قرینه دیگری ندارد که بتوان به‌فهم آن نزدیک شد. در هر حال باید دید این گیاه هندی‌الاصل که ریشه‌های خود را از زمین تسری می‌دهد و برجستگی‌هائی از آن به‌نام زنجبیل متولد می‌شود که گرمی و تندی و عطری خاص دارد دارای چه‌ویژگی است که به‌طور استعاره صفت شراب بهشتی گشته.

تأویل یا تحقق اعمال دنیائی در آخرت

همانطور که در مقدمه مطلب گفته‌شد از محورهای اصلی این سوره بیان چگونگی سرنوشت نهائی انسان با اعمال دنیائی‌اش[1] می باشد و اصولاً نعمت یا عذاب یوم‌الدین چیزی جز تحقّق وعده‌های الهی و تأویل آنچه رؤیا و افسانه شمرده‌می‌شد نیست. ذیلاً مواردی را که به‌طور آشکار می توان در این سوره انطباق عمل دنیائی و جزای آنرا در آخرت مشاهده کرد یادآور می‌شویم:

(۱) عمل شاکرین در دنیا آیه (۹) انما نطعمکم لوجه الله لانرید منکم جزاء ولا شکورا.
جزای شاکرین درآخرت آیه (۲۲) انّ هذا کان لکم جزآء و کان سعیکم مشکوراً

احسان بی‌ریا و خالصانه شاکرین در دنیا که از اطعام شدگان پاداش و تشکری (جزاء او شکوراً) نمی خواستند نتیجه‌اش جزا و شکر الهی است. چرا که «شکور» نامی از نامهای نیکوی الهی است و او تلاش بندگان خود را بی‌جواب و بی‌نتیجه نمی گذارد (به‌اصطلاح بشری بی‌تشکر نمی گذارد).

(۲) آشامیدن ابرار در دنیا آیه (۵) یشربون فیها کأساً کان مزاجها کافوراً
« « در آخرت « (۱۷) یسقون فیها کأساً کان مزاجها زنجبیلاً

درمورد تفاوت کافور و زنجبیل توضیحاتی دادیم و گفتیم که تناسب آنها با دنیا و آخرت چگونه است. نکته دیگری که دراینجا باید اضافه کنیم تفاوت افعال یشربون و یسقون می باشد. دنیا چون دار عمل است ابرار خود باید از جام تعالی‌بخش بنوشند امّا در آخرت چون دار مکافات است این جام به‌آنها نوشانده می‌شود. کما آنکه نعمت‌های دیگری که نامبرده شده عموماً با فعل مجهول بیان شده است (ذُللت، یُطاف، یسقون، تسمّی، حلوا) و جالب اینکه «شراب طهور» را نیز که پاک‌کننده کلیه رسوبات و زنگارهای گناه است نه به‌دست خود، که با سقایت پروردگارشان نوشانده می‌شوند. (و سقیهم ربهم شراباً طهوراً).

(۳) چشمه حیات‌بخش دنیائی(۶) عیناً یَشْرب بها عبادالله یفجرونها تفجیراً.
« « آخرت (۱۸) عیناً فیها تسمّی سلسبیلاً.

---

۱. در آیه ۱۶ (قواریر من فضة قدروها تقدیراً) به‌نکته شگفتی اشاره می کند که اندازه و ظرفیت جامهائی که ابرار در بهشت بر می دارند دقیقاً به‌اندازه تلاشی است که در دنیا کرده‌اند. آنها در زندگی خود با اعمالشان قدر و اندازه جام حیات‌بخش خود را تقدیر کرده‌اند ... قدّروها تقدیراً.

ابرار در زندگی دنیائی خود باید با کند و کاو و حفاری این چشمه را بشکافند و به رگه های آب حیات قطره قطره دسترسی پیدا کنند (یفجرونها تفجیراً)، درحالیکه چشمه بهشتی هم نرم است که احتیاج به کندن ندارد و هم جریانش سریع است. در معنای کلمه سلسبیل راغب می گوید «نام هر چشمه‌ای است که جریانش سریع باشد» و در «اقرب» آمده: «سلسبیل چیز نرم را می گویند که کلفتی در آن نباشد» و نیز در جوامع الجامع به‌نهایت سلاست و نرمی این شراب اشاره شده‌است.

نعمت‌های بهشتی

گرچه در این سوره دو راه مختلف کفر و شکر و دو گروه کافران و شاکران معرفی شده‌اند، امّا از آنجائی که مشیت خداوند علیم و حکیم از آفرینش انسان، داخل کردن او به رحمتش بوده است، از سرنوشت کافران به‌اشاره‌ای درآخرین آیه بسنده شده و درعوض بهشت ابرار (شاکران) را در ۱۱ آیه (یعنی ۳۵٪ سوره) توضیح داده است. همانطور که هدف از ایجاد مدارس و دانشگاهها آموزش علوم به‌محصلین است و مردود شدن عده‌ای بی توجه خدشه‌ای به‌این هدف متعالی وارد نمی‌سازد، محروم شدن کافران از رحمت الهی و عذاب آنها حکیمانه بودن این مشیت را زیر سئوال نمی‌برد. وراین سوره از آنجائی که درمقام تمجید قبول شدگان و ذکر نمرات و درجات عالی آنها است، عمدتاً به‌بهشت ابرار پرداخته‌است.

اگر مختصری دقت کنیم نعمت هائی که از بهشت یاد می کند، تماماً چیزهائی است که «ابرار» در حیات دنیائی خویش از آن محروم بوده و یا با زهد و تقوی و قناعت و ساده‌زیستی نفس خود را از طلب آن باز می‌داشتند. امّا در بهشت به‌خاطر «صبر»شان دربرابر تمایلات نفس و زهد دربرابر این نعمات، همآنها را به‌صورت پاک و سالم و کامل به‌مقیاسی بس عظیم و تصورنکردنی دراختیارشان قرار می‌دهند (و جزاهم بما صبروا جنة و حریراً).

جای تردید نیست که آنچه از بهشت سراغ داده شده، گرچه در قالب همان مشتهیات دنیائی وصف شده، فراتر از درک دنیائی و اندیشه کوتاه‌بین ما است، نه آنکه سنخیتی با لذّات دنیائی نداشته باشد، بلکه در ابعادی به‌مراتب گسترده‌تر و جامع‌تر می باشد، وگرنه این سئوال به‌ذهن خطور می کرد که اگر نعمت‌های بهشت هم از این قبیل باشند، چرا نقد را فدای نسیه کنیم و چرا ابرار در دنیا از این نعمت‌ها که قابل دسترس بود کناره می گرفتند؟.

ذیلاً این نعمت‌ها را، که حقیقتش البته برای ما درک کردنی نیست، در قالب نسبت‌ها

و تصورات دنیائی، به‌ترتیب نقل می‌نمائیم تا معلوم شود ابرار چگونه در حیات دنیائی خویش از آنها که ذره‌ای دربرابر عظمت نعمت‌های آخرت نیست صرف‌نظر می کردند:

دل بستن به باغ و بوستان، لباس حریر، تکیه‌زدن و لم‌دادن به‌بالین‌ها، کناره گیری از گرمای آفتاب یا سرمای زمستان (در راه عبادت خدا، یا خدمت به‌خلق)، زیر سایه خوش کردن و به میوه‌خوری مشغول شدن، ظروف نقره‌ای و جامهای شیشه‌ای، نوشیدن از جام شراب، رفت‌وآمد پسربچه‌های خدمتگزار، مُلک و ثروت، لباسهای ابریشمی یا حریر، زینت‌های نقره‌ای و...

همه اینها در شکل دنیائی خود چون آلوده و سکرآور و غافل کننده و تنبلی‌زا است مکروهِ «ابرار» می باشد، امّا از آنجائی که احساس و اشتهای این لذتها توسط خالق انسان در نفس او نهاده شده، در روز قیامت پاک و کامل آنها را که به‌جای غفلت و تنبلی، بیداری و کمال بیافریند به‌ابرار جزا می دهد.

نتیجه گیری

۹ آیه انتهای سوره، سیاق و خطاب دیگری دارد. تاکنون از انسان و بهشت ابرار سخن می گفت، اینک پیامبر اکرم مخاطب قرار می گیرد و از آنچه گفته شد برای ایفای رسالتش نتیجه گرفته می شود. در آغاز از نزول تدریجی قرآن (که مشتمل بر حقایق ذکرشده در مقدمات سوره است) سخن گفته می شود (انا نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلاً) تا مشیت الهی و نبوت او را تأکید نماید. آنگاه فرمان صبر و پایداری دربرابر کافران تا زمانی که حکم پروردگار فرارسد، و عدم اطاعت از گناهکاران و ناسپاسان داده‌می‌شود. (آیه ۲۴). این وظیفه پیامبر دربرابر کافران است. امّا برای آنکه قلب و قدمش در ایفای این رسالت ثابت و محکم گردد، باید با ذکر پروردگار در بامداد وشامگاه، و سجده و تسبیح او در نیمه‌های شب خود را بسازد و آماده این بار سنگین گردد (آیات ۲۶ و ۲۷). تا اینجا خود پیامبر مورد سفارش قرار گرفته بود، دو آیه بعد نشانه‌هائی هم از دنیاپرستی کافران و غفلت آنها از آخرت سراغ می دهد تا علت مخالفت آنها را نیز بیان کرده‌باشد و بالاخره سه‌آیه آخر سوره نقش یادآوری کننده قرآن (ان هذه تذکرة) و مشیت الهی را تبیین می نماید.

اسماءالحسنی

در این سوره به‌جز ۵ بار نام جلاله «الله» و ۵ بار نام «رب» (ربنا، ربک، ربهم) فقط نام نیکوی «علیماً حکیماً» در آیه ۳۰ آمده‌است. که در رابطه با سیاق سوره مشیت خداوند را در

آفرینش انسان، نشئت گرفته از نام علیم و حکیم او نشان می‌دهد.

آهنگ سوره

کلیه آیات این سوره با حرف الف (توأم با تنوین) ختم شده‌است و از این نظر با سوره اسراء (بنی‌اسرائیل) همآهنگی دارد (به‌خصوص آیه ۹۱ آن: فتفجر الانهار خلالها تفجیراً، با آیه ۶ این سوره: یفجرونها تفجیراً).

ارتباط سوره‌های مرسلات و انسان (۷۶ و ۷۷)

مطابق جدول کتاب سیر تحول قرآن، سوره انسان (دهر) در سال پنجم و سوره مرسلات در سال دوّم بعثت نازل شده‌است. ولی اختلاف زمان نزول ربطی به‌انسجام و پیوند مضامین این دو سوره که پشت سرهم قرار گرفته‌اند ندارد. سوره انسان عمدتاً به‌سرنوشت ابرار در آینده و نعماتی که در بهشت از آن برخوردار خواهند شد، اختصاص یافته‌است. بطوریکه در برابر ۱۸ آیه مربوط به ابرار (٪۶۰ کل سوره) فقط ۳ آیه به‌کافران تعلق دارد، درحالیکه در سوره مرسلات قضیه برعکس است، در اینجا در برابر ۳۲ آیه (٪۶۰ کل سوره) که در شأن مکذبین و خطاب به‌آنها آمده، تنها ۴ آیه به‌متقین اختصاص پیدا کرده‌است. به‌این ترتیب می‌توان گفت نیمی از مطلب در سوره انسان و نیمه دیگر در سوره مرسلات بیان شده‌است. اوّلی از بُعد مثبت نتیجه ایمان را نشان می‌دهد و دوّمی از بُعد منفی حاصل نهائی کفر را در قیامت بیان می‌نماید.

در ابتدای سوره انسان، پس از اشاره به‌خلقت انسان از نطفه‌ای به‌هم آمیخته، دو مسیر متنافر را نشان می‌دهد که انسانها در یکی از این دو راه گام خواهند نهاد:

۱ـ مسیر شکر (بهره‌برداری از نعمت‌های خدا در جهت خواست او)

۲ـ ناسپاسی و نادیده گرفتن آیات و نعمات او

اناخلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعاً بصیراً اناهدیناه السبیل امّا شاکراً واماکفوراً

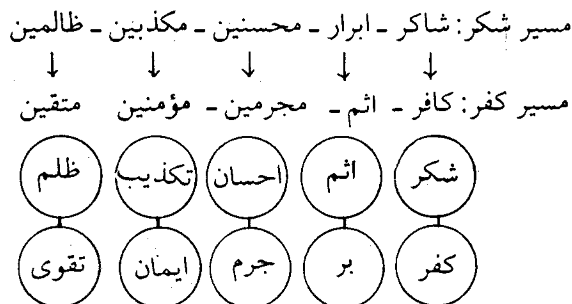
سوره انسان عمدتاً عهده‌دار شرح و بسط منزلگاه نهائی مسیر شکر، و سوره مرسلات عهده‌دار توضیح و تبیین قرارگاه نهائی مسیر کفر است. در سوره انسان پویندگان مسیر شکر را «ابرار» نامیده‌است، بَر کسی است که وجودش منشاء نیکوکاری و خیر و خدمت و احسان به‌دیگران است، یعنی شکر نعمات الهی و پاسخ به‌آن خدمت به‌بندگان او می‌باشد. در همین سوره نشان می‌دهد که چگونه ابرار اهل اطعام به‌مسکین و یتیم و اسیر هستند و از خود برای آنها مایه می‌گذارند. درحالیکه در سوره مرسلات پویندگان مسیر کفر را «مکذبین» نامیده که

به دلیل ناسپاسی و حق پوشی، همه آیات و نشانه ها را تکذیب می نمایند، اینها به جای احسان به دیگران، یکسره و منحصراً در خوردن و بهره مندی از متاع دنیا مشغول اند (کلوا و تمتعوا قلیلاً ...).

معنای مقابل «بر» در قرآن «اثم» است، بِر کسی است که با خروج از قفس تنگ خودخواهی ها آزاد شده و در فضای بیکران معنویات به دیگران احسان می کند، امّا «اثم» کسی است که با خودخواهی تمام در پیله تنگ منیّت خویش محبوس گردیده و گرفتاری های بندگان خدا و حقایق را نمی بیند. جالب اینکه در سوره انسان هر دو واژه «ابرار» و «اثم» به کار رفته است و هر دو جبهه را معرفی می نماید (فاصبر لحکم ربک و لا تطع منهم آثماً اوکفوراً)

علاوه بر واژه های متضاد: شکر و کفر، بر و اثم، دو واژه دیگر نیز در این دو سوره، در ارتباط با این دو مسیر متنافر، به کار رفته است، یکی محسنین و دیگری مجرمین. محسن کسی است که به دیگری توجه دارد و به او محبت و نیکی می نماید. اما مجرم (با توجه به معنای ریشه ای کلمه که بریدن و جداشدن را می رساند) هیچگونه احساس و رابطه ای میان خود و محرومین برقرار نمی کند.

به این ترتیب در دو سوره موردنظر، برای هریک از دو مسیر و پویندگان آن، ۵ خصلت را معرفی کرده است که هرکدام ضد دیگری هستند.



و امّا حلقه ارتباطی میان دو سوره، سوره انسان با این آیه ختم می شود:

یدخل من یشاء فی رحمته و الظالمین اعدّلهم عذاباً الیماً.

اما رحمتی که بندگان خود را در آن داخل می کند، درسوره اوّل (انسان) با شرح بهشت ابرار معرفی کرد، می ماند عذابی که برای ظالمین فراهم ساخته است. این عذاب را نیز در سوره بعدی (مرسلات) معرفی می نماید. درست است که در سوره مرسلات ۱۰ بار ترجیع بند «مکذبین» تکرار شده است، امّا عذاب آنها به دلیل نتیجه تکذیبشان یعنی ظلمِ به دیگران و به نفس خود است. کما آنکه بهشت متقین به دلیل احسان آنها به دیگران بود.

❊

این دو سوره ارتباط آشکار دیگری هم دارند و آن مسئله آفرینش انسان است که در هر دو سوره روی مرحله نطفه اولیه و مراحل شگفت‌آور تقسیم دقیق سلولی و اندازه و استعداد رشد آن تأکید می نماید:

سوره انسان: هل اتی علی الانسان حینٌ من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً ـ انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعاً بصیراً

سوره مرسلات: الم نخلقکم من ماء مهین ـ فجعلناه فی قرار مکین ـ الی قدر معلوم ـ فقدرنا فنعم القادرون

همین آب پست و متعفن که منشاء پیدایش انسان است، به‌دلیل ترکیبات و آمیخته‌های حیرت‌آوری که روی مقدار و اندازه دقیق دارد، به‌دست قدرت پروردگار حکیم در قرارگاه محکم رحم گذاشته می‌شود و با عبور از مراحل رشد، دارای ابزار شناخت سمع و بصر گردیده و پس از خروج از رحم مادر، پوینده یکی از دو طریق شکر و کفر می‌شود. در مسیر اول همین نطفه پست از ملائک برتر می گردد و به اعلی علیین اوج می گیرد و در مسیر دوم پیرو شیطان گشته به‌اسفل السافلین سقوط می کند. سوره انسان مسیر اوّل این نطفه مستعد را نشان می‌دهد و سوره مرسلات مسیر دوّم را.

سوره «مرسلات» (۷۷)

مضمون و محتوای محوری سوره

محور اصلی سوره مرسلات «یوم‌الفصل» است که سه بار در آیات آن تکرار گشته[۱] و تمرکز فوق‌العاده این سوره را روی قیامت از بُعد «فصل» بودن آن نشان می‌دهد[۲]. معنای فصل، بریدن و جدا کردن دوچیز از یکدیگر است بطوریکه میان آن‌دو جدائی و فاصله ایجاد گردد، همچون فصول چهارگانه سال، بازگرفتن طفل از شیر (فِصال)، جداشدن و خروج از خانه و شهر[۳]، متمایز و روشن کردن کلام[٤] (تفصیل). به‌قیامت نیز از آنجائی که روز حکومت و قضاوت حق است و میان حق و باطل و عادل و ظالم فرق و فاصله گذاشته‌می‌شود و یا به‌دلیل آنکه فصل پایان حیات دنیائی است و بند ارتباط و ارتزاق انسان همچون طفلی که از شیر گرفته می‌شود[۵] با طبیعت و نظام فعلی دنیائی قطع می‌شود، «یوم‌الفصل» گفته‌می‌شود. روزی که با وقوع آخرت، خط «فاصلی» با حیات دنیائی کشیده می‌شود.

سوگندهای آغاز سوره

در ابتدای این سوره سوگندهائی به‌پدیده‌های جوّی (و یا به‌فرشتگان مطابق نظر برخی

---

۱. آیات ۱۳ و ۱۴ (لیوم الفصل ـ و ما ادریک ما یوم الفصل) و آیه ۳۸ (هذا یوم الفصل جمعناکم والاولین)

۲. از شش موردی که در قرآن به «یوم الفصل» اشاره شده، نیمی از آن متعلق به‌این سوره‌است (سه‌مورد دیگر صافات ۲۱ ـ دخان ۴۰ ـ نباء ۱۷)

۳. بقره ۲۴۹ (فلمّا فصل طاغوت بجنوده...) و یوسف ۹۴ (و لمّا فصلت العیر قال ابوهم ...)

٤. اسراء ۱۲ ... کل شیء فصلناه تفصیلاً.

۵. در سه‌آیه قرآن، از شیر گرفتن طفل را «فصال» نامیده که مرحله استقلال و جدائی او از ارتزاق از مادر است (بقره ۱۳۳ ـ لقمان ۱۴ ـ احقاف ۱۵)

مفسرین) تعلق گرفته‌است[۱] که باید در ارتباط میان محتوی و محور اصلی سوره به‌این قسم‌ها تدبّر کرد. آنچه مسلم (و در بسیاری از موارد مشهود و معلوم) است، میان سوگندهای قرآن و جواب و نتیجه‌ای که ازآن گرفته می‌شود، ارتباطی مستقیم و منطقی وجود دارد که باید قابل درک و فهم یا مشاهده و تجربه شنونده قسم باشد، همچنانکه به تین (انجیر) و زیتون، عصر، ماه و خورشید، شب و روز و موارد محسوس و ملموس دیگری نیز سوگند خورده و از سوگندها به‌عنوان حجت و برهان بر حقانیت جواب سوگند دلیل آورده است. البته رابطه همه سوگندها با جواب آن برای ما به‌وضوح و روشنیِ مواردی که ذکر شد نیست، امّا آنچه بدیهی و بسیار طبیعی و منطقی است که برای اثبات یک دعوی غیرمحسوس و مستور مانند قیامت، قسم به‌اشیاء محسوس و اموری که در نزد طرف مسلم است بخورند، و از آنچه مشهود و قابل اثبات است نمونه و شاهد بیاورند، نه‌آنکه استشهاد و استناد به‌ملائکة نمایند که درک وجود و عمل آنها به‌همان اندازه محل ابهام و اشکال یا ایراد باشد. اتفاقاً معمول قرآن در موارد دیگر و از امتیازات خاص آن همین قسم‌خوردن به‌اشیاء و امور و حوادث طبیعی است که غالباً وجه شباهت و تناسب هم با موضوع موردنظر دارد... ثانیاً وقتی سوگندهای آیات اول و دوم و سوّم به‌پدیده طبیعیِ باد باشد و آیات بعد هم در همان ردیف و روال بیاید و لفظاً و معناً قابل تعبیر و تطبیق با باد باشد، معقول‌نیست که نظم آیات را بشکنیم و پای ملائکه جداکننده حق و باطل یا رساننده وحی را درمیان آوریم...»[۲]

---

۱. اگر فرشتگان راعوامل محرکه نیروهای برپاکننده پدیده‌های طبیعی، ازجمله بادها، بدانیم، تناقضی میان نظریات مفسرینی که قسم‌های این سوره را به‌بادها یا فرشتگان نسبت داده‌اند نخواهیم یافت. اتفاقاً تفسیر و توضیحاتی هم که از ائمه هدی (علیهم السلام) رسیده بر این امر گواهی می‌دهد. ازجمله به‌دو متن ذیل که از نهج‌البلاغه و صحیفه سجادیه نقل شده توجه فرمائید.
نهج‌البلاغه خطبه (۹۰) بند ۳۲ در وصف ملائک: و منهم من هو فی خلق الغمام الدّلح (برخی از آنها دست اندرکار پدیدآوردن ابرهای سنگین پرباران هستند) و فی عظم الجبال الشّمخ (و برخی دیگر در کوههای عظیم و شامخ) و فی قتره الظّلام الایهم (و برخی در تیرگی تاریکی‌ها) و منهم من خرقت اقدامهم تخوم الارض السّفلی، فهی کرایات بیض قد نفذت فی مخارق الهواء، (بعضی از فرشتگان هستند که قدمهایشان زمین را شکافته به‌پائین‌ترین هسته (تخم) زمین رسیده و قدمهایشان به‌علامت‌های سفیدی ماند که‌درخلاء (جوّ آسمان نفوذ کرده) و تحتهاریح هفّافة تحبسها علی حیث انتهت من الحدود المتناهیة (وزیر آن نیروی بادمانندی رقیق و سبک و بدون بخارات آب است (سحاب هفّ: رقیق لاماء فیه) که آنرا (نیروی جاذبه را) درحد و مرزی که گسترش یافته نگهداشته است ... و لیس فی اطباق السماء موضع اهاب الاّ علیه ملک ساجد اوساع حافذ (در طبقات آسمان حتی جای پوستی خالی از فرشته‌ای که درحالت سجده یا انجام کاری به‌شتاب و کوشش باشد نیست).

۲. مطالب میان دو گیومه عیناً از صفحات ۱۴۶ و ۱۴۷ کتاب باد و باران در قرآن نوشته آقای مهندس مهدی بازرگان نقل شده‌است.

وجه تشابه با سوره ذاریات

میان سوگندها و جواب آن در این سوره، با قسم‌هائی که در ابتدای سوره «ذاریات» آمده و نتیجه‌ای که از آن گرفته شده مشابهت نزدیکی وجود دارد. ابتدا برای تجدید خاطره، آیات موردنظر را نقل می‌کنیم آنگاه وجوه اشتراک را یادآور می‌شویم:

والذّاریات ذرواً (سوگند به پراکنده کنندگان که به‌نحوی خاص پراکنده می‌کنند).

فالحاملات وقـراً (پس از آن به بردارندگان بار).

فالجاریات یسراً (سپس به جاری‌شوندگان آسان).

فالمقسّمات امراً (و بالاخره به‌تقسیم کنندگان امر).

انّما توعدون لصادق (جز این نیست که آنچه وعده داده‌شده‌اید راست است).

و ان الدین لواقع (و قطعاً جزا و پاداش واقع‌شدنی است).

جواب سوگند سوره ذاریات، (انما توعدون لصادق و ان الدین لواقع) با این سوره (انما توعدون لواقع) در مسئله وقوع قطعی آنچه وعده داده‌شده انطباق دارد. با این تفاوت که در سوره ذاریات تأکید اصلی روی حساب و کتاب و جزا و پاداش در آن روز است (ان الدین لواقع) و در سوره مرسلات روی قطعیت وقوع آن و هولناکی تحولاتی که در زمین و آسمان رخ می‌دهد (انما توعدون لواقع) تأکید می‌نماید. در ذاریات «یوم‌الدین» محور سوره‌است و در مرسلات «یوم‌الفصل».

سوگندهای ابتدای سوره ذاریات این حقیقت را القاء می‌نماید که: «همچنانکه جریان باد و تشکیل ابر با بروز آثار حاصله برای مزارع و مردم به‌دنبال یک سلسله سوابق و تدارکات و طی مراحل بوده بالاخره با وجود بعد مسافت و طول مدت، نتایج منظور به‌وقوع و ظهور می‌پیوندد، جریانهای حوادث این دنیا و سیری که ما و طبیعت محاط در آن هستیم سررسید حتمی و سرانجام مهمی دارد که قیامت موعود است. قیامتی که موقع ظهور اعمال و تقسیم محصولات و محمولات هرکسی می‌باشد».[1]

امّا قسم‌های ابتدای این سوره برخلاف قسم‌های سوره ذاریات که جریان آرام و منظم بادهای مهاجر را تصویر می‌نماید تحولی انقلابی و سریع و شدید و کوبنده را نشان می‌دهد

---

۱. مطالب مابین دو گیومه عیناً از کتاب سابق‌الذکر نقل شده‌است.

که به‌طور ناگهانی با ارتفاع گرفتن توده‌های هوا (والمرسلات عرفاً) موجب طوفان درهم‌شکننده (والعاصفات عصفا) و بادهای پخش کننده (والناشرات نشراً) و درهم شکننده (فالفارقات فرقا) می گردد ... گویا این مثال و مصداق طبیعی به‌خاطر یادآوری این حقیقت بیان شده که نظام آرام دنیائی به‌هنگام فرارسیدن ساعت قیامت، همچون طوفان درهم شکننده‌ای که بطور ناگهانی آرامش محیط را برهم می‌زند دستخوش تحول و انقلاب زیر و رو کننده خواهد شد (اذا النجوم طمست، و اذا السماء فرجت، و اذا الجبال نسفت) ...

توجیه و تبیین سوگندهای سوره

گفتیم میان سوگندهائی که در قرآن آمده و جواب و نتیجه‌ای که از آن گرفته شده رابطه‌ای منطقی و قابل درک و فهم برای کسانی که مخاطب سوگند هستند وجود دارد. اینک می‌خواهیم ببینیم میان سوگندهای ابتدای این سوره و جواب آن که تأکید روی قطعیت وقوع آنچه وعده داده شده (انما توعدون لواقع) و هولناکی انقلابات زیرورو‌کننده «یوم الفصل» در نظام ستارگان و آسمان و کوه‌ها می‌باشد، چه رابطه‌ای برقرار است؟ با فرض اینکه این سوگندها می‌بایست قابل مشاهده و احساس و تجربه و بیم گرفتن انذارشدگان باشد، لازم است به‌طبیعت و آسمان اطراف خود نظری بیفکنیم و ببینیم آیا آیات و نشانه‌های موردقسم را در سرزمین خود یا سایر نقاط زمین می‌توانیم مشاهده کنیم یا خیر؟ البته در این راه ناگزیر از شناخت علمی پدیده‌های طبیعی و تحولات جوّی می‌باشیم تا با نور چراغ علم صفحات کتاب طبیعت را ورق بزنیم[1].

ابتدا آیات قسم را با ترجمه دقیق‌تر آن نقل می‌نمائیم و با شرح مختصری بر بعضی مفردات آن، کوشش می‌نمائیم به‌فهم آیات نزدیک‌تر شویم:

والمرسلات عرفاً (سوگند به فرستاده‌شده‌های (بادهای) بالارونده ملایم و مطبوع[2].

---

۱. در این راه از مطالبی که در بخش علمی و بخش قرآنی کتاب سابق‌الذکر آمده کمال استفاده شده است.

۲. کلمه «عرفا» جامع هر سه معنای فوق می‌باشد. بیش از همه معنای بلندشدن و ارتفاع گرفتن دارد بطوری که به یال اسب به‌دلیل بلندشدن موهای آن، به‌امواج دریا به‌خاطر ارتفاع گرفتن موج، قله کوه به‌دلیل اوج آن، طوفان رمل و غبار به‌خاطر بلندشدن ذرات آن، حزن و غصه به‌جهت بالا گرفتن آن نخل به‌دلیل بلند و گسترده‌شدن آن، مکان از جهت بلندی آن و ... مشتقات این کلمه را اطلاق می‌نمایند (عرفا الفرس = جز عرفه، البحر: ارتفعت امواجه فصارت له کالعرف، قلة عرفا: مرتفع، ما ارتفع من رمل و مکان و نحو ذلک، حزن اعرف = مرتفع، النخل: کثف و التفّ کانه عرف الضبع و ...) المنجد

علاوه بر معنای «ارتفاع گرفتن»، معنای رام و ملایم (المنجد ـ اعترف: ذلّ و انقاد) و معنای مطبوع (المنجد ـ عرف: اکثر من الطیب، طاب ریحه) نیز دارد.

فالعاصفات عصفاً (پس از آن تندبادهای کوبنده شدید).
والناشرات نشراً (قسم به بادهای پراکنده کننده ـ یا باران زاینده).
فالفارقات فرقاً (پس از آن جدا کنندگان شکافنده)[۱]
فالملقیات ذکراً (سپس به القاء کنندگان یادی)[۲].
عذراً او نذراً (ازجهت عذر و بهانه[۳] یا از جهت اخطار و هشدار).[٤].

آنچه از مجموع قسم‌های فوق می‌توان دریافت و خلاصه کرد، سخن از بالارفتن بادهائی است که با صعود و اوج گیری خود موجب پیدایش طوفان و تندبادهای شدید کوبنده می گردند و بادهائی که با منتشرشدن در سطح زمین یا دریا باعث جداکردن (تخریب خانه‌ها و...) و شکافتن (دریا) می‌شوند و با این عمل مطلب فراموش شده‌ای را القاء و یادآوری می‌نمایند که یا عذر و بهانه‌ای را موجب می‌شود و یا زنگ خطری را به صدا درمی‌آورد (نذر).

اینک ببینیم در طبیعت زمین ما و آسمانی که آنرا احاطه کرده، آیا تحولات و فعل و انفعالاتی که به قسم‌های فوق شبیه باشد وجود دارد؟ و اگر جواب مثبت است چه رابطه‌ای میان آن و سوگندهای این سوره وجود دارد.

مشخصاتی که کتاب‌های هواشناسی از «کولاکهای دریاهای حاره در مناطق استوائی»[۵] ارائه می دهند، مشابهت شگفتی با نشانه‌های فوق دارد که با نقل مستقیم از کتاب «باد و باران در قرآن»[٦] ابتدا نشانه‌های این کولاکها را تعریف می‌نمائیم آنگاه به دلائل علمی پیدایش آن که دقیقاً منطبق با سوگندهای یاد شده‌است می پردازیم:

---

۱. فارق به معنای جداکننده و شکافنده بین دو چیز می‌باشد. از جمله مصادیق «فرق» که در آیات قرآن به کار رفته‌است، شکافته‌شدن دریا (رود نیل) و جداشدن دوطرف آن در داستان حضرت موسی می‌باشد (شعراء ۶۳ ـ فانفلق فکان کل فرق کالطود العظیم ـ و بقره ۵۰ ـ و اذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم و اغرقنا آل فرعون).

۲. القای ذکر به معنای یادآوری و هشیارکردن مردمی غافل و فراموشکار است. کلمه «القاء» در قرآن درمورد: سلم، محبت، مودت، رعب، قول، کلمه، قلم، عصا، کتاب، کنز و... نیز به کار رفته‌است.

۳. «عذر» حجت و دلیلی است که شخص خطاکار با آن پوزش می‌طلبد تا خود را تبرئه کند. بنابراین مثل توبه است. امّا گرچه هر توبه عذر است، ولی هر عذر توبه نیست. آیه ۱۶۴ سوره اعراف تصویر روشنی از عذرخواهی ارائه می‌دهد (قالوا معذرة الی ربکم و لعلهم یتقون).

٤. معنای «نُذر» که با انذار و نذیر هم خانواده است، هشدار و آگاهی خطر می‌باشد تا بیم گیرنده از خود مراقبت نماید.

۵. اتفاقاً موقعیت جغرافیائی شبه‌جزیره عربستان در متن این تحولات قرار دارد.

٦. صفحات ۶۸ تا ۷۱ (بخش علمی) و ۱۴۴ تا ۱۴۹ (بخش قرآنی) کتاب مذکور

کولاک‌های استوائی

« ... ظاهراً بلامقدمه و بی جهت ازنظام آرام و بی‌آزار هوا ناگهان حرکات شدید و نیروهای عظیم بیرون جسته نسیم ملایمی که در زیر آسمان درخشان، دست مهربان به پشت بادبان کشتیها می گذاشت و آنها را برای تجارت و سیاحت‌های دلپذیر رهبری می کرد و یا حداکثر ابرهای لطیف باران رحمت بر دشتها و مزارع می‌ریخت و همه را امیدوار و آرام می ساخت، یک‌باره شورش سرکشی برپا می‌شود و از هرسو وحشت و ویرانی و مرگ بر زمین و زمان می بارد ... آرامش معمولی به‌هم می‌خورد و حفره‌های عمیق ناگهانی (درفضا) پدیدار می‌شود. بادهای منظم مهاجر «آلیزه» که حرکت متقارب موافق داشتند حالت رمیدگی خصمانه و لجام گسیختگی عجیب پیدا کرده هوا در فاصله کمتر از یک‌ساعت به‌سرعت منقلب و دریا به‌شدت کولاک می‌شود. آب دریا همراه تندباد که سرعت آن به ۱۲۰ و حتی ۳۰۰ کیلومتر در ساعت می‌رسد کشیده می‌شود و به‌اندازه ۳ متر و گاهی ۵ متر بالا می‌آید[۱]

این رودخانه دریائی پهناور شکافهای بزرگ برداشته گودی موجهای آن از یال تا قعر به ۱۰ تا ۱۵ متر می‌رسد[۲]! آب دریا و رگبار باران به‌سواحل و جزائر سرازیر شده زمینها را دربر می گیرد. دربرابر سیل عظیم آب که از زمین و آسمان در تاریکی وحشت‌زای طبقات ابرهای سیاه غرش و جهش پی‌درپی رعد و برق فرو می‌ریزد و موجهای کوه‌پیکر دریا توأم با بادهای کوبنده و گردبادهای تنوره کشنده، هیچ ساختمان و درخت و هیچ کشتی هرقدر محکم و سنگین باشد تاب مقاومت نیاورده ـ پرتاب و تکه‌پاره و غرق می‌شود! آدمی نیز از این معرکه به‌زحمت و به‌ندرت می‌تواند جان به‌سلامت برد[۳].

... در اینجا برخلاف آیات قسم سوره ذاریات تحول سریع و شدید نشان داده‌می‌شود،

---

۱ . جالب اینکه در کتاب المنجد بالاآمدن امواج آب را نیز با همان عرف (والمرسلات عرفاً) بیان کرده‌است (البحر: ارتفعت امواجه فصارت له کالعرف).

۲ . همانطور که اشاره‌شد قرآن شکاف برداشتن رود نیل را با عصای موسی (ع) با کلمه «فرق» بیان کرده‌است و در اینجا شکافتن دریا را «فالفارقات فرقاً»

۳ . گردبادهای عظیم دهشتناک فوق بیشتر در اقیانوس هند (مخصوصاً در خلیج بنگال) یا در اقیانوس اطلس (مخصوصاً در خلیج فلوریدا) روی می‌دهد. در آسیای شرقی و جنوب شرقی به‌نام «تیفون» (که قاعدتاً لغت طوفان از آن گرفته شده) خوانده‌می‌شود، در هندوستان آنرا «سیکلون» می‌گویند، امریکائیها «هریکن» و در سواحل مدیترانه «تورناد» نام نهاده‌اند. در هر حال و در هر جا و به‌هر اسم که باشد وحشت و هلاک همراه‌آن است.

در هریکن ۱۹۳۸ نیوانگلند خسارات وارده از ۴۰۰ میلیون دلار متجاوز بوده‌است، ضمناً ۲۰۰۰ کشتی، ۱۴۰۰۰ خانه و ۵۰۰ نفر را از بین برده و ۱۷۵۰ نفر را مجروح و مصدوم کرده‌است.

بلافاصله بعد از آیه اوّل که صحبت بادهای ملایم عادی است یک‌مرتبه قسم روی بادهای کوبنده می رود، پس از آن بادهای پخش کننده، شکننده و بالاخره یادآورنده خاطرات عبرت‌انگیز که موجب عذر و مانع می‌شوند، یا بیم‌دهنده و اخطارکننده‌اند. همه اینها همانطور که در تفاسیر و لغت آورده شده باد است. ولی بادهائی که اولی ... منظم و متوالی و ملایم است (یا به‌تعبیری بالارونده) و می توانیم آنرا همان بادهای الیزه یا بادهای ثابت آرام دریاهای حارّه بدانیم، ولی بعدی‌ها پشت سرهم تند و شکننده و کوبنده شده رگبار می ریزاند، دریاها را چون کوه می‌شکافد، و موجهای بلند از آن جدا می کند، کشتی‌ها و خانه‌ها را می‌شکنند، تا آنجا که ذکر و یادش سالهای سال در خاطره‌ها و نوشته‌ها باقی می‌ماند، یا وقایع گذشته را به‌خاطر می‌آورد[۱]. بهترین بیم‌دهنده یا زنگ خطر برای قیامت می‌باشد[۲]. شاید در تمام پدیده‌های طبیعی و صحنه‌های دنیای فعلی حادثه انقلابی زیر و رو کننده نیرومندتر و سریع‌التحول‌تر از این کیفیت وجود نداشته باشد تا به‌عنوان نمونه‌ای از امکانات خارق‌العاده طبیعت و شاهدی برای وقوع قیامت انتخاب شود. والله اعلم بحقایق الامور.»

توجیه هواشناسی کولاکهای دریاهای حاره (ضمیمه)

در آبهای استوائی و حاره که بادهای معتدل منظمی از نیمکره‌های شمالی و جنوبی می‌رسند و بیش از پیش گرم می‌شوند و متفقاً با باد رطوبتی خود، سر به‌آسمان می گذارند غالباً از نوع ابرهای انباشته دیده می‌شود و بارانهای سیل‌آسا زیاد می‌ریزد. ولی گاهی اوقات دراثر تغییر شرایط حرارت و فشار یا جلو عقب رفتن جبهه تلاقی جناح‌های شمال و جنوب آرامش معمولی به‌هم می‌خورد و حفره‌های عمیق ناگهانی پدیدار می‌شود...

ازنظر هواشناسی حوادث طوفانی را معلول یک حالت ناپایدار هوا و انقلاب تصاعدی زائیده از آن می‌دانند. توضیح آنکه دراثر تشعشع داغ از بالا و پائین ... از دریا یا زمین، و رسیدن بادهای گرم‌تر از هوای محل، توده‌های وسیع سبکی از هوا عزم سفر به‌ارتفاعات بالا می‌نمایند و «جا خالی می‌کنند». در آن ناحیه فشار هوا به‌این ترتیب تنزل جدیدی می‌نماید. از هرطرف مکش و وزش بیشتر به‌آن سمت متوجه می‌شود و بادهای تندتری برمی‌خیزد. توده متصاعد هوای گرم‌شده چون حامل رطوبت فراوان است به‌زودی اشباع و تبدیل به‌ابر می‌گردد. تقطیر بخار آب همانطور که اشاره کرده‌بودیم سبب تخفیف تبرید یعنی

---

۱. والملقیات ذکراً
۲. عذراً او نذراً

گرم نگاه داشتن نسبی توده ابر متصاعدشونده می گردد. گرمی یعنی سبکی، سبکی یعنی اختلاف وزن بیشتر نسبت به فصاهای اطراف و نیرو و سرعت صعود بالاتر، تعجیل در صعود یعنی جاخالی کردن تندتر، سقوط فوق‌العاده فشار و کشیده‌شدن و تلاطم باد از هرطرف. ضمناً دوش آب خنکی که از رگبار باران نازل شده از طبقات سرد بالا پخش می شود ایجاد برودت و انقباض نموده بر شدّت خلاء و عمق حفره می‌افزاید ... به‌این ترتیب انقلاب هوا که با تلنگری شروع شده‌بود هرچه پیش می‌رود و هر حرکتی که رخ می دهد عامل موجده آن یعنی کسر فشار و حفره اولیه را شدیدتر و گردباد را تندتر و سرسام‌انگیز تر می نماید. چنان تهاجم و تلاطم و تصادم از ذرات ظاهراً بی مقدار هوا و دانه های ریز و نرم آب بروز می کند که کشتیها، کاخها و حتی کوهها را می کوبد و می درد!»[1].

هنگامه وقوع یوم‌الفصل

در قسمت قبل گفتیم طوفان‌های درهم شکننده و زیر و رو کننده‌ای که موردقسم قرار گرفته‌اند «ذکری» را القاء می کنند (والملقیات ذکراً) که دو حالت دارد؛ یا موجب عذر می شود یا انذار و هشداری را آگهی می دهد (عذراً او نذراً). این عذر و نذر برای متوجه ساختن مردم به قطعیت وقوع آن‌چیزی است که وعده داده شده است (انما توعدون لواقع). امّا معنای «عذر» را از آیات ۳۵ و ۳۶ همین سوره (هذا یوم لاینطقون ـ ولا یوذن لهم فیعتذرون) می توان استنباط کرد. معمولاً وقوع چنان طوفانهای درهم شکننده، همراه با ریزش باران سیل‌آسا و رعد و برق که کشتار و خرابی فراوان به‌بار می‌آورد، مردم بیداردلی را متوجه مرگ و یادآور قیامت و سرنوشت ابدی ساخته به‌توبه و انابه و «عذرِ» تقصیر به‌درگاه الهی وادار می‌سازد[2] و این لطف الهی است که قبل از وقوع روزی که در آن امکان سخن گفتن و عذرخواستن سلب می گردد (آیات ۳۵ و ۳۶)، فرصتی برای بازگشت و «عذر» خواهی برای بندگان، ازطریق ارائه وقایع و حوادثی برای درک گوشه‌ای از تحولات یوم‌الفصل، فراهم می‌سازد.

این حوادث برای بیداردلان موجب عذرخواهی می گردد. امّا غافلان را هشداری

---

۱ . کلیه مطالب بین دو گیومه این صفحه و صفحه قبل همانطور که گفته‌شد از کتاب باد و باران در قرآن نوشته آقای مهندس مهدی بازرگان خلاصه برداری شده‌است.

۲ . معمولاً انسان در گرفتاریها و هنگام خطر به‌یاد خدا و آخرت می‌افتد و قرآن به‌کرات این خصلت انسان را در خشکی و دریا بیان کرده‌است.

تکان‌دهنده می‌دهد تا خود را از عواقب اعمالشان برحذر دارند (عذراً اونذراً).

اما نشانه‌های وقوع وعده (انما توعدون لواقع) را با چهار آیه بعد (که با فاء تفریع شروع می‌شود) ارائه می‌دهد:

فاذا النجوم طمست

و اذا السّماء فرجت

و اذا الجبال نسفت

و اذا الرسل اقتت، لای یوم اجّلت، لیوم الفصل، و ما ادریک ما یوم الفصل.

نشانه‌های اوّل تا سوم مربوط به تحولاتی است در نظام طبیعت اطراف؛ خاموش شدن و زائل شدن نور ستارگان[۱]، شکافته شدن آسمان[۲] و کنده و پراکنده‌شدن ذرات کوهها[۳]

امّا در نشانه چهارم سخن از رسولان و وقت و اجل است. قرآن قیامت را «یوم‌الوقت المعلوم»[٤]، یا «میقات یوم معلوم»[۵] خوانده که در وقتش تجلی می‌کند[٦]. در آن روز وقت شهادت رسولان براعمال امت خود فرا می‌رسد تا این سئوال توبیخ‌آمیز مطرح شود که محاکمه و رسیدگی به تکذیب آنان چرا و تا چه سرآمدی به تأخیر افتاد؟ ... و پاسخ را به‌دلیل قطعیت و وضوحش خداوند می‌دهد که: لیوم الفصل و ما ادریک ما یوم‌الفصل!...

تکذیب کنندگان دعوت رسولان، از اختیار و مهلتی که خداوند علیم و حکیم برای آزمایش بندگان به‌آنها عنایت کرده‌بود مغرور شده گمان می‌کردند مسئولیت و حساب و کتابی درکار نیست تا اینکه اجل عمرشان و اجل دنیا فرارسید و اینک هنگام محاکمه و شهادت رسولان (که وقت آن رسیده) علیه آنها می‌باشد (والله اعلم).

درمورد پرسش از رسولان درارتباط با عملکرد امت‌هایشان آیاتی از قرآن شواهدی ارائه می‌دهد ازجمله:

---

۱ . طمس و طموس محو و نابودشدنی است که با استحاله و تغییر ماهیت توأم باشد (به‌قول راغب: ازاله اثر به‌طور محو). مکانیسم خاموش شدن ستارگان را که به‌دلیل اتمام هلیوم موجود در هسته مرکزی ستاره می‌باشد در شرح سوره نجم توضیح دادیم.

۲ . در شرایط فعلی آسمان همچون بنای مستحکمی یکپارچه و محفوظ است و هیچ گونه خلل و فرجی در آن برای نفوذ اشعه‌های مضر حیات و اجرام سماوی وجود ندارد. سوره ق آیه ۶ (افلم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها و زیّناها و ما لها من فروج)

۳ . نسف یعنی کندن و پراکندن، همچنانکه باد ذرات خاک را در هوا پراکنده‌می‌سازد.

٤ . حجر ۳۸ و ص ۸۱ (قال فانک من المنظرین الی یوم‌الوقت المعلوم).

۵ . واقعه ۵۰ لمجموعون الی میقات یوم معلوم - نبأ ۱۷ (ان یوم الفصل کان میقاتاً) - دخان ۴۰ (ان یوم الفصل میقاتهم اجمعین)

٦ . اعراف ۱۸۷ (قل انما علمها عند ربی لا یجلّیها لوقتها الاهو).

مائده ۱۰۹ (یوم یجمع الله الرسل فیقول ماذا اجبتم) روزی که خدا رسولان را جمع بندی
می کند و ازآنها می پرسد چه جوابی به شما دادند؟

اعراف ۶ (فلنسئلنّ الذین ارسل الیهم و لنسئلن المرسلین) بطور قطع از مردمی که
رسولان بسوی آنها فرستاده شدند و از خود رسولان پرسش خواهیم کرد.

ابعاد سه گانه تکذیب

دومین محوری که در این سوره پس از «یوم الفصل» (و در رابطه با آن) مطرح است مسئله «تکذیب» می باشد، تکذیب آنچه وعده داده شده (انما توعدون لواقع)، تکذیب یوم الفصل. جالب اینکه در آن روز چنین وقوعی را با اشاره به آنچه منکر بودند یعنی گردآوری مجدد مردگان به رخشان می کشند تا بلکه شرمنده گردند (ویل یومئذ للمکذبین ـ هذا یوم الفصل جمعناکم والاولین).

کلمه «مکذبین» ۲۰ بار در قرآن تکرار شده است درحالیکه در هیچ سوره‌ای بیش از یک بار این کلمه به کار نرفته، در این سوره ۱۰ بار مورداستفاده قرار گرفته‌است[1]. مکذبین همه حقایق ازجمله: یوم الفصل، بهشت متقین، جهنم مجرمین و... راتکذیب می نمایند. امّا در این سوره روی تکذیب سه موضوع اساسی که علت سایر تکذیب ها و جلوه گر «ربوبیت» الهی می باشد، و می تواند انسان را به وقوع قیامت آگاه سازد تأکید بیشتری کرده و با توضیح و تفصیل کامل تری مطلب را بیان کرده است. این سه تکذیب که درارتباط با **تاریخ، خلقت و طبیعت** می باشد به ابزار شناخت انسان در زندگی دنیا و مشاهده و تجربه و آزمایش بستگی داشته و مقدم بر سایر تکذیب های یادشده در سوره که عمدتاً در رابطه با بهشت و جهنم و قیامت می باشد و جنبه اعتقادی و ایمانی دارد، آمده‌است. جالب اینکه پس از ذکر تکذیب این سه موضوع، که هرکدام چون نوری هدایتگر مردم به سوی خدا و لزوم قیامت است، مکذبین را به سایه تاریکی سه گانه‌ای که با انکار آن در زندگی دنیا به آن خزیده بودند فرا می خواند:

و یل یومئذ للمکذبین، انطلقوا الی ما کنتم تکذبون، انطلقوا الی ظل ذی ثلث شعب

چنین به نظر می رسد که هریک از سه شعبه: تاریخ، خلقت وطبیعت، برای متوجه ساختن انسان به توحید و استمرار ربوبیت، به عنوان چراغی روشنگر، کافی باشد، هریک از موضوعات فوق به روشن ترین وجه تسلسل و تداوم ربوبیت را به نمایش می گذارد. نتیجه‌ای

---

۱. عدد ۱۰ را به طور سمبلیک عدد تمام می نامند (... و اتممناها بعشر فتمّ میقات ربه)، گوئی تکذیب آنها نیز به تمام و کمال رسیده بود.

که از این مثالها می توان گرفت قطعیت وقوع یوم‌الفصل به‌عنوان حلقه‌ای از این مدار پیوسته می باشد:

(۱) تاریخ: الم نهلک الاولین، ثم نتبعهم الاخرین، کذلک نفعل بالمجرمین، ویل یومئذ للمکذبین

(۲) خلقت: الم نخلقکم من ماء مهین، فجعلناه فی قرار مکین، الی قدر معلوم، فقدرنا فنعم القادرون ویل یومئذ للمکذبین

(۳) طبیعت: الم نجعل الارض کفاتا، احیاء و امواتاً، و جعلنا فیها رواسی شامخات و اسقیناکم ماء فراتاً ویل یومئذ للمکذبین

سه شعبه فوق که با سئوال توبیخی «الم ...» آغاز شده و با «ویلٍ» هراسناک آنچه در آن‌روز بر مکذبین واردِ می‌شود ختم می گردد، به‌عنوان سه‌درس عبرت و آگاهی مطرح شده‌است:

۱ـ هلاکت امت های ظالم و فاسدی که رسولان را تکذیب می کردند و جایگزین شدن امتی دیگر به‌جای آنان، و تبعیت تکراری این جریان تاریخی از قانون و فرایند «هلاک مجرمین»[1] (انا کذلک نفعل بالمجرمین)، این درس را به‌عبرت آموزان می‌دهد که خالق انسانها، خلق را به‌حال خود رها نکرده‌است، بلکه ربوبیت او مستمراً آنها را فراگرفته و براساس مشیتی که مقدر فرموده بریده شدگان از نظام تکوینی و تشریعی عالم را، همچون خاروخاشاکی که برای بازشدن فضای رشد گلها بایدکنده و دورانداخته شود، طردمی کند. این جریان خود الگو و نمونه‌ای است برای باورکردن استمرار ربوبیت الهی و قطعیت وقوع قیامت، چگونه می توان ربوبیت خداوندی را که در طول هزاران سال اقوام و امت‌های گذشته را تحت‌نظر داشته برای آینده انکار کرد؟ وقتی قسمت اوّل یعنی گذشته قطعی باشد، ناگزیر قسمت دوم یعنی آینده نیز مسلم می باشد.

۲ـ آغاز آفرینش انسان از آبی پست و بی‌مقدار (نطفه)، سپس قرارگرفتن این آب در قرارگاهی دارای مکانت و منزلت که استعداد و آمادگی پذیرش و تربیت نطفه را تا مدتی معین (الی قدر معلوم) داشته باشد، همچنین رشد تدریجی این نطفه که مراحل مختلفی را از «قدر» و اندازه‌های پیچیده حیرت‌آور می گذراند (فقدرنا فنعم القادرون) تا به‌صورت طفل از رحم خارج گردد، نمونه و مثالی کوچکتر از قرارگرفتن انسان در رحم دنیا و طی مراحل «تقدیری» گوناگون می باشد. پیدایش انسان اولیه در روی زمین همچون نطفه انسان امروزی

---

۱. معنای لغوی جرم همانطور که بارها یادآور شده جداشدنی از نظام الهی است که منجر به گناه می‌شود.

از چیزی عفن و بدبو (همچون لجن) بوده‌است (انا خلقنا الانسان من صلصال من حماء مسنون[۱])، نشو و نما و رشد و کمال او نیز مثل نطفه در رحم، در زمین گسترده‌ای که از هرجهت متناسب با استعدادهای وجودی او می باشد انجام گرفته‌است[۲]. مدت حیات انسان نیز در روی زمین، همچون نطفه در رحم، تابع «مقدار» زمانی مشخص است. وقتی طفل سرانجام در یوم‌الفصلی که پس از ۹ ماه فرا می‌رسد از رحم «فاصله» می گیرد و با ترک نظامی که در آن زندگی کرده بود به‌نظام نوینی واردمی‌شود، چرا در یوم الفصلی دیگر از رحم دنیا فاصله نگرفته و در نظامی دیگر متولد نگردد؟ وقتی همه مراحل مثال فوق قابل انطباق بود چرا آخرین مرحله آن قابل انطباق نباشد؟

۳ـ وضعیت طبیعی کره زمین نیز دلیل دیگری بر اثبات استمرار ربوبیت الهی و لزوم «یوم‌الفصل» می باشد. فعل و انفعالات و تغییر و تحولات فیزیکی و شیمیائی که دائماً در زمین جریان دارد اهل بصیرت را بس عبرتها دارد. در این زمین دائماً مرگ و حیات صورت می گیرد و حلقه پیوسته‌ای از زنجیره حیاتی مشاهده می‌شود. از یک‌طرف انسان از زمین ارتزاق می‌نماید (سبزیجات، میوه‌جات، لبنیات، گوشت و غیره) و ازطرف دیگر دورریختنی‌ها و فضولات او، بدل مایتحلل شده با استحاله‌ای حیرت‌آور مجدداً تبدیل به‌مواد خوراکی می گردد! اگر قرار بود دورریختنی‌ها و فضولات و اجساد انسانها به‌حالت خود در روی زمین باقی می‌ماند، تعفن و فساد حاصله زندگی را ممتنع می‌ساخت. امّا پروردگار عالم دست‌اندرکار حیات و رحمت مستمر است. در عین آنکه زمین فراگیرنده زندگان و مردگان (بطور عموم از جماد و گیاه و حیوان) است[۳] (الم نجعل الارض کفاتاً، احیاءً و امواتاً)، در همان‌حال آب پاکیزه و گوارا را که مایه حیات انسان است، بدون آنکه تغییری در رنگ و بوی آن کرده‌باشد، از (میان برفهای انباشته در) قله‌های شامخ سرازیر کرده و پس از عبور از لایه‌های زمینی به‌صورت چشمه و رودخانه به‌سقایت تشنگان می‌فرستد (وجعلنا فیها رواسی شامخات و اسقیناکم ماء فراتاً)[٤]. اگر قرار بود آب در تبخیر

---

۱. سوره حجر آیات ۲۶ـ۲۸ـ۳۳

۲. همچنانکه خداوند نطفه را در قرارگاهی مکین قرار می دهد (فجعلناه فی قرار مکین) انسان‌را نیز در زمین تمکن می بخشد و موجبات زندگی او را در آن فراهم می‌سازد (ولقد مکّناکم فی الارض وجعلنا لکم فیها معایش) ۷/۱۰

۳. صفت «کفاتاً» برای زمین به‌دلیل جمع کردن و منضم کردن آن‌است (کفا الشیء: جمعه و ضمه)

٤. معنای «فرات» گوارائی مزه‌آب (به‌جای شوری و تلخی) است که در ۲ آیه دیگر نیز مورد اشاره قرار گرفته‌است
۱ـ فرقان ۵۳ (و هوالذی مرج البحرین هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج)
۲ـ فاطر ۱۲ (ومایستوی البحران هذا عذب فرات شائغ شرابه...)

و صعود خود آلودگی‌ها را نیز به‌همراه می‌برد چه‌وضعیتی می‌داشتیم؟ آیا تحولات و دگرگونیهائی که در مواد زمینی مستمراً رخ می‌دهد و تجدید حیات دائمی پدیده‌ها دلیلی بر امکان تحول و دگرگونی بزرگتری که در یوم‌الفصل باید رخ دهد و احیای مجدد مردگان نمی‌باشد؟ ... پس وای بر تکذیب کنندگان (فویل یومئذ للمکذبین).

سایه‌های قیامت

در این سوره از دو نوع سایه (ظل) سخن گفته‌است؛ سایه‌ای برای مکذبین که نه خاصیت سایه‌دارد و نه مانع حرارت آتش می‌شود (انطلقوا الی ظل ذی ثلث شعب - لاظلیل ولا یغنی من اللهب)، و سایه‌ای برای متقین (ان المتقین فی ظلال و عیون)، اصل لغت «ظل» ستر است که از آفتاب می‌پوشاند و اصطلاحاً پناه گرفتن از ناخوشایند را زیر سایه کسی یا چیزی رفتن می‌نامند. و ظل ظلیل به‌پناه واقعاً پناه‌آور و به‌عبارتی، به‌لذت و رفاه و زندگی امن و عزت‌بخش دائمی می‌گویند که سایه مکذبین فاقد این معنا می‌باشد.

در قرآن اشاراتی به‌سایه‌های مختلف قیامت کرده‌است که ذیلاً به‌آن اشاره می‌شود:

سوره واقعه:

درباره اصحاب شمال: فی سموم و حمیم، و ظل من یحموم، لابارد ولاکریم، انهم کانوا قبل ذلک مترفین.
(درآتش نفوذکننده وآبی جوشان وسایه‌ای از دود که نه‌خنک است و نه گرامی. همانا ایشان قبل از این هوسران بودند).

درباره اصحاب یمین: فی سدرمخضود و طلح منضود و ظل ممدود و... (در زیر درخت سدری بی‌خار، و موهای به‌هم پیچیده و سایه‌ای ادامه‌دار و ...

سایه‌های بهشتی

نساء(۵۷) ... لهم فیها ازواج و ندخلهم ظلاً ظلیلاً.
(درباره اهل ایمان و عمل صالح)

رعد (۳۵) ... تجری من تحتهار الانهار اکلها دائم و ظلها...
(درباره متقین).

یس (۵۶) هم و ازواجهم فی ظلال علی الارائک متکئون
(درباره اصحاب الجنة).

انسان (۱۳ و ۱۴) متکئین فیها علی الارائک لایرون فیها شمساً و لازمهریراً - و دانیة علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلاً (درباره ابرار)

در قرآن به‌سایه اهل بهشت چندین بار اشاره شده‌است ولی درمورد سایه اهل دوزخ تنها آیه سوره واقعه (و ظل من یحموم ـ سایه‌ای از دود) و آیات ۳۰ و ۳۱ این سوره وجود دارد که توضیحات بعدی آن (در آیات ۳۲ و ۳۳) در تشبیه شراره‌های آتش به‌قصر! و به‌شتر زردفام! برای نگارنده معلوم نیست. اگر این آیات را با آیات مربوطه در سوره واقعه مقایسه کنیم (با توجه به‌مترف بودن مکذبین) شاید کلمات قصر (خانه و عمارت عالی و اشرافی)، جماله (از ریشه جمال به‌معنای زیبائی) و صفر (رنگ زرد مسرت‌آور)[1] اشاره به‌خوشگذرانی و کامرانی های مکذبین در زندگی دنیا باشد که در آخرت به‌صورت عذاب تحقق می یابد (والله اعلم).

دو صنف مختلف

در این سوره تکذیب کنندگان را «مجرمین» و تقوی پیشه گان را «محسنین» نامیده‌است. به‌این ترتیب دربرابر تکذیب به‌جای تصدیق، تقوی را قرار داده و دربرابر مجرم، محسن را.

آیه (۱۸) کذلک نفعل بالمجرمین.

« (۴۱) ان المتقین فی ظلال و عیون.

« (۴۴) انا کذلک نجزی المحسنین.

« (۳۰) انطلقوا الی ظل ذی ثلث شعب (خطاب بمکذبین)

آنچه مکذبین را به‌هلاکت می‌افکند جرم آنها است (آیه ۱۸ ـ کذلک نفعل بالمجرمین ـ آیه ۴۶ ـ کلوا و تمتعوا قلیلاً انکم مجرمون) و معنای جرم همانطور که گفته شد بریدن از نظام الهی و جداشدن از عوامل حیات‌بخش (عبادت خدا، خدمت به‌مردم، درک زمان، توجه به‌آخرت و ...) می باشد و احسان درست و درجهت عکس پیوستن به‌نظام الهی از طریق عبادت نیکوی خالق و خدمت به‌خلق و... می باشد.

معنای رکوع

اواخر این سوره حالتی را از تکذیب کنندگان بیان می کند که وقتی به‌آنها گفته‌می شود رکوع کنید نمی کنند! (و اذا قیل لهم ارکعوا لایرکعون)، رکوع خم‌شدن و سرفرودآوردنی است به‌علامت تواضع و تذلل که در نماز صورت می گیرد، گرچه شکل ظاهری این عمل را رکوع می گویند ولی منظور از این عمل و نیت آن، اظهار مطیع بودن و ترک نافرمانی و

---

۱ . مسرت بخش بودن رنگ زرد را در آیه ۶۹ سوره بقره بیان کرده‌است (قال انه یقول انها بقرة صفراء فاقع لونها تسرّ الناظرین)

عصیان است. همچنان که قرآن کسانی را که به‌خاطر اطاعت فرمان الهی، زکوة می‌دهند ستایش کرده و اطاعت و انقیادشان را در این امر رکوع نامیده‌است (۵/۵۵ الذین یؤتون الزکوة و هم راکعون). رکوع عموماً در قرآن همراه و قبل از سجود آمده‌است، رکوع اظهار انقیاد و اطاعت و تواضع و تذلل است و سجود یکسره تسلیم‌شدن و به‌خاک مذلت و بندگی افتادن. ذکر رکوع تسبیح پروردگار اعلی و ستایش او است (سبحان ربی الاعلی و بحمده) و ذکر، سجود تسبیح او ازجهت عظمتش (سبحان ربی العظیم و بحمده).

بار خدایا غفلت ما را از این معانی و اشارات، با عفو و مغفرتت بپوشان تا در روز حسرت شرمنده نشویم!

معنای حدیث

آخرین آیه این سوره (فبای حدیث بعده یؤمنون) (که عیناً در آیه ۱۸۵ سوره اعراف نیز تکرار شده) سئوالی است توبیخ آمیز درباره تکذیب کنندگان. آنان قول پیامبر (ص) و قرآن و قیامت و ... را اساطیر الاولین و مطالب کهنه باستانی می‌شمردند. درحالیکه سخنی نو و تازه است (معنای حدیث). پس وقتی همه حقایق زنده و حال را تکذیب می‌کنند پس از آن به‌چه چیز ایمان می‌آورند؟!... (درحقیقت به‌هیچ چیز).

حدیث عنوانی است بر قرآن که نیکوترین حدیث است[1] و بر رسالت پیامبران و برخدا و آیاتش:

۴۵/۶ (تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق **فبای حدیث بعدالله و آیاته یؤمنون**).

آهنگ آیات سوره

این سوره از ۵۰ آیه تشکیل شده که مجموعاً با ۸ حرف ختم می‌شوند: ۲۸ آیه با «ن»، ۹ آیه با «الف»، ۵ آیه با «ت»، ۲ آیه با «ب»، ۲ آیه با «ر»، ۲ آیه با «ع» و یک آیه با «م».

نام‌های خدا ـ در این سوره هیچ نامی از نام‌های خدا نیامده ولی جمعاً ۱۲ بار با ضمیر اول شخص جمع (نا ـ ن) افعال الهی نشان داده‌شده‌است.

---

۱ زمر ۲۳ ـ الله انزل احسن الحدیث کتاباً متشابها مثانی ...

ارتباط سوره‌های نبَاء و مرسلات (۷۷ و ۷۸)

۱ـ هر دو سوره از «یوم الفصل» که روز جدائی عالم دنیا و آخرت است سخن می گویند و این انفصال را همراه با تحولات عظیمی در زمین و آسمان نشان می‌دهند (جالب اینکه ترکیب «یوم‌الفصل» فقط ۶ بار در کل قرآن تکرار شده‌است که ۴ مورد آن در این دو سوره قرار دارد. این تمرکز نشان‌دهنده کلیدی بودن این موضوع در متن هر دو سوره می باشد).

مرسلات (آیات ۷ تا ۱۴) انما توعدون لواقع ـ فاذا النجوم طمست ـ و اذا السماء فرجت ـ و اذا الجبال نسفت ـ و اذا الرسل اقتت ـ لای یوم اجلت ـ لیوم‌الفصل ـ و ما اریک ما یوم‌الفصل ... و آیه (۳۸) هذا یوم‌الفصل الذی کنتم به تکذبون

نبـأ (آیـات ۱۷ تا ۲۰) انّ یوم‌الفصل کان میقاتاً ـ یوم ینفخ فی‌الصور فتأتون افواجاً و فتحت السماء فکانت ابواباً ـ و سیرت الجبال فکانت سراباً)

۲ـ در هر دو سوره موضوع تکذیب چنین روزی از طرف کافران مطرح می باشد، بطوریکه در سوره مرسلات ده بار ترجیع بند «ویل یومئذ للمکذبین» تکرار شده‌است (که ٪۲۰ آیات آن می باشد) و در سوره نباء نیز پندار مکذبین را بر بی‌حساب و کتاب دانستن عالم و انکار همه نشانه‌های جدی و حق بودن آفرینش بیان می‌نماید (۲۷ و ۲۸ و ۲۹ ـ انهم کانوا لایرجون حساباً ـ و کذّبوا بایاتنا کذاباً ـ و کل شیء احصیناه کتاباً)

۳ـ در هر دو سوره دربرابر جبهه مکذّبین، متقین را قرار می‌دهد (به‌جای مصدقین) و این گروه را برخوردار از نعمت‌های بهشتی معرفی می‌نماید:

مرسلات (۴۱ تا ۴۴) ان المتقین فی ظلال و عیون ـ و فواکه ممّا یشتهون ـ کلوا و اشربوا هنیأً بما کنتم تعملون ـ انّا کذلک نجزی المحسنین.

نبأ (۳۱ تا ۳۶) ان للمتقین مفازاً ـ حدائق و اعناباً ـ و کواعب اتراباً ـ و کاساً دهاقاً ـ لایسمعون فیها لغوا ولا کذاباً ـ جزآء من ربک عطاء حساباً.

به‌نظر می‌رسد علت توصیف **جبهه**‌مقابل مکذبین به متقین (به‌جای مصدقین)، توجه روی نیروی تقوی و اراده انسانی است که موجب تصدیق حقیقت و مقابله با هوای نفس می‌شود. کما آنکه مکذبین را نیز در سوره مرسلات با توجه به‌انگیزه و علت تکذیب آنها،

«مجرمین» (بریدگان از خدا و خلق) و در سوره نبأ «طاغین» (ضد متقین) معرفی کرده‌است[1].

۴ـ در هر دو سوره برای توجه دادن به‌آخرت، از پدیده‌های طبیعی در آسمان و زمین ازجمله ابر و باد و باران و تحولات مربوط به‌آن سخن می گوید:

مرسلات (۱ تا ۷) والمرسلات عرفاً ـ فالعاصفات عصفاً ـ والناشرات نشراً ـ فالفارقات فرقاً ـ فالملقیات ذکراً ـ عذراً او نذراً ـ انما توعدون لواقع.

نبأ (۶ تا ۱۷) الم نجعل الارض مهاداً والجبال اوتاداً ـ ... و بنینا فوقکم سبعاً شداداً ـ وجعلنا سراجاً وهاجاً ـ و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجاً ... ان یوم الفصل کان میقاتاً

همانطور که ملاحظه می‌شود، آیات مربوط به‌سوره مرسلات با جمله «انما توعدون لواقع» و آیات سوره نبأ با «ان یوم الفصل کان میقاتاً» ختم می گردد. همانطور که پدیده‌های ملموس و مشهود در طبیعت دنیائی، حرکت هدفدار و غایت و جهتی را نشان می‌دهد که چگونه اختلاف شب و روز و حرکت باد سرانجام منتهی به‌باران حیات‌بخش و نتیجه و محصول غذائی می گردد، حرکت کل عالم نیز نمی‌تواند بدون حاصل و نتیجه، یعنی جزا و پاداش و عقاب (دین و حساب و کتاب) باشد.

۵ـ در هر دو سوره به‌موضوع خلقت انسان اشاره شده‌است:

مرسلات ۲۰ تا ۲۳ (الم نخلقکم من ماء مهین ـ فجعلناه فی قرار مکین ـ الی قدر معلوم فقدرنا فنعم القادرون)

نبأ ۸ (و خلقناکم ازواجا)

۶ـ در هر دو سوره به‌زمین و کوهها و مهیا گشتن آنها برای زیست انسان و ریزش باران حیات بخش استناد شده‌است:

مرسلات ۲۵ تا ۲۷ (الم نجعل الارض کفاتاً ـ احیاء و امواتاً ـ وجعلنا فیها رواسی شامخات و اسقیناکم ماء فراتاً)

نباء ۶ تا ۱۶ (الم نجعل الارض مهاداً ـ والجبال اوتاداً ـ ... و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجاً)

۷ـ در هر دو سوره به‌سرنوشت نهائی و جزای نیک و بد مکذبین و متقین اشاره شده‌است:

مرسلات (آیات ۲۹ تا ۴۶).

نباء (آیات ۲۲ تا ۳۶).

---

۱. مرسلات ۱۸ـ کذلک نفعل بالمجرمین. ۴۶ـ کلوا و تمتعوا قلیلاً انکم مجرمون و نبأ ۲۱ و ۲۲ـ ان جهنم کانت